اثر: علامه امینی

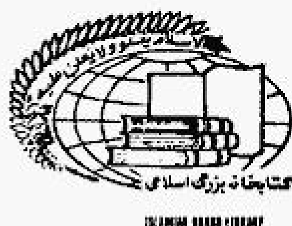
ترجمه

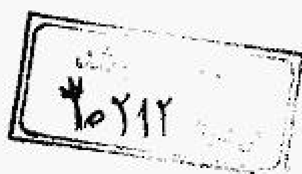
الغدیر

ترجمه: محمدتقی واحدی

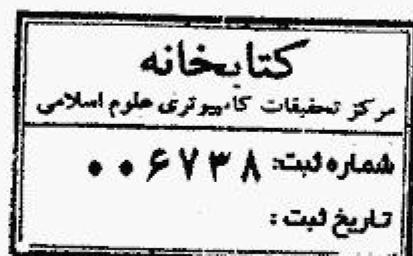
از انتشارات
کتابخانه بزرگ اسلامی

علامه فقید شیعه آیة الله مجاهد : مرحوم
شیخ عبدالحسین امینی نجفی





الغدیر



ترجمه

آقای محمدتقی واحدی

جلد دوم



الغدیر جلد ۲

مؤلف: علامه و محقق بزرگ عبدالحسین امینی نجفی

ترجمه: محمدتقی واحدی

ناشر: کتابخانه بزرگ اسلامی

تیراژ: ۲۵۰۰

نوبت چاپ: پنجم

تاریخ نشر: ۱۳۶۸

مراکز پخش: فروشگاههای کتاب بنیاد بعثت

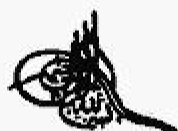
تهران: خیابان طالقانی پلاك ۵۸۹ تلفن ۷۶۰۱۳۳

مشهد: خیابان آیت‌الله شیرازی کوچه آب‌میرزا تلفن ۵۹۵۵۵

قم: خیابان ارم پاساژ قدس تلفن ۳۲۱۱۸

مكتبة
الإمام أمير المؤمنين عليه السلام
العامة
النجف الأشرف ـ العراق

العدد ....
التاريخ ٢٧ جمادى ثانية ١٣٨



حضرة جناب مدير مجله تعليمات اسلامى المحترم

زادت بركاتهم

سلام عليكم

اينكه مجله وزين در موضوع ترجمه كتاب الغدير بسيار اظهار علاقه نمودند

سابقاً گفته عرض شد كه در ترجمه و چاپ يازده جلد المطبوع به آن جامعه

ترجمه و واگذار كرديم بشرط اينكه مباشرت در طبع نموده و اطلاع دهند و با صورت

معتدل و زيبا از حيث ترجمه و امانت و چاپ جديد تحقق نخواهد گرديد با وجود برخى

امانت در ترجمه و عدم تحريف

در خاتمه توفيق و تأييد آن جمعيت پشتيبان علم و فضيلت را هم

از خداوند بزرگ مسئلت مينمايم والسلام عليكم

الاحقر عبد الحسين الامينى

بسم الله الرحمن الرحیم

« مناشده واحتجاج[1] »

✿ (بحدیث شریف « غدیر خم ») ✿

این واقعهٔ (غدیر خُم) ازابتدای وقوع (روزهجدهم ذی‌الحجة سال دهم از هجرت نبوی (ص)) - از قرنهای نخستین تا عصر حاضر پیوسته و بدون انقطاع از اصول مسلّمه و حوادث غیرقابل تردید بوده ، بطوریکه نزدیکان باین داستان ایمان و اذعان بآن داشته و دشمنان ومخالفین بدون اینکه تردید یا انکاری در خاطر خود راه دهند ، آنرا باز گوئی (روایت) نموده‌اند ، وتا بدان پایه از تحقّـق رسیده که ارباب جدل ومعارضه نیز هر وقت که از طرف مدّعیان آنها دامنهٔ مناظره بدان کشیده شده و قضیه بروایت آن منتهی گشته ، ناچار بدان تن داده ونتوانسته اند با هیچ نیرنگ و جدلی آنرا نادیده و یا نا شنیده انگارند .

لذا ، فیما بین صحابه وتابعین ، چه پیش از دوران خلافت ظاهری امیرالمؤمنین علی (ع) و چه در عهد خلافت آنجناب و اعصار بعد از آن ، استدلال به قضیهٔ غدیر و یاد آوری بدان با مبادلهٔ سوگند (مناشده) بسیار دست داده .

نخستین استدلال بدین منوال ، کیفیّت گفت وشنودی است که بوسیله شخص امیرالمؤمنین (ع) با اشخاص همزمان و معاصر در مسجد رسول خدا ﷺ بعد از رحلت پیغمبر ﷺ وقوع یافته ، این ماجرارا سلیم بن قیس هلالی در کتاب خود « که بچاپ رسیده » بتفصیل بیان داشته ، آنها که آگهی بآن را خواستارند بدان مراجعه نمایند و ما در اینجا آنچه را که از مناشدات بعد آن بوقوع پیوسته ذکر مینمائیم .

---

(۱) یعنی قسم دادن و حجت آوردن

۱- مناشده أمیر المؤمنین علیه السلام

در روز شوری بسال ۲۳ - ویا - آغاز سال ۲۴ از هجرت

اخطب خطباء خوارزم - حنفی - در صفحه ۲۱۷ « مناقب » گوید : خبر داد مرا استاد و پیشوا - شهاب الدین - افضل حفّاظ - ابو النجیب - سعد بن عبد الله بن حسن همدانی معروف به « مروزی » در آنچه که از همدان بمن نوشته ، باخبار او از حافظ - ابوعلی - حسن ابن احمد بن حسین در آنچه اذن و اجازهٔ روایت آنرا باو داده ، باخبار از استاد ادیب ابو یعلی - عبد الرزاق بن عمر بن ابراهیم همدانی . بسال ٤۳۷ ، باخبار از پیشوای حافظ - طراز المحدثین - ابوبکر احمد بن موسی بن مردویه .

واستاد پیشوا ، شهاب الدین - ابوالنجیب - سعدبن عبدالله همدانی گفته که : ما را خبر داد باین حدیث عالی (۱) پیشوای حافظ - سلیمان بن محمد بن احمد - از یعلی بن سعد رازی . از محمد بن حمید . از زافربن سلیمان . از حارث بن محمد . از ابی الطفیل - عامربن واثله که گفت :

من در روز شوری دربان بودم و علی علیه‌السلام در خانه (محلّ اجتماع وشوری) بود و شنیدم که بآنها میفرمود : من بطور مؤکّد برشما احتجاج و استدلال خواهم نمود به چیزیکه هیچ فرد عربی و غیر عربیّ از شمانتواند آنرا دگرگون نماید ، سپس فرمود : شما افراد را ، همه شما را سوگند میدهم بخدا ، که آیا در میان شما کسی هست که پیش از من بوحدانیّت خدا ایمان‌آورده باشد ؟ همگی گفتند : نه ، فرمودشما را بخدا سوگند میدهم که در میان شما کسی هست که‌برادری‌چون جعفر طیّار داشته باشد که در بهشت با فرشتگان پرواز میکند ؟ همگی گفتند : نه بخدا قسم ، فرمود شما را بخدا سوگند میدهم آیا در میان شما غیراز من کسی

---

(۱) در اصطلاح علم درایه حدیث عالی آنست که شمارهٔ روایت کنندگان آن کمتر باشد و بعبارت دیگر فاصلهٔ آن با اصل موضوع کوتاه‌تر باشد و ضدّ این اصطلاح (نازل) میباشد که تعداد راویان و فاصلهٔ آن با اصل موضوع بیشتراست . مترجم

هست که عموئی چون عموی من حمزه داشته باشد که شیر خدا و شیر رسول خدا و سرور شهیدان است ؟ گفتند : نه بخدا قسم ، فرمود : شما را بخدا سوگند میدهم آیا در میان شما جز من کسی هست که همسری چون همسر من فاطمه دختر محمد صلی الله علیه و آله داشته باشد ، که بانوی زنان اهل بهشت است ، ؟ گفتند : نه بخدا قسم ، فرمود : شما را بخدا سوگند میدهم ، آیا در میان شما جز من کسی هست ، که دو سبط مانند دو سبط من [1] حسن و حسین داشته باشد که دو آقا و سرور جوانان اهل بهشت میباشند ؟ گفتند : نه بخدا قسم ، فرمود : شمارا بخدا سوگند میدهم ، آیا در میان شما جز من و پیش ازمن کسی هست که چندینبار بارسول خدا صلی الله علیه و آله نجوی کرده باشد وپیش ازنجوی صدقه داده باشد ؟ گفتند : نه بخدا قسم ، فرمود: شما را بخدا سوگند میدهم ، آیا در میان شما جز من کسی هست که رسول خدا در بارهٔ او فرموده باشد :

من كنت مولاه فعلي مولاه ، اللهم وال من والاه وعاد من عاداه ، و انصر من نصره ، ليبلغ الشاهد الغائب[2] ؟ گفتند : نه بخدا قسم ، ... تا آخر حدیث . واین روایت را با بررسی درسندآن پیشوای (محدثین) حمويني در باب ۵۸ در « فراید السمطین » آورده گوید : خبرداد مرااستاد و پیشوا ـ تاج الدین ، علی بن حبّ بن عبدالله خازن بغدادی ، معروف به : ابن‌الساعی‌واو . از پیشوا ، برهان الدین ، ابو المظفر ، ناصربن‌ابی‌المکارم مطرّزی خوارزمی ، واواز اخطب خوارزم ، ضیاء الدین ، ابو المؤید ، موفق بن احمد مکّی . تا آخر سند بدو طریقی که ذکر شد .

---

(۱) تعبیر انحضرت به سبطین در این روایت از لسان رسول خدا صلی الله علیه و آله است که این‌سمت حسن وحسین علیهما السلام را بر نسبت پدری وفرزندی بین‌خودوآنها مقدم داشته .

(۲) هر کس من مولای اویم علی مولای او است ، خداوندا دوست دار آنکه را که او را دوست دارد و دشمن دار آنکه را که او را دشمن دارد و یاری‌کن آنکه راکه او را یاری‌کند، باید آنها که حاضر و گواه این امرند مراتب را بغائبین ابلاغ نمایند . مترجم

و نیز این روایت را ابن حاتم شامی در « الدر النّظیم » از طریق حافظ ابن مردویه بسند دیگرش آورده ، که گوید : حدیث نمود ، ابوالمظفّر ، عبدالواحدبن احمد بن محمّد بن شیذهٔ مُقری و او از حدیث عبد الرزاق بن عمر طهرانی واو از ابو بکر احمد بن موسی حافظ (ابن مردویه) از ابی بکر احمد بن محمّد بن ابی‌دام(۳) از منذر بن محمّد واو از عموی‌خود واو از ابان بن تغلب ، ازعامربن واثله روایت‌نموده که گفت : من در روز شوری دربان بودم و علی عليه‌السلام در آنخانه‌بود (که شوری در آن تشکیل یافت) ، شنیدم که آنجناب میفرمود (عین الفاظی که فوقاً ذکرشد). تاآنجا که راوی گفت : علی فرمود شما را بخدا سوگند میدهم آیا کسی از شما جز من هست که او را رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله در روز غدیر بولایت نصب فرموده باشد ؟ گفتند : نه بخدا قسم .

واین حدیث شوری‌را حافظ بزرگ - دارقطنی با بررسی در طریق آن روایت نموده وابن حجر بعض ازفصول‌مطالب حدیث مزبور را از اودرصواعق نقل‌میکند ، نامبرده در صفحه ۷۵ گوید : دارقطنی با دقت درسند آورده که علی عليه‌السلام با آن شش نفری که عمر امر خلافت را در میان آنها بشوری محول نمود سخن طولانی گفت ، ازجمله سخنان اوعلی عليه‌السلام : شمارا بخدا سوگند میدهم ،آیا درمیان شما جز من کسی هست که رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله باو فرموده باشد : یا علی‌تودر روزقیامت قسمت کنندهٔ بهشت و دوزخی ، گفتند : نه بخدا قسم ، و در صفحه ۹۳ گوید : دار قطنی با دقت درسندآورده که علی عليه‌السلام در روز شوری براعضای شوری‌استدلال واحتجاج نمود و بآنها گفت : شما را بخدا سوگند میدهم ،آیا درمیان شما کسی در خویشاوندی با پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله از من نزدیك تر هست ؟ ؟ .

واین حدیث را حافظ بزرگوار ابن عقده بابررسی در سندآن‌آورده ، گوید: حدیث کرد ما را علی بن محمّد بن حبیبهٔ کندی از حسن بن حسین ، از ابی غیلان

---

(۳) در نسخه‌ها چنین مذکور است و صحیح - ابی دارم است - نامبرده ابن ابی دارم کوفی است که تلعکبری در سال ۳۳۰ از او حدیث شنیده و در نقل حدیث از او اجازت یافته .

سعد بن طالب شیبانی از اسحق از ابی الطفیل که گفت : من در روز شوری دربان بودم وشنیدم که علی علیه السلام میگفت .. بشرح مذکور که ازجملهٔ آن مناشده بداستان غدیر است .

ونیز حافظ ابن عقده ، گوید : حدیث نمود ما را ، احمد بن یحیی بن زکریا ازدی ، صوفی ، از عمروبن حمّاد بن طلحهٔ قنّاد ، از اسحق بن ابراهیم ازدی از معروف بن خرّبوذ ، و زیاد بن منذر ، و سعید بن محمد اسلمی ، از ابی الطفیل که گفت : عمر در هنگام احتضار و مرگ خود امرخلافت را بین‌شش نفربشوری‌نهاد ، علی بن ابی طالب علیه السلام و عثمان بن عفّان و طلحه و زبیر و سعد بن ابی وقّاص و عبد الرحمن بن عوف رضی الله عنهم وعبدالله بن عمر نیز عضومشاور بود بدون حق تصدّی خلافت ، ابو الطفیل گوید : چون این عدّه مجتمع گشتند ، مرا دربان قرار دادند که از ورود مردم جلو گیری نمایم ، در این موقع علی علیه السلام فرمود ... بشرح مذکور ، که از جملهٔ آن مناشده بحدیث غدیر است [۱]

واین روایت را حافظ عقیلی [۲] با بررسی و دقت درسندآورده گوید : حدیث نمود ما را ، محمد بن احمد وراجینی از یحیی بن مغیرهٔ رازی ، از زافر ، واواز مردی و او از حارث بن محمد از ابی الطفیل که گفت : من در روز شوری بر در بودم ... و فراز کاملی از حدیث را ذکر نموده [۳] .

ابن ابی الحدید در جلد ۲ شرح «نهج‌البلاغه» صفحهٔ ٦۱ گوید : ما دراینجا آنچه‌را که در روایات ازداستان مناشدهٔ اصحاب شوری‌بطور تواتر واستفاضه رسیده،

---

(۱) شیخ الطایفه آنرا در ص ۷ و ۲۱۲ « امالی » از ابن عقده نقل نموده .

(۲) ابو جعفر محمد بن عمروبن موسی صاحب کتاب « الضعفاء » حافظ قطان گوید ، ابو جعفر ثقه ایست جلیل القدر دانای بحدیث و پیش قدم در حفظ ، در سال ۳۲۲ وفات یافته ، ذهبی شرح حال او را در جلد ۳ تذکره ص ۵۲ ذکر نموده است .

(۳) ذهبی در جلد ۱ « میزان » ص ۲۰۵ و ابن حجر در جلد ۲ « لسان » ص ۱۵۷ آنرا از عقیلی حکایت نموده‌اند .

ومتضمن فضایل وخصایصی است که علی علیه‌السلام بسبب آنها از دیگران متمایز گشته ذکر مینمائیم ، این جریان را محدثین بسیار ذکر نموده اند . و آنچه در نزد ما بصحت پیوسته این جریان ، بآنچه ذکر شد (از روایات مشتمل بر فضایل آنجناب) پایان نیافته ، و بلکه بعد از آنکه عبد الرحمن و حاضرین با عثمان بیعت کردند و علی علیه‌السلام از بیعت با او خود داری نمود ، چنین گفت : همانا برای ما حقی است اگر بما داده شود آنرا می گیریم و اگر منع شود باسختی‌ها میسازیم [1] اگرچه شب روی طولانی باشد ، او (علی علیه‌السلام) این سخن را ضمن کلامی فرمود که ارباب سیر آنرا ذکر نموده‌اند و ما در آنچه قبلاً نگاشته شد بعض از آنرا بیان داشتیم .. برمیگردد بسیاق روایت .. سپس بآنها فرمود : شمارا بخدا سوگند میدهم : آیا در میان شما جز من کسی هست که رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله او را با خود برادر کند در آن هنگام که مراسم برادری را در میان مسلمین اجراء فرمود ؟ گفتند : نه ، سپس فرمود : آیا در میان شما غیر از من کسی هست که رسول‌خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله درباره او فرموده باشد : **من کنت مولاه فهذا مولاه** ؟ گفتند : نه .

(زیادتی چاپ دوم) - وقسمتی از این داستان را ابن عبد البر در جلد ۳ « الاستیعاب » ص ۳۵ در حاشیه « الاصابه » بطور مسند ذکر کرده گوید ، حدیث نمود ما را عبد الوارث از قاسم از احمد بن زهیر ازعمرو بن حماد قناد - ازاسحق بن ابراهیم ازدی ، از معروف بن خربوذ ، از زیاد بن منذر ، از سعید بن محمد ازدی ، از ابی الطفیل .

و طبری در جلد ۳ تفسیرش در ص ٤١٨ در مورد قول خدای تعالی : **انما ولیکم الله و رسوله . الایه** ... چنین گوید : همانا علی بن ابی طالب علیه‌السلام ازاین را فضیان دانا تر بتفسیر قرآن است ، بنابراین اگر این آیه دلالت بر امامت او داشت ، در یکی از مجالس و محافل بدان استدلال مینمود ، واین گروه (رافضیان) را

---

(۱) مفاد مثلی است در عرب (ترکب اعجاز الابل) یعنی‌سوار برکفل‌های شتران میشویم . که کنایه از تحمل مشقات است . مترجم

نمیسزد که بگویند ، از راه تقیّه استدلال بآن ننموده ، چه آنکه از اونقل‌میکنند که در روز شوری بخبر غدیر وخبر مباهله وبتمام فضایل ومناقب‌خودتمسك جسته وبطور حتم در اثبات امامت خود باین‌آیه تمسك ننموده ، : ا ه . وتو (خوانندهٔاین سطور) بخوبی میدانی که سخن طبری در اسناد روایت احتجاج و استدلال بحدیث غدیر و غیره بخصوص رافضیان فقط ، ناشی از عصبیّت و کینه‌توزی اواست ومردود است ، زیرا چنانکه دانستید ، خوارزمی حنفی اسناد حدیث مزبور (احتجاج) را از استادان و ائمّهٔ حفاظ و آنها از کسانی چون ابی یعلی وابن‌مردویه که از حفاظ حدیث و ائمهٔ نقل حدیثند بشرحی که دایر به تصریح ابن حجر بروایت حافظ دارقطنی بیان شد ، نقل نموده ، بدون‌اینکه‌نکوهشی‌ونظرمخالفی در آن‌ابراز نماید، و روایت حافظ ابن عقده و حافظ عقیلی ، و نیز شنیدید سخن ابن ابی الحدید و تصریح اورا ، باینکه داستان احتجاج در میان اهل حدیث شایع و مستفیض است وآنچه را کهدر نظر او از حدیث مزبور مورد صحت وتأیید واقع گشته ، ملاحظه نمودید .

واز مجموع مطالب مذکوره بقدر وقیمت مطالب سیوطی‌نیز درجلد ۱ «اللئالی المصنوعه» صفحهٔ ۱۸۷ واقف خواهید شد ، که نامبرده در آنجا حکم به موضوع بودن و عاری از حقیقت بودن حدیث مزبور (احتجاج واستدلال) میدهد بعنوان اینکه در اسناد عقیلی ، زافر وجود دارد واو در میان روات ضعیف است ، و نیز در طریق روایت نامبرده مردی ناشناس و مجهول وجود دارد ، در حالیکه ما اسنادها و طرق دیگری را نیز ذکر نمودیم که در آنها نه زافری هست و نه مرد مجهول !! و انگهی ما اگر بنا او در عقیده بضعف زافر همراه باشیم آیا بمجرد وجود ضعیف در طریقی رواست که بعاری از حقیقت بودن آن حکم قطعی داد ؟! چنانکه سیوطی گمان کرده ؟ ! و در جمیع موارد از کتاب نامبردهٔ خود بر خلاف روش آنها که در بارهٔ روایات ساختگی و بی‌حقیقت تألیف نموده‌اند رفتارنموده است ؟! نه . نه چنین است ، وبلکه چنین پندار وروشی ازضعف

رأی و کمی بصیرت است ، زیرا (بر طبق رویهٔ اهل درایت) منتهای آنچه دربارهٔ روایت ضعفاء معمول به است ، اینست که : استدلال بآن روایت نمیشود . گرچه دراستدلال بآن بعنوان تأیید ، باکی نیست ، بعلاوه ما می‌بینیم : حفاظ ثقه و صاحبان دقّت نظر در نقل حدیث چه بسا روایاتی از ضعفاء می‌آورند ، بواسطه قرائن بسیاری که بر صحت آن و در روایت خاصّ و یا درنوشتهٔ مرد خاصّی وجود دارد ، با چنین قرائن و خصوصیاتی ، آن روایت محفوفهٔ بقرائن صحّت را از او روایت میکنند ودر آنمورد بخصوص معتقدند که از حکم عمومی روایات ضعیف خارج است و یا راوی در آن مورد بخصوص مورد اعتماد و وثوق است ، هرچند در سایر موارد اعمالش ناپسند بوده و مورد اعتماد نیست .

چنانچه به صحیح مسلم وصحیح بخاری وسایر صحاح ومسندها مراجعه نمائید ملاحظه خواهید کرد که مملوّ اند ازروایت ، ازخوارج وناصبیان !! آیا این جز همان مبنی که بدان اشعار نمودیم محمل دیگری دارد ؟؟ !

گذشته از آنچه بر سبیل مماشات (در مورد زافر و ضعف او) ذکر شد ، اصولاً احمد وابن معین زافر را توثیق نموده‌اند و ابو داود گوید : اوثقه است ، او مردی صالح بوده ، و ابو حاتم گوید جایگاه او راستی و صداقت است (۱) سیوطی دراین مورد (طعن بر زافر) از ذهبی پیروی نموده که نامبرده در « میزان » حدیث مزبور را ناشناس و غیر صحیح یافته ، و بعد از او ابن حجر آمده و در لسانش از اوتقلید کرده و زافر را متّهم بوضع حدیث نموده است !! وحال آنکه ذهبی وابن حجر را آنها که شناخته‌اند ، ازروی «میزان» اوشناخته‌اند که در آن هزاران انحراف است ولسانی که آلوده بطعن وهدفهای مغرضانه است !! اینست تلخیص ذهبی بر مستدرك حاکم ! بیائید به بینید : آنچه که از فضایل آل الله در احادیث صحاح آن روایت شده ذهبی بر آن ها طعن ونکوهش نموده و هیچ مبنی ودلیلی برای آن نمیتوان یافت جزهمان کینه ، که در او رسوخ یافته وتمایل وعلاقه ای که بماسوای آنها (عترت

---

(۱) به جلد ۳ « تهذیب التهذیب » ص ۳۰۴ مراجعه شود .

پیغمبر ﷺ) دارد !! وابن حجرهم درتألیفات خودقدم بقدم ازاوپیروی نموده‌است!

۲ - مناشده امیر المومنین علیه السلام

در ایّام عثمان بن‌عفّان

شیخ الاسلام ، ابو اسحق ، ابراهیم بن سعد الدین ابن الحمویه (شرح حال اودر صفحه ۲۰۰ جلد ۱ گذشت) باسنادش در « فرایدالسمطین»سمط اول درباب۵۸ از تابعی بزرگ ، سلیم بن قیس‌هلالی روایت کرده که گفت : در زمان خلافت‌عثمان در مسجد رسول خدا ﷺ گروهی مجتمع بودند که بایکدیگر سخن میگفتند و از علم وعفت سخن بمیان آوردند . در ضمن نام قریش و فضایل و سوابق آنها و هجرتشان بمیان آمد و آنچه را که رسول‌خدا ﷺ دربارهٔ آنها از فضیلت فرموده مانند این فرمایش :« الأئمّة من‌قریش » (یعنی امامان از قریش میباشند)وفرمایش دیگر آنحضرت « الناس تبعٌ لقریش و قریش أئمّة العرب » (یعنی مردم پیروان قریشند وقریش پیشوایان عرب هستند) تا آنجا که گوید (بعد از ذکر مفاخرت هر قبیله بمردان خود) ودراین حلقه بیش از دویست تن گرد آمده بودند که در میان آنها بودند : عليّ بن ابي‌طالب علیه السلام و سعد بن ابي وقّاص و عبد الرحمن بن عوف و طلحه وزبیر ومقداد و هاشم بن عُتبه و ابن عمر وحسن وحسین و ابن عبّاس ومحمّد بن ابي‌بکر وعبدالله بن جعفر ، و از انصار : ابيّ بن کعب وزید بن ثابت وابي ایّوب انصاری وابو الهیثم بن التیهان ومحمّد بن سلمه و قیس بن سعد بن عباده وجابر ابن عبدالله وانس بن مالك و زید بن ارقم وعبد الله بن ابی اوفی وابي لیلی ، وبا او پسرش عبد الرحمن نشسته بود واو پسر کی بود نورس و زیبا روی ، ودر این هنگام ابوالحسن بصری آمد وپسرش حسن بصری با اوبود که اونیز پسر کی بود زیباروی و معتدل القامه ، راوی گوید : من باو و به عبد الرحمن بن ابي لیلی مینگریستم و نمیدانم کدام‌زیباتر از آن‌دیگری‌بود ؟ جز اینکه‌حسن بصری دارای اندامی‌درشت‌تر و قدّی رساتر بود ، دراین هنگام آن گروه بسیار سخن گفتند و این اجتماع از

بامداد تاهنگام زوال آفتاب (ظهر) طول کشید وعثمان درخانه خود بود واز اجتماع و سخنان این گروه اطلاعی نداشت ، وعلیّ بن ابي‌طالب در آن میان خاموش وساکت بود ونه‌خودش ونه احدی از کسان واهل‌بیتش سخنی نمیگفتند ، درنتیجه آن گروه متوجه او شدند وگفتند : یا ابا الحسن چه مانعی هست که تو نیز سخن بگوئی ؟ فرمود هریك از افراد دو قبیله سخن گفتند وفضیلتی از خود بیان داشتند ودرست هم گفتند ، اکنون، من‌ازشما ای گروه قریش وانصار سؤال‌میکنم : این‌فضیلت هارا خداوند بچه وسیله بشما عطا فرمود؟ آیا منشاء این فضایل که بخود نسبت دادید، در وجود خود شما وقبیله وخاندان شما بوده یا موجبی جز اینهاداشته ؟ همگی درپاسخ گفتند : عشیره وخاندانهای ما منشاء هیچ یك از این فضایل نبوده‌اند ، بلکه خدای بزرگ برما منّت‌نهادواین‌فضایل‌را بسبب محمّد صلی الله علیه وآله وعشیره‌واهل‌بیت‌اوبما عطافرمود، علی علیه السلام فرمود : راست گفتید ، ای گروه قریش وانصار آیا نمیدانید که آنچه از خیر دنیا وآخرت نصیب شما گشته فقط از ما اهل البیت است نه غیر ما ؟وهمانا پسرعمّم‌پیغمبر صلی الله علیه وآله فرمود : بدرستی که من وخاندانم نوری بودیم که در پیشگاه عظمت خداوند نمایان بودیم چهارده هزار سال پیش از آنکه خدای متعال آدم را بیافریند ، پس‌ازآفرینش او این نوررا درصلب اونهاد واورا بزمین فرود آورد،سپس نور ما منتقل بصلب نوح شد و در کشتی نشست ، سپس منتقل بصلب ابراهیم شد و درآتش افکنده شد ، سپس پیوسته خدای توانا مارا ازاصلاب گرامی بارحام‌پاکیزه منتقل فرمود ، واین انتقال ازپدران‌ومادران بکیفیتی‌بود که همگی ازهر ناپاکی و پلیدی بدور ومنزّه بودند .

پس از این سخنان علی علیه السلام ؛ آنها که سبقت وپیشی داشتند وازآنهائی‌بودند که بدر واُحد را درك نموده بودند گفتند : آری . ما این سخنان را از رسول خدا صلی الله علیه وآله شنیده‌ایم ، سپس فرمود : شمارا بخدا سوگند میدهم‌همگی میدانید که‌خدای عزوجل در کتاب خوددر آیات متعدّد سابق‌را بر مسبوق مقدم داشته ومن درپرستش خدای یگانه و پیروی رسول او سابق و مقدم بوده ام ، بطوریکه احدی از این امّت

در این راه بر من پیشی نگرفته است ؟ همگی گفتند : آری چنین است .

فرمود شمارا بخدا سوگند میدهم آیا آگاهی دارید؟ هنگامی که این آیه : **والسابقون الاولون من المهاجرین والانصار ....** واین آیه **والسابقون السابقون اولئك المقربون** نازل شد در چه مورد و درچه موضوعی نازل شد ؟ از رسول خدا ﷺ دربارهٔ مدلول این آیات سؤال شد ؟ فرمود: خدای متعال اینها را نازل فرموده در بارهٔ انبیاء و اوصیاء آنها ، پس من افضل انبیاء و رسل هستم وعلي بن ابي طالب وصي من ، افضل اوصیاء است ، همگی گفتند : آری بخدا قسم ، فرمود : شما را بخدا سوگند میدهم ، آیا آگاهی دارید ؟ هنگامی که این آیه : **یا ایها الذین آمنوا اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و اولی الامر منکم** و این آیه **ولم یتخذوا من دون الله ولارسوله ولا المؤمنین ولیجة** ، نازل شد مردم گفتند: یارسول الله آیا اختصاص به بعض از مؤمنین دارد یاشامل همهٔ آنها میشود ؟ پس خدای عزوجل امر فرمود پیغمبرش را که بآنها تعلیم فرماید تا اولیاء ومتصدیان امرشان را بشناسند و امر فرمود او را همانطور که نمازشان وزکاتشان وحج شان را تفسیرو بیان فرموده، ولایت را نیز برای آنها تفسیر فرماید، ومأمور گشت که مرا درغدیرخم برای مردم بولایت منصوب فرماید ، سپس خطبه ایراد فرمود وضمن آن فرمود : ای مردم همانا خداوند مرا باجراء امری مأمور کرده که سینه ام را آن امر تنگ نموده وچنین پنداشتم که مردم مرا تکذیب میکنند ، پس خداوند مرا تهدید بشکنجه فرمود در صورتیکه آن امر را ابلاغ ننمایم . سپس مردم را برای انجام نماز جماعت دعوت فرمود ، پس از انجام نماز خطبه خواند وفرمود ای مردم : آیا میدانید: که همانا خدای عزوجل مولای من است ومن مولای مؤمنین هستم و من اولی(سزاوارتر) هستم برمؤمنین از خودشان ؟ گفتند آری . چنین است ، پس فرمود یاعلی برخیز، پس برخواستم در این موقع فرمود : **من کنت مولاه فعلی مولاه ، اللهم وال من والاه وعاد من عاداه** ، در این هنگام سلمان بپا خاست و گفت : یارسول الله

ولاءٌ كما ذا ؟ یعنی ولاء «در بارهٔ علي علیه السلام چگونه ولائی است» ؟ فرمود : **ولاه كولائي** ، یعنی ولاء مانند ولای من ، **من كنت اولى به من نفسه** یعنی هر کس که من اولی (سزاوارتر) هستم باو ازخودش ، پس خدای متعال این آیه را فرو فرستاد : **اليوم اكملت لكم دينكم** .. تاآخر آیه ، پس رسول‌خداتکبیر فرمود و گفت « الله اکبر » تمامی نبوّت من وتمامی دین خدا ولایت علی‌است، بعد از من ؛ پس ابوبکر وعمر برخاستند و گفتند : یارسول الله : این آیات درمورد علی علیه‌السلام خاصّه است ؟ فرمود : بلی ، در او و در بارهٔ اوصیاء من است تا روز قیامت ، گفتند بیان فرما ایشان‌را (اوصیاء خود را) برای ما ، فرمود : علی علیه‌السلام برادرمن ووزیر من ووارث من ووصيّ و خلیفهٔ من است در اُمّت من ، ووليّ هر مؤمن‌است بعد ازمن ، سپس‌دوفرزندم‌اول‌حسن وپس‌ازاو حسین ، پس از او نُه تن از فرزندان پسرم حسین هر یك پس از دیگری ، قرآن با آنها است وآنها با قرآنند ،ازقرآن جدا نشوند وقرآن‌از آنها جدانشود تا بر من کنار حوض وارد شوند ؟ (پس‌ازاین شرح‌وبیان،امیرالمؤمنین علیه‌السلام باقیدقسم درمیان انجمن در مسجد رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله) **همگی گفتند** : آری بخدا قسم این کلمات رسول خدا را ما شنیده ایم و بطوریکه گفتی بدان شهادت میدهیم . وبعض دیگر ازآن گروه گفتند بیشتر این مطالب‌را در خاطر داریم ولی تمام آن‌را درحفظ نداشتیم ولی اینان که تمام آن را در خاطر داشته وبدان گواهی دادند همهٔ آنها از نیکان ومردم با فضیلت ماميباشند ، پس علي علیه‌السلام فرمود : راست گفتید همگی مردم درحفظ یکسان نیستند ، من آنانی‌را که این گفتار رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله را در خاطر دارند بخدا سوگند میدهم که برخیزند وبدانچه در خاطر دارند خبر دهند ، پس این اشخاص برخواستند : زیدبن ارقم ، و براء بن‌عازب ، وسلمان ، وابوذر ، ومقداد ، وعمّار : اینها گفتند : ما گواهی‌میدهیم که فرمایشات رسول خدارا در خاطر داریم در حالتیکه بر منبر ایستاده بود و تو پهلوی او بودی ، واومیفرمود : ای مردم . همانا خدای عزوجل امر کرده که امام وپیشوای شمارا منصوب نمایم وآنکه را که بعد از من وصيّ من‌وخلیفهٔ من است و

آنکسی را که خدای عزوجل در کتاب خود طاعت اورا واجب فرموده و طاعت‌اورا همدوش طاعت من ساخته و شمارا امر بولایت او فرموده بشما معرفی کنم ، و من در ابلاغ این امر از ترس طعن و نکوهش اهل نفاق و تکذیب آنها بخدای خود مراجعه نمودم ، خدای مرا تهدید فرمود که اگر این امررا تبلیغ نکنم مراعذاب فرماید .

ای مردم همانا خداوند شمارا‌امر به صلاة (نماز) فرموده وبطور تحقیق آن‌را برای شما بیان کرده است و امر بزکاة و روزه و حج فرموده و آنها را برای شما بیان نموده ومن آنهارا برای‌شماتفسیر کرده‌ام ، و امر کرده است شما را بولایت ، ومن‌شاهد میگیرم شما را که همانا آن ولایت (که خداوند امر فرموده) اختصاص باین (یعنی علی عليه السلام) دارد ـ درهنگام‌ادای کلمه‌اشاره ، دست خود را برعلی‌نهاد سپس فرمود : بعداز اواختصاص به پسرش داردوسپس باوصیاء بعدشان‌ازفرزندانشان، از قرآن جدا نشوند وقرآن از آنها جدا نشود تا برمن در کنار حوض وارد شوند ای مردم ، بتحقیق من بیان کردم برای شما،وپناه گاه شماوپیشوای شما وولی ّ شما وراهنمای شما را نشان‌دادم واو برادرم علي ّ بن أبي طالب عليه السلام است واو در میان شما بمنزلهٔ من است ، پس قلادهٔ اطاعت او را در دین برگردن نهید و اورا در تمام امور اطاعت نمائید ، زیرا تمام آنچه خدای عز ّ و جل بمن تعلیم فرموده از علم و حکمتش ، همانا تماماً در نزد او است ، پس از او سؤال کنید و از او بیاموزید و از اوصیاء بعد از او ، وآنها را تعلیم ندهید وبرآنها پیشی نگیرید و ازآنها دور و عقب نمانید ، زیرا همانا آنها با حقند و حق با آنهاست ، هیچگاه آنها از حق و حق از آنها زایل و جدا نشود ـ این اشخاص که برخاسته بودند . پس از شهادت باین مطالب نشستند .... تاآخرحدیث،این لفظ حموینی با آنچه که در خود کتاب سلیم ابن قیس مذکور است اختلاف کمی وزیاداتی دارد و سخن ما در پیرامون سلیم و کتاب او خواهد آمد .

٣ ـ مناشدة أمير المؤمنين عليه السلام

در روز رَحَبه ـ سال ٣٥ [١]

در اثر معارضه و منازعهٔ که در امر خلافت با أمير المؤمنين عليه السلام وقوع يافت برخی از مردم نسبت بآنچه که آنحضرت از رسول خدا صلى الله عليه وآله دایر بتقدیم آنجناب بر دیگران روایت ونقل فرموده بود آنحضرت را متّهم ساختند و واردات از طرف رسول‌خدا صلى الله عليه وآله را در این‌موضوع باتردید وانکار تلقّی کردند ؛ چون‌این کیفیّت بآنحضرت رسید ، در میدان وسیع کوفه حضور یافت و در میان گروه بسیاری که درآنجا گرد آمده بودند بمنظور دفاع از حق وردّ برآنها که در امرخلافت باآن جناب منازعه میکردند ،باآن گروه استدلال ومناشده فرمود ، واین موضوع بحدی جلب اهمیت کرده که بسیاری از تابعین آنرا روایت نموده‌اند و اسنادآن در کتب علماء بحد تواتر و تظافر رسیده وما بروایت چهار تن از اصحاب و چهارده نفر از تابعین (در این خصوص) [٢] واقف شدیم ، واینك تفصیل آن .

١ ـ ابوسلیمان‌مؤذّن،(شرح حال‌اودرص ١١٣جلد١ گذشت) ابن‌ابی‌الحدید در جلد ١ شرح نهج البلاغه ص ٣٦٢ گوید : ابو اسرائیل [٣] از حکم [٤] روایت کرده واو از سلیمان مؤذن (این‌همان سند احمد است که خواهدآمد) اینکه ، علي عليه السلام سوگند داد مردم را که هر کس از آنها این فرمودهٔ رسول خدا صلى الله عليه وآله را

---

(١) تصریح بآن در حدیث ابی الطفیل که خواهد آمد مذکور است ودر روایت یعلی بن مره اشعار دارد که علی علیه السلام چون بکوفه آمد مردم را سوگند داد .. و معلوم است که آمدن امیرالمؤمنین علیه السلام بکوفه سال ٣٥ بوده است .

(٢) بسیاری از طرق این مناشده صحیح است ورجال آن ثقه هستند .

(٣) اسماعیل بن خلیفه ملائی متوفای ١٦٩ ، حافظ هیثمی در«مجمع الزوائد» او را ثقه معرفی کرده وبصحت حدیث اواشعار نموده .

(٤) نامبرده همان ابن‌عیینه ثقه است که شرح حال او در صفحه ١١٥ جلد اول گذشت .

شنیده که فرمود : **من کنت مولاه فعلي مولاه** .. گواهی دهد ، پس گروهی بدان شهادت دادند و زید بن ارقم از شهادت بآن در حالیکه بدان آگاه بود امساك نمود ، پس امیر المؤمنین علیه السلام اورا به نابینائی نفرین فرمود واو نابینا شد ، وپس از نابینا شدن داستان این گفتار رسول خدا صلی الله علیه و آله را برای مردم بیان میکرد ، و بطرق دیگر از او (یعنی سلیمان مؤذن) خواهد آمد که این داستان را از زید بن ارقم روایت کرده وشاید این روایت هم از آنست واز قلم افتاده است .

۲ ـ ابوالقاسم ، اصبغ بن نباته (شرح حال اودرص ۱۱۴ جلد۱ ذکر شد) . ابن اثیر در جلد ۳ «اُسدالغابه» ص ۳۰۷ و درجلد ۵ ص ۲۰۵ از حافظ ابن‌عقده ، از محمد بن اسماعیل بن اسحاق راشدی روایت نموده و او از محمد بن خلف نمیری ، از علی بن حسن عبدی ، از اصبغ ، که گفت : علی علیه السلام سوگند داد مردم را در رَحبه که هر کس گفتار رسول خدا صلی الله علیه و آله را درروز غدیر خُم شنیده برخیزد وبدان گواهی دهد ، و فقط کسی بر خیزد که گفتار رسول خدا صلی الله علیه و آله را شخصاً شنیده باشد ، جمعی در حدود هفده نفر بر خاستند که در میان آن گروه ، ابو ایوب انصاری ، و ابو عمرة بن عمرو بن محصن ، وابوزینب (ابن عوف انصاری) ، وسهل‌بن‌حنیف ، و خزیمة بن ثابت ، و عبدالله بن ثابت انصاری ، و حبشی بن جنادهٔ سلولی ، وعبید ابن عازب انصاری ، و نعمان بن عجلان انصاری ، و ثابت بن ودیعهٔ انصاری ، و ابو فضالهٔ انصاری ، و عبد الرحمن بن عبد ربّ انصاری ، بودند ، گروه نامبرده که‌بر خاستند ، گفتند : ما شهادت میدهیم که ، شنیدیم رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود :

الا من کنت مولاه فعلي مولاه ، اللهم وال من والاه وعاد من عاداه واحب من احبه و ابغض من ابغضه و اعن من اعانه .

و در اُسد الغابه از اصبغ بن نباته ذکر شده ، که گفت : علی علیه السلام سئوال کرد و بدان سوگند داد مردم را که هر کس گفتار رسول خدا صلی الله علیه و آله را روز غدیر خُم شنیده بر خیزد ، در این هنگام جمعی بالغ بر هفده تن بر خاستند که در میانشان ابو ایوب انصاری و ابو زینب بودند ، آنها که بر خاستند گفتند : شنیدیم

از رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله در روز غدیر خُم در حالیکه دست تو را گرفته و بلند نموده بود، فرمود: آیا شما گواه نیستید باینکه من (او امر خدا را) رساندم وخیروصلاح شما را بیان نمودم؟ سپس فرمود: آگاه باشید، همانا خدای عزّ وجلّ ولیّ من است، و من ولیّ مؤمنین هستم، پس هر کس که من مولای اویم پس این علی، مولای او است، بار خدایا دوست بدار آنکه را که او را دوست دارد و دشمن دار آنکه را که او را دشمن بدارد، این روایت را ابو موسی با دقت در سند آورده است.

وروایت مزبور را ابن حجرعسقلانی درجلد ٤ « الاصابه » ص ٤٠٨ از طریق ابن عقده از اصبغ آورده که گفت: چون علی علیه‌السلام دررَحبه مردم را سوگندداد وازآنهاسؤال کرد کههر کس(سخن رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله) را شنیده باز گوید، درنتیجه بالغ برهفده نفر برخاستند که در آنها ابو ایوب وابوزینب وعبدالرحمن بن‌عبدربّ بودند و آن گروه گفتند: شهادت میدهیم که از رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله شنیدیم، در حالیکه دست تو را در روز غدیر خُم گرفته و بلند کرده بود، فرمود: آیا شما گواه نیستید که من (او امر خدا را) رسانیدم؟ گفتند: آری گواهی میدهیم، فرمود: **فمن کنت مولاه فعلي مولاه**، ودر جلد ٤ « الاصابه » ص ۸۰ آن راروایت کرده و گوید: ابو موسی گفت: که این روایت را ابوالعباس ابن عقده در کتاب « الموالات » از طریق علی بن حسن عبدی از سعد (اسکاف) از اصبغ بن نباته ذکر نموده که گفت: علی علیه‌السلام در رَحبه مردم را سوگند داد و از آنها پرسید که: هر کس گفتار رسول خدا صلی الله علیه وآله را درروز غدیر خُم شنیده برخیزد، پس بالغ بر هفده تن بر خاستند که از جملهٔ آنها بود ابو ایوب وابو زینب ابن‌عوف آنان گفتند: ما شهادت میدهیم که شنیدیم، رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله در روز غدیرخُم در حالیکه دست تو را گرفته و بلند نموده بود فرمود: آیا گواه نیستید که(او امر خدا را) رسانیدم؟ گفتند: گواهیم، فرمود: فمن کنت مولاه فعليّ مولاه.

۳ ـ حبة‌بن جوین عرنی ، ابو قدامة بجلی ـ صحابی،متوفای ۷۹،۷۶ حافظ ابن مغازلی شافعی در «المناقب» از ابی‌طالب ، محمدبن احمد بن عثمان ، از ابي عیسی حافظ روایت نموده که او روایت را میرساند به حبّة عرنی و او داستان روز غدیر واستشهاد علی علیه‌السلام را بدان‌باسوگند دادن ذکر مینماید ، تا آنجا که گوید :پس دوازده تن از اهل بدر برخاستند که از جملهٔ آنها ، زیدبن ارقم بود ، و گفتند : ما گواهی میدهیم که شنیدیم رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله در روز غدیر خُم میفرمود :

من کنت مولاه فعلي مولاه .. بشرح حدیث .

ودر صفحه ٥٤ جلد ۱ از دولابی مذکور گردید که باسنادش از ابي قدّامه روایت کرده که علی علیه‌السلام در رَحَبه سوگند داد مردمرا و از آنها سؤال فرمود ، پس جمعي‌بالغ برده واندی برخاستند که در میان‌آنها مردی بود که جُبّهٔ بر تن داشت وبرآن بالاپوش حضرموتی افکنده بود پس‌آن گروه شهادت دادند .. بشرح حدیث .

٤ ـ زاذان بن‌عمر (شرح‌حال‌اودر صفحهٔ ۱۱٦جلد۱ ذکرشده) احمد پیشوای حنبلیان در جلد ۱ مسندش در ص ٨٤ با بررسی در سند آورده از ابن نمیر ، ازعبد الملك ، از ابی‌عبدالرحیم کندی ، از زاذان بن عمر که گفت : سخن علی علیه‌السلام را شنیدم که در رَحَبه از مردم سؤال کرد و آنها را سوگند داد که هر کس رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله را در روز غدیر خُم دیده و سخنان اورا شنیده برخیزد و گواهی دهد ، سیزده تن برخاستند و شهادت دادند که آنها از رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله شنیدند که میفرمود :

من کنت‌مولاه‌فعلي مولاه .

و حافظ هیثمی در جلد ۹ «مجمع‌الزواید» ص ۱۰۷ این حدیث را از زاذان، از طریق احمد بلفظی که ذکر شد روایت نموده ، و همچنین ابوالفرج ابن جوزی در جلد ۱ «صفة الصفوه» ص ۱۲۱ و ابوسالم محمد بن طلحهٔ شافعی در «مطالب‌السؤل» ص ٥٤ (در سال ۱۳۰۲ بچاپ‌رسیده) وابن کُثیر شامی درجلد ٥ « البدایة و النهایة »

ص ۲۱۰ ودر جلد ۷ ص ۳٤۸ از طريق احمد وسبط ابن‌جوزي در «تذکره» ص ۱۷ ، وسيوطي در «جمع‌الجوامع» نقل از احمد ، وابن ابي‌عاصم در «السنّة» (بطوري که در جلد ٦ «کنزالعمال» ص ٤۰۷ مذکور است) روايت مذکوره راذکرنموده‌اند .

٥ - زرّ بن حبيش اسدي (شرح حال‌او درصفحهٔ۱۱٦جلد۱ذکر شده) ،حافظ ابوعبدالله زرقاني - مالکي - در جلد۷ « شرح المواهب » ص۱۳ گويد: ابن عقده با دقت درسند از زرّ بن حبيش روايت کرده که گفت : علي عليه‌السلام فرمود : دراينجااز اصحاب محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله چه کساني هستند؟ دوازده تن برخاستند و شهادت دادند که از رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله شنيدند ، فرمود :

من کنت مولاه فعلي مولاه .

٦ - زياد بن ابي زياد (شرح‌حال اودر ص۱۱۷ ج۱ ذکرشده) ، احمدبن‌حنبل در جلد ۱ « مسنده» ص۸۸ آورده ، از محمد بن عبدالله ، از ربيع - يعني ابن ابي صالح اسلمي ، از زيادبن ابي‌زياد که گفت : شنيدم علي بن ابي طالب‌رضي الله‌عنه از مردم سؤال نمود وآنها را سوگند داد باينکه هر مرد مسلمي کـه شنيده است از رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله درروز غدير خُم آنچه را فرموده ، برخيزد ، پس دوازده تن از اصحاب بدر برخاستند و شهادت دادند .

و اين حديث را حافظهيثمي در جلد ۹ «مجمع الزوايد» ص ۱۰٦ ازطريق احمد روايت نموده وگفته که رجال آن ثقه هستند وابن کُثير در جلد ۷ «البدايه» ص ۳٤۸ از احمد ، و حافظ محب الدين طبري در جلد ۲ « الرياض النضره » صفحهٔ ۱۷۰ و«ذخاير العقبی» ص ٦۷ روايت مزبور را ذکر نموده‌اند .

۷ - زيد بن ارقم انصاري - صحابي - احمد با دقت در سند از اسود بن عامر ، از ابي‌اسرائيل ، از حکم از ابي‌سليمان ، از زيد بن ارقم روايت کرده که گفت : علي عليه‌السلام با قيد سوگند ازمردم سئوال نمود که هر کس شنيده است از رسول‌خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله که فرمود :

من کنت مولاه فعلي مولاه ، اللهم وال من والاه ، و عاد من عاداه

برخیزد و گواهی دهد ، دوازده تن از اصحاب بدر برخاستند وبآن شهادت دادند و من از کسانی بودم که کتمان نمودند ودرنتیجه چشم خود را ازدستدادم !.

و هیثمی در جلد ۹ «مجمع الزوايد» ص ۱۰٦ از احمد - وطبرانی در«الکبیر» بلفظ مذکور ، ایـن حدیث را روایت نموده‌اند ، وطبرانی رجال آنرا مورد وثوق دانسته ، ودر روایتی که نزد او ضبط شده این جمله مذکور است : وعلی بر هر که کتمان میکرد نفرین میفرمود : و ابن مغازلی در « المناقب » آنرا از ابي الحسين علی بن عمر بن عبدالله بن شوذب ازپدرش از محمد بن حسین زعفرانی ازاحمد بن يحيى بن عبدالحمید ازابی اسرائیل ،ازحکم ازابي سليمان ، اززید ، بلفظ مذکور روایت کرده ودرآن مذکور است (ازقول زید) که : من ازجمله کسانی بودم که کتمان کردند ، پس خدای چشمم را نابینا فرمود و علی کرم الله وجهه کسی را که کتمان کند نفرین فرمود [1] وشیخ ابراهيم وصّابی آنرا در«الاکتفاء» بلفظ مذکور از طبرانی در «المعجم الکبیر »روایت نموده .

وحافظ ، محبّ الدین طبری در «ذخاير العقبی» ص ٦٧ از زید روایت نموده که گفت : علی عليه السلام باقید سوگند ازمردم سئوال نمود که : هر کس ازپیغمبر صلى الله عليه وآله در روز غدیر خُم شنیده که فرمود :

من كنت مولاه فعلي مولاه ، اللهم وال من والاه ، و عاد من عاداه ،

برخیزد و گواهی دهد ، شانزده تن برخاستند وبآن گواهی دادند ، و بهمین لفظ هیثمی آنرا در « مجمع الزوايـد » ص ۱۰۷ از طریق احمد روایت نموده و سیوطی بطوریکه درجلد ٦ « کنزالعمال»ص ٤۰۳ بنقل از «المعجم الاوسط» طبرانی،مذکور است ، این حدیث را در « جمع الجوامع » آورده ودر آن مذکور است : دوازده تن برخاستند وبآن شهادت دادند .

---

(۱) ابن بطريق در « العمدة » ص ٥٢ از او نقل مینماید .

و حافظ ، محمدبن عبدالله (شرح حال او در ص ۱۷۳ ج۱ ذکر شده) ، در کتاب خود «فوايد» (که در مکتبهٔ حرم الهی «مکه» موجوداست) بابررسی درسند آورده از محمد بن حرث ازعبيدالله بن موسی ، از ابی اسرائيل ملائی ، از حکم ، از ابی سليمان مؤذن، از زيد که : همانا علی عليه السلام از مردم باقيد سوگند سئوال کرد که هر کس از رسول خدا صلی الله عليه و آله شنيده که فرمود :

من كنت مولاه فعلي مولاه ، اللهم وال من والاه ، وعاد من عاداه

برخيزد وشهادت دهد ، شانزده تن برخاستند و بآن شهادت دادند ، و من در ميان آنها بودم [1] واين روايت را ابن کثير در جلد ۷ «البداية و النهاية» ص ۳٤٦ از او حکايت نموده است .

۸ ـ زيدبن يثيع (شرح حال اودر ص۱۱۷ ج۱ذکرشده) ، احمد بن حنبل در ج۱ «المسند» ص ۱۱۸ آورده از علی بن حکيم اودی ، از شريك ، از ابی اسحق ، از سعيد بن وهب وزيد بن يثيع که آندو گفتند : علی عليه السلام سوگند داد مردم را در رحبه واز آنها سئوال نمود که هر کس گفتار رسول خدا صلی الله عليه و آله را در روز غديرخم شنيده برخيزد و گواهی دهد ، ازقبيل سعد شش تن وازقبيل زيد شش تن برخاستند وگواهی دادند که از رسول خدا صلی الله عليه و آله در روز غدير خم شنيدند که در باره علی عليه السلام فرمود : آيا رسول خدا صلی الله عليه و آله باهل ايمان اولی (سزاوار تر) نيست ؟ گفتند: آری . فرمود :

اللهم من كنت مولاه فعلي مولاه ، اللهم وال من والاه وعاد من عاداه

وابن کثير در جلد ٥ «البداية والنهاية» ص ۲۱۰ وگنجی شافعی در «کفاية الطالب»

---

(۱) مراد از اينکه ميگويد : و من در ميان آنها بودم : اينست که : او (زيد) درميان مخاطبين مورد مناشده بوده ، نه از جملهٔ شهود ؛ زيرا همانطورکه از قول خود اوقبلا ذکرشد ، او از کسانی بود ، که کتمان شهادت کردند و در نتيجه کتمان چشمش نابينا شد ، وبنابراين آنچه از او داير بروايت غدير رسيده بعد از دچار شدن بنفرين بوده و يا قبل از اينکه افکار مهلك در او پيدا شود ! ! .

ص ۱۷ و جزری در « اسنی المطالب » ص ٤ از طریق احمد بهمین لفظ آنرا روایت نموده‌اند.

ونسائی در «خصایص» ص ۲۲ از قاضی علی بن محمدبن علی ازخلف (ابن‌تمیم) از شعبه، از ابی‌اسحق، از سعید وزید و در ص ۲۳ از ابی داود (سلیمان حرّانی) از عمران (متوفای ۲۰۵) ابن ابان، از شریك، از ابی‌اسحق از زید، روایت نموده که: شنیدم از علی بن ابی‌طالب رضی‌الله عنه که بر منبر کوفه میگفت: همانا من بخداسوگند میدهم آن‌مردی را (وشهادت ندهد مگر اصحاب محمد ﷺ) که شنیده باشد از رسول خدا ﷺ که در روز غدیر خم فرمود:

من کنت مولاه فعلی مولاه، اللهم وال من والاه، وعاد من عاداه -
برخیزد و شهادت دهد، شش‌تن از جانب دیگر منبر [1] برخاستند وشهادت دادند که این سخن را از رسول خدا ﷺ شنیدند که میفرمود... شریك گوید: بابی اِسحق گفتم: آیا از براء بن‌عازب شنیدی که باین گفتار رسول خدا ﷺ حدیث کند؟ گفت: بلی.

وابن جریر طبری با بررسی درسند آورده، ازاحمد بن منصور، از عبیدالله‌بن موسی، از فطر بن خلیفه، از ابی اسحاق، از سعید بن وهب و زیدبن یثیع وعمرو ذی مرّ که: همانا علی علیه‌السلام در کوفه مردم راسوگند داد و ... حدیث مزبور را ذکر کرده، وابن کثیر در جلد ٥ تاریخش ص ۲۱۰ این را از ابن جریر حکایت نموده است.

وحافظ ابن عقده با بررسی در سند آنرا آورده از حسن بن علی بن عفّان عامری، از عبیدالله بن موسی، از فطر، از ابی اسحاق، از عمروبن‌مرّه وسعید بن وهب وزید بن یثیع که نامبردگان گفتند: شنیدیم علی علیه‌السلام در رحبه میگفت.. و حدیث مزبور را ذکر کرده، و در آن ذکر نموده که: سیزده تن برخاستند

---

(۱) از این کلام چیزی ساقط شده و شاید چنین بوده، شش‌تن از پهلوی منبر و شش‌تن از پهلوی دیگرمنبر برخاستند.

وشهادت دادند که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود :

من کنت مولاه فعلی مولاه ، اللهم وال من والاه وعاد من عاداه واحب من احبه وابغض من ابغضه وانصر من نصره و اخذل من خذله ، ابـواسحق هنگام فراغت از این حدیث گفت : ای ابابکر[1] ، آنهاچه بزرگانی بودند ؟! ابن کثیر در جلد۷ تاریخش ص ۳۴۷ آنرا از ابن عقده روایت نموده ، وحافظ هیثمی در جلد ۹ «مجمع الزوائد» ص ۱۰۵ این حدیث را از طریق بزار روایت نموده و گفته که : رجال این طریق رجال‌صحیح است ، جز فطر ،واو ثقه است ، ودرصفحهٔ ۱۰۷ آنرا از طریق بزار وعبدالله بن احمد روایت نموده وبطوریکه در جلد ٦ «کنز العمال» ص ٤۰۳ مذکور است ، سیوطی حدیث مزبور را در «جمع الجوامع» ازابی اسحق از عمرو ذی مُرّ وسعید بن‌وهب وزید بن‌یثیع ، نقل از بزار و ابن جریر واز خلعی در «خلعیّات» روایت نموده ، سپس از قول هیثمی گفته که : رجال اسناد آن ثقات هستند ولفظ آنها چنین‌است :

گفتند : شنیدیم‌علی علیه السلام میگفت : سوگند میدهم بخدا مردی را که سخن رسول‌خدا صلی الله علیه و آله را درروز غدیر شنیده ،برخیزد وبآنچه‌شنیده گواهی دهد ، سیزده تن برخاستند وشهادت دادند که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود :آیا من ، اولی(سزاوارتر) بمؤمنین ازخود آنها نیستم ؟ گفتند ، بلی یا رسول الله ، پس دست علی علیه السلام را گرفت وفرمود :

من کنت مولاه فعلی مولاه ، اللهم وال من والاه و عاد من عاداه و احب من احبه و ابغض من ابغضه و انصر من نصره واخذل من خذله ، و این حدیث را شیخ یوسف نبهانی در « الشرف المؤبّد » صفحه ۱۱۳ از طریق ابن ابی شیبه از زید بن یثیع روایت نموده است .

۹ ـ سعیدبن ابی حدان(شرح حال اودرص۱۱۸ ج۱ذکر شده)شیخ‌الاسلام حموینی در «فراید السمطین» درباب دهم گوید : خبر داد مارا ، شیخ عمادالدین عبدالحافظ

---

(۱) کنیهٔ فطر است ـ مترجم

ابن‌بدران بوسیله قرائت من نزد او ، باو گفتم : خبر داده است تورا قاضی محمد بن عبدالصمد بن ابی الفضل‌خزستانی‌بطور اجازه گفت : خبردادمارا ابوعبدالله محمد بن فضل عراوی بطور اجازه ، گفت : خبر داد ابوبکر احمد بن حسین بیهقی حافظ از ابوبکر احمد بن حسین قاضی ، از ابوجعفر محمدبن علی بن دنعیم ، از احمد بن حازم بن عزیزه ، از ابوغسان (مالك) از فضیل بن مرزوق ، از ابی اسحق از سعید بن‌ابی حدّان وعمروذی مُرّ که آندو گفتند : علی علیه‌السلام فرمود : بخدا سوگند میدهم ، و سوگند نمیدهم مگر اصحاب رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله را که خطبهٔ آنحضرت را درروز غدیر خم شنیده اند ، راوی گوید : دوازده تن بر خاستند ، شش تن ازقبل سعید وشش تن از قبل‌عمروذی‌مرّ و شهادت دادند که آنها شنیدند از رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله میفرمود (۱) :

اللهم‌وال‌من‌والاه ، وعادمن‌عاداه ، وانصرمن‌نصره ، واحب من احبه ، وابغض من ابغضه .

۱۰ ـ سعید بن‌وهب (شرح حال او درص۱۱۸ج۱ذکر شد)،ابن حنبل‌در ج۱ مسندش ص ۱۱۸ آورده‌ازعلی‌بن‌حکیم اودی از شریك ، ازابی‌اسحق از سعید و زید بن یثیع این حدیث را بلفظی که در پیش در صفحه ۲۰ نقل نمودیم ودر جلد ۵ ص ۳۶۶ از محمد بن جعفر ازشعبه از ابی اسحق روایت کرده که گفت از سعید بن وهب شنیدم گفت : علی علیه‌السلام سوگند داد بـر مردم ، پنج یـا شش تن از اصحاب پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله برخاستند وگواهی دادند که رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله فرمود :

من کنت مولاه فعلی مولاه .

و نسائی در « خصایص » ص ۲۶ از حسین بن حریث مروزی ، از فضل بن موسی از اعمش (سلیمان) از ابی اسحق «عمرو» از سعید روایت کرده که گفت : علی کرم الله وجهه در رحبه مردم را بخدا سوگند داد که هر کس شنیده است

(۱) در نسخهٔ مزبور لفظ حدیث چنین است و بر تو خواننده (عزیز) سقطی که در آن دست داده مخفی نخواهد بود .

از رسول خدا صلی الله علیه و آله درروزغدیر خم که فرمود : همانا خدا ورسول خداولی مؤمنین هستند :

ومن کنت ولیه فهذا ولیه اللهم وال من والاه وعاد من عاداه وانصرمن نصره، راوی از قول سعد گوید که شش تن از پهلوی من برخاستند واز قول زید بن یثیع گوید که : شش تن از پهلوی من برخاستند واز قول عمرو ذی مُرّ این جمله را نیز ذکر کرده : «واحبّ من احبّه وابغض من ابغضه» وسپس دنبالۀ حدیث را ذکر نموده است ، این حدیث را اسرائیل ازاسحاق ازعمروذی مُرّ روایت کرده ودر صفحۀ ٤٠ «خصایص» آنرا از یوسف بن عیسی از فضل بن موسی از اعمش تا آخر سند ولفظ مذکور روایت نموده است .

ودر صفحه ٢٢ «خصایص» گوید : خبر داد مارا محمدبن مثنی از محمد (بن جعفر غندر) ازشعبه از ابی اسحق از سعید بن وهب که گفت : (پس از سوگند دادن علی علیه السلام) پنج یا شش تن از اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله برخاستند و گواهی دادند که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود :

من کنت مولاه فعلی مولاه

وعلامۀ عاصمی درزین الفتی آورده ، از ابی بکر جلاب از ابی سعید عبدالله بن محمد رازی ازابی احمدابن مُنّه نیشابوری از ابی جعفر حضرمی از علی بن سعید کندی از جریربن سریّ همدانی ازسعید ، که گفت :امیرالمؤمنین کرّم الله وجهه دررحبه مردم را سوگند داد و فرمود : بخدا سوگند میدهم مردی را که شنیده است از رسول خدا صلی الله علیه و آله که فرمود : «**من کنت مولاه فعلی مولاه ، اللهم وال من والاه وعاد من عاداه**» ، برخیزد و شهادت دهد ، دوازده تن برخاستند و شهادت دادند .

و ابن اثیر در جلد ٣ «اُسد الغابه» صفحۀ ٣٢١ از ابی العباس ابن عقده از طریق موسی بن نضر از ابی غیلان سعد بن طالب از ابی اسحق از سعید بن وهب

وعمرو ذی مر ، و زید بن یثیع ، وهانی بن هانی روایت نموده ، و ابو اسحق گفته که : و حدیث نمودند بمن عدهٔ که نمیتوانم آنها را شماره نمایم باینکه : علی علیه‌السلام سوگند داد مردم را در رحبه باینکه : هر کس گفتار رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله را **من کنت مولاه فعلی مولاه ، اللهم و ال من والاه و عاد من عاداه** شنیده ، گواهی دهد ، گروهی بر خاستند و گواهی دادند که این سخن را از رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله شنیده‌اند و گروهی کتمان نمودند ، در نتیجهٔ کتمان از دنیا نرفتند مگر آنکه نا بینا شدند و بآنها آفت و بلیه‌ای رسید ، از جمله آنان یزید بن ودیعه وعبد الرحمن بن مدلج بودند ، این داستان را ابو موسی با بررسی در طریق روایت‌نموده است . و این حدیث ابن عقده را ، ابن حجر در جلد۲ « الاصابه » صفحهٔ ۴۲۱ ذکر نموده و در شرح حال عبد الرحمن بن مدلج گفته که : ابو العباس ابن عقده آنرا در کتاب « الموالات » ذکر نموده . و از طریق موسی بن نضر بن ربیع حمصی با بررسی درسندآورده که : حدیث نمود مرا سعد بن طالب -ابوغیلان- ، از ابواسحق که گفت : حدیث نمودند مرا عدهٔ که احصاءآن عده را نتوانم نمود ، باینکه :علی علیه‌السلام مردم را در رحبه سوگند داد که هر کس از رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله این گفتار را (**من کنت مولاه فعلی مولاه**) شنیده گواهی دهد ، در نتیجه تعدادی ازآنان - بر خاستند که از جمله آنها عبد الرحمن بن مدلج بود ، و شهادت دادند که این گفتار را از رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله شنیده‌اند ، و ابن شاهین این حدیث را با بررسی در سند از ابن عقده آورده وابوموسی آنرا بررسی واثبات نموده‌است ، وتو (خوانندهٔ عزیز) می بینی که ابن حجر چگونه با حدیث مزبور از حیث سند و متن آن بازی کرده و آنرا با از قلم انداختن چهار نفر راویان نامبرده اش زیر و رو کرده و داستان آنان را که کتمان شهادت نمودند ودچار نفرین (امیرالمؤمنین علیه‌السلام) شدند حذف نموده و عبد الرحمن بن مدلج را که از جملهٔ کتمان کنندگان حدیث بوده درشمار راویان آن در آورده و نام یزید بن ودیعه را اساساً از بین برده ؟ ! (خداوند امانت در نقل را درود فرستد !!) وچه بسیار نظیر این بازی ها خاصه در کتاب «اصابه» از

ابن حجر سر زده ! . و حديث مزبور را حافظ هيثمى در جلد ٩ « مجمع الزوايد» صفحه ١٠٤ از طريق احمد روايت نموده و گفته است رجال اين حديث جز فطر رجال صحيح است و فطر ثقه و مورد اعتماد است .

و ابن كثير در جلد ٥ تاريخش صفحه ٢٠٩ نقل از احمد بدو طريق او ، و از نسائى ، و از طريق ابن جرير از احمد بن منصور از عبد الرزاق از اسرائيل از ابى اسحق از سعيد و عبدخير ، و در جلد ٧ صفحه ٣٤٧ از طريق ابن عقده بسنديكه ما قبلاً در روايت زيد بن يثيع ذكر نموديم ، و از طريق حافظ عبدالرزاق از اسرائيل از ابى اسحق از سعيد ، و از طريق احمد ، از محمد « غندر » از شعبه از ابى اسحق ازاو (سعيد) اين روايت را ذكر نموده ، و خوارزمى در « مناقب » صفحهٔ ٩٤ باسنادش كه بحافظ عبد الرزاق منتهى ميشود ازاسرائيل از ابى اسحق از او(سعيد) و ازعبد خير روايت نموده كه آندو گفتند : در رحبهٔ كوفه از على عليه‌السلام شنيديم كه ميگفت : سوگند ميدهم بخدا هر كس از رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله شنيده كه فرمود :

من كنت مولاه فعلى مولاه گواهى دهد ، گويد در نتيجه عده‌اى از اصحاب پيغمبر صلى‌الله‌عليه‌وآله برخاستند و همه آنها شهادت دادند كه اين سخن را از رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله شنيده اند ، و در آنجا طرق ديگرى هم هست كه در طريق زيد بن يثيع گذشت .

١١ ـ ابوالطفيل عامر بن واثلة ليثى (از صحابهٔ پيغمبر صلى‌الله‌عليه‌وآله) متوفاى حدود سالهاى يكصد و يكصد و دو و يكصدوهشت و ـ يكصد و ده ـ احمد در جلد ٤ (مسند) صفحهٔ ٣٧٠ از حسين بن محمد و ابى نعيم اين معنى را روايت كرده كه آندوازفطر واو از ابى الطفيل حديث نمودند كه گفت : على رضى الله عنه مردم را در رحبه (ميدان وسيع كوفه) جمع نمود وسپس بآنها فرمود : بخدا سوگندميدهم هرمرد مسلمى‌را كه‌ازرسول‌خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله در روز غدير خم‌شنيده آنچه‌شنيده برخيزد ، درنتيجه‌سى‌تن‌ازآنمردم برخاستند . وابو نعيم (شرح‌حال اودر ص١١٤ج١ ـ مذكور است) گويد : پس مردم بسيارى برخاستند و گواهى دادند هنگامى را كه

رسول‌خدا صلی الله علیه و آله دست اورا (علی علیه السلام را) گرفت و بمردم فرمود : آیامیدانید که من بمؤمنین اولی (سزاوار تر) هستم از خود آنها ؟ گفتند : آری یا رسول الله ، آنگاه فرمود :

من کنت مولاه فهذا مولاه ، اللهم وال من والاه و عاد من عاداه ،
(ابوالطفیل) گفت : من بیرون شدم در حالیکه گوئی چیزی در دل من[1] هست، پس زید بن ارقم راملاقات و باو گفتم : همانا از علی رضی الله عنه شنیدم که‌چنین میگفت ، (زید) گفت چه انکاری داری ؟ بتحقیق من از رسول خدا صلی الله علیه وآله شنیدم که این سخنان را در بارهٔ او میفرمود ، و این حدیث را حافظ هیثمی در جلد ۹ « مجمع الزاوید » صفحهٔ ۱۰٤ از سندومتن از احمد روایت نموده و سپس گفته : رجال آن جز فطر بن خلیفه رجال صحیح است ولی نامبرده ثقه و مورد اعتماد است .

و نسائی حدیث مزبور را در خصایص صفحهٔ ۱۷ با بر رسی طریق آن آورده گوید : خبرداد مرا هارون بن عبدالله بغدادی حمّال ، از مصعب بن مقدام و او از فطر بن خلیفه و او ازابی الطفیل ، واز ابی داود ،واو گفت که محمد بن سلیمان‌ازفطر ازابی الطفیل بلفظ مذکور روایت نموده ، وابومحمد احمد بن محمد عاصمی‌در«زین‌الفتی» حدیث مزبور را بلفظ مذکوراز استاد خود ابن الجلاب روایت‌نموده واو ازابی‌احمد همدانی‌ازابی عبدالله محمد صفّار از احمد بن مهران از علی‌بن قادم‌از فطر ازابی‌الطفیل، وبطریق دیگر ازاستادش‌محمد بن‌احمد ازعلی‌بن ابراهیم‌بن‌علی همدانی از محمدبن‌عبدالله از احمد بن محمد لبّادازابی‌نعیم ازفطرازابی الطفیل ، وبهمین لفظ گنجی در (کفایة) اش‌صفحه ۱۳ آنرا از استاد خود یحیی بن ابی المعالی محمد بن علی قرشی از ابی علی حنبل بن عبدالله بغدادی از ابی القاسم ابن حصین از ابی علی‌ابن مذهب از ابی‌بکر

---

(۱) در ریاض النضرهٔ محب الدین طبری این جمله چنین مذکور است ، پس خارج شدم در حالیکه چیزی از شك و تردید در خود احساس میکردم .

قطیعی از عبدالله بن احمد از پدرش . . تا آخر سند احمدروایت نموده ، ومحب الدین طبری در جلد ۲ « ریاض النضره » صفحهٔ ۱۶۹ آنرا بلفظ مذکور روایت نموده و در پایان آن هست که : بفطر گفتم (یعنی کسیکه این حدیث ازاونقل شده) : بین این گفتار و در گذشتن اوچند روز فاصله بود ؟ گفت ، صد روز ، این حدیث راابو حاتم با بررسی طریق آورده و گوید : مقصود او در گذشتن علی بن ابی طالب (۱) بوده و ابن کثیر در جلد ۵ (البدایه) صفحه ۲۱۱ و بدخشی در (نزل الابرار) صفحه ۲۰ این حدیث را از طریق احمد و بلفظ او روایت نموده‌اند .

و ابن اثیر در جلد ۵ « اُسد الغابة » صفحه ۲۷۶ از استاد خود ابی موسی از شریف ابی محمد حمزهٔ علوی از احمد باطرقانی از ابی مسلم بن شهدل از ابی‌العباس‌ابن عقدة از محمد اشعری از رجا بن‌عبدالله ازمحمد بن کثیراز فطر،وابن جارود ازابی‌الطفیل روایت نموده که گفت : در نزد علی رضی الله عنه بودیم که فرمود : سوگند میدهم بخدای تعالی هر کرا که روز غدیرخُم‌را درك‌نموده وحضورداشته برخیزد، در نتیجه هفده تن بر خاستند که از جملهٔ آنها ابو قدامهٔ انصاری بود ، سپس گفتند: ما گواهی میدهیم که با رسول خدا صلی الله علیه و آله از حجة الوداع برمیگشتیم ، هنگام‌ظهر رسول خدا (از قرارگاه خود) بیرون آمد وامر فرمود چند درخت را محکم بستند وپارچهٔ بر آنها افکندند ، سپس نمازرا اعلام کرد ، پس‌نماز گذاردیم ، سپس بپاخاست و حمد و ثنای خداوند نمود ، سپس فرمود : ای مردم : آیا میدانید که خدای عزو جل مولای من است و من مولای مؤمنین هستم و همانا من بشما اولی (سزاوارتر)

---

(۱) و درلفظ عاصمی چنین‌مذکور است ، بین گفتار رسول‌خداصلی‌الله علیه وآله و درگذشتن او چقدر فاصله بوده واین تقدیر (صدروز) با هیچیك از دو موضوع (و فات رسول خدا صلی‌الله علیه و آله و وفات امیرالمؤمنین علیه‌السلام‌سازش ندارد ، زیرا در مورد امیرالمؤمنین‌علیه السلام مناشده آنجناب دراوایل‌خلافت ظاهری‌آنحضرت (سال ۳۵)صورت‌گرفته و بعد از آن تاریخ تقریباً پنجسال زندگی نموده ، و اما در مورد رسول خدا صلی الله علیه و آله آنجناب هفتاد روز پس از روز غدیر وفات یافته ، ولی این روایت‌بصحت نزدیك تر است

هستم از خودشما - این سخن را چند بار تکرار فرمود ، گفتیم : آری.دراین‌هنگام درحالیکه دست تورا (خطاب بعلی علیه السلام است) گرفته بود فرمود :

من کنت مولاه فعلی مولاه،اللهم وال من والاه وعاد من عاداه - سه بار .

ابو موسی این حدیث را با بر رسی سند روایت نموده و از طریق ابن عقده از کتاب او (الموالات فی حدیث الغدیر) ابن حجر در جلد ٤ « الاصابه » صفحهٔ ۱۵۹ آنرا روایت کرده است .

وسید نور الدین سمهودی در «جواهر العقدین» نقل ازحافظ ابی‌نعیم‌اصفهانی در « حلیة الاولیاء » از ابی الطفیل روایت کرده که گفت : علی رضی الله عنه بپا خاست و حمد و ثنای خداوند نمود و سپس گفت : بخدا سوگند میدهم هر کس که روز غدیر خم حضور داشته بر خیزد - آنها که با نقل قول از دیگران بر این امر گواهند بر نخیزند ، فقط کسانی بر خیزند که گوش آنها (از رسول خدا صلی الله علیه و آله) این گفتار را شنیده و قلب آنها آنرا ضبط نموده است ، در نتیجه هفده‌تن بر خاستند که از جمله آنها : خزیمة بن ثابت و سهل بن سعد و عدی بن حاتم و عقبة بن عامر و ابو ایوب انصاری و ابو سعید خدری وابو شریح‌خزاعی وابوقدامهٔ انصاری و ابو لیلی [۱] و ابو الهیثم بن تیهان و مردانی از قریش بودند . سپس‌علی رضی الله عنه و عنهم گفت : بیاورید آنچه شنیدید ، آنان گفتند : شهادت میدهیم که :مابا رسول خدا صلی الله علیه و آله از حجة الوداع آمدیم تا هنگام ظهر که رسول خدا صلی الله علیه و آله (ازجایگاه‌خود) بیرون آمدوامر فرمود شاخه‌وخارهای‌چنددرخت‌را زدودند وخرقهٔ بر آنها فکندند سپس اعلام‌نمازفرمودوما بیرون شدیم ونماز گذاردیم،سپس‌بپاخاست و حمد و ثنای خدا نمود وپس ازآن فرمود : ای مردم گفتار شما (در زمینهٔ وظایفی که انجام داده‌ام) چیست ؟ گفتند : بتحقیق ابلاغ نمودی . گفت : خدا یا گواه باش (سه بار این کلام را فرمود) . سپس فرمود : نزدیك است که من دعوت‌شوم

---

(۱) در ینابیع الموده، ابویعلی مذکور است‌واو شداد بن اوس‌است‌که در سال ۵۸ درگذشته .

و اجابت نمایم و من مسؤلم و شما مسؤلید. سپس فرمود: ای مردم من درمیان شما دو چیز خطیر و گرانبها میگذارم، کتاب خدا و عترت من: اهل بیت من، اگر بآندو متمسك شوید هر گز گمراه نخواهید شد.

پس متوجه باشید که پس از من درباره آندو، چه گونه خلفی خواهید شد؟ وهمانا آندو هر گز جدا نمیشوند تا کنار حوض بر من وارد شوند، خداوند ذیلطف و آگاه، مرا باین امر خبرداد. سپس فرمود: همانا خدای مولای من است ومن مولای مؤمنین هستم. آیا نمیدانید که من بشما اولی (سزاوارتر) هستم از خودتان؟ گفتند بلی میدانیم ـ سه بار ـ سپس دست تو را یا امیرالمؤمنین گرفت وبلند کردوفرمود:

من كنت مولاه فهذا علي مولاه اللهم و ال من والاه و عاد من عاداه

پس علی عليه‌السلام فرمود: راست گفتید و من نیز بر این امر از گواهان هستم.

و صاحب ینابیع المودة در صفحه ۳۸ این حدیث را از سمهودی حکایت نموده وشیخ احمد بن فضل بن محمد باکثیر مکی شافعی در (وسیلة المآل في عدّ مناقب الآل) آنرا بهمین لفظ از ابی الطفیل ذکر نموده است،

۱۲ ـ ابو عماره عبد خیر بن یزید همدانی کوفي (شرح حال اودر ص۱۲۱ جلد۱ گذشت)، خوارزمی در «المناقب» صفحه ۹٤ باسنادش ازحافظ احمد بن حسین بیهقی آورده که او باخبار از ابومحمد عبدالله بن یحیی بن هارون بن عبد الجبار سکری دربغداد باخبار از اسمعیل بن محمد صفار و اواز احمد بن منصور رمادی ازعبدالرزاق از اسرائیل از ابی اسحق روایت نموده که گفت: حدیث نمود مرا سعید بن وهب و عبد خیر... تا آخر آنچه که در صفحه ۲٦ ـ گذشت. و در همان صفحه از ابن کثیر از طریق ابن جریر از سعید و عبدخیر ذکر شد. مراجعه نمائید.

۱۳ ـ عبد الرحمن بن أبي لیلی (شرح حال اودر ص۱۲۱ ج۱ ذکر شد)، احمد ابن حنبل در ج۱ مسندش در ص ۱۱۹ بابررسی در سند از عبد الله بن عمر قواریری آورده که او از یونس بن ارقم از یزیدبن أبي زیاد از عبد الرحمن بن أبي لیلی روایت

نموده که گفت: علی علیه السلام را در رحبه مشاهده نمودم، سوگند میداد مردم را که: هر که ازرسول خدا صلی الله علیه و آله درروزغدیر خم این گفتاررا **من کنت مولاه فعلی مولاه** شنیده برخیزد و گواهی دهد، عبد الرحمن گفت: دوازده تن از کسانی کهدرغزوهٔ بدر شرکت نموده بودند بپا خاستند، گوئی بیکی از آنان مینگرم[1] سپس گفتند: ما شهادت میدهیم که در روز غدیر خم از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدیم که فرمود: آیا من اولی (سزاوار تر) بمؤمنین از خودشان نیستم و آیا زنان من مادران مؤمنین نیستند؟ گفتیم بلی یارسول الله. سپس فرمود:

فمن کنت مولاه فعلی مولاه، اللهم وال من والاه وعاد من عاداه

و نیز در ص ۱۱۹ بابررسی سند از احمد بن عمر و کیعی آورده کهاو اززیدبن حباب از ولید بن عقبة بن نزار عبسی از سماك بن عبید بن ولید عبسی روایت نموده که گفت: بر عبد الرحمن بن ابی لیلی وارد شدم واو برای من حدیث نمودباینکه علی رضی الله عنه را دررحبه مشاهده نمود که گفت بخدا سوگند میدهم مردی را که رسول خدا صلی الله علیه و آله را روز غدیر خم دیده و گفتار اورا شنیده برخیزد. و جز آنکه خودش اورا دیده، برنخیزد. در نتیجه دوازده مرد برخاستند و گفتند مارسول خدا صلی الله علیه و آله را دیدیم در حالیکه دست تو را (علی علیه السلام را) گرفته بود شنیدیم که فرمود:

اللهم وال من والاه، وعادمن عاداه، وانصرمن نصره، واخذل من خذله

و در آن هنگام (هنگام مناشده و سوگند دادن علی علیه السلام) سه تن برنخاستند، پس علی علیه السلام بر آنها نفرین کرد واثر نفرین او بآنها رسید.

و احمد بن محمد عاصمی در «زین الفتی» از شیخ زاهد أبي عبدالله احمدبن مهاجر روایت نموده و او از شیخ زاهد ابی علی هروی از عبد الله بن عروه از یوسف بن موسی قطان از مالك بن اسماعیل از جعفر بن زیاد احمر از یزید ابن أبي زیاد و از

---

(۱) در لفظ روایت سقطی است مراجعه کنید بآنچهدرصفحهآتیه ازجلد ۴ «اسد الغابه» صفحه ۲۸ از ابن اثیر حکایت میشود.

مسلم بن سالم ، از عبد الرحمن بلفظ او که در حدیث اول از دو حدیث احمد ذکر شد ،وبهمین‌لفظ خطیب بغدادی در ج ۱٤ تاریخش در ص ۲۳٦ از محمد بن عمر بن بکیر روایت کرده که گفت : خبر داد مارا ابوعمر یحیی بن محمد بن عمر اخباری درسال ۳٦۳ از ابی جعفر احمد بن محمد ضبعی از عبد الله بن سعید کندی ـ ابوسعید اشج ـ ازعلاء بن سالم عطّار از یزیدبن‌ابی زیادازعبدالرحمن که گفت : شنیدم ازعلی علیه‌السلام در رحبه ...

و طحاوی در ج۲ « مشکل الآثار » ص ۳۰۸ با بررسی سند از عبد الرحمن روایت نموده که گفت : از علی علیه‌السلام شنیدم که سوگند میداد و میگفت : بخدا سوگند می‌دهم هر مردی را که از رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله در روز غدیر خُم آنچه‌شنیده برخیزد و گواهی دهد ، در نتیجه دوازده تن از آنها که جنگ بدررا درك نموده بودند برخاستندو گفتند : رسول‌خدا دست‌علی علیه‌السلام را گرفت وبلند کردوفرمود : ای مردم ؛ آیا من بمؤمنین اولی (سزاوارتر) نیستم ازخودشان ؟ گفتند : آری یا رسول‌الله هستی ، فرمود : بارخدایا هر کس که من مولای اویم پس این(علی علیه‌السلام) مولای اواست ... وتمام حدیث را ذکر نموده .

وابن اثیردر ج ٤ « اُسد الغابه»ص۲۸ ازابی الفضل بن عبیدالله فقیه باسنادش به ابی یعلی احمدبن علی روایت نموده که او بطور اخبار از قواریری نقل نموده و او از یونس بن ارقم ، ازیزید بن ابی زیاد از عبد الرحمن‌بن‌ابی لیلی که گفت : علی علیه‌السلام شاهده نمودم که در رحبه مردم را سوگند می‌داد و میفرمود : سوگند می‌دهم بخدا هر کس که از رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله در روز غدیر خُم شنیده که فرمرد : **من کنت مولاه فعلی مولاه** برخیزد ، عبد الرحمن گفت در نتیجه دوازده نفر از اصحاب بدر برخاستند ، گوئی یکی ازآنانرا می بینم که شلوار بتن داشت‌وهمگان گفتند : ماگواهیم که شنیدیم رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله در روز غدیر خُم میفرمود : آیا من اولی (سزاوارتر) بمؤمنین از خودشان نیستم ؟ وآیا زنان من مادران مؤمنین نیستند ؟؟ گفتیم : بلی ، یا رسول الله ، سپس فرمود :

من کنت مولاه فعلی مولاه ، اللهم وال من والاه ، وعاد من عاداه -

سپس ابن اثیر گوید مانند این حدیث ازبراء بن عازب نیز روایت شده ودر آن افزوده است که : در نتیجه این گفتار پیغمبر صلی الله علیه وآله عمر بن خطاب گفت : ای پسر ابی طالب امروز ولی هر مؤمن گشتی ، وحموینی در «فرائد السمطین» باب دهم روایت کرده گوید : خبر داد مرا ، شیخ ابو الفضل اسمعیل بن ابی عبدالله بن حمّاد عسقلانی در کتاب خود باخبار از شیخ حنبل بن عبدالله بن سعادة مکی رصافی بطور سماع از او باخبار از ابی القاسم هبةالله بن محمد بن عبدالواحد بن حصین بطور سماع از او باخبار از ابو علی ابن المذهّب بطور سماع از او باخبار از ابی بکر قطیفی ، از ابی عبدالله عبدالله بن احمد بن حنبل .. تا آخر سند ولفظ او که هردو مذکور افتاد .

و شمس الدین جزری در «اسنی المطالب» صفحهٔ ۳ حدیث مزبور را روایت نموده گوید : خبر داد مرا ابوحفص عمر بن حسن مراغی بطور مشافهه ازابی الفتح یوسف بن یعقوب شیبانی ، از ابی الیمن زید کندی ، از ابی منصور قزّاز ، از ابی بکر بن ثابت ، از محمد بن عمر ، از ابی عمر ، تا آخر سند خطیب بغدادی که کمی پیش ذکر شد سپس گفته : این حدیث ازاین وجه حسن است واز وجوه بسیار صحیح است که بطور تواتر ازامیر المؤمنین علیه السلام رسیده و از پیغمبر اکرم صلی الله علیه وآله نیز بطور متواتر رسیده‌است ، وحافظ ابوبکر هیثمی آن حدیث را بلفظ مذکور از ابن اثیر در جلد ۹ «مجمع الزواید» خود صفحهٔ ۱۰۵ ازعبدالله بن احمد ، وحافظ ابی یعلی روایت کرده ورجال آنرا توثیق نموده است .

وابن کثیر در جلد ۵ تاریخش حدیث مزبور را درصفحهٔ ۲۱۱ از دو طریق و بدو لفظ احمد که ذکر شد روایت نموده وبعداز ذکر کردن روایت بلفظ دوم گوید : ونیز ازعبدالاعلی ابن عامر ثعلبی(۱) وغیره ازعبدالرحمن بن ابی لیلی حدیث مزبور بدین لفظ روایت شده ، ودرجلد ۷ صفحه ۳۴۶ آن کتاب حدیث مزبور را از طریق

---

(۱) بثاء مثلث وعین بی نقطه .

ابی‌یعلی واحمد (بدو اسنادش) روایت نموده سپس گوید : و همچنین حدیث مزبور را ابوداود طهوی (بضم طاء) و نامش عیسی بن مسلم است از عمرو بن عبد الله بن هند جملی وعبدالاعلی ابن عامر ثعلبی وآندواز عبدالرحمن روایت نموده‌اند وسپس بهمان نحو آنرا ذکر کرده ، و بطوریکه در جلد ٦ « کنز العمال » صفحهٔ ٣٩٧ مذکور است سیوطی حدیث مزبور را از دارقطنی در « جمع‌الجوامع » روایت نموده ولفظ اوچنین است :

علی علیه‌السلام خطبهٔ ایراد کرد وسپس گفت : سوگند میدهم بخدا (سوگندی که دراسلام مقرراست) هرفردی را که روز غدیر خم در محضر رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله حضور داشته آنگاه که دست مرا گرفت وفرمود : آیا من‌اولی (سزاوارتر) بشماای گروه مسلمین ازخود شما نیستم ؟ گفتند بلی ، هستی‌ای رسول خدا ، پس‌فرمود : **من کنت مولاه فعلی مولاه ، اللهم وال من والاه ، وعاد من عاداه و انصر من نصره واخذل من‌خذله** ، برخیزد و شهادت دهد ، در نتیجه حدود هفده تن برخاستند وشهادت دادند وگروهی کتمان‌نمودند وآنان ازدنیا نرفتند مگر بعداز آنکه نابینا ودچار برص شدند .

و حدیث مزبور را درجلد ٦ صفحه ٤٠٧ بلفظ اوّل که از احمد ذکر شد ، از طریق عبدالله بن احمد ، وابی‌یعلی موصلی ـ وابن جریر طبری ، وخطیب بغدادی ، و ضیاء مقدسی روایت نموده ، ووصّابی در «الاکتفاء» حدیث مزبور را بلفظ اوّل‌از دولفظ احمد که ذکر شد نقل‌از « زوایدالمسند » عبدالله بن احمد و ازطریق ابی‌یعلی درمسندش واز ابن جریر طبری‌در«تهذیب‌الآثار» وازخطیب درتاریخش واز ضیاء در «المختاره» ج ٢ صفحه١٣٢ روایت‌نموده است .

١٤ ـ عمروذی‌مُرّ (شرح‌حال اودرصفحه١٢٣ج١مذکوراست) ، احمدبن‌حنبل در جلد ١ مسندش صفحه ١١٨ با بررسی طریق روایت کرده گوید : حدیث نمود مارا علی‌بن حکیم باخبار از شریك از ابی اسحق ازعمرو بمانند حدیث ابی‌اسحق‌از سعید وزید که درصفحه ٢١ ذکر شد ودر روایت مزبور این جمله را نیز ذکرنموده

وافزوده است: **وانصر من نصره و اخذل من خذله** ، ونسائی درخصایص صفحه ۱۹و درطبعهٔ ۲۶ روایت کرده گوید : خبرداد مارا علی بن محمّد بن علی بحدیث ازخلف بن تمیم واو ازاسرائیل و او از ابی‌اسحق واو ازعمرو ذی مرّ که گفت : علی علیه‌السلام را در رحبه مشاهده نمودم که سوگند میداد اصحاب محمّد صلی‌الله‌علیه‌وآله را و بآنها میفرمود کدام یك از شما سخن رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله را در روز غدیر خم شنیده آنچه را که فرموده ، در نتیجه مردمی برخاستند وشهادت دادند که از رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله شنیدند که می‌فرمود :

من کنت مولاه فعلی مولاه ، اللهم وال من والاه ، وعاد من عاداه ، واحب من احبه ، وابغض من ابغضه ، وانصر من نصره ، و در صفحه ٤۱ باسناد دیگر حدیث مزبور را ازاو روایت نموده است .

و حموینی در «فرایدالسمطین» باب دهم این حدیث را از او (عمرو ذی مرّ) بسند ولفظ مذکور در صفحه ۲۲ روایت نموده ، وحافظ هیثمی در جلد ۹ « مجمع الزواید » صفحه ۱۰۵ از نامبرده واز زید بن یثیع وسعید بلفظ ابن عقده که درصفحه ۲۲ ذکر شداز طریق بزّار روایت را ذکر کرده وتصریح او درآنجا داير بصحیح بودن رجال سندحدیث تا آخر گذشت .

و گنجی شافعی در «الکفایه»صفحهٔ ۱۷ باسنادازعمرو بن مُرّه و زید بن‌یثیع وسعید بن‌وهب ـ وذهبی درجلد ۲ (المیزان) صفحهٔ ۳۰۳ از ابی اسحق از عمرو ـ وابن کثیر درجلد ٥ تاریخش‌صفحهٔ ۲۱۱ ازطریق احمد ونسائی وابن‌جریر ، ودرجلد ۷ صفحهٔ ۳٤۷ ازطریق ابن عقده از حسن بن علی بن عفّان عامری از عبیدالله بن موسی از فطر از عمرو بلفظ او که در صفحه ۲۲ ذکر شد حدیث مزبور را روایت نموده‌اند ، وسخن ابی اسحق را ذکر کرده که گفت : ای ابی‌بکر ؟ آنان‌چگونه استادانی هستند ؟

و سیوطی در «تاریخ الخلفاء» صفحهٔ ۱۱٤ و «جمع الجوامع» ـ چنانکه درجلد ٦ « کنزالعمال» صفحه ٤۰۳ مذکوراست از ابی‌اسحق ازعمرو وسعیدوزیدبلفظ پیش

گفته ازطریق بزار وابن‌جریر وخلیعی - وجزری در «اسنی‌المطالب» صفحه ٤ بلفظ احمد - حدیث مزبور را روایت نموده‌اند .

۱۵ ـ عمیرة بن سعد (شرح حال او در صفحه ۱۲٤ گذشت) حافظ ابونعیم اصفهانی درجلد ٥ «حلیة‌الاولیاء» صفحه ۲٦ بابررسی طریق آورده گوید : حدیث نمود مارا سلیمان بن احمد (طبرانی) از احمد بن ابراهیم بن کیسان از اسمعیل بن عمرو بجلی[1] ازمسعربن کدام ، ازطلحة بن مصرف ، ازعمیرة بن سعد که گفت علی علیه‌السلام را برمنبر مشاهده کردم درحالیکه‌اصحاب رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله را سوگندمیداد ودر میان آنها : ابوسعیدوابوهریره ، وانس بن مالک‌از جملهٔ دوازده تن که‌دراطراف منبر بودند حضور داشتند وعلی علیه‌السلام در حالیکه بر منبر قرار داشت فرمود : شما را بخدا قسم میدهم آیاشنیدید ازرسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله که میفرمود :

من کنت مولاه فعلي مولاه .

در نتیجه همه آنها برخواستند و گفتند: بارخدایا ، آری ، یکی ازآن گروه برنخاست ، علی علیه‌السلام فرمود : تورا چه مانع شد از اینکه بر خیزی ؟ گفت : یا امیرالمؤمنین در اثر سالخوردگی دچار فراموشی شدم ! علی علیه‌السلام گفت : بارخدایا اگردروغ میگوید اورا گرفتار بلائی حسن[2] (نیکو) بگردان راوی گوید : از

---

(۱) ابن حجر درجلد ۱ تهذیبش در صفحه ۳۲۰ اورا ذکر نموده و گفته : ومن گمان نمیکنم آنرا مگر تصحیف از لفظ اسمعیل بن عمرواسطی . و مورد وثوق واعتماد بودن اسمعیل بن‌عمرواسطی را ازخطیب وابن المدینی و ابن حبان حکایت نموده و گفته که نامبرده بعد از سال ۲۰۰ درگذشته ، تاآخر ... ودر مسند ابن‌المغازلی وابن کثیرهم چنانکه خواهدآمد (عمر) ذکر شده وهمین صحیح است .

(۲) لفظ (حسن) زیادی است واین افزایش از راویان و یا استنساخ کنندگان است ، زیرا باتایید بقیهٔ‌احادیث‌آنچه بآنمرد که نامش انس‌است‌رسید کوری یا برص‌عذاب‌ونکبتی بود که در اثر دعوی خلاف واقع و عذر پیری وفراموشی باو رسید وچنین بلائی بلای حسن نخواهد بود ، چه این بلیه برای رسوائی و فضیحت بر سر او آمد و خود نیز اذعان بآن داشت و ورد زبانش بود .

دنیا نرفت تا اینکه ما دیدیم که بین دو چشم او نقطهٔ سفیدی آشکار شد که عمامه آنرا نمیتوانست بپوشاند ! حدیث غریبی[1] است از طلحة بن مصرف که مسعر بن کدام تنها بطورطولانی ازاو نقل کرده ، واین حدیث را ابن‌عایشه از اسمعیل بمانند اوروایت کرده ، و اجلح[2] وهانی[3] بن ایوب آنرا بطور اختصار ازطلحه روایت نموده اند .

ونسائی درخصایصش درصفحهٔ۱٦ازمحمد بن یحیی بن‌عبدالله نیشابوری ، واحمدبن عثمان بن حکیم ، ازعبیدالله بن موسی ازهانی بن ایوب ، از طلحه ، ازعمیرة بن سعد روایت نموده که نامبرده از علی علیه السلام شنیده که آنجناب در رحبه سوگند دادهر که را که ازرسول خدا صلی الله علیه و آله این گفتار را (**من کنت مولاه فعلی مولاه**)شنیده برخیزد و گواهی دهد ودرنتیجه شش‌تن برخاستند وشهادت بدان دادند .

وابوالحسن ابن‌المغازلی درمناقب خود روایت کرده گوید : حدیث کرد مرا ابوالقاسم فضل بن محمد بن عبدالله اصفهانی هنگام ورودش بما درواسط که از کتاب خود در تاریخ آخر رمضان سال ٤۳٤ املاء نموده و گفت : حدیث نمود مرا محمد بن علی بن عمر بن مهدی ، از سلیمان بن احمد بن ایوب طبرانی ، از احمد بن ابراهیم بن کیسان ثقفی اصفهانی از اسمعیل بن عمر بجلی ، ازمسعر بن کدام ، از طلحة بن مصرف از عمیرة بن سعد که گفت : علی علیه السلام را بر منبر دیدم در حالیکه سوگند میداد اصحاب رسول‌خدا صلی الله علیه و آله را که درروز غدیر آنچه پیغمبر صلی الله علیه و آله فرموده بدان گواهی

---

(۱) غریب حدیثی‌را گویند که تنها یکنفراوی آنرا روایت کند .

(۲) گفته میشود که نام او یحیی بن عبدالله بن(حجیه)است با تصغیر، نامبرده کوفی‌است وکنیه او ابی حجیه‌است در سال ۱۴۵ر۱۴۰ درگذشته ، ابن معین وعجلی اورا توثیق نموده اند وابن عدی گفته که نامبرده درمیان شیعه‌باستقامت درحدیث‌شمرده شده وابن‌حجر گوید که‌نامبرده موصوف بصدق وتشیع است .

(۳) ابن کثیر در جلد ۵ تاریخش صفحه ۲۱۱ ثقه و مورد اعتماد بودن اورا تصریح نموده است .

دهند، ودر نتیجه دوازده تن برخاستند که از جمله آنها بودند: ابو سعید خدری و ابوهریره وانس بن مالك [1] که شهادت دادند باینکه از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدند میفرمود:

من كنت مولاه فعلي مولاه، اللهم وال من والاه، وعاد من عاداه

وابن کثیر حدیث‌مزبوررا درجلده تاریخش در صفحه ۲۱۱ از طریق اسمعیل بن عمر بجلی از مسعر از طلحه از عمیره و از طریق عبیدالله بن موسی، ازهانی بن ایوب، ازطلحه، از عمیره و در جلد ۷ صفحه ۳۴۷ از طریق طبرانی مذکور روایت نموده، و سیوطی بطوریکه در جلد ٦ «کنز العمال» صفحه ٤۰۳ مذکور است در «جمع الجوامع» از طریق‌طبرانی در کتاب اوسط اوبدو لفظش آنرا روایت نموده که در یکی از آندو چنین است که: درنتیجه هجده تن بر خاستند و شهادت دادند ودر روایت دوم دوازده‌تن، وشیخ ابراهیم وصابی در کتاب «الاکتفاء» نقل‌از«المعجم الاوسط» طبرانی بدولفظ اوآنرا روایت نموده.

فائده - حافظ هیثمی‌در جلد ۹ «مجمع‌الزواید» صفحهٔ ۱۰۸ حدیث‌مناشده را بابررسی درسندازطریق طبرانی‌درجامع اوسط وصغیراو از عمیرة بنت سعد، بلفظ عمیرة بن سعد که در بالا ازابن مغازلی ذکر شده روایت نموده، سپس: بعضی از متأخرین حدیث مزبور رااز عمیرةبنت سعدذکر وشرح حال ومعرفی اورا بطوریکه در صفحه۱۲٤مذکور است درج نموده، در حالیکه از نظر او مخفی وپوشیده مانده که این امر اشتباه وغلطاست وحدیث مذکور همان روایتی‌است که حفاظ آنرا از طریق طبرانی ازعمیرة بن سعد نقل نموده‌اند.

۱٦ - یعلی بن‌مرة بن‌وهب ثقفی صحابی، ابن اثیر درجلد ٥ «اسد الغابه»

---

(۱) انس نامبرده ازآنهائی‌است‌که دراطرافمنبرحضورداشته‌اند نه‌اینکه‌از جمله گواهان باشد، چنانکه دراین‌روایت بلفظ ابی‌نعیم در «حلیة‌الاولیاء» وهمچنین در بقیه احادیث مذکور افتاد، واو همان‌کسی‌است که دچار نفرین امام علیه السلام شد، بنا براین در متن این حدیث تحریف آشکاریست.

صفحه ٦ از طریق ابی‌نعیم وابی موسی مدینی باسناد آندو بابی العباس ابن عقده ، روایت نموده ، از عبدالله بن ابراهیم بن قتیبه از حسن بن زیاد ، از عمرو بن سعید بصری ، ازعمروبن عبدالله بن‌یعلی‌بن مرّه ، ازپدرش ، از جدّش (یعلی نامبرده) که گفت : شنیدم رسول خدا صلی الله علیه و آله میفرمود :

من کنت مولاه فعلي مولاه ، اللهم وال من‌والاه ، و عاد من عاداه

پس از آنکه علی علیه السلام بکوفه آمد ، مردم راسو گند داد ودر حدود هفده تن‌ازآنان در قبال سو گند آنجناب شهادت دادند (باستماع این گفتار رسول خدا صلی الله علیه و آله) و در میان آنعدّه بودند : ابوایوب‌صاحب منزل رسول‌خدا صلی الله علیه و آله وناجیة بن عمروخزاعی، وابن حجر حدیث‌مذ کور را از جلد ۳ «کتاب‌الموالات» ابن عقده در کتاب الاصابه ج۳صفحه۵٤۲ روایت نموده ، وحدیث‌نامبرده‌در جلد ۲ «اسد الغابه» صفحه ۲۳۳ از طریق حافظ ابن عقده وابی‌موسی مدینی بهمان اسناد ولفظ مذ کور روایت شده‌جز اینکه درآن چنین مذ کور است : چند نفر ازده بیشتر شهادت دادند و از جمله آنها یزید ـ یا ـ زیدبن شراحیل‌انصاری بود ، وابن‌حجر در جلد ۱ «الاصابه» صفحه٥٦٧ آنرا حرف بحرف از « کتاب الموالات » ابن عقده نقل کرده و ابن اثیر در جلد ۳ « اسد الغابه » صفحه ۹۳ آنرا باسناد و لفظ مذ کور روایت نموده جز اینکه در آن چنین ذکر شده : ده واندی از آنان شهادت دادند که در میان آنها عامر بن لیلی غفاری بود .

۱۷ ـ هانی بن‌هانی همدانی کوفی تابعی ، ابن اثیر در جلد ۳ «اسد الغابه» صفحه ۳۳۱ ازطریق ابن‌عقده وابی‌موسی ازابی‌غیلان ، از ابی‌اسحق ، ازعمروذی مرّ وزید بن یثیع وسعید بن وهب وهانی بن هانی (حدیث مزبور را) بلفظی که در صفحه ۲۵ گذشت روایت نموده ودرآنجا توجه به تحریف ابن‌حجر در «الاصابه» نسبت به حدیث مزبور نمودید !.

۱۸ ـ حارثة بن نصر تابعی ، نسائی در خصایص صفحه ٤۰ با بررسی آورده گوید : خبرداد مارایوسف بن عیسی ، باخبار از فضل بن موسی بروایت او ازاعمش

از ابی اسحق ازسعید بن وهب که گفت : علی علیه السلام در زحبه فرمود بخدا سوگند میدهم که شنیده‌است از رسول‌خدا صلی الله علیه و آله که در روز غدیر خم فرمود : خداوندولی من است و من ولی مؤمنین هستم و هر کس که من ولی اویم ، این علی ولی او است خدایا دوست بدار کسی را که اورا دوست دارد و دشمن دار کسی را که اورا دشمن‌دارد ویاری کن کسی را که‌اورا یاری کند ؟ سعید گفت : از پهلوی‌من شش تن برخاستند ، وحارثة بن‌نصر گفت ، شش تن برخاستند ، و زید بن یثیع گفت : شش تن درنزد من برخاستند ، و عمرو ذی مر این جمله را (اضافه بر آنچه از دعای پیغمبر صلی الله علیه و آله فوقاً ذکرشد) بیان نمود : **احب من احبه و ابغض من ابغضه** .

ابن ابی‌الحدید در جلد ۱ شرح«نهج البلاغه» صفحه ۲۰۹ گوید : عثمان‌بن سعید از شریك‌بن‌عبدالله ـ قاضی(متوفای ۱۷۷) روایت نموده که گفت : چون‌بعلی علیه السلام رسید که مردم اورا در خصوص ادعایش راجع بمقدم داشتن و برتری دادن پیغمبر صلی الله علیه و آله اورا بدیگران‌متهم داشته‌وبیانات اورا خلاف واقع می پندارند فرمود آنهائی را که (از صحابه پیغمبر صلی الله علیه و آله) باقی مانده‌اند و گفتار رسول خدا صلی الله علیه و آله را در روز غدیر شنیده‌اند ، بخدا سوگند میدهم که بر خیزند و بآنچه شنیده‌اند گواهی دهند درنتیجه شش تن از اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله از طرف راست آنجناب وشش تن از طرف‌چپ آنحضرت که آنها نیز از صحابه بودند بپا خاستند وشهادت دادند که خود از پیغمبر شنیدند که در آنروز درحالیکه‌دستهای علی علیه السلام رابلند کرده بود فرمود :

من کنت مولاه فعلي مولاه ، اللهم و ال من والاه ، و عاد من عاداه ، و انصر من نصره ، واخذل من‌خذله ، واحب من احبه ، وابغض‌من‌ابغضه .

وبرهان‌الدین‌حلبی درجلد ۳ «سیرة الحلبیّة» ص۳۰۲ گوید : بتحقیق‌پیوسته که علی کرم‌الله وجهه درحال خطبه بپا خاست ، وپس از حمدوثنای خداوند فرمود : آنان را که روز غدیر خم را درك نموده‌اند بخدا قسم میدهم که برخیزند ، آنها که بگویند : آگاهی یافتم ـ یا ـ بمن چنین‌رسیده ، برنخیزند ، تنها کسانی که دو

گوش آنها (از رسول‌خدا صلی الله علیه و آله) شنیده وقلب آنها آنرا درك نموده برخیزند، در نتیجه هفده تن صحابی (یعنی از اصحاب پیغمبر صلی الله علیه و آله) بپاخاستند و در روایتی سی تن، درمعجم الکبیر - شانزده‌تن - ودر روایتی دوازده تن - در این هنگام علی علیه السلام بآنها فرمود: بیاورید وبیان کنیدآنچه شنیده‌اید، آنها این حدیث را ذکر نمودند که‌از جمله آن‌این کلام بود **من کنت‌مولاه‌فعلی مولاه**. ودر روایتی‌چنین است که: **فهذا مولاه**، واز زید بن ارقم رضی‌الله عنه نقل کرده‌اند که گفت: من‌از کسانی بودم که کتمان کردند و شهادت ندادند؟ ودر نتیجه خداوند مرا نابینا ساخت، و علی کرم‌الله وجهه بر کتمان کنندگان این نفرین را نموده بود.

در این مورد گروه دیگری از متأخرین علماء حدیث هستند که بذکر و روایت این مناشده پرداخته‌اند که‌ما ازذکر وشرح آنها صرف نظر میکنیم‌وبآنچه ذکر شد اکتفا مینمائیم.

(گواهان مشهور وبنام - که‌بداستان‌غدیر در روز رحبه)
(برای امیرالمؤمنین‌شهادت دادند)

۱ - ابوزینب بن عوف انصاری.

۲ - ابو عمرة بن عمرو بن محصن انصاری.

۳ - ابوفضالة انصاری - نامبرده از اصحاب بدر است و در صفین در راه یاری امیرالمؤمنین علیه السلام شهادت‌یافته.

۴ - ابوقدامه انصاری که‌در صفین شهادت یافته.

۵ - ابولیلی انصاری - گفته‌شده که اونیز در صفین شهادت یافته[1].

۶ - ابوهریره دوسی که (دریکی از سالهای ۵۷/۸/۹ در گذشته).

۷ - ابوالهیثم‌بن تیهان که ازاصحاب بدراست ودرصفین بشهادت رسیده.

۸ - ثابت بن‌ودیعة انصاری - خزرجی - مدنی.

---

(۱) در بعض الفاظ روایت، ابویعلی انصاری ضبط شده واو شدادبن اوس متوفای سال ۵۸ است.

۹ ـ حبشیّ بن جنادهٔ سلولی در غزوات امیر المؤمنین علیه‌السلام حضور داشته .

۱۰ ـ ابو ایوب خالدانصاری که‌از اصحاب بدراست ودرجنگ باروم (حدود سالهای ۲/۱/۵۰ بشهادت رسیده .

۱۱ ـ خزیمةبن ثابت انصاری ذوالشهادتین که از اصحاب بدر است ودرصفین شهادت‌یافته .

۱۲ ـ ابوشریح خویلد بن عمروخزاعی که‌در سال ۶۸ وفات‌یافته .

۱۳ ـ زید ـ یا ـ یزیدبن شراحیل انصاری .

۱۴ ـ سهل بن حنیف انصاری اوسی که از اصحاب بدر است و در سال ۳۸ وفات‌یافته .

۱۵ ـ ابو سعید سعدبن مالك خدری انصاری که در یکی از سالهای ۶۳/۴/۵ وفات‌یافته

۱۶ ـ ابوالعباس سهل‌بن‌سعد انصاری که درسال ۹۱ وفات یافته .

۱۷ ـ عامربن لیلی غفاری .

۱۸ ـ عبدالرحمن بن عبدربّ انصاری .

۱۹ ـ عبدالله بن ثابت‌انصاری که خدمتکار رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله بوده‌است .

۲۰ ـ عبید بن عازب انصاری که از جمله ده‌نفری است که‌برای دعوت مردم باسلام گماشته شدند (۱)

۲۱ ـ ابوطریف عدیّ بن‌حاتم که در سال ۶۸ درسن صد سالگی وفات‌یافته .

۲۲ ـ عقبة بن‌عامر جهنی که از نزدیکان وخویشاوندان معاویه بود ونزدیك سال ۶۰ درگذشته .

۲۳ ـ ناجیة بن عمرو خزاعی .

۲۴ ـ نعمان بن‌عجلان انصاری ـ سخنگو وشاعر انصار بوده .

---

(۱) که‌عمر آنانرا باعمار بن یاسر بکوفه اعزام داشت .

اینهایند کسانیکه از گواهان مشهور و بنام داستان غدیر در مناشده رحبه بهستیاری تاریخ و برحسب احادیث پیش گفته بدانها واقف و آگاه شدیم . وامام احمد درحدیثی که در صفحه ۲۶ گذشت ، تصریح نموده که تعداد شهود در آنروز (رحبه) سی تن بوده وحافظ هیثمی در مجمع الزواید خود بطوریکه گذشت این داستان را بررسی وبصحت آن اشعار نموده ،ودرتذکره سبط ابن جوزی ص۱۷ وتاریخ الخلفای سیوطی ص ۶۵ وجلد ۳ السیرة الحلبیه ص ۳۰۲ نیز ملاحظه میشود ،ولفظ ابی نعیم «فضل بن دکین» دراینجا چنین است (پس از سوگند دادن امیر المؤمنین علیه‌السلام) مردم بسیاری بپاخاستند و گواهی دادند - چنانکه درصفحه ۲۶ - گذشت .

جلب توجه - خوانندهٔ گرامی باین نکته جداً توجه دارد ، که این مناشده در تاریخی صورت گرفته (سال ۳۵) که با تاریخ وقوع (سال حجة الوداع) بیش از بیست وپنجسال فاصله داشته ودر خلال این مدت بسیاری از اصحاب پیغمبر که در روز غدیر خم حضور داشته‌اند وفات یافته‌اند وبعضی از آنها در جنگها کشته شده‌اند و گروهی هم دربلاد مختلفه پراکنده گشته‌اند ، و کوفه هم با مدینهٔ منوره که مرکز اجتماع اصحاب پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله بوده فاصلهٔ زیادی داشته وجز معدودی از پیروان حق که درعصر خلافت امیر المؤمنین علیه‌السلام بدانجا مهاجرت نموده بوده‌اند حضور نداشته‌اند واین داستان مناشده از امور اتفاقی بوده است که بدون سابقه ومقدمه صورت گرفته وطوری نبوده که قبلا اعلام شده باشد تا علاقمندان بحضور درآن اجتماع آهنگ آنجا نمایند و گواهان بسیار وراویان فراوانی در مجمع مناشده امیرالمؤمنین علیه‌السلام حضور داشته باشند ، ودرمیان حاضرین نیز کسانی بوده‌اند که از روی سفاهت یا کینه‌ورزی از ادای شهادت خودداری و کتمان کرده‌اند بطوریکه در بسیاری از احادیث مذکوره بآن اشاره شد وتفصیل آن نیز در مطالب آتیه بیان خواهد شد ، با همه این علل وجهات گروه بسیاری این داستان را نقل و روایت نموده اند تاچه رسد باینکه چنین موانع وعللی وجود نمیداشت پس باآنچه ذکر شد برخواننده آشکار

است که این‌حدیث (داستان غدیرخم) درآن اعصار و ازمنهٔ گذشته تا چه‌حد دارای شهرت‌وتواتر بوده است ؟!

واما اختلاف تعداد گواهان در احادیثی که ذکر شد ، محمول براینست که هریك از راویان قضیهٔ مناشدهٔ رحبه کسانی را که میشناخته یا بدو توجه داشته یا کسانی را که‌درنزد او یادر پهلوی منبر یا یکی از دو طرف آن در آنروز بوده‌اند دیده وشهادت آنها را ذکر نموده وبدیگری توجه نداشته ـ ویا فقط آنهائی که از اصحاب بدر ویا از گروه انصار درآنروز ودر آنمجلس حضور داشته‌اند مورد توجه راوی بوده یادرنتیجه بلند شدن‌صداهای آنگروه برای شهادت ودوخته شدن‌چشمها وگوشهابدرك موضوع‌شهادت و وجود اختلال‌وهرج‌مرج در مجلس چنانکه‌مقتضای امثال آن مجتمعاتست بعضی از بعض دیگر غفلت ورزیده و هر کس آنکسی را از شهادت دهندگان که‌بحساب درآورده‌است نقل نموده است .

✿(مناشدهٔ امیرالمؤمنین علیه‌السلام برطلحه‌در روزجمل (سال۳۶)✿

حافظ بزرگ ابوعبدالله ـ حاکم ـ درجلد ۳ «مستدرك» صفحه ۳۷۱ بابررسی در طریق روایت نموده از ولید وابی‌بکر بن قریش که آندو از حسن بن سفیان و او ازمحمد بن عبده (✿) واو از حسن‌بن حسین [۱] واو از رفاعة بن ایاس ضبّی واو از پدرش واو از جدش [۲] نقل‌نموده که : در جنگ جمل با علی علیه‌السلام بودیم ،آنحضرت فرستاد نزد طلحة بن‌عبیدالله وملاقات بااورا خواستار شد ، در نتیجه طلحه بنزد آن

(✿) بنظر نگارنده عبده غلط وبجای آن عقده است که در چاپ اصل اشتباه رخ داده و عبده درروایت نیست .

(۱) در نسخه‌ها چنین‌ذکر شده وصحیح بعلت‌بودن رفاعه ، حسین بن حسن اشقر است که شرح حال اودر ج ۱ صفحه۱۴۳ گذشت .

(۲) نام او نذیر (باتصغیر) ـ ضبی ـ کوفی است واو بزرگان تابعین است و فرزندزاده او (رفاعه نامبرده) بطوریکه در تقریب مذکور است ثقه و مورد اعتماد است ، بعد از سال ۱۸۰ در گذشته .

حضرت آمد، باوفرمود تورا بخدا سوگند میدهم آیا از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدی که می‌فرمود:

من کنت مولاه فعلی مولاه، اللهم وال من والاه، و عاد من عاداه، طلحه گفت: آری، فرمود: پس چرا بامن مقاتله ونبرد میکنی؟! گفت متذکر نبودم راوی گوید که‌طلحه ازخدمت آنجناب بازگشت نمود.

واین داستان را مسعودی درجلد ۲ «مروج الذهب» صفحه ۱۱ روایت کرده ولفظ اواینست:

سپس هنگام بازگشت زبیر، علی علیه السلام بر طلحه بانگ زد و فرمود: ای ابامحمد چه امری تورا بمیدان نبرد بامن بر انگیخته؟ گفت: خونخواهی عثمان، علی علیه السلام فرمود: خداوند بکشد از ما وشما آنکه را که بدین امرسزاوار تر است آیا نشنیدی که رسول‌خدا صلی الله علیه و آله فرمود: **اللهم وال من والاه وعاد من عاداه.** و تو اول کسی بوده که بامن بیعت کردی وسپس بیعت راشکستی! درحالیکه‌خداوند عزوجل فرماید «ومن نکث فانما ینکث علی نفسه»[1] دراین‌هنگام‌طلحه گفت‌استغفرالله (طلب آمرزش میکنم ازخدا) وسپس برگشت.

واین داستانرا خطیب خوارزمی حنفی‌در «المناقب» صفحه ۱۱۲ باسناد خود ازطریق حافظ‌ابی‌عبدالله حاکم از رفاعه از پدرش، ازجدش، روایت کرده وگفته که در روز جمل با علی علیه السلام بودیم که فرستاد نزد طلحة بن عبید الله تمیمی و نامبرده آمد بنزد آنجناب، باوفرمود تو را بخدا سوگند میدهم آیا ازرسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدی که فرمود:

من کنت‌مولاه‌فعلی‌مولاه‌اللهم‌وال‌من والاه، وعادمن‌عاداه، واخذل‌من خذله‌وانصرمن‌نصره؟ گفت: آری فرمود: پس‌چرا بامن جنگ میکنی؟ گفت فراموش کرده بودم ومتذکر نبودم - راوی گوید: سپس طلحه بدون اینکه سخن

---

(۱) سورة فتح آیه ۱۰ یعنی: وهرکس پیمان‌شکنی کند بزیان‌خود اقدام نموده.

دیگری درجواب امیرالمؤمنین علیه‌السلام بگوید مراجعت نمود.

واین موضوع را حافظ بزرگ ابن عساکر در جلد ۷ تاریخ شام صفحه ۸۳، وسبط ابن جوزی درتذکرهٔ خود صفحه ۴۲ وحافظ ابوبکر هیثمی درجلد ۹ «مجمع الزواید» صفحه ۱۰۷ از طریق بزار، وابن حجر درجلد ۱ «تهذیب» صفحه ۳۹۱ باسنادش از طریق نسائی، وسیوطی در «جمع الجوامع» (بطوریکه در جلد ۶ «کنز العمال» صفحه ۸۳ مذکور است) قریب بلفظ خوارزمی از طریق ابن عساکر، و ابو عبد الله محمد بن محمد بن یوسف سنوسی در جلد ۶ «شرح مسلم» صفحه ۲۳۶، و ابوعبدالله محمد بن خلیفهٔ وشتانی مالکی درشرح مسلم جلد ۶ صفحه ۲۳۶، وشیخ ابراهیم وصابی در «الاکتفاء» ازطریق ابن عساکر روایت نموده‌اند.

☼(حدیث رکبان - در کوفه سال ۳۶ر۳۷ هجری)☼

پیشوای حنبلی ها - احمد بن حنبل بابررسی ودقت روایت نموده از یحیی بن آدم، از حنش بن حارث بن لقیط نخعی اشجعی، از ریاح (با یاء دو نقطه) بن حارث (۱) که او گفت: چند تن در رحبه نزد علی علیه‌السلام آمدند و گفتند: **السلام علیك یا مولانا**. فرمود: چگونه من مولای شما هستم در حالیکه شما عرب هستید؟! گفتند ما از رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله در روز غدیر خم شنیدیم که فرمود: **من کنت مولاه فعلی مولاه** ریاح گفت: چون از آنجا گذشتند، من بدنبال آنها رفتم وپرسیدم اینها کیانند؟ گفتند: گروهی از انصارند، که درمیان آنها ابوایوب انصاری است.

وباسنادش از ریاح روایت نموده که گفت: گروهی از انصار را دیدم که در رحبه نزد علی علیه‌السلام آمدند، آنجناب پرسیدند: چه کسانی هستید؟ گفتند موالی تو یا امیرالمؤمنین... بشرح حدیث و باز ازاو نقل کرده که گفت: هنگامی که علی علیه‌السلام نشسته بود، مردیکه اثر سفر براوبودداخل شد و گفت: **السلام علیك یا**

---

(۱) رجال حدیث ازطریق احمد وابن ابی‌شیبه وهیثمی وابن دیزیل همه آنها ثقه هستند چنانکه شرح‌حال آنها درضمن تابعین وطبقات علما گذشت.

مولای ، علی علیه‌السلام فرمود : این کیست ؟ گفت : ابوایوب انصاری هستم ، فرمود : اورا راه دهید ، پس از آنکه ابو ایوب وارد شد بر آنجناب ، گفت : شنیدم رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله میفرمود : **من کنت مولاه فعلی مولاه** و ابراهیم بن حسین [1] بن علی کسائی معروف به ابن دیزیل (شرح حال اودر صفحه ۱۶۲ ج ۱ گذشت) در کتاب صفین [2] گفته حدیث نمود مارا ، یحیی بن سلیمان (جعفی) از ابن فضیل (محمد کوفی) ، از حسن ابن حکم نخعی ، از ریاح بن حارث نخعی که گفت : نزد علی علیه‌السلام نشسته بودم ، در این هنگام گروهی که لثام بسته بودند (مطابق رسم عرب پارچهٔ را که بر سر وزیر عگال دارند جلو بینی ودهان خود میفکنند واین راعرب لثام گوید) برعلی علیه‌السلام وارد شده گفتند : **السلام علیك یامولینا** فرمود : مگر شما گروهی ازعرب نیستید؟ گفتند : آری ، ولی ماشنیدیم از رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله که درروز غدیرخم فرمود :

من کنت مولاه فعلی مولاه ، اللهم وال من والاه وعاد من عاداه وانصر من نصره و اخذل من خذله ، سپس گفت : دیدم علی علیه‌السلام را که خندان شد بحدی که دندانهای کنار دهان مبارکش نمودار شد ، وسپس فرمود : گواه باشید بعداً آنگروه بسوی مرکبهای خود روانه شدند ، من آنها را تعقیب نمودم وبیکی از آنها گفتم : شما از چه طایفه وقومی هستید گفتند ؟ ما گروهی از انصار هستیم وآن (اشاره بمردی از خودشان بود) ابوایوب صاحب منزل رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله است ریاح گوید ، من نزد او رفتم وبااو مصافحه نمودم .

وحافظ ابوبکر بن مردویه (بطوریکه در « کشف الغمه » صفحه ۹۳ مذکور است) از ریاح بن حارث روایت نموده که گفت : من در رحبه باامیرالمؤمنین علیه‌السلام بودم ، دراین هنگام قافله‌ای کوچك روآوردند ودرمیدان رحبه شتران خودرا خوابانیدند سپس براه افتادند تا بنزد علی علیه‌السلام رسیدند ، گفتند : **السلام علیك یاامیرالمؤمنین**

---

(۱) در نسخه‌ها حسن ضبط شده وغلط است .

(۲) بطوریکه درجلد ۱ شرح نهج البلاغه صفحه ۲۸۹ مذکور است وابن کثیر درجلد ۱۱ تاریخش صفحه ۷۱ گفته ، کتاب ابن دیزیل در وقعهٔ صفین مجلد بزرگی است .

ورحمةالله و بركاته ، فرمود: چه کسانی هستید؟ گفتند : موالی تو یاامیرالمؤمنین راوی گوید آنجناب را دیدم که باخنده فرمود : چگونه (از موالی من هستید)و حال آنکه‌شما گروهی ازعرب هستید ؟ گفتند ، در روز غدیر خم از رسول‌خدا صلی الله علیه وآله شنیدیم در حالیکه بازوی تورا گرفته بود خطاب بمردم فرمود : آیا من بمؤمنین اولی (سزاوارتر) هستم ازخودشان ؟ گفتیم‌بلی ، هستی ای رسول خدا ، پس‌فرمود همانا خداوند مولای من‌است و من مولای مؤمنین هستم ، وعلی مولای کسی است که من مولای اویم ، بارخدایا دوست بدار کسی‌را که اورا دوست بدارد ودشمن‌دار آنکه‌را که‌اورادشمن‌دارد ، فرمود : شما این‌رامیگوئید(ومعتقد هستید) ؟ گفتند: آری ، فرمود : وبراین گفتار گواهی میدهید ؟ گفتند آری،فرمود :راست گفتید پس‌آنگروه روانه شدند ومن‌بدنبال آنها رفتم وبمردی ازآنها گفتم : شماچه کسانی هستید ؟ ای بندهٔ خدا ؟ گفت : ما گروهی از انصاریم و این است ابوایوب صاحب منزل رسول خدا صلی الله علیه وآله ، پس دست اورا گرفتم و باو درود وتحیّت گفتم و بـا او مصافحه نمودم .

واز حبیب بن یسار ، از ابی رمیله روایت شده کـه چهـار سوار آمدند نزد امیرالمؤمنین علیه السلام تا اینکه شتران خود را دررحبه خوابانیدند ، سپس بنزدآنجناب آمـدند و گفتند : **السلام علیك یا امیر المؤمنین ، و رحمة الله و برکاته ،** فرمود **وعلیکم السلام** ازکجا آمده این قافله؟ گفتند : موالی تو ازسرزمین فلان آمده‌اند ، فرمودازکجا شما موالی من هستید؟ گفتند : مادر روز غدیر خم ازرسول خدا صلی الله علیه وآله شنیدیم که میفرمود :

من کنت مولاه فعلي مولاه ، اللهم وال من‌والاه ، و عاد من عاداه ،

وابن اثیر در جلد ۱ « اسد الغابه » ص ۳۶۸ روایت کرده از کتاب الموالات ابن عقده باسنادش ازابی مریم زرّ بن حبیش که گفت : علی علیه السلام ازقصر بیرون‌آمد وبااو روبرو شدند سوارانی که شمشیر حایل داشتند ، وگفتند : **السلام علیك یا امیرالمؤمنین ، السلام علیك یا مولانا ورحمة الله و برکاته** ، علی علیه السلام

فرمود : در اینجا از اصحاب پیغمبر (ص) چه کسی حضور دارد ؟ پس دوازده تن برخاستند که از جملهٔ آنها بودند : قیس بن ثابت بن شماس ، و هاشم بن عتبه و حبیب بن بدیل بن ورقاء ، پس گواهی دادند که از پیغمبر (ص) شنیده اند که میفرمود : **من کنت مولاه فعلی مولاه** ، و ابو موسی « مدینی » این حدیث را با بررسی ودقت درسند آورده .

و ابن حجر در جلد ۱ « الاصابه » صفحهٔ ۳۰۵ آنرا از کتاب الموالات ابن عقده روایت نموده وصدر خبر را تا آنجای ازمتن که «علی (ع) گفت » ...ازآن انداخته و هاشم بن عتبه را ذکر نکرده ! و این روش او بمقتضای عادتی است که نامبرده درکاهش فضایل آل الله دارد ! !

ومحبّ الدین طبری درجلد ۲ «الریاض النضره» ص۱۶۹ روایت مزبوررا ازطریق احمد بلفظ اول او و از معجم حافظ بغوی ابوالقاسم بلفظ دوم احمد ، و ابن کثیر در جلد ۵ تاریخش صفحه۲۱۲ ازاحمد بدوطریق ودولفظ اوّلی او ،ودرجلد ۷ صفحه۳۴۷ از احمد بلفظ اوّل او ذکر نموده اند ، ودر صفحه ۳۴۸ گوید : ابوبکربن ابی شیبه گفت : حدیث کرد مارا شریك ازحنش از ریاح بن حارث که گفت : هنگامیکه ما دررحبه با علی (ع) نشسته بودیم ، مردی بر آنحضرت وارد شد که اثر سفر براو بود و گفت : **السلام علیك یا مولای** ، گفتند : این کیست ؟ گفت : ابو ایوب انصاری هستم ، من شنیدم از رسول خدا صلّی الله علیه و آله و سلّم که میفرمود :

من کنت مولاه فعلی مولاه .

وحافظ هیثمی در ج ۹ «مجمع الزواید » ص ۱۰۴ حدیث مزبور را بلفظاول احمد روایت نموده ، سپس گوید : حدیث مزبوررا احمد وطبرانی روایت نموده اند، جز اینکه او گفته که : گفتند : شنیدیم رسول‌خدا (ص) میفرمود :

من کنت مولاه فعلی مولاه ، اللهم وال من والاه ، وعاد من عاداه -

واین ابو ایوب است که میان ماست پس ابوایوب روپوش را از خود دور کرد سپس گفت شنیدم که رسول خدا (ص) می‌فرمود :

من کنت مولاه فعلي مولاه ، اللهم و ال من والاه ، و عاد من عاداه ،... و رجال طریق احمد ثقه هستند ....تا آخر حدیث ، وجمال الدین عطاءالله بن فضل الله شیرازی در کتاب خود « الاربعین في مناقب امیر المؤمنین » در مورد ذکر حدیث غدیر گوید : و آنرا زرّ بن حبیش روایت نموده و چنین گفته : علی علیه السلام از قصر خارج شد ، در این هنگام سوارانی که شمشیر حمایل داشتند و روپوش بر صورت و تازه ازراه رسیده بودند باآنحضرت روبرو شدند و گفتند :

السلام علیك یا امیرالمؤمنین ، ورحمة الله و برکاته ، السلام علیك یا مولانا

علي علیه السلام پس از جواب سلام فرمود : در اینجا از اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله چه کسانی هستند ؟ پس دوازده تن ازآنها برخاستند ، که از جمله خالد بن زید ابوایوب انصاری ، وخزیمة بن ثابت ذو الشهادتین ، وقیس بن ثابت بن شماس ، و عمّار بن یاسر ، وابو الهیثم بن تیهان ، وهاشم بن عتبة بن ابی وقّاص ، و حبیب بن بدیل بن ورقاء بودند . پس شهادت دادند که از رسول خدا صلی الله علیه و آله در روز غدیر خم شنیدند که میفرمود : **من کنت مولاه فعلي مولاه** .. تا آخر حدیث . پس علی علیه السلام به انس بن مالك وبراء بن عازب(که از ادای شهادت خودداری کردند)فرمود: چه چیز مانع شد شمارا ازاینکه برخیزید وشهادت دهید؟چه آنکه شما نیزهمانطور که این گروه شنیده‌اند ، شنیده‌اید ؟! سپس فرمود : بارخدایا اگر این دونفر بعلّت عناد کتمان کردند آنها را مبتلا کن ، امابراء نابینا شد وپس ازنابینا شدن هنگامی که از منزل خود سؤال میکرد میگفت : کسیکه گرفتار نفرین شده چگونه راه مقصود را در می‌یابد ؟! واما انس ، پاهای او مبتلا به برص شد ، وگفته شده است هنگامیکه علی علیه السلام طلب گواهی‌دایر بگفتار پیغمبر صلی الله علیه و آله **من کنت مولاه فعلي مولاه** فرمودنامبرده معتذر بفراموشی شد ! وعلی علیه السلام فرمود: بارخدایا اگردروغ میگوید اورا مبتلا بسفیدی (برص) کن که دستار او آنرا مخفی نسازد پس‌چهرهٔاو دچار برص شد و پیوسته خرقهٔ برچهرهٔ خود می افکند ـ ع ۱ صفحه ۲۱۱ و ج ۲ صفحه ۱۳۷ .

و ابو عمرو کشی درصفحهٔ ۳۰ فهرست خود درآنچه که از جهت عامّه روایت نموده گوید : عبدالله بن ابراهیم روایت نموده باخبار از ابو مریم انصاری ،ازمنهال ابن عمرو ، از زرّ بن حبیش که گفت : علی بن ابیطالب علیه السلام ازقصر خارج شد و سوارانی که شمشیر حایل ولثام برچهره داشتند باآنجناب روبرو شدند و گفتند :

السلام علیك یاامیرالمؤمنین ، ورحمةالله و برکاته ، السلام علیك یا مولانا ، آنحضرت فرمود : دراینجا چه کسی از اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله هست ؟ خالد بن زید ابو ایّوب ، وخزیمة بن ثابت ذوالشهادتین ، وقیس بن سعد بن عباده ، وعبدالله ابن بدیل بن‌ورقاء بپاخاستند ، وهمگی آنها شهادت دادند باینکه ازرسول‌خدا صلی الله علیه و آله شنیدند در روز غدیرخم که میفرمود : **من کنت مولاه فعلی مولاه ،** پس‌ازآن علی علیه السلام به انس بن‌مالك وبراء بن عازب فرمود : چه‌مانع شد شمارا که‌برخیزید و شهادت دهید ؟ زیرا شما هم شنیده اید همانطور که این گروه شنیده‌اند ؟ سپس فرمود : بارخدایا اگر این دونفر ازروی عناد شهادت خودرا کتمان نمودند آنهارا مبتلا کن ؛ درنتیجه براء بن عازب نابینا شد وقدمهای انس بن مالك دچار برص‌شد پس انس بن مالك سوگند یاد کرد که هیچ منقبتی وفضیلتی‌را که دربارهٔ علی علیه السلام وجود دارد هرگز کتمان نکند ، واما براء بن عازب ، از منزل خود سؤال میکرد و باو نشانی میدادند ، پس میگفت چگونه راهنمائی و ارشاد میشود کسیکه مورد اصابت نفرین واقع شده ؟!

ودر این زمینه وراجع باین جریان تعداد دیگری از محدّثین متأخّر هستند که‌این‌داستانها ووقایع را ذکر نموده‌اند وما بذکر آنها سخن‌را طولانی نمیکنیم .

شهود مشهور و بنام که نسبت بحدیث غدیر در روز رکبان (قافله) شهادت داده‌اند برحسب آنچه از احادیث گذشت .

۱ ـ ابو الهیثم بن تیهان (ازاصحاب بدر) .

۲ ـ ابو ایّوب خالد بن زید انصاری .

۳ ـ حبیب بن بدیل بن ورقاء خزاعی .

٤ ـ خزيمة بن ثابت ذو الشهادتين (از اصحاب بدر است و در صفين شهادت يافته).

٥ ـ عبدالله بن بديل بن ورقاء ـ درصفين شهادت يافته .

٦ ـ عمّار بن ياسر (از اصحاب بدر است و در صفين بدست گروه ستمكار كشته شده) .

٧ ـ قيس بن ثابت بن شماس انصاری .

٨ ـ قيس بن سعد بن عباده خزرجی (از اصحاب بدر است) .

٩ ـ هاشم مرقال بن عتبه (پرچمدار علی عليه‌السلام در صفين كه در همان جنگ شهادت يافته) .

✿(كسانيكه بعلت پنهان داشتن حديث غدير دچار نفرين شدند)✿

در تعدادی از احاديث مناشده روز رحبه وروز «ورود سواران» اشاره شد كه جمعی از اصحاب پيغمبر صلى‌الله‌عليه‌وآله كه در روز غدير خم حاضر بوده‌اند شهادت خود را در مقابل امير المؤمنين عليه‌السلام كتمان نمودند ودر نتيجه نفرين آنجناب دچار بليّه شدند چنانكه در بسياری از كتب معاجم تصريح بدان شده است ، آن افراد اينها هستند :

١ ـ ابو حمزه انس بن مالك متوفّای در يكی از سالهای ٩٠ / ٩١ / ٩٣ .

٢ ـ براء بن عازب انصاری متوفّای « « « ٧١ / ٧٢ .

٣ ـ جرير بن عبدالله بجلیّ متوفّای « « « ٥١ / ٥٤ .

٤ ـ زيد بن ارقم خزرجی متوفّای « « « ٦٦ / ٦٨ .

٥ ـ عبد الرحمن بن مدلج .

٦ ـ يزيد بن وديعه .

✿(يك بررسی درپيرامون حديث اصابت نفرين)✿

چه بسااختلاف احاديثی كه‌صراحت دارد باينكه انس بن مالك بسبب كتمان شهادت مبتلا باثر نفرين گرديد با آنچه ازاحاديث كه ايهام به شهادت دادن اودارد

در خاطر خواننده ایجاد شبهه کند ولاینحل بماند.!

ولی (باقدری توجه) معلوم خواهد شد که متن اخبار موهم بشهادت نامبرده دچار تحریف وتصحیف گشته و بفرض اینکه تحریفی هم دست نداده باشد در مقابل اخبار مصرحه به کتمان او و ابتلایش باثر نفرین ـ چه از نظر زیادی تعداد اخبار و چه از لحاظ صحت وصراحت ـ نمیتواند برابری کند، خاصه آنکه در این باره نصوص دیگریهم جز آنچه دراینجا ذکرشده وجود دارد.

ابو محمد ابن قتیبه (شرح‌حال او در ج۱ صفحه ۱۶۱ گذشت) در «المعارف» صفحهٔ ۲۵۱ گوید: در چهرهٔ انس بن مالك برص نمایان بود و گروهی ذکر کرده اند که علی رضی الله عنه از او در باره گفتار رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله (اللهم وال من والاه وعاد من‌عاداه) سؤال نمود، نامبرده‌درپاسخ گفت: سن‌ّمن‌زیاد شده وفراموش کرده ام، و علی علیه‌السلام گفت: اگر دروغ بگوئی خداوند تورا مبتلا به سفیدی (مراد برص است) نماید که دستار (عمامه) آنرا پنهان نکند!

امینی گوید: اینست تصریح ابن قتیبه در کتاب مزبور و نامبرده کسی است که ابن ابی الحدید بر او اعتماد نموده آنجا که در جلد ٤ شرح نهج البلاغه صفحهٔ ۳۸۸ گوید: ابن قتیبه حدیث برص ونفرین امیرالمؤمنین علیه‌السلام را برانس‌بن مالك در کتاب «المعارف» در باب برص که اعیان رجال بدان مبتلا بوده‌اند ذکر نموده ونامبرده (ابن قتیبه) باوجود آنچه نسبت بانحراف او مشهور است اتهامی (دایر بمحبّت وعلاقه بعلی علیه‌السلام) ندارد،... اه. واین سخن کاشف است از یقین ابن ابی الحدید بصحّت عبارت وبرابر بودن نسخه‌های کتاب و تطابق آنها بر این مطلب همانطور که ازسایر اشخاصیکه این کلمه‌را از کتاب «المعارف» نقل کرده‌اند نیزهمین‌مطلب بدست‌میآیدولی‌درچاپخانه‌های‌مصری‌دستهائیکه بایدنسبت به ودایع علماء در کتبشان امین باشند (متاسفانه) مرتکب خیانت شده و کلماتی که از ابن قتیبه‌نیست‌ودرمتن کتاب اووجودنداشته بر آن‌افزوده اند!! وپس ازذکراین‌داستان این جمله را درج کرده‌اند: ابومحمد (ابن قتیبه) گوید: این داستان اصل وحقیقت

ندارد . غافل از اینکه سیاق مطالب اصل کتاب این خیانت را نشان خواهد داد و این افزایش خائنانه را نمی پذیرد ! زیرا : مؤلّف کتاب « المعارف » در مورد هر موضوعی مصادیق وموارد‌ی‌را ذکرمیکند که درنزد او مسلّم باشد ، واز آغازتاانجام این کتاب دیده نشده که موضوعی‌را عنوان نماید ومصادیق آنرا ذکر کند و سپس آنهارا نفی ورد نماند ، جز موضوع مورد بحث ! چه اوّل کسیرا که مبتلا به برص شده ونام اورا می‌برد انس بن‌مالك است ، سپس نام افراد دیگر را می‌بردبنابر این آیاممکن‌است که مؤلّف دراثبات امری ، چیزی را که مصداق آن امر دانسته ذکر و بدان تصریح نماید وسپس آنرا انکار کند وبگوید : این داستان اصل ندارد ؟!!!

و این تحریف که در کتاب « المعارف » صورت گرفته دراین باب بی سابقه نیست ، و عنقریب در مناشده چهاردهم خواهید یافت که این قسمت را از آن حذف و اسقاط کرده اند ، وما درشرح‌حال‌مهلب بن‌ابی صفره ، درجلد ۲ تاریخ‌ابن خلکان صفحه ۲۷۳ موضوعی‌را نقل‌از « المعارف » بدست‌آوردیم که چاپخانه هاآنرا حذف نموده‌اند !

و احمد بن جابر (بلاذری) متوفای ۳۷۹ درجزء اوّل از « انساب الاشراف » گوید : علی عليه‌السلام بر منبر گفت : بخدا سوگند میدهم کسی را که شنیده است از رسول‌خدا که درروز غدیرخم‌فرمود : **اللهم‌وال‌من‌والاه وعاد من‌عاداه** برخیزد و گواهی دهد ، وانس بن مالك ، و براء بن عازب ، وجریربن عبدالله بجلی ،درزیر منبر بودند ، علی عليه‌السلام سوگند دادن خودرا تکرار نمود واحدی پاسخ اورا نداد ، پس فرمود بارخدایا هر کس که این شهادت را کتمان میکند درحالیکه‌آنرامیداند اورا ازدنیا مبرمگر بعدازآنکه براوعلامتی‌قراردهی که بدان شناخته شود ! گوید : در نتیجه انس گرفتاربرص‌شد ، وبراء نابینا گشت ، وجریربصحرا نشینی‌و گمراهی جاهلیت (پس از مهاجرت باسلام) بر گشت و بجایگاه اولی خود رفت و در خانه مادرش در گذشت .

و ابن ابی الحدید در جلد ٤ شرح نهج البلاغه در صفحه ٤٨٨ گوید :مشهور

اینست که علی علیه‌السلام در رحبهٔ کوفه مردم را سوگند داد و گفت : بخدا سوگند میدهم هرکس را که در بازگشت رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله از حجة الوداع از آنحضرت شنیده که در باره من فرمود :

من كنت مولاه فعلي مولاه ، اللهم وال من والاه ، و عاد من عاداه ، برخیزد و گواهی دهد ، در نتیجه مردانی بپا خاستند و باین گفتار رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله گواهی دادند ، سپس علی علیه‌السلام به انس بن مالك فرمود : تو نیز آن روز حضور داشتی ، تو را چه می شود (که گواهی نمیدهی) ؟ نامبرده گفت : یا امیرالمؤمنین سنّ من زیادشده وآنچه را که فراموش کرده‌ام بیشتر است از آنچه بیاد دارم ، فرمود : اگردروغ میگوئی خداوند تو را بسفیدی مبتلا کند که عمامه آنرا پنهان نکند ، پس نامبرده نمرد تا مبتلا به برص شد .

و درجلد ۱ صفحهٔ ۳۶۱ گوید : و گروهی از استادان بغدادی ما ذکر نمودند که عدّه از صحابه وتابعین و محدثین از علی علیه‌السلام منحرف بودندونسبت‌باوبد گوئی میکردند وبعضی ازآنها برای رسیدن بدنیا ومنافع آنی و عاجل آن ، مناقب او را کتمان میکردند وبدشمنان او اعانت مینمودند ! و ازجملهٔ آنها انس بن مالك است، علی علیه‌السلام در رحبه (میدان بزرگ) قصر (یا رحبهٔ مسجد جامع کوفه) سوگند داد که کدام‌یك‌ازشماازرسول‌خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله شنیده که‌فرمود: **من كنت مولاه‌فعلي مولاه** درنتیجه دوازده تن بپاخاستند وبدان شهادت دادند و انس بن مالك که در میان آن گروه بود برنخاست ، علی علیه‌السلام فرمود: ای انس‌چه چیزتورا مانع‌شد که‌برخیزی و شهادت دهی درحالیکه تونیز (درغدیرخم) حضور داشتی ؟ گفت : یا امیرالمؤمنین پیرشده‌ام وفراموش نموده‌ام ، علی علیه‌السلام گفت : بار خدایا اگردروغ میگویداورا گرفتار کن به سفیدی که عمامه‌آنرا نپوشاند ، طلحة بن عمیر گفت : قسم بخدابعد ازآن بطورآشکاردیدم که سفیدی بین دوچشم او از برص پیدا شد .

و عثمان بن مطرف گفت : مردی ازانس بن‌مالك درپایان عمرش درباره‌علی بن ابی طالب سؤال نمود ، انس درجواب او گفت : من بعد ازروز واقعهٔ رحبه قسم

خوردم که در باره علی علیه السلام چیزی را که از من سئوال کنند ، کتمان نکنم او درروز قیامت سرور اهل تقوی است ، بخدا قسم این‌سخن‌را از پیغمبر صلی الله علیه و آله شما شنیدم .

ودر جلد ۳ تاریخ ابن‌عساکر صفحهٔ ۱۵۰ مذکور است که : احمد بن صالح عجلی گفت : احدی از اصحاب پیغمبر صلی الله علیه و آله مبتلی نشد ، مگـر دو نفر ، یکی معیقیب [1] که مبتلا به بیماری جذام بود و یکی انس بن مالك که مبتلا به برص بود .

وابوجعفر گفت : انس رادیدم که مشغول خوردن بود و لقمه های بزرگی میگرفت وبیماری برص در او نمایان بودو(برای اینکه برص را مخفی بدارد)خلوق میمالید [2] وگفتار عجلی را که فوقاً ذکرشد ابو الحجاج مزّی در کتاب تهذیب خود (بطوریکه درخلاصهٔ خزرجی صفحهٔ ۳۵ مذکور است) حکایت نموده ، و سید حمیری [3] موضوع اصابت نفرین را درقصیدهٔ لامیّه خود که خواهد آمد بدین دو بیت بنظم درآورده :

في ردّه سيّد كلّ الورى　　مولاهم في المحكم المنزل

فصدّه ذوالعرش عن رشده　　و شانه بالبرص الانكل [4]

و زاهی [5] درقصیدهٔ خود که در مورد خود خواهد آمد چنین‌سروده :

---

(۱) معیقیب (بوزن تصغیر) ابن ابی فاطمه دوسی ، ازدی ، از امناء عمربن الخطاب‌است بربیت‌المال ، شرح احوال اورا ابن قتیبه در «المعارف» صفحهٔ ۱۳۷ درج‌نموده‌است .

(۲) خلوق مخلوطی است خوشبو که یك جزء آن زعفران است و درآن زمان تهیه و استعمال آن متداول بوده ـ مترجم .

(۳) یکی از شعرای غدیر است در قرن دوم که درمحل خود شعر و شرح احوال او خواهد آمد .

(۴) در جواب رد دادن‌انس بسرور تمامی مردم یعنی‌کسیکه مولای ایشان‌است درکتاب آسمانی،خدای‌عرش از راه هدایت اورا بازداشت وبامرض عبرت‌انگیز برص‌معیوبش‌ساخت .

(۵) یکی ازشعرای غدیراست درقرن چهارم که درآنجا شعروترجمهٔ‌حال اوخواهدآمد .

ذاك الذی استوحش منه انس ان یشهدالحق فشاهدالبرص
اذقال من یشهد بالغدیر لی ؟ فبادر السامع وهو قد نکص
فقال انسیت . فقال : کاذبٌ سوف تری مالا تواریه القمص [1]

در اینجا حدیث مجملی هست که اجمالی از این تفصیل را شامل است ، خوارزمی بابررسی از طریق حافظ ابن مردویه درمناقب خود روایت کرده از زاذان ابی عمرو که : علی علیه‌السلام در رحبه از مردی در بارهٔ حدیثی پرسش کرد ؟ آن مرد اورا تکذیب نمود ، علی علیه‌السلام فرمود مرا تکذیب کردی ؟ گفت تو را تکذیب نکردم ، پس علی علیه‌السلام فرمود : ازخدا میخواهم که اگر مرا تکذیب کردی چشم تورا کور کند ، گفت بخواه ، دراین هنگام علی علیه‌السلام اورا نفرین کرد ودرنتیجه آنمرد از رحبه بیرون نرفته بود که چشمش نابینا شد !

واین روایت را خواجه پارسا در «فصل الخطاب» از طریق امام مستغفری [2] ذکر نموده وهمچنین نورالدین عبدالرحمن جامی از مستغفری روایت کرده ، وابن حجر در « صواعق » صفحهٔ ۷۷ آنرا از جملهٔ کرامات امیر المؤمنین علیه‌السلام شمرده و وصّابی در محکیّ « الاکتفاء » از زاذان از طریق حافظ عمر بن محمد ملائی در «سیره» او وجمع دیگر (از ارباب حدیث) آنرا روایت نموده‌اند .



(۱) آن کسی است که انس را از شهادت دادن حق متوحش ساخت ودر نتیجه بمرض برص مبتلا گردید آن زمانی که گفت چه کسی برای من در خصوص غدیر شهادت می دهد پس شنونده بهپیش آمد درحالیکه او(انس)قدم بعقب گذاشته وگفت مطلب را فراموش کرده‌ام پس فرمود که تو دروغگوئی وخواهی‌دید چیزی را که پیراهن آنرا نمی‌پوشاند .

(۲) جعفر بن محمد نسفی مستغفری ـ در سال ۳۵۰ متولد ودر ۴۳۲ وفات یافته ، دارای تالیفات گرانبهائی است شرح حال اورا ذهبی در جلد ۳ تذکره‌اش صفحهٔ ۳۰۰ ذکر نموده‌است.

- ٦ -

٭(مناشدۀ امیر المؤمنین علیه‌السلام)٭

در روز صفین سال ۳۷

ابوصادق سلیم بن قیس هلالی تابعی بزرگوار در کتاب خود [1] عنوان کرده که : علی علیه‌السلام (در صفین) در میان سپاهیان خود و گروهی از مردم و کسانی که

---

(1) کتاب سلیم از اصول مشهور و متداول در زمان های پیشین بوده و در نظر ارباب حدیث از عامه وخاصه واصحاب تاریخ مورد اعتماد بوده است ، ابن ندیم در «الفهرست» صفحه ۳۰۷ گوید ، چون هنگام وفات سلیم شد به ابان (بن ابی عیاش) گفت : برای تو برذمهٔ من حقی است واکنون مرگ من در رسیده ای برادر زادهٔ من ، آنگاه از جریان امر رسول خدا (ص) بیاناتی باو کرد وکتاب خود را باو تسلیم نمود وهمان کتاب سلیم بن قیس هلالی است . تا آنجا که گوید ، و اولین کتابیکه برای شیعه آشکار شد کتاب سلیم است . و در « تنبیه الاشراف » مسعودی صفحه ۱۹۸ چنین مذکور است که قطعیه (طایفهٔ که قطع دارند) بامامت و دوازده امامی هستند آنها کـه اساس گفتارشان در منحصر ساختن امامـان بعدد (دوازده) بحسب دلائل ومطالبی‌است که سلیم بن قیس هلالی در کتابش ذکر کرده ، وسبکی در «محاسن الرسائل فی معرفة الاوائل » گوید : همانا اولین کتابی که برای شیعه تصنیف شد کتاب سلیم است . (برحسب قواعدعربی)حرف لام در کلام ابن ندیم و سبکی برای منفعت است بنا بر این مفاد سخن آنها این‌است که (دانشمندان) بآن استدلال میکرده‌اند و نه تنها شیعه بمندرجات آن قانع ومعتقد ست بلکه باارباب‌جدل وعناد بوسیله‌این کتاب مخاصمه ونبرد میکردند تااینکه‌خصم‌ناچار قانع میشد بآنچه درآن مذکور است بواسطه اعتمادی‌که بامانت سلیم در نقل حدیث داشته اند سخن مسعودی‌هم همین معنی را میرساند چه‌آنکه احتجاج واستدلال امامیه اثنی عشریه رادر حصر عدد بکتاب‌مزبورومندرجات آن‌اسناد داده وبدیهی‌است که‌صرف قانع‌شدن در زمانهائی که احتجاج ومجادله درنهایت شدت وجود داشته کافی ومفید نیست وبهمین‌دلیل تعدادزیادی ازبزرگان عامه بکتاب مزبور اسناد داده وازآن روایت نموده‌اند و ازجمله آنها است حاکم‌حسکانی (شرح حال اودر ج۱ ص۱۸۴ گذشت) در«شواهدالتنزیل‌بقواعدالتفضیل» وحموینی (شرح حالش درج۱ص۲۰۰ مذکورشد) در «فرائد السمطین » وسیدبن شهاب همدانی (مذکور در ج ۱ صفحه ۲۰۵) در «مودةالقربی» وقندوزی حنفی (شرح حالش درج۱ص۲۳۵ذکرشده) در«ینابیع‌المودة »وغیرهم وما درپیرامون این کتاب سخنان نوزانی در رساله جداگانه عنوان نموده‌ایم وآنچه دراینجاذکر شد برای اینست که دانسته شود باینکه اعتماد براین کتاب امری‌است که هردوفرقه عامه‌وخاصه درآن‌متفق‌ومتحدند وهمین‌معنی‌مارا وادارنموده که‌دراین کتاب خود ازآن‌نقل نموده‌ایم .

از نواحی مختلفه واز مهاجرین و انصار حضورش بودند برمنبر بالارفت وپس از حمد وستایش خداوند فرمود : ایگروه مردم ، مناقب من بیش ازحد احصاء است و بعد از آنچه خداوند در کتاب خود نازل فرموده وآنچه که رسول‌خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله فرموده از تمام‌مناقب وجهات برتری‌خود اکتفا بآن‌میکنم : آیامیدانید که خداوند در کتابش سابق را بر مسبوق بر تری داده ، و احدی از این امّت در راه خدا و رسول بر من پیشی نگرفته‌است ؟ گفتند آری چنین است . فرمود : شمارا بخدا سوگند میدهم ، آیا هنگامی که از رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله سؤال شد از قول خدای تعالی : **السابقون السابقون اولئك المقربون** : [1] رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله فرمود : این آیه را خداوند نازل فرموده درباره پیغمبران واوصیاء پیغمبران ومن‌افضل انبیاء ورسولان خداوند هستم و وصی من علی بن‌ابی‌طالب افضل اوصیاء است ؟ دراین هنگام نزدیك هفتاد تن‌ازاصحاب بدر که اکثرآنها ازانصار وبقیه‌از مهاجرین بودند برخاستند وازجملهٔ آنها بودند : ابو الهیثم بن تیهان ، و خالد بن زید ابو ایوب انصاری ، و در میان مهاجرین بودعمار بن یاسرو گفتند : ماشهادت میدهیم که‌از رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله شنیدیم که این سخن را فرمود .

فرمود :شمارابخداسوگندمیدهم‌درموردقول‌خدای تعالی **یاایها‌الذین‌آمنوا اطیعوا‌الله‌و اطیعوا الرسول‌و اولی‌الامر منکم** [2] وقول‌خدای‌تعالی **انما ولیکم الله ورسوله والذین‌آمنوا** [3] تا آخر آیه‌وسپس این آیه که فرماید :
ولم یتخذوا من دون الله ولا رسوله ولا المؤمنین ولیجة [4] ، پس مردم گفتند : یارسول الله آیا مخصوص بعضی‌ازمؤمنین است ویا شامل همهٔ‌آنهاست ؟

---

(۱) آنانکه دررفتن براه‌خدا سبقت‌گرفته وپیشی جسته‌اند نزدخدامقربان درگاهند .
(۲) ای کسانیکه ایمان آورده‌اید اطاعت کنید بخدا و به پیغمبر او و بصاحبان امر از خود .
(۳) همانا ولی‌شما خدا ورسول او وآنانند که ایمان آورده اند .
(۴) ونگرفته اند بغیر ازخدا ورسول او ومؤمنین خواص ونزدیکی .

درنتیجه خدای عزوجل امر فرمود به پیغمبر خود صلی الله علیه وآله که بآنها بیاموزد وبرای آنها تفسیر نماید ولایت را همان طور که نماز وروزه و زکوة وحج آنها را تفسیر و تعلیم فرمود، پس مرا در غدیرخم منصوب نمود وفرمود: همانا خداوندمرا بابلاغ امری مأمورفرموده که سینۀمن بآن تنگ شده واندیشه نمودم که مردم درمقام تکذیب من برآیند. پس خداوند مرا تهدید بعذاب فرمود چنانچه آنرا ابلاغ نکنم. یاعلی بر خیز وسپس مردم را برای نماز بجماعت دعوت کردونمازظهر را با آنان خواند. سپس فرمود: ای مردم! همانا خداوند مولای من است و من مولای مؤمنین هستم واولی هستم (سزاوارترم) بآنها ازخودشان، هر کس که من مولای اویم پس علی مولای اواست بارخدایا دوست بدار کسی را که او را دوست بدارد ودشمن دار کسی را که اورادشمن بداردویاری کن آنکه‌را که او را یاری نماید وخوار گردان آنکه را که‌اورا خوارنماید. درآن هنگام سلمان (ازمیان آن جمع کثیر) برخاست و گفت: یارسول‌الله چگونه ولائی؟ فرمود: ولائی مانند ولاء من، هر کس که من باو اولی (سزاوارتر) هستم ازخودش علی علیه السلام اولی (سزاوارتر) باو است از خود اووخدای متعال نازل فرمود این آیه‌را: «**الیوم اکملت لکم دینکم و اتممت علیکم نعمتی ورضیت لکم الاسلام دینا**»(۱) (تا آنجا که راوی گوید) در اینموقع دوازده تن از اصحاب بدر بپاخاستند و گفتند ما شهادت میدهیم که‌آنچه را فرمودی از رسول‌خدا صلی الله علیه وآله شنیدیم.. تاآخرحدیث وآن طولانی‌است و مشتمل بر فواید بسیاری.

-۷-

✿ (احتجاج حضرت صدیقه - فاطمه بنت رسول الله صلی الله علیه وآله) ✿

شمس الدین ابوالخیر جزری دمشقی - مقری - شافعی (شرح‌حال او در ج۱ ص۲۰۹ گذشت) در کتاب خود (اسنی المطالب فی مناقب علی بن ابی طالب(۲)) گوید لطیف ترین و غریب ترین طریق برای این حدیث (یعنی حدیث غدیر)

(۱) امروز کامل کردم برای شما دین شمارا وتمام کردم برشما نعمت خودمرا و پسندیدم برای شما اسلام را دین.

(۲) این کتاب را سخاوی درجلد ۹ «الضوء اللامع» در صفحة ۲۵۶ و شوکانی در ج ۲ «البدر الطالع» در صفحة ۲۹۷ برای جزری نامبرده ذکر نموده اند.

که بنظر من رسیده آنست که خبرداد آنرا بما استادما خاتمه حفظ کنندگان حدیث ابوبکر محمد بن عبدالله بن محب مقدسی با زبان خود که گفت خبرداد بما استاد بانو ام محمد ، زینب بنت احمد بن عبد الرحیم مقدسیه ، از ابی مظفر محمد بن فتیان بن مثنی باخبار از ابی موسی محمد بن ابی بکر حافظ ، باخبار از پسر عمه پدر من قاضی ، ابوالقاسم عبد الواحد بن محمد بن عبدالواحد مدنی بوسیله قرائت در محضر او باخبار ازظفر بن داعی علوی در استرآباد ، باخبار از پدرش واز ابواحمد بن مطرف مطرفی، که آندو گفتند ؛ حدیث نمود ما را ابوسعید ادریسی بطریق اجازه در آنچه درتاریخ استرآباد بررسی وبدست آورده ، بحدیث از محمد بن محمد بن حسن ابوالعباس رشیدی - از اولاد هارون الرشید - درسمرقند و ابو سعید ادریسی گفت : ننوشتیم ما این حدیث را مگر از او که گفت : حدیث نمود ما را ابوالحسن محمد بن جعفر حلوانی ، ازعلی بن محمد بن جعفر اهوازی (وابسته رشید) ، ازبکر بن احمد قصری که گفت : حدیث نمودند برای ما : فاطمه ، و زینب ، و ام کلثوم ، دختران موسی بن جعفر علیهما السلام که آنها گفتند : حدیث نمود برای ما فاطمه دختر جعفر بن محمد صادق علیهما السلام ، و گفت: حدیث نمود برای من ، فاطمه دختر محمد بن علی علیهما السلام و او گفت : حدیث نمود برای من : فاطمه دختر علی بن الحسین علیهما السلام و گفت : حدیث نمودند برای من : فاطمه و سکینه دختران حسین بن علی علیهما السلام از ام کلثوم دختر فاطمه علیها السلام دختر پیغمبر صلی الله علیه و آله که فاطمه علیها السلام دختر پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود : آیا فراموش کردید گفتار رسول خدا صلی الله علیه و آله را در روز غدیر که فرمود : **من کنت مولاه فعلی مولاه** . و گفتار آنجناب را که فرمود (بعلی علیه السلام) **انت منی بمنزلة هارون من موسی** علیهما السلام ؟ ؟ :(۱)

وبهمین طریق حافظ بزرگوار ابوموسی مدینی با دقت وبررسی در کتاب خود «المسلسل بالأسماء» این حدیث رار وایت نموده و گوید :

این حدیث ازیك وجه مسلسل است ، وآن اینست که : هریك ازبانوان موسوم

---

(۱) تو از من بمثابه هارون ازموسی علیه السلام هستی .

به فاطمه از عمّه خود روایت نموده اند و بنا بر این،این روایتی است از پنج دختر برادر که هر یك از آنها از عمّه خود روایت نموده اند .

- ٨ -

✿ (احتجاج امام سبط ، ابو محمد ،حسن بن علی علیهما السلام در سال ٤١)✿

حافظ بزرك ابو العباس بن عقده بادقت و بررسی در طریق آورده که : حسن بن علی علیه‌السلام پس از موافقت در صلح با معاویه برای ادای خطبه بپاخاست و پس از حمد و ثنای خداوند ونام بردن ازجدّش مصطفی صلی‌الله‌علیه‌وآله برسالت ونبوت فرمود: همانا ما اهل بیتی هستیم که خدای متعال ما را باسلام گرامی داشت و ما را برگزید و برطرف ساخت از ما هر پلیدی را وپاکیزه ومنزه ساخت مارا ، از زمان آدم تا زمان جدّ من محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله مردم دو فرقه و گروه نشدند مگر آنکه ما را در بهترین آندوفرقه قرار داد ، پس از آنکه محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله را به نبوت مبعوث و برسالت برگزید وفرو فرستاد باو کتابش(قرآن)را وسپس امرفرمود اورا که بسوی خدای عزوجل (خلق را) دعوت کند ، پدر من اول کسی بود که خدا و رسول را اجابت نمود ، و اوّل کسی بود که ایمان آورد وتصدیق نمود خدا ورسول اورا ، وخداوند در کتاب خود که به پیغمبر فرستادهٔ خود نازل نموده فرماید : «افمن کان علی بیّنة من ربّه ویتلوه شاهدٌ منه» . . . (آیا پس کسی که از پروردگارش برمبنای برهان وگواه است وپیروی میکند او را گواهی ، از او) پس جدّ من آنچنان کسی است که از پروردگارش بربرهان گراه (مبعوث گشته) و پدر من آنچنان کسی است که پیروی میکند او را ، و او شاهد وگواهی است از او . . . . تا آنجا کەفرمود : این اُمّت از جدّمن شنیده‌اند که فرمود : هیچ قوم و اُمتی زمام امورخودرابدست کسی نداد در حالتی که داناتر از آنکس درمیان آنها وجودداشته باشد مگر آنکه پیوسته امر آن اُمّت به پستی میگراید تا بسوی آنچه‌آنرا واگذاشته اند بازگشت نمایند ، و از او شنیدند که بپدرم میفرمود :

انت منی بمنزلة هارون من موسی الا انه لا نبی بعدی یعنی (یا علی) تو از من بمنزلهٔ هارون هستی از موسی ، جز آنکه پیغمبری بعدازمن نخواهدبود،

و دیدند او را وشنیدند از او ، هنگامی که درغدیرخم دست پدرم را گرفت و بآنان فرمود : **من کنت مولاه فعلی مولاه ، اللهم وال من والاه ، وعاد من عاداه** وسپس بآنها امر فرمود که حاضر بغایب ابلاغ نماید . و قندوزی حنفی قسمتی از این خطبه را در «ینابیع المودّه» صفحه ۴۸۲ ذکر نموده و در این خطبه (چنانکه تصریح بآن دارد) بحدیث غدیر استدلال و احتجاج شده است .

- ۹ -

✿ (مناشدهٔ امام سبط ، حسین بن علی علیه السلام بحدیث غدیر در سال ۵۸/۹) ✿

تابعی بزرگوار - ابو صادق - سُلیم بن قیس هلالی در کتاب خود، درپیرامون سخت گیری‌ها و مزاحمت‌های خصمانه معاویة بن ابی‌سفیان بر شیعیان ووابستگان امیر المؤمنین علیه السلام بعد از شهادت آنجناب مطالب جامع و سخنان وافی بیان داشته سپس چنین مینگارد :

تا اینکه دو سال [1] قبل از مرگ معاویه حسین بن علی علیهما السلام بحج بیت الله بهمراهی عبدالله بن عباس و عبدالله بن جعفر عزیمت فرمود و بنی هاشم را (ازمرد وزن) و پیروان ووابستگانشان‌را چه آنها که حج نموده‌بودند وچه‌آنها که حج نه نموده بودند جمع نمود و از انصار آنها را که بشخصیت و مقام آنجناب و اهل بیتش عارف بودند همه را گرد آورد و از اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله و از تابعین انصار که بصلاحیت و تقوی موصوف بودند وآن‌سال بحج آمده بودند احدی را فروگذار نفرمود ، درنتیجه جمعیتی بالغ برهفتصد نفر از مردان در محضر آنجناب جمع شدند که‌همگی‌از تابعین‌بودند وبالغ بر دویست تن‌ازاصحاب رسول‌خدا صلی الله علیه و آله که‌همگان در منی و در خرگاه و اقامتگاه آنحضرت حضور یافتند ، سپس بعد از حمد و ثنای خداوند فرمود : همانا این ستمکار یاغی (معاویه) برسرما و بر سر شیعیان ماآورد آنچه را که دانستید و دیدید . مشاهده کردید وبشما خبرآن رسید ، ومن‌میخواهم از شما در بارهٔ چیزی سؤال کنم ، چنانچه سخن من مقرون‌بصداقت وراستی‌است

(۱) در بعضی نسخه‌ها - یکسال .

مرا تصدیق کنید و اگر برخلاف حقیقت چیزی ازمن شنیدید مرا تکذیب نمائید ، سخن مرا بشنوید و گفتار مرا بنویسید و ثبت کنید ، سپس بشهر ودیار خود مراجعت کنید وآنها را که از آنها ایمن هستید (که نفاق نورزند وسخن چینی وفتنه انگیزی نکنند) و بآنها اعتماد و وثوق دارید دعوت کنید وآنچه را که در بارهٔ ما و حق ما علم بآن دارید وبدان معتقد هستید بآنان بیاموزید وابلاغ نمائید زیرا ما می ترسیم از اینکه این حق کهنه ومتروك شود و (در اثر کید ونیرنگ وتبلیغات مداوم دشمن) ازبین برود و مغلوب شود در حالیکه خدای متعال (برحسب وعده وتصریحی که در قرآن فرموده) نورخود را تمام و کامل می فرماید اگرچه کفار وناسپاسان از آن اکراه داشته باشند ، دراین موقع آنجناب فرو گذارنفرمود وآنچه خداوند در قرآن درباره اهل البیت نازل فرموده تلاوت وبیان داشت وتفسیر فرمود وآنچه را که رسول خدا ﷺ در باره پدرش ومادرش وخودش و اهل بیتش فرموده بود روایت فرمود و در مورد هر جمله از فرمایشات آنجناب حاضرین میگفتند : بار خدایا ! تمام اینها درست است و راست است و از رسول خدا ﷺ شنیده و بدانها گواهیم و تابعین میگفتند : بار خدایا ! چنین است . آنان که از صحابه مورد وثوق وتصدیق هستند این را حدیث نموده اند و ما از آنها شنیده و بآن ایمان داریم و گواهیم . . .

آنحضرت فرمود : بخدا سوگند میدهم شمارا آیا آگاهی دارید که رسول خدا ﷺ [illegible] (علی علیه السلام را) درروز غدیرخم منصوب فرمود و ولایت اورا اعلام نمود و فرمو[illegible] باید حاضر بغایب ابلاغ کند ؟ ! گفتند : بار خدایا ! آری باین جریان آگاه و مطلع و گواهیم . تا پایان خبر . و در آن قسمتهای جالبی از اخبار متواتر مشتمل برفضایل امیر المؤمنین علیه السلام مذکور است . مراجعه کنید .

- ۱۰ -

(احتجاج عبدالله بن جعفر بر معاویه بعد از شهادت امیر المؤمنین علیه السلام)

عبدالله بن جعفر بن ابی طالب گفت : نزد معاویه بودم وحسن وحسین علیهما السلام با ما بودند وعبدالله بن عباس وفضل بن عباس نیز نزدمعاویه بودند ، معاویه بطرف

من توجه کرد و بمن گفت: چقدر حسن و حسین را بزرگ میشماری؟ و حال آنکه نه خود آنها بهتر از توهستند و نه پدرشان بهتر از پدر تو؟ واگرنه این بود که فاطمه علیها السلام دختر رسول خدا صلی الله علیه و آله است، هر آینه میگفتم که: مادر تو اسماء بنت عمیس هم مادون او نیست، درجواب او گفتم: بخدا آگاهی تو نسبت بآنها وپدر ومادر آنها کم است، وچنین نیست که پنداشتی، بخدا سوگند این دو بهترند ازمن وپدر آنها بهتر است از پدر من و مادر آنها بهتر است ازمادر من، ای معاویه تو غافل هستی از آنچه که من از رسول خدا صلی الله علیه و آله دربارهٔ آنها ودربارهٔ پدر و مادر آنها شنیدم و آنچه شنیدم حفظ کردم و درك نمودم و آنرا روایت کردم. گفت بیاور ای پسر جعفر بخدا قسم تو نه دروغ میگوئی ونه مورد اتّهام هستی. گفتم آنچه من در این موضوع میدانم بزرگتر است از آنچه تو می پنداری گفت: هرچند بزرگتر از کوههای اُحد و حراء (بکسر حاء) باشد. اکنون که خدا اورا کشته وجمع شمارا مبدل بتفرقه نموده وامر خلافت باهلش! رسیده توحدیث کن، ماباکی از آنچه بگوئی نداریم وآنچه (در فضایل او) تعداد کنی زیانی بما نمیرساند.

گفتم: شنیدم ازرسول‌خدا صلی الله علیه و آله هنگامیکه ازاین‌آیه ازحضرتش سؤال‌شد: «وما جعلنا الرؤيا الّتي أريناك إلاّ فتنةً للنّاس والشجرة الملعونة في القرآن (۱)»: فرمود: همانا دیدم دوازده تن از پیشوایان گمراهی‌را که بر منبر من بالا میروند و فرود میآیند و امّت مرا بسیر قهقرائی می‌برند! و شنیدم از آنحضرت میفرمود: همانا فرزندان ابی العاص زمانی که تعدادشان بپانزده تن رسید کتاب خدارا مورد تجاوز وتحریف قرار میدهند وبندگان خدارا بردگان خود قرارمیدهند ومال‌خدا را ثروت شخصی پندارند.!!

ای معاویه، همانا از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم در حالیکه آنجناب برمنبربود

---

(۱) وقرار ندادیم رؤیائی‌راکه بتو نمایاندیم جز فتنه‌وآزمایشی برای‌مردم‌وآن‌شجرهٔ ملعونه در قرآن (طایفهٔ بنی امیه).

ومن در برابر او بودم وعمر بن ابی سلمه ، واسامة بن زید ، و سعد بن ابی وقاص ، وسلمان‌فارسی ، وابوذر ، ومقداد ، وزبیر بن عوام نیز در مقابل منبر حضورداشتند آنجناب فرمود : آیا من بمؤمنین اولی (سزاوار تر) نیستم از خودشان ؟ گفتیم بلی یا رسول الله ، فرمود : آیا زنان من مادران شما نیستند ؟ گفتیم بلی یارسول‌الله فرمود : **من کنت‌مولاه فعلی مولاه ، اولی به من نفسه وضرب بیده علی منکب علی فقال اللهم وال من والاه ، و عاد من عاداه** ، - یعنی : هر کس که من مولای او هستم ، پس علی مولای او است ، اولی (سزاوار تر) است باو ازخودش و دست خود را برشانهٔ علی علیه‌السلام نواخت‌وفرمود : بارخدایا ، دوست بدار آنکه‌را که اورا دوست بدارد ودشمن بدار آنکه‌را که اورا دشمن دارد ، ای مردم ، من‌بمؤمنین اولی (سزاوارتر) هستم از خودشان و باوجود من برای آنان امری (اختیاری) نیست (یعنی باید مطیع وبفرمان من باشند و از خود رأی وعقیده ابراز نکنند) و علی پس از من اولی (سزاوارتر) است بمؤمنین ازخودشان وباوجود او برای‌آنان امری (اختیاری) نیست ، سپس ، پسرم حسن اولی بمؤمنین است از خودشان و با وجود او برای آنها امری (اختیاری) نیست ، سپس باردیگر خطاب بمردم نمود و فرمود : زمانیکه من ازدنیا رخت بربستم ، علی‌بشما اولی است ازخود شما،وزمانی که علی ازدنیا رفت ، پسرم حسن اولی بمؤمنین است از خود آنها وزمانیکه حسن ازدنیا رفت پسرم حسین اولی بمؤمنین است ازخود آنها ..... تاآنجا که عبد الله بن جعفر گوید : معاویه گفت : ای فرزند جعفر سخن بزرگی گفتی ، وچنانچه‌آنچه گفتی بحق باشد ، بطور تحقیق امت محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله از مهاجر و انصار همگی ، جز شما اهل بیت ودوستان ویاران شما هلاك شده اند !! گفتم : قسم بخدا آنچه گفتم ، بحق و مطابق واقع گفتم و آنرا ازرسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله استماع نمودم ، معاویه (رو بطرف حسن وحسین علیهماالسلام وابن عباس نمود وبآنها) گفت : فرزند جعفر چه میگوید ؟! ابن‌عباس درپاسخ معاویه گفت : اگر تو بآنچه او گفت ایمان نداری بفرست دنبال

آنهائی که نام آنها را برد و از آنها دایر باین مطالب سؤال کن ، معاویه فرستاد دنبال عمر بن ابی سلمه واسامة بن زید واز آنها سؤال نمود ، آنها گواهی دادند که آنچه را فرزند جعفر گفت ، خود از رسول خدا صلّی الله علیه و آله و سلّم شنیدیم همانطور که او شنیده تا آنجا که گفت (تتمهٔ سخن ابن جعفر است) و پیغمبر ما صلّی الله علیه وآله بطور تحقیق بهترین وبرترین خلق را در غدیر خم و در مواطن دیگر برای امّت خود نصب فرمود وبر آنها باواوحجّت گرفت وآنها را باطاعت او امر فرمود وبمردم آگاهی داد که او (علی علیه السلام) ازرسول خدا صلی الله علیه و آله بمنزلهٔ هارون است برای موسی و اینکه او ولیّ هر مؤمن است بعد از رسول خدا صلی الله علیه و آله و اینکه هر کس پیغمبر صلی الله علیه و آله ولی (متصرف در امور) او است علی علیه السلام ولیّ (متصرف درامور)اواست‌وهر کس‌پیغمبر صلی الله علیه و آله باواولی (سزاوارتر) است‌ازخودش ، علی علیه السلام اولی (سزاوارتر) است باو . و اینکه او (علی علیه السلام) جانشین پیغمبر صلی الله علیه و آله است در میان آنها و وصیّ او است و اینکه هر کس اطاعت او کند ، اطاعت خدا نموده و هر کس نافرمانی او کند نافرمانی خدا نموده ، وهر کس‌اورادوست بدارد ، خدارا دوست داشته ، وهر کس با او کینه بورزد و دشمنی کند باخدادشمنی کرده .... تا پایان‌حدیث که مشتمل بر فوائد بسیار وگرانبهائی است « کتاب سلیم » .

-۱۱-

(احتجاج برد ، برعمرو بن عاص بحدیث غدیر)

ابو محمد ، ابن قتیبه (شرح حال‌او در ج۱ص۱۶۱مذکور است) در کتاب خود « الامامة والسیاسة » ص ۹۳ گوید : و (مؤرّخین) ذکر کرده اند که : مردی از (همدان) بنام «برد» بنزد معاویه آمد ، درآنهنگام ازعمرو بن عاص شنید که نسبت بعلی علیه السلام سخنان ناروا وتوهین آمیز میگوید ! باو گفت : همانا بزرگان ما از رسول‌خدا صلی الله علیه و آله شنیده‌اند که فرمود : **من کنت‌مولاه‌فعلی مولاه** ، آیااین‌مطلب حق ودرست ؟ یا نادرست وباطل است ؟ عمرو بن عاص گفت : حق ودرست است‌ومن

بر آنچه شنیده ای میافزایم ومیگویم : احدی ازصحابهٔ رسول خدا نیست که مناقبی چون مناقب علی برای او باشد ، آن جوان همدانی (برد) بیتاب و هراسان شد ، عمرو گفت : علی مناقب خود را بسبب اقدامی که در بارهٔ عثمان نمود تباه و نابود ساخت ! برد گفت : آیا علی عليه السلام امر بکشتن عثمان نمود یا خود اقدام بکشتن او کرد ؟ عمرو گفت : نه (او نه امر نمود ونه خود اورا کشت) ولی پناه داد (قاتل اورا) ومنع کرد (ازدست یافتن باو) ، برد گفت : آیا (بااین وصف) مردم با او بخلافت بیعت کردند ؟! گفت : آری ، برد گفت : پس چه چیزی تو را از بیعت علی عليه السلام خارج نمود ؟ گفت : متهم دانستن من اورا دربارهٔ قتل عثمان ، برد گفت: تو خود نیز مورد چنین اتّهامی واقع شدی ؟!! عمرو گفت : راست گفتی ، وبهمین علّت به فلسطین رفتم ، پس ازاین محاوره واحتجاج جوان نامبرده (برد) بسوی قبیله و قوم خود برگشت و بآنها گفت : ما بسوی قومی رفتیم و علیه آن قوم از لفظ خودشان برهـان (وسند محکومیتشان را) گرفتیم علی عليه السلام برحق است ، از او پیروی کنید .

-١٢-

✡(احتجاج عمرو بن عاص برمعاویه بحدیث غدیر)✡

خطیب خوارزمی - حنفی - در کتاب « المناقب » ص ۱۲٤ نامه ای را ذکر نموده که معاویه به عمروبن عاص نوشته وضمن آن نامه اورا در جنگ صفین بیاری خود ترغیب نموده ، وسپس نامه‌ای‌را ازعمرو ذکر کرده که بمعاویه جواب داده و قریباً در شرح احوال عمرو بن عاص بهردو نامه اطلاع ووقوف خواهید یافت ، و از جمله مطالب نامهٔ عمرو درجواب بمعاویه این‌جمله است : وامّا آنچه را که بابی‌الحسن (علی عليه السلام) برادر ووصی رسول خدا صلى الله عليه وآله دایر به ستم نمودن آن جناب و رشك بردن او برعثمان نسبت دادی وصحابه را فاسق نامیدی وچنین پنداشتی که‌او آنهارا وادار بکشتن عثمان نمود ، این مطلب خلاف واقع و پنداشتن آن گمراهی است !

وای بر تو ای معاویه! آیا ندانستی که ابوالحسن جان خودرادرراه رسول‌خدا صلی الله علیه و آله بذل نمود ودر فراش او خوابید؟؟ واو در اسلام و هجرت بر سایرین سبقت دارد و رسول خدا صلی الله علیه و آله در بارهٔ او فرمود: علی از من است ومن از علی هستم، واو از من بمنزلهٔ هارون است از موسی، جز آنکه پس از من پیغمبری نیست، ودر بارهٔ اودرروزغدیر خم‌فرمود: **من کنت مولاه فعلی‌مولاه، اللهم‌وال‌من والاه وعاد من عاداه وانصرمن نصره واخذل من خذله.**

-۱۴-

☆(احتجاج عمار بن یاسر برعمروبن عاص)☆

درروزصفین سال ۳۷

نصر بن مزاحم [1] کوفی در کتاب «صفّین» صفحهٔ ۱۷۶ در حدیثی طولانی ازعماربن یاسر روایت نموده که در روز صفّین خطاب به عمرو بن عاص نمودو گفت: رسول‌خدا صلی الله علیه و آله مرا امر فرمود که با ناکثین (شکنندگان پیمان) جنگ کنم، و من با آنها (اصحاب جمل، طلحه وزبیرویارانشان) جنگ نمودم، ومرا فرمود که باقاسطین (منحرفین از طریق حق) روبرو شوم، وشما آنهائید و امّا مارقین (آنها که از دین بیرون جستند) نمیدانم آنان‌را درك میکنم یانه؟ ای ابتر (بلاعقب): آیا تونمیدانسته‌ای که رسول خدا صلی الله علیه و آله در بارهٔ علی علیه السلام فرمود:

من کنت مولاه فعلی مولاه اللهم وال من والاه، وعاد من عاداه، وانا مولی الله ورسوله وعلیّ بعده ولیس لك مولی.

عمرو درجواب عمّار گفت: ای ابوالیقظان (کنیهٔ عمّار است) چرا مرادشنام میدهی؟ .... تمامی حدیث ضمن شرح‌احوال عمرو بن عاص خواهد آمد، مراجعه کنید، وابن ابی الحدید نیز در جلد ۲ «شرح نهج البلاغه» در صفحهٔ ۲۷۳ آنرا ذکر کرده است.

---

(1) ابن ابی الحدید در جلد ۱ شرح نهج البلاغه صفحه ۱۸۳ گوید: و ما آنچه را که نصر بن مزاحم ازکتاب صفین در این باره گفته ذکر میکنیم، زیرا نامبرده شخصا دارای دقت نظر است ونقل او درست است و منسوب به تمایل و علاقمندی (به علی علیه السلام) و خیانت ونیرنك نیست، ونامبرده ازرجال اصحاب حدیث است.

-۱۴-

(احتجاج اصبغ بن نباته بحدیث غدیر در مجلس معاویه)

(در سال ۴۷)

امیر المؤمنین صلوات الله علیه در ایام جنگ صفین نامه ای بمعاویة بن ابی سفیان نوشت وبدست اصبغ بن نباته داد که باو برساند، (شرح حال او در جلد ۱ صفحه ۱۱۴ مذکور است) نامبرده گوید برمعاویه داخل شدم در حالیکه بر قطعه چرمی نشسته بود و بر دو بالشت سبزی تکیه داده بود، درطرف راست او عمرو بن عاص، و حوشب، و ذو الکلاع[1] و در طرف چپ او برادرش عتبة ابن ابی سفیان (متوفای سال ۴۳ / ٤) و عبد الله بن عامر بن کریز (متوفای سال ۵۷ / ۸) و ولید (فاسق بنص قرآن) بن عقبة، و عبد الرحمن بن خالد (متوفای سال ۴۷) وشرحبیل‌بن سمط (متوفای سال ۱/٤۰) ودر برابرش، ابو هریره وابوالدرداء[2] و نعمان بن بشیر (متوفای سال ٦۵) وابو امامهٔ باهلی (متوفای سال ۸۱) قرار داشتند، پس از آنکه معاویه نامه آنجناب را قرائت کرد، گفت: هماناعلی کشندگان عثمان را بما تسلیم نمی کند، اصبغ گوید: باو گفتم ای معاویه خون عثمان را بهانه مگیر، توجویای پادشاهی وسلطنت هستی، واگر درزمان زندگی عثمان میخواستی اورا یاری کنی میکردی، ولی در کمین فرصت ودر انتظار کشته شدن او بودی تا این امررا دستاویز رسیدن بمقصود (پادشاهی) قرار دهی، اصبغ گوید: معاویه ازسخنان من در خشم شد ومن خواستم خشم او بیشتر شود، لذا رو به ابی هریره کردم وباو گفتم ای یار رسول خدا صلی الله علیه و آله من تورا سوگند میدهم بآن خداوندی که معبودی جز اونیست ودانای آشکار ونهان است وبحق حبیبش مصطفی

---

(۱) حوشب حمیری وذو الکلاع در جنگ صفین بامعاویه‌بودند ودرهمان جنگ کشته شدند

(۲) عویمر انصاری است، ابن عبد البر در «استیعاب» در مورد ذکر کنیه ها گوید: أهل اخبار گفته است که نامبرده بعد از صفین درگذشته

علیه و آله السلام که مرا خبر دهی ، آیا روز غدیر خم را درك نمودی و حضور داشتی ؟ گفت : بلی حاضر بودم . گفتم چه درباره علی علیه‌السلام از رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله شنیدی ؟

گفت : شنیدم میفرمود : **من کنت مولاه فعلی مولاه ، اللهم وال من والاه وعاد من عاداه و انصر من نصره ، واخذل من خذله .**

باو گفتم : بنابر این ای اباهریره ، توبادوست اودشمن شدی وبادشمن اودوست در اینموقع ابو هریره نفس بلندی که حاکی از تاسّف اوبود کشید ، و گفت : **انا لله وانا الیه راجعون** ، این روایت را حنفی درمناقب ص ۱۳۰ وسبط ابن جوزی در تذکره ص ۴۸ ذکر نموده‌اند .

-۱۵-

☆(مناشده جوانی بر ابی هریره بحدیث غدیر درمسجد کوفه (۱))☆

حافظ ابویعلی موصلی (شرح حال اودر ج۱ ص۱۶۶مذکور است) با بررسی ودقت درطریق آورده گوید : حدیث نمود ماراابوبکربن ابی‌شیبه ، باخباراز شریك ازابی‌یزید داود اودی‌متوفّای ۱۵۰ ، ازپدرش یزید اودی ، وحافظ ابن‌جریرطبری نیز بادقت درطریق آورده از ابی کریب ، از شاذان ، از شریك ، ازادریس وبرادرش داود ، ازپدرشان یزید اودی که گفت : ابوهریره داخل مسجد شد ، مردم گرد او جمع شدند ، جوانی برخاست ورو به ابی‌هریره نموده وگفت : تورا بخدا سوگند میدهم ، از رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله شنیدی که فرمود : **من کنت مولاه فعلی مولاه، اللهم وال من والاه ، وعاد من عاداه** ، ابو هریره گفت : من شهادت میدهم که شنیدم رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله فرمود : **من کنت مولاه فعلی مولاه ، اللهم وال من والاه ، وعاد من عاداه .**

---

(۱) اسناد این مناشده از طریق ادریس بن یزید ، اسناد صحیح است و تمامی رجال طریق آن مورد اعتماد وثقه هستند .

و این روایت را حافظ ابو بکر هیثمی در ج ۹ «مجمع الزواید» ص ۱۰۵ به نقل از ابی یعلی، و طبرانی، و بزار، بدو طریق خود ذکر نموده و یکی از دو طریق را بصحّت اعلام و رجال آن را توثیق نموده، و ابن کثیر در جلد ۵ تاریخ خود ص ۲۱۳ از طریق ابی یعلی موصلی، و ابن جریر طبری آنرا روایت نموده است.

و ابن ابی الحدید در ج ۱ شرح نهج البلاغه ص ۳۶۰ گوید: سفیان ثوری روایت نموده از عبد الرحمن بن قاسم، از عمر بن عبد الغفار، اینکه زمانیکه ابوهریره بامعاویه بکوفه آمد، شبها در باب کنده می‌نشست ومردم گرد اوجمع میشدند جوانی از کوفه آمد ودر نزد او نشست وخطاب باو گفت: تورا بخدا سوگندمیدهم آیا از رسول خدا صلی الله علیه وآله شنیده ای که در بارهٔ علی بن ابی طالب علیه السلام می فرمود:

اللهم وال من والاه، وعادمن عاداه؟

ابوهریره گفت: بارخدایا، آری، آنجوان گفت: بنابراین من‌خدارا گواه میگیرم، بتحقیق تو، دشمن اورا دوست گرفتی وبادوست او دشمنی نمودی و سپس از نزد او برخاست، وراویان چنین روایت نموده اند که: اباهریره با کودکان در رهگذر هم غذا میشد وبا آنها بازی میکرد، وهنگامی که امیر مدینه بودخطبه‌چنین خواند: «الحمد لله الّذی‌جعل الدین‌قیاماً واباهریرة‌إماما» یعنی حمد خدائی را که دین‌راقیام قرار داد وابی‌هریره‌را امام نمود. ومردم‌را بااین سخن میخندانید !ونیز هنگامیکه امیر مدینه بود در بازار راه میرفت وهر گاه بمردی میرسید که درجلواو راه میرفت با پای خود بر زمین میزد و میگفت: راه دهید راه دهید امیر آمد، و مقصودش خودش بود، ابن ابی الحدید سپس گوید: ابن قتیبه تمامی این اموررا در کتاب «المعارف» درشرح حال ابی هریره ذکر نموده و گفتار نامبرده در حق اوحجّت است، زیرا او متّهم نیست.

امینی گوید: دست خیانت با این روایت بازی کرده و تمام این مطالب را از کتاب «المعارف» طبع‌مصر مورّخ سال ۱۳۵۳ هجری از قلم انداخته، وچه‌بسیار

این دست باامانت (!!) نظایر این خیانت را درموارد متعددی از آن مرتکب شده ، همانطور که همین دست خیانت کار چیزی را که درآن نبوده داخل کرده چنانکه در ص ۵۳ اشاره باین امر شد .

- ۱۶ -

✿ (مناشدهٔ مردی بر زید بن ارقم بحدیث غدیر) ✿

از ابی عبدالله شیبانی[۱] رضی الله عنه روایت شده که گفت : زمانی من درنزد زید بن ارقم بودم ناگاه مردی آمد و پرسید ، کدامین ازشما زیدبن ارقم است ؟ زید را باو نشان دادند ، آنمرد روی باو کرد و گفت : تورا سوگند میدهم بآن‌خداوندی که معبودی جزاو نیست ، آیا شنیدی ازرسول‌خدا صلّی‌الله‌علیه وآله که میفرمود : **من کنت مولاه فعلی مولاه ، اللهم وال من والاه ، و عاد من عاداه ؟** زید گفت : آری ــ مأخذ این روایت : مودة القربی ، وینابیع المودّه صفحه ۲۴۹ .

- ۱۷ -

✿(مناشدهٔ مردی عراقی برجابرانصاری بحدیث غدیر (۲))✿

علّامه گنجی ـ شافعی در « کفایة الطالب » صفحه ۱۶ با دقت در سند آورده گوید : این روایت را در ضمن روایات عالی[۳] استادان متعدد بمن خبردادند ، از جمله آنها : شریف خطیب ابو تمام ، علی‌بن ابی الفخاربن ابی‌منصورهاشمی‌در کرخ ـ بغداد ـ و ابو طالب عبداللطیف بن محمد بن علی بن حمزهٔ قبیطی ، در ـ نهرمعلّی ، و

---

(۱) در نسخه ها چنین است و شاید صحیح ابو عمرو شیبانی باشدو او عبارت از تابعی‌بزرگ شیبان‌بن‌ثعلبه کوفی متوفی در سال۹۸ است که قرآن را درمسجد اعظم کوفه‌درس‌میداد‌شرح حال او را ذهبی در تذکرهٔ خود جلد ۱ ص ۵۹ نوشته است .

(۲) سند این مناشده صحیح ورجال طریق آن همگی ثقه هستند .

(۳) معنی عالی در ص۲ گذشت .

ابراهیم بن عثمان بن یوسف بن ایوب کاشغری ، همگی آنها باخبار از ابوالفتح ، محمد بن عبدالباقی بن سلیمان ـ معروف به نسیب ابن البطّی ، وکاشغری نیز باخبار از ابوالحسن علی بن ابی القاسم طوسی ، معروف به « ابن تاج القرآء » وآندو باخبار از ابوعبدالله مالك بن احمد بن علی بانیاسی ، از ابو الحسن احمد بن محمدبن موسی بن صلت ، بحدیث از ابراهیم بن عبد الصمد هاشمی ، از ابو سعید اشج ، از مطلب بن زیاد ازعبدالله بن محمد بن عقیل ، روایت کرده‌اند که گفت : من نزد جابر بن عبدالله در خانهٔ او بودم ، وعلی بن الحسین علیهما السلام ، و محمد بن حنفیه ، وابوجعفر نیزحضور داشتند ، مردی از اهل عراق داخل شد و (بجابر) گفت : سوگند بخدا [1] برای من حدیث کن آنچه را دیدی و از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدی ، گفت : در جحفه ، در غدیر خم بودیم ، و در آنجا مردم بسیار از (قبایل) جهینه ، و مزینه ، و غفار ، بودند ، رسول خدا صلی الله علیه و آله ازخیمهٔ خود (خباء ـ ودرفراید مذکوراست ـ یا ـ فسطاط چادر بافته شده ازموی حیوانات) بیرون آمد وسه بار بدست خوداشاره کرد ، سپس دست علی بن ابی طالب را گرفت و فرمود : **من کنت مولاه فعلی مولاه .**

و حموینی در «فراید السمطین » درباب نهم این‌حدیث را روایت کرده گوید : خبر داد مرا ، شیخ مجدالدین ، عبدالله بن محمود بن مودود حنفی‌هنگام خواندن‌من نزد او دربغداد درتاریخ سوم رجب سال ٦٧٢ : شیخ ابوبکر، مسماربن‌عمربن‌عویس بغدادی بطور سماع بر او (شنیدن از او) گفت : خبرداد ما را ، ابوالفتح ، محمد بن عبد الباقی ، معروف به ـ ابن البطّی ـ بطورسماع بر او ، و نیز حموینی گفت‌خبر دادما را ، پیشوای فقیه ، کمال‌الدین ، ابوغالب ، هبةالله سامری‌هنگام خواندن‌من نزد اودرجامع‌نصر [2] دربغداد شب یکشنبه بیست‌وهفتم ماه رمضان سال٦٨٢ گفت : خبرداد ، شیخ محاسن بن عمربن رضوان حرائینی بطورسماع براو بیست‌ویکم‌ماه‌محرم

(۱) در لفظ شیخ‌الاسلام حموئی جملهٔ آن چنین است ، تو را بخدای یگانه سوگندمیدهم .
(۲) دکترمصطفی ـ جواد بغدادی برای ما نوشت که درست آن ـ جامع قصر ـاست وآنجا همین جامع سوق غزل (بازار نخ ریسی) فعلی است .

سال ۶۲۲ گفت : خبرداد ابوبکر ، محمد بن عبدالله بن نصرزعفرانی بطورسماع براو درشانزدهم ماه رجب سال ۵۰۵ گفت : خبرداد ابو عبدالله ، مالك بن احمد بن علی بن ابراهیم - فرا - بانیاسی بطور سماع براو ، از ابن الزّاغونی (شرح حال او در ج ۱ ص ۱۸۶ ذکرشد) درماه شعبان سال ۴۶۳ که گفت : خبر داد ابوالحسن احمد بن محمد بن موسی بن قاسم بن صلت هنگام قرائت پیش او درحالیکه من میشنیدم در سیزدهم ماه رجب سال ۴۰۵ ، از ابراهیم بن عبدالصمدهاشمی مکنّی به ابی اسحاق. گفت : خبرداد ، ابو سعید اشجّ ، از ابی طالب مطلب بن زیاد ، از عبدالله بن محمد بن عقیل که گفت در نزد جابر بودم ... بشرح و لفظ حدیث مزبور .

و همین روایت را ابن کثیر در جلد ۵ تاریخش صفحهٔ ۲۱۳ ذکر نموده و گفته: مطلب بن زیاد از قول عبدالله بن محمد بن عقیل گفت که از جابر بن عبدالله شنیده که گفت : در جُحفه در غدیر خُم بودیم که رسول خدا صلی الله علیه و آله از خیمه (درلفظ روایت ـ خباء او فسطاط ـ مذکوراست) بیرون شد و دست علی را گرفت و فرمود : **من کنت مولاه فعلی مولاه** ، استاد ما ، ذهبی گفت که این حدیث حسن است .

امینی گوید : برای ما مهمّ نیست که ابن کثیر قسمتی ازحدیث را مشتمل بر ذکر گروهی که نزد جابر بوده‌اند ازآن انداخته ومناشدهٔ مردعراقی را برجابر ذکر نکرده وحدیث را کوچك وبی‌قدرذکرنموده !! زیرا صفحات تاریخ نامبرده « البدایه و النهایه » لسان بی شرم او و دست جنایتکار او را نسبت بودایع پیغمبر بزرگ صلی الله علیه و آله و فضایل ذریه و عترت او که آل الله هستند آشکار میسازد و درون آلودهٔ اورا که از عداوت نسبت بخاندان پیغمبر صلی الله علیه و آله شعله ور است نشان میدهد ، چنانچه‌مشاهده میکنید (در کتاب‌مزبور) دوستان‌این‌خاندان را دشنام‌وناسزامیدهد و نسبت بدشمنان این خاندان و مخالفین آنها مدح وستایش مینماید ؟ ! ! و روایات صحیح‌وصریح‌درمناقب‌اهل‌بیت را بساختگی بودن متهم مینماید ، وراوی آنروایات را با وصف ثقه بودن آنها بضعف منسوب مینماید ، وهیچیك ازاین اموراو مبتنی بر

قاعده و دلیلی نبوده . سخنان حق را از موضوعهای اصلی منحرف میسازد ، و اگر بخواهیم در مقام ذکر تمام آنچه که موزد تصرّفات ستمکارانه و تعصبات معاندانه او واقع گشته بر آئیم ، یك کتاب ضخیم تشکیل می یابد ! و برای اثبات تحریفات و تصرفات بیجای او کافی است شما را آنچه نامبرده از داستان آغاز دعوت نبوی صلی الله علیه و آله ذکر نموده درمورد نزول آیهٔ : **و انذر عشیرتك الاقربين** : (انذار کن بترسان از عذاب خداوند خویشاوندان خود را آنان که نزدیکترند) : نامبرده در جلد ۳ تاریخ خود صفحه ٤٠ بعد از ذکر حدیثی که ازطریق بیهقی در مورد آیهٔ شریفه مذکوره روایت شده ، گوید : و بتحقیق این حدیث را ابو جعفر ، ابن جریر از محمد بن حمید رازی روایت کرده و سند روایت را تا آخر بیان داشته ، سپس گوید : و بعد از ذکر این فرمایش خود که فرمود : و همانا من خیر دنیا و آخرت را برای شما آورده ام ، این جمله را اضافه فرمود : و بتحقیق خداوند مرا امر فرموده که شما را بسوی آن دعوت نمایم ، پس کدامین یك از شما مرا بر این امر پشتی بانی میکند تا برادر من باشد ؟ و چنین و چنان ... گفت (مراد امیر المؤمنین علی علیه السلام است) در قبال این پیشنهاد پیغمبر صلی الله علیه و آله همگی خاموش نشستند ، و من در حالیکه نورس تر وجوان ترین آنها بودم و چشمم با چرك آلوده تر وساق پایم از همه لاغرتر و شکمم بزرگتر بود گفتم : ای پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله من حاضرم پشتیبان تو بر این امر باشم ، دراین هنگام (رسول خدا صلی الله علیه و آله) گردن مرا گرفت و گفت : همانا این برادرمن است و چنین وچنان است ، از او شنوائی داشته باشید و امراورا اطاعت کنید، گفت : دراین هنگام آنگروه برخاستند درحالیکه میخندیدند و به ابی طالب میگفتند : (محمد صلی الله علیه و آله) تورا امر کرد کهدرقبال فرزندخود فرمانبردار ومطیع باشی ! و بهمین لفظ (حدیث مزبور را) درجلد ۳ تفسیرش صفحه ۳٥١ ذکر نموده و گوید : این روایت را ابو جعفر ابن جریر ازابن حمید عیناً تاآخر آن ذکر نموده . وما اکنون لفظ طبری را عیناً ذکر میکنیم ، تا حقیقت آشکار و از کژی و ناراستی متمایز و مشهود گردد :

نامبرده در جلد ۲ تاریخ خود صفحهٔ ۲۱۷ ازچاپ اول‌چنین گفته : همانامن خیر دنیا وآخرت را برای شما آورده‌ام وبتحقیق خدای تعالی مرا امر فرموده که شما را بسوی آن بخوانم ، پس کدامین یك از شما مرا براین‌امر پشتیبانی میکند تا او برادر ووصیّ وخلیفهٔ من درمیان شما بوده باشد ؟ ؟ گفت (یعنی علی علیه‌السلام) : آنگروه همگی خاموش ماندند و من گفتم در حالیکه سنّ من از همهٔ کمتر بودو چشمم آب‌آلوده‌تر وشکمم بزرگتروساق‌پایم‌نازکتر:من ، ای‌پیامبرخدا ، پشتیبان تو براین امر خواهم بود ، پس (پیغمبر صلّی‌الله علیه وآله) گردن مرا گرفت و فرمود : همانا این ، برادرمن ووصیّ من و خلیفهٔ من است در میان شما ، پس باو شنوا باشید و اطاعت کنید ، گفت : در این هنگام آنگروه برخاستند در حالیکه میخندیدند و بابی طالب میگفتند : (محمّد صلّی‌الله علیه وآله) تو را امر کرده که به پسر خود شنوا باشی وامر او را گردن نهی ! ! . . بنا براین . . مرجع شکوهٔ ما ذات اقدس خداوند است .

(افزایش چاپ دوم «الغدیر») بلی . طبری (به پندار بدون دلیل ابن کثیر) این روایت راکه در جلد ۱۹ تفسیرش صفحهٔ ۷٤ ذکر کرده آنرا تحریف نموده ! آیابجا نبود که ابن کثیر برآنچه طبری درتاریخ خودآورده وقوف می یافت که‌در آنجا آنرا بدون تحریف آورده ؟ و یا بآنچه غیر از طبری از پیشوایان حدیث و تاریخ در تألیفات خود ذکرنموده‌اند توجّهی‌مینمود ؟ یااینکه او تحت تاثیر کینه وعناد خود قرار گرفته که سخنان‌تحریف شده‌را اختیار کرده است ؟ ! ! درحالیکه خدای تعالی بآنچه در سینه های آکندهٔ بکین آنها است آگاهست ! !

- ۱۸ -

✿ (احتجاج قیس بن سعد ، بحدیث غدیر بر معاویه درسال ۵۰/۵٦) ✿

معاویه دردورهٔ تصدّی خلافت بعنوان حج بیت الله در مسافرت خودبحجاز ، بعد از وفات امام سبط ، حسن بن علی علیهماالسلام بمدینه آمد ، اهل مدینه اورا استقبال

نمودند ، در این موقع بین او وقیس بن سعد بن عبادهٔ انصاری ، خزرجی ، صحابی بزرگوار داستانی رُخ داد که شرح و تفصیل آن درشرح احوال‌قیس ضمن شعراء قرن اوّل خواهد آمد ، و در داستان مزبور است ، پس از این گفتار قیس : و بجان خودم ، با وجود علی علیه‌السلام وفرزندان او بعد از آنجناب ، برای احدی نه از انصار ونه از قریش ونه برای کسی از عرب و عجم در خلافت حقی نیست ، چنین مذکور است : پس معاویه در خشم شد و گفت : ای پسر سعد این مطلب را از که گرفتی ؟ ! و از که روایت‌نمودی ؟ و از که شنیدی ؟ ! آیا پدرت تو را از آن آگاه ساخته واز او گرفته ای ؟ ! قیس گفت : آنرا از کسی شنیدم واخذ نمودم که از پدرم بزرگتر وحق اوبیشتر و بالاتر است ، معاویه گفت : او کیست ؟ ! قیس گفت اوعلی بن ابی طالب علیه‌السلام است ، عالم و صدّیق این اُمّت ،آنکسی که خداوند در بارهٔ اونازل‌فرموده:**قل کفی بالله شهیداً بینی و بینکم ومن عنده علم‌الکتاب** (۱) در این موقع (قیس) فروگذارنکرد هر آیهٔ که در شأن‌علی علیه‌السلام نازل شده بودهمه را ذکر نمود وبیان داشت ، معاویه گفت : صدّیق این اُمّت ابوبکر است وفاروق این امّت عمر استوآنکه درنزد اوعلمی از کتاب است ، عبدالله بن سلام‌است ،قیس گفت: سزاوارترین افراد باین نامها آنکسی‌است که‌خداوند دربارهٔ اونازل‌فرموده: **افمن کان علی بینة من ربه ویتلوه شاهد منه** [۲]وآنکسی که: رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله اورا درغدیر خم نصب فرمود و گفت : من کنت‌مولاه ـ اولی به من نفسه ـ فعلیٌ اولی‌به من نفسه[۳] **و در غزوه تبوك باوفرمود : توازمن‌بمنزلهٔ هارون‌هستی ازموسی** جز آنکه پیغمبری پس ازمن نخواهدبود. (کتاب سلیم‌بن قیس‌هلالی)

---

(۱) بگو کافی است خدا گواه میان من وشما وآنکسیکه علم کتاب نزد او است .

(۲) آیا آنکس که از جانب پروردگارش با برهان روشن همراه است وگواهی ازخود او در دنبال او است .

(۳) هرکه من مولای اویم ـ سزاوارتر بـاو از خود او ـ پس علی سزاوار تر است باو از خود او .

- ۱۹ -

✿ (احتجاج دارمیهٔ حجونی بر معاویه در سال ۵۰/۵۶) ✿

زمخشری (شرح حال او در ج۱ص۱۸۶ مذکور است) در «ربیع الابرار» در باب چهل و یك گوید: معاویه بحج رفت، و در آنجا در جستجوی زنی بر آمد که دارمیّه(۱) حجونیّه نامیده میشد، نامبرده از شیعیان علی علیه‌السلام بود، زنی بود سیاه چرده و تنومند، پس از آنکه به نزد معاویه آمد، معاویه باو گفت: حالت چونست؟ ای دختر حام؟ گفت: حالم خوبست ولی من از اولاد حام نیستم و بلکه زنی هستم از بنی کنانه، معاویه گفت: راست گفتی، آیا میدانی برای چه تورا دعوت و احضار نمودم؟ گفت: یا سبحان الله (در مورد اعجاب گفته میشود) من عالم به غیب نبودهام، معاویه گفت: میخواستم از تو بپرسم که: چرا علی علیه‌السلام را دوست داری و مرا دشمن هستی و از او پیروی میکنی و با من دشمنی مینمائی؟؟ گفت: آیا مرا از پاسخ این سؤال بخشوده میداری؟ گفت نه، گفت حال که از پذیرش عفو من امتناع داری، من علی علیه‌السلام را دوست میدارم، برای اینکه درمیان رعیت عدالت را اجراء میکرد، وقسمت را بطور مساوی انجام میداد، وتورا دشمن میدارم، برای اینکه با کسیکه بامر خلافت سزاوارتر از تو است، نبرد کردی وچیزی را میجستی که از آن تو نیست، و از علی علیه‌السلام پیروی نمودم برای اینکه رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله در غدیر خم و با حضور تو رشتهٔ ولایت او را منعقد فرمود، و برای اینکه آنجناب مسکینان را دوست میداشت، و اهل دین را بزرگ میشمرد، و با تو دشمن هستم برای اینکه موجب خونریزی واختلاف کلمه شدی، و در قضاوت ستم نمودی و بدلخواه خود

---

(۱) نسبت به (داروم) که قلعه ایست، وکسی‌که در ساحل دریا از غزه عازم مصر باشد قلعهٔ مزبور را بعد از غزه می بیند، فرزندان ـ حام بن نوح (بعد ازطوفان) در آنجا مسکن گزیدند چنانکه سخن معاویه و خطاب او بعنوان ـ ای دختر حام ـ برآن دلالت دارد و حجون درمکه محلی است که بانوی نامبرده در آنجا فرود آمده، در نتیجه منسوب بآنجا شده.

داوری نمودی . . . تا پایان حدیث مزبور . . ! (۱)

ـ ۲۰ ـ

☼(احتجاج عمرو اودی بر نکوهش کنندهٔ نسبت بامیر المؤمنین علیه السلام)☼

شریك بن عبدالله نخعی ـ مفتی و قاضی کوفه (شرح حال اودر ج۱ص۱۳٦ گذشت) ، از ابی اسحق سبیعی (شرح حال او در ج۱ ص۱۲٤ گذشت) ، ازعمرو ابن میمون اودی (شرح حالش در ج۱ص۱۲٤ ذکر شد) روایت نموده گوید ، در محضر او (یعنی عمرومذکور) از علی بن ابی طالب نام برده شد ، گفت : گروهی نسبت بآنجناب سخنان نا روا میگویند ! ! این گروه آتش گیرهٔ جهنم هستند ،من بطور تحقیق از عدهٔ از اصحاب محمد صلی الله علیه و آله که از جمله آنان ، حذیفة بن الیمان و کعب بن عجره‌اند ، شنیدم که هریك ازآنها میگفتند : بتحقیق اعطاء شده است به علی علیه السلام چیزهائی (موهبت های بزرگی) که بهیچ‌بشری داده نشده ! او ، همسر فاطمه است ، که بانوی زنان جهانیان است ، مانند چنین بانوئی که دیده ؟ و که شنیده که کسی درخلق اولین وآخرین با بانوئی چون او ازدواج نموده است ؟ ! و او (یعنی علی علیه السلام) پدر ، حسن ، و حسین علیهما السلام است ، که سرور جوانان اهل‌بهشتند از اولین و آخرین ، ای مردم کی است که برای اومانندآندو فرزند بوده باشد ؟ و رسول خدا صلی الله علیه و آله پدر زوجه و همسر او است و او وصی رسول خدا صلی الله علیه و آله است در میان‌خاندان و زنانش ، وتمام درهائی که از حجره‌های اصحاب وکسان پیغمبر صلی الله علیه و آله بمسجد باز میشد ، بسته و مسدود گردید ، جز در حجرهٔ او (علی علیه السلام) . او است کسی که در جنگ خیبر پرچم را بدست گرفت و دَرِ قلعهٔ خیبر را بتنهائی کند در حالیکه دچار درد چشم بود ، رسول خدا صلی الله علیه و آله آب دهان

---

(۱) این احتجاج بالفاظ دیگر در « بلاغات النساء » صفحه ۷۲ و «العقد الفرید »صفحه ۱٦۲ از جلد ۱ و در « صبح الاعشی » صفحه ۲۵۹ از جلد ۱ موجود است .

مبارکش را بچشمان او زد وبهبودی یافت بطوریکه بعد از آن دیگر چنین بیماری (درد چشم) عارضش نشد ، وبعد از آن روز هیچ گرم وسردی در آنجناب مؤثر نیفتاد .
و او است صاحب روز غدیر ، زیرا رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله در آن روز تصریح بنام او کرد وامّت را ملزم بولایت او فرمود واهمیّت وعظمت او را شناساند وجایگاه اورا برای مردم بیان فرمود ، خطاب بمردم فرمود: کیست اولی(سزاوارتر) بشما از خودشما گفتند : خدا و رسولش دانا ترند ، فرمود : **فمن کنت مولاه فهذا علی مولاه ..** تا پایان سخن .

- ۲۱ -

✿ (احتجاج عمر بن عبد العزیز خلیفهٔ اموی متوفای سال ۱۰۱) ✿

حافظ ، ابو نعیم . در جلد ۵ « حلیة الاولیاء » صفحه ۳۶٤ ، از ابی بکر محمد تستری (شوشتری) روایت نموده واوازیعقوب ، و از عمر بن محمدسری (متوفای۳۷۸) از ابن ابی داود ، وآندو - از عمر بن شبّه ، از عیسی ، از یزید بن عمر بن مورق - که گفت : من در شام بودم هنگامی که عمر بن عبدالعزیز بمردم عطا مینمود ، من نیز به نزد او رفتم ، بمن گفت : تو ازچه قبیلهٔ هستی ؟ گفتم : از قریش ، گفت از کدام گروه از قریش ؟ گفتم : ازبنی هاشم ، گوید : در اینجا پس از کمی تامّل وسکوت گفت : از کدام قبیلهٔ از بنی هاشم ؟ گفتم : ازپیروان و دوستان علی علیه‌السلام ، گفت: علی کیست ؟ ! و ساکت شد ، سپس دست خود را بر سینه نهاد و گفت : من نیز قسم بخدا ، از دوستان علی بن ابی طالب علیه‌السلام هستم ، سپس گفت : عدّه‌ای برای من حدیث نمودند که ازرسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله شنیدند میفرمود :**من کنت مولاه فعلی مولاه** ، سپس خطاب به مزاحم [1] کرد و گفت : بکسانی مانند این شخص چه

---

(۱) مزاحم بن ابی مزاحم مکی ، وابسته عمر بن عبد العزیز ، ابن حبان او را توثیق نموده .

مبلغی ازعطای مرا میدهی ؟ گفت : صد ، یا دویست درهم ، گفت : باو (یعنی بمن) پنجاه دینار اعطاء کن (ابن ابی داود گوید ، دستور داد که شصت دینار اعطا ء کند برای ولایت او نسبت به علی بن ابی طالب عليه‌السلام) سپس بمن گفت : بمحل و شهر خود بر گرد ، قریباً آنچه بافرادی مانند تو اعطاء میشود ، بتو نیز اعطاء خواهد شد (۱).

افزایش چاپ‌دوم ـ و این روایت را ، ابوالفرج در « الاغانی » ج ۸ ص ۱۵۶ از طریق عمر بن شبّه از عیسی بن عبدالله بن محمد بن عمر بن علی ـ از یزید بن عیسی بن مورق ذکر نموده است . وابن عساکر نیز در جلده تاریخش صفحه ۳۲۰ اززریق قرشی مدنی ـ از موالی و دوستان علی بن ابی طالب عليه‌السلام ـ با دقت درسندروایت نموده .

و حموینی در « فراید السمطین » در باب دهم از استاد خود ابو عبد الله بن یعقوب حنبلی باسنادش از حافظ ابی نعیم بسند ولفظ مذکور ، آنرا روایت نموده ، و حافظ جمال‌الدین زرندی در « نظم دُرر السمطین » وسمهودی در « جواهر العقدین » از یزید بن عمرو بن مرزوق آنرا روایت نموده اند (در آن تصحیف « اشتباهی » وجود دارد .)

- ۲۲ -
✡ (احتجاج مأمون خلیفهٔ عباسی بر فقهاء بحدیث غدیر) ✡

ابو عمر بن عبد ربّه (شرح حال او در ج۱ صفحه ۱۶۹ گذشت) در جلد ۳ « العقد الفرید » صفحه ٤٢ ، از اسحق بن ابراهیم بن اسمعیل بن حمّاد بن زیدروایت کرده که گفت : یحیی بن اکثم ، فرستاد نزد من و عده ای ازیاران من ونام‌برده درآنوقت‌قاضی‌القضاة بودباینکه : امیرالمؤمنین (مأمون) مرا امر کرده که مقارن

---

(۲) در نسخه « حلیه » اغلاطی وجود داردکه برمراجعه کننده پوشیده نیست . وما آنرا ازروی لفظ حموینی تصحیح نمودیم .

فجر فردا چهل نفر که همهٔ آنها فقیه باشند و گفته را خوب درك و فهم نمایند و بخوبی بتوانند جواب دهند باخوذ بحضوراو ببرم ، اینك آنها را که بنظر شما صلاحیت دارند نام ببرید ، برای این منظور احضار شوند ، ماعده‌ای را نامبردیم وخود اوهم عده‌ای را بنظر آورد تا تعداد مورد لزوم تعیین شد ، ونام آنان نوشته شد که مقارن طلوع فجر حاضر شوند پیش ازطلوع فجر کس فرستاد بدنبال آنان وامر بحضور داد ، هنگامی که ما حاضر شدیم دیدم لباس پوشیده و نشسته و در انتظار ما است ، بلادرنگ سوار شد و ما هم با او سوار شدیم تا بدر منزل مأمون رسیدیم ، خادمی در آنجا ایستاده بود ، تا ما را دید خطاب به قاضی القضاة نمود و گفت : یا ابا محمد ! امیر المؤمنین در انتظار تو است ، داخل شدیم ، بما امر شد که نماز بخوانیم ، هنوز از نماز فارغ نشده بودیم که خادم اعلام کرد ، داخل‌شوید ، همینکه داخل شدیم دیدیم امیر المؤمنین بر فراش خود قرار دارد ... تا اینکه اسحق گوید قاضی‌القضاة روی بما نموده گفت : من بدین جهت بدنبال شما کس نفرستادم ، بلکه خواستم بشما اعلام کنم که همانا امیر المؤمنین خواسته در مذهب و روش دینی خود با شما مناظره نماید، گفتم : اقدام فرمایندخدا اوراموفق‌دارد ، گفت : همانا امیرالمؤمنین عقیدهٔ دینی او در مقابل خداوند بر اینست که : علی بن ابی طالب عليه‌السلام بهترین خلفای الهی است بعد از رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله وسزاوار ترین مردم است برای خلافت رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله .

اسحق گوید : روبه مأمون نموده گفتم : یا امیرالمؤمنین در میان ما کسانی هستند که نسبت بآنچه که در باره علی عليه‌السلام فرمودید سابقه و معرفتی ندارند ، و حال آنکه ما را برای مناظره دعوت فرموده‌اید ؟ مأمون گفت : ای اسحق اکنون تومختاری اگربخواهی من ازتو سؤال کنم سؤال میکنم ، و اگربخواهی تو ازمن بپرسی حاضرم ، اسحق گوید : این اختیار را مغتنم شمرده وگفتم : یاامیرالمؤمنین من سؤال میکنم ، گفت : سؤال کن ، گفتم : این عقیده وگفتار امیرالمؤمنین (که

علي بن ابي طالب عليه السلام افضل خلق است بعداز رسول‌خدا صلى الله عليه وآله وسزاوارترين‌خلق است بخلافت بعد از پيغمبر صلى الله عليه وآله) بر چه مبنى و دليلى است ؟ ! مأمون گفت : اى اسحق ، آيا مردم بچه چيز داراى افضليت ميشوند تاآنجا كه گفته شود : فلان از فلان افضل‌است ؟ گفتم : بوسيله كارهاى خوب وپسنديده ، گفت : راست گفتى ، اكنون بمن خبرده از دو نفر كه يكى ازآندو درعهدرسول‌خدا صلى الله عليه وآله برآنديگرى برترى و فضيلت يافته ، سپس آنديگرى (كه مفضول‌واقع‌شده) بعداز وفات رسول خدا صلى الله عليه وآله عملى بنمايد كه از عمل آن شخص برترى يافتهٔ در عهد رسول خدا صلى الله عليه وآله بهتر و افضل باشد ، آيا در فضيلت بشخص اوّل ميرسد ؟ اسحق گويد : من‌سر بزير افكندم و ساكت ماندم ، مأمون گفت : نگوئى : كه باوميرسد ، زيرا من در زمان خودمان براى تو پيدا ميكنم كسى را كه عمل هايش از جهاد ، و حج ، و روزه ، و نماز ، و صدقه از او هم بيشتر باشد ، گفتم : چنين است ، يا امير المؤمنين آنكه در عهد رسول خدا صلّى الله عليه و آله وسلّم مفضول بوده ، بعد از آنجناب در اثر عمل بهتر بآنكه در عهد رسول خدا صلى الله عليه وآله فضيلت و برترى داشته هرگز نميرسد و ملحق نميشود .

مأمون گفت : اى اسحق آيا حديث و داستان ولايت را بدست آورده‌اى ؟ گفتم : بلى . گفت بيان كن و روايت‌نما ، منهم حديث ولايت رابيان داشتم مأمون گفت : آيا نه چنين است كه اين حديث بر ذمهٔ ابى بكر وعمر نسبت بعلى‌چيزيرا ايجاب ميكند كه بر ذمهٔ على نسبت بآن دو آن امر را ايجاب نمى نمايد (يعنى آنها راملزم ميكند كه على‌را مولاى خود بدانند) گفتم : مردم ميگويند كه‌داستان غدير بسبب زيد بن حارثه بوده براى جريانى كه بين او وعلى عليه السلام دست داده‌بود و او ولايت على عليه السلام را درآن جريان انكار نمود .

لذا پيغمبر صلى الله عليه وآله فرمود : **من كنت مولاه فعلى مولاه ، اللهم وال من والاه ، وعاد من عاداه** ، مأمون گفت پيغمبر صلى الله عليه وآله اين سخن را در كجا و چه

موقع فرمود ؟ مگر نه اینست که در بازگشت از حجة الوداع بوده ؟ گفتم : بلی، گفت : کشته شدن زید بن حارثه قبل از غدیر وقوع یافته ! چگونه رضایت دادی برای خود به قبول چنین شایعهٔ بی اساس ؟ اکنون بمن بگو : اگر پسری داشته باشی که بسن پانزده سال رسیده باشد و بگوید : مولای من ، مولای پسرعموی من است ، مردم این را بدانید ، درحالیکه همه مردم این را میدانند وچیزیرا کهمردم انکار ندارند و نسبت بآن بی اطلاع نیستند و این پسر در مقام تعریف و تأکیدآن برآید آیا در نظرتو چگونه خواهد آمد ، آیا نا پسند نیست ؟ گفتم : چرا ، گفت: ای اسحق آیا فرزند پانزده سالهٔ خود را از چنین عملی منزّه میدانی ولی رسول خدا صلی الله علیه وآله راازآن منزه نمیشماری ؟ وای برشما ، فقهاء خود را بمنزلهٔ معبودوپروردگار خود قرار ندهید ! خدای متعال در کتاب خود (در مقام نکوهش یهود و نصاری) میفرماید : « اتخذوا احبارهم و رهبانهم ارباباً من دون الله[1] » درحالیکه آنها نماز خود را برای آنها نخواندند و روزه برای آنها نگرفتند و از روی واقع آنها را خدایان خود نمی دانستند ، فقط احبار ورهبان بآنها امرمیکردند وآنها امرشانرا گردن مینهادند[2] .

وابن مسکویه(شرح حال اودر ج۱ص۱۷۹ گذشت)در تألیف خود «ندیم الفرید» نامهٔ را از مأمون روایت میکند که به بنی هاشم نوشته و از نامه مزبور این جملهرا ذکرنموده که : احدی ازمهاجرین قیام بخدمت وفداکاری نسبت برسول خدا صلی الله علیه وآله چون علی بن ابی طالب علیه السلام نکردند ، زیرا او بود که پشتیبانی کرد رسول خدا صلی الله علیه وآله را و جانفشانی درراه او نمود و در خوابگاه او خوابید، وسپس پیوسته حدود و مرزهای اسلامی را نگاه داشت و با شجاعان و دلاوران روبرو شد و دربرابر هیچ

---

(۱) یعنی احبار و رهبان خود (علماء و تارکین دنیا) را خدایان خود گرفتند نه خدای یگانه را !

(۲) این داستان بسیار طولانی وبس سودمند و مشتمل برفوائد بسیار است ، وما فقط محل حاجت خودرا از این حدیث استفاده نمودیم .

جنگ جوی قوی پنجه ناتوان نشدو از هیچ سپاهی رو برنگرداند، قلب او قوی‌و نفوذ ناپذیر بود، بر همگان تسلط و آمریت یافت واحدی بر او چنین تسلطی نمیتوانست داشته باشد. در کوبیدن اهل شرك از همه سخت تر بود و جهاد او در راه خداوند از همگان بیشتر، دین خدا را از همه‌بهتر فهمید و کتاب خدا را ازهمه بهتر خواند ونسبت بحلال و حرام از همگان داناتر بود، واو صاحب ولایت است در حدیث غدیر خم، ودارنده این مقام است که رسول خدا ﷺ فرمود «انت منی بمنزلة هارون من موسی الا انه لانبی بعدی»(1).

سخن مسعودی:

ابوالحسن مسعودی ـ شافعی(شرح حالش در ج۱ص۱۷۱ذکر شد) درجلد۲ «مروج الذهب» صفحه ۴۹ گوید:

چیزهائی که اصحاب رسول خدا ﷺ بسبب آن استحقاق فضیلت و برتری بردیگران‌می‌یافتندهمانا پیشدستی‌درایمان‌وهجرت ویاری رسول‌خدا ﷺ ونزدیك شدن بآنجناب در خویشی و قناعت وجانفشانی در راه رسول خدا ﷺ وعلم‌بکتاب و تنزیل و جهاد در راه خدا وورع و زهد وحکم و داوری و عفت وعلم بود وردتمام این مزایا وافتخارات، علی علیه‌السلام حدا کثر آنرا دارا وحظ ونصیب فراوان بسیاری احراز نموده است.

و تاآنجا (در برتری وشرف و فضیلت) پیشرفته که بتنهائی ومنحصراً باین سخن رسول خدا صلّی الله علیه و آله و سلّم هنگامی که سنت برادری‌میان اصحاب خوداجرا فرمود مفتخر گشته که فرمود: **انت أخی** یعنی: تو برادر من هستی درصورتیکه برای رسول خداصلّی الله علیه وآله کس حریف و همانند نبود، و در جای دیگر فرمود: **انت منی بمنزلة هارون من موسی الا انه لانبی بعدی** یعنی: تو از من بمنزلهٔ هارون هستی از موسی، جز آنکه بعدازمن پیغمبری نخواهدبود،

---

(1) ینابیع المودة صفحه ۴۸۴ و العبقات جلد ۱ صفحه ۱۴۷.

و بالاخره این فرمایش رسول خدا صلی الله علیه و آله «من کنت مولاه فعلیٌ مولاه ، **اللهم وال من والاه وعاد من عاداه**» ، وسپس دعای آنحضرت هنگامی که انس مرغ بریانی‌را بحضور آنجناب آورد ، دعا کرد و عرض نمود : **اللهم أدخل علی احب خلقك الیك یأكل معی من‌هذا الطائر** ، یعنی بارخدایا محبوب ترین خلقت رابرمن داخل فرما تا با من از این مرغ بخورد ، و در نتیجهٔ این دعا علی علیه السلام بر رسول خدا صلی الله علیه و آله داخل شد . . تا پایان سخن مسعودی .

✿ (ان هذه تذكرة ، فمن شاء اتخذ الی ربه سبیلا) ✿

سورة مزمل





«غدیر در کتاب عزیز «قرآن»»

در گذشته اشاره شد باینکه مشیّت واراده مولی (ذات اقدس باری سبحانه) بر این تعلّق یافت که داستان غدیر پیوسته باقی و تروتازه بماند و گذشت زمان آن را کهنه ومتروك نسازد وسال وماه، از اهمیّت واثر آن نکاهد، لذا در پیرامون آن آیاتی نازل فرمود که باصراحت بیان ترجمان آن باشد وامّت اسلامی هرصبح وشام با ترتیل، آیات قرآن کریم را تلاوت و مدلول آیات کریمه را بخاطر بسپارند، و گوئی خداوند سبحان ضمن تلاوت هریك از آیات مربوط بآن توجّه قاریان قرآن را بداستان مزبور معطوف میدارد، واثر درخشان واقعهٔ مهمّه غدیر خم را درقلب قاری تجدید، وطنین این واقعه را در گوش او منعکس میفرماید تاهر مسلم و قاری قرآن آنچه را که از دین الهی درباب خلافت کبری براو واجب گشته نصب العین قرار داده وبمدلول آن استوار وثابت بماند.

از جملهٔ آیات کریمه: قول خدای تعالی است در سورهٔ مائده:

یاایها الرسول بلغ ماانزل الیك من ربك، فان لم تفعل فما بلغت رسالته والله یعصمك من الناس (۱).

این آیه شریفه روز هجدهم ذی الحجّة سال حجّة الوداع (دهم از هجرت) نازل شد، پس از آنکه پیغمبر گرامی ﷺ و بزرگوار بغدیر خم رسید جبرئیل در ساعت پنجم از روزمذکور برآنجناب فرودآمد و گفت: یامحمد ﷺ همانا خدای متعال بتو درود میفرستد ومیفرماید: «ای فرستادهٔ خدا، ابلاغ کن آنچه را (که در بارهٔ علی علیه السلام) ازجانب پروردگارت بتو نازل شده، واگر این امررا اجراء

---

(۱) یعنی ای پیغمبر، ابلاغ کن وبرسان (بمسلمین) آنچه‌را که بسوی تو نازل گردیده و اگر چنین نکنی، پس رسالت حق‌را بجا نیاورده ای و خداوند تورا از (کید و دشمنی) مردم نگاه میدارد.

ننمائی ، رسالت خود را انجام نداده ای ...» تا آخر آیه ، در این موقع پیشروان آن کاروان عظیم که تعداد آنها یکصدهزار یابیشتر بود نزدیك جحفه رسیده‌بودند پیغمبر صلی الله علیه و آله امر فرمود آنهارا که از آن نقطه پیشروی کرده اند بر گرداندند و آنها را که عقب بودند درجای خود متوقف‌سازند تاعلی علیه السلام را در میان آنگروه آشکار سازد و آنچه را که خداوند متعال در بارهٔ او نازل فرموده بآنها ابلاغ فرماید ، و (جبرئیل) آن جناب را آگاه ساخت ، که خداوند او را (از کید بدخواهان) نگاهداری فرموده .

آنچه در بالا بدان اشعار نمودیم درنزدعلماء ما(امامیه) مورد اتفاق همگانی است ، ولی ما اینجا دراین مقام باحادیث اهل‌سنّت دراین زمینه استدلال واحتجاج مینمائیم ، اینك بیان مقصود :

۱ ـ حافظ ابو جعفر محمّد بن جریر طبری متوفّای ۳۱۰ (شرح حال او در ج۱ص۱۶۶ذکرشد) باسناد خود بابررسی،در« کتاب الولایه » درطریق حدیث غدیر از زید بن ارقم روایت‌نموده که : چون رسول خدا صلی الله علیه و آله درباز گشت ازحجةالوداع بغدیر خم رسید ، هنگام ظهر بود وهوا در نهایت گرمی بود ، بامر آنجناب خار و خاشاك آن محلّ را برطرف ساخته ونماز جماعت اعلام شد وما همگی مجتمع شدیم سپس خطبهٔ رسا انشاء فرمود ، بعد ازآن فرمود : همانا خداوند متعال این آیـهرا نازل فرموده است : **... بلغ ما انزل اليك من ربك وان لم تفعل فما بلغت رسالته و الله يعصمك من الناس** ، و جبرئیل از طرف پروردگار من بمن امر نموده که در این محلّ (که گروه مسلمانـان حضور دارند) بایستم و هر سفید و سیاهی را آگاه نمایم باینکه : علیّ بن ابی طالب برادر من ، وصیّ من ، خلیفهٔ من ، و پیشوای بعد از من است ، من از جبرئیل درخواست کردم که پروردگارم مرا از انجام این امربر کنار فرماید ،زیرا میدانستم که افرادباتقوی کم و موذیان وملامت کنندگان زیادند که مرا به پیوستگی زیاد باعلی نکوهش میکنند و از توجه زیاد من بعلی بحدّی نگران و بدبین هستند که مرا اُذُن (گوش) نامیده اند ، و خدای

متعال‌ضمن این آیه ، نکوهش‌و گفتار آنان را بمن‌خبر داد : **ومنهم الذین یؤذون النبی و یقولون هو اذن قل اذن خیر لکم** (۱) و اگـر بخواهم نـام آنها را ببرم و آنها را معرفی کنم ، خواهم نمود ، ولی باندیدن پردهٔ آنها بکرامت خود افزودم .

خدای‌متعال راضی نشدجز بابلاغ این امر ، پس‌ای گروه‌مردم این‌رابدانید هماناخداوندواورا (علی علیه‌السلام را) بعنوان‌ولیّ وامام برشما نصب نمودواطاعت امر اورا برهمه‌واجب‌فرمود ، حکم اوجاری‌و گفتار اوروااونافذ است ، وهر کس‌بااو مخالفت نماید ازرحمت‌خدادوراست،و کسیکه اورا تصدیق نمایدمشمول رحمت پروردگاراست بشنوید واطاعت کنید پس همانا : خدای مولای شما است ، وعلی امام (پیشوا) شما است ، وسپس امامت در فرزندان من از صلب او (علی علیه‌السلام) برقرار است ، تـاروز قیامت ، حلالی‌نیست،مگر آنچه‌خدا ورسولش آنرا حلال‌فرموده‌اند ، وحرامی‌نیست مگر آنچه خدا ورسولش آنرا حرام نموده اند وآنان ، (یعنی علی علیه‌السلام وامامان ازفرزندان او) ، علمی نیست مگر خدای متعال آنرا درمن احصاء (وبمن موهبت فرموده) و من آنرا نقل نمودم بـه علی ، پس ، از او گمراه نشوید و از اوامر او استنکاف ننمائید . زیرا اواست که بسوی حق راهنمائی میکند وبحق عمل مینماید ، خداوند توبه احدی را از آنان که او را انکار نمودند نمی‌پذیرد و اورا نمیآمرزد ، بر خدا حتم است که چنین کند : اورا جاویدان بعذاب دردناکی مبتلا کند پس او (علی علیه السلام) افضل تمام مردم است بعد از من مادام که رزق بندگان نازل میشود و خلق جهان باقی‌هستند ، آنکس که خلاف اورا مرتکب شودازرحمت خدا دور است .

این گفتار من ، ازجبرئیل ، از خداوند است ، پس هر کس نگران باشد و بیندیشد که برای فردای خود چه پیش فرستاده است ؟!

---

(۱) و بعض ازآنان (منافقین) کسانی هستندکه‌پیغمبر را اذیت میکنند ومیگویندکه‌اوگوش است ، بگوگوش بهتراست برای شما ...

بفهمید محکم قرآن‌را (مطالب استوار وصریح آنرا) وپیروی نکنید متشابه آنرا (آیاتیکه نیازمند به بیان وتفسیروتوضیح وتأویل است) وهرگز تفسیر درست نتواند کرد آنرا مگر کسیکه من دست اورا گرفته‌ام و بازوی اورا بلند نموده ام وبشما اورا نشان میدهم : هر کس من مولای اویم ، این علی مولای او است ، و موالات او ازجانب خداوند است که آنرا بر من نازل نموده است ، آگاه باشید ، بطور تحقیق وظیفهٔ خود را ادا نمودم ، آگاه باشید امر حق‌را ابلاغ کردم ، آگاه باشید آنچه را مأمور بودم‌بشما شنوانیدم ، آگاه باشید ، آنچه نیازمند به توضیح‌بود توضیح نمودم ، امارت وفرماندهی مؤمنین بعد از من برای احدی جز او روانیست سپس ، اورا (علی علیه السلام را) ببالا بلند فرمود تا بحدّی که پای او مقابل زانوی پیغمبر صلی الله علیه و آله قرار گرفت ، و فرمود : ای گروه مردم ، این برادر من ، ووصیّ من وفرا گیرندهٔ علم من است وجانشین من برهر کس که بمن ایمان آورده و بر تفسیر کتاب پروردگار من ، ودر روایتی افزود . **اللهم وال من والاه و عاد من عاداه والعن من انکره ، واغضب علی من جحد حقه .**

یعنی بارخدایا دوست بدار دوستان اورا ودشمن بدار دشمنان اورا ، وازرحمت خود دور دار منکرین اورا ، وخشم‌فرما بر کسیکه حق اورا انکار نماید .

بارخدایا تونازل فرمودی هنگام آشکار کردن‌این امر برای علی این آیه‌را : «الیوم اکملت‌لکم‌دینکم» (بامامته) یعنی‌امروز‌کامل ساختم‌برای‌شما دین‌شمارا ، بسبب امامت او ، پس هر کس به‌پیشوائی او وآنها (ازامامان) که از فرزندان من ازصلب اواست تا روز قیامت تن ندهند ، این گروه اعمالشان نابود میشود وآنان همیشه در آتش خواهند بود ، همانا ابلیس باعث بیرون شدن آدم علیه السلام (با اینکه برگزیده خدا بود) گردید ، بسبب حسد ، پس حسد نورزید که در نتیجه اعمال شما نابود شود ! وقدمهای‌شما بلغزد ، دربارهٔ‌علی‌نازل‌شده است ، سورهٔ « والعصر ، إنّ الانسان لفي خسر » (۱) .

---

(۱) در جلد ۶ « الدر المنثور » ص ۳۹۲ از طریق ابن مردویه از ابن عباس ذکر شده‌که قول خدای تعالی : الاالذین‌آمنوا وعملوا الصالحات درباره علی علیه السلام وسلمان نازل‌شده .

ای گروه مردم: ایمان بیاورید بخدا و رسول او، و بنوریکه با او نازل شده، پیش از آنکه چهره‌هائی‌را دگرگون سازیم و آنها را به پشت‌سر برگردانیم یاآنهارا لعنت کنیم همانطور که‌اصحاب سبت‌را لعنت نمودیم، آن نوراز خداوند در من‌است، وسپس درعلی عليه‌السلام وبعد از او درنسل اواست تاقائم مهدی.

ای گروه مردم: بزودی بعد ازمن، پیشوایانی‌خواهند بود که بسوی‌آتش دعوت میکنند (پیروان خود را مستحق عذاب الهی مینمایند) و روز قیامت کسی آنهارا یاری نمیکند، وخداوند ومن ازآنان بیزاریم، آنان ویاران وپیروانشان در پست‌ترین درکات جهنم‌خواهند بود، وزود است که امرخلافت را بدون حق تبدیل بپادشاهی (وتسلّط خودخواهانهٔ برخلق) خواهند نمود، پس‌دراین هنگام است که خداوند بمجازات شمامی‌پردازد ای گروه جنّ وانس، وبسوی شما شراره‌های‌آتش و مس گداخته روان میسازد ودر این هنگام دیگر روی نصرت نخواهید دید .... تا پایان حدیث - نقل از «ضیاء العالمین».

۲- حافظ، ابن ابی‌حاتم، ابو محمد حنظلی، رازی، متوفای ۳۲۷ (شرح‌حال او در ج ۱ ص ۱۶۹ گذشت) باسناد خود از ابی سعید خدری آورده، که این‌آیه «یا أیّها الرسول بلّغ ....» روز غدیر خم در بارهٔ علی عليه‌السلام بر رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله نازل شد [1].

۳- حافظ، ابوعبدالله محاملی‌متوفای ۳۳۰ (شرح‌حال اودر ج۱ص۱۶۹ گذشت) درامالی خودباسنادش ازابن عباس حدیثی‌را روایت کرده که در ج۱ص۹۸ گذشت و درحدیث مزبور است که: تاآنگاه که رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله بغدیر خم رسید، خدای عزوجل براو نازل فرمود: «یاأیّها الرسول بلّغ ما اُنزل إلیك من ربّك ....» تا آخر آیه دراین هنگام ندا کننده نماز بپاخاست ونماز جماعت اعلام شد .... تا پایان حدیث بشرحیکه مذکور شد.

---

(۱) درجلد ۲ «الدر المنثور» ص۲۹۸ ودر جلد ۲ «فتح‌الغدیر» ص ۵۷ مذکور است.

٤ ـ حافظ ابو بکر فارسی ، شیرازی ، متوفای ٤٠٧/١١ (شرح حال او در ج۱ ص۱۷۸ گذشت) در کتاب خود « ما نزل من القرآن فی امیر المؤمنین » باسناد از ابن عباس روایت نموده که این آیه روز غدیر خم دربارهٔ علی بن ابی طالب علیه‌السلام نازل گشت .

٥ ـ حافظ ، ابن مردویه ، متولد سال ۳۲۳ ومتوفای سال ٤١٦ (شرح‌حال‌او در ج۱ص۱۷۸ گذشت) باسناد خود از ابی سعید خدری روایت نموده که این آیه ؛ روز غدیر خم در بارهٔ علی‌بن ابی طالب علیه‌السلام نازل گردید .

وباسناد دیگر از ابن مسعود روایت نمود، که گوید : ما در عهد رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله این آیه را چنین تلاوت میکردیم : **یا ایها الرسول بلغ ماانزل الیك من ربك ان علیاً مولی المؤمنین ، وان لم تفعل فما بلغت رسالته ، والله یعصمك من الناس** (۱) .

وباسناد خود از ابن عباس روایت نموده که : پس از آنکه خداوند متعال امر فرمود پیغمبرش صلی‌الله‌علیه‌وآله را که علی علیه‌السلام را بپا دارد وبگوید درحق او آنچه را که گفت ، پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله گفت بارخدایا ، هماناقوم‌من‌ازجاهلیّت تازه‌باسلام گرائیده‌اند و پس از بیان این مطلب بحج خود روانه شد ، هنگام مراجعت چون در غدیر خم فرود آمد ، خداوند بر او نازل فرمود : « یا أیّها الرسول بلّغ ما انزل إلیك من ربّك .... » تاآخر آیه . پس‌بازوی‌علی علیه‌السلام را گرفت وسپس بمحلّ اجتماع مردم خارج شد وخطاب بخلق فرمود ای‌مردم : آیا من‌بشمااولی (سزاوارتر) از خودتان نیستم ؟ گفتند : بلی یارسول الله ، تواولی هستی بما از خود ما ، فرمود : بارخدایا هر کس من مولای اویم علی مولای او است ، بارخدایا دوست بدار دوستان اورا و دشمن بدار دشمنان‌اوراواعانت کن اعانت کنندهٔ اوراوخوار گردان خوار کنندهٔ اورا

---

(۱) این دو حدیث را سیوطی در جلد ۲ « الدر المنثور » ص ۲۹۸ وشوکانی در « فتح القدیر » از ابی سعید خدری ، واربلی در « کشف الغمه » ص ۹۴ از ابی سعید خدری واز زر ، از ابن مسعود روایت کرده است

و یاری فرما یاوران اورا ودوست بدار دوست دارندهٔ اورا ودشمن بدار دشمن‌دارندهٔ اورا ، ابن عباس گفت : پس از این‌اعلام بخداسوگند واجب شد (ولایت‌علی علیه السلام) بر گردن آن گروه ، وحسان بن ثابت گفت :

يناديهم ، يوم الغدير نبيّهم بخمّ وأسمع بالرسول مناديا
يقول: فمن‌مولاكم ووليّكم فقالوا ولم‌يبدوا هناك التعاميا
الهك مولانـا وانت وليّنا ولم تر منّا في الولاية عاصيا
فقال‌له : قم يا عليّ فانّني رضيتك من‌بعدى اماماً وهاديا

« ترجمهٔ منظوم‌شعرهای بالا(۱) »

پیمبر پاك رای ، بامر حيّ قدير ندا بأمّت نمود بخم ، بروزغدير
بشنوزان پیشوا ندای‌بس‌دلپذیر که‌جبرئیلش‌ستودبعصمت‌بی‌نظیر
کاکنون باید کنی بدون سستی بیان
امر خدا را بخلق نترسی از دشمنان
سپس بپاخاست آن مظهرخلق‌عظیم دست‌علی‌را گرفت‌چون‌یدبیضا کلیم
مانند رسایش دمید روح بعظم رمیم بانگی بس دلفزا قول رسول کریم
گفت که هر کس‌منم‌بجان ومالش‌ولی
هست ورا بعد من ولی و مولی علی
راهنمای شما علی بود بعد من علی‌امام‌است ونیست‌جزوی کس‌مؤتمن
علی بود پیشوا بر همه از مرد و زن ملجاء و مأوی بود علی بسر و علن
بار خدایا توئی باین رسالت گواه
که من‌نمودم عیان برهمگان شاهراه

---

(۱) منظومهٔ فارسی بالاشامل مضمون ده بیت از اشعار حسان است که بالمناسبه درذیل‌چهار بیت بالا تیمنا درج شده و تفصیل آن بعداًدرشعرای قرن اول باشرح‌حال‌حسان بنظر علاقمندان خواهد رسید (مترجم) .

اینذم آنشاه دین گشود دست دعا که بار الها تو باش دوست باهل ولا
دشمن او را عدو تو باش بی منتها یارانش را تو باش یار بهر دو سرا
یار خدایا بلطف باش و را دستگیر
تا کند اندر جهان جلوه چو بدر منیر

و از زید بن علی روایت شده که: چون جبرئیل امر ولایت راآورد ، عرصه بر پیغمبر صلی الله علیه و آله تنگ شد وفرمود: قوم من تازه از جاهلیت باسلام گرائیده اند، سپس این آیه نازل شد (نقل از «کشف الغمّه» صفحه ۹٤).

۶ ــ ابو اسحق ثعلبی ـ نیشابوری ـ متوفای ۴۲۷ / ۳۷ (شرح حال او در ج۱ ص ۱۷۹ ذکر شد) در تفسیر خود «الکشف و البیان» از ابی جعفر محمد بن علی (امام باقر علیه السلام) روایت نموده که معنی آیهٔ مزبور چنین است: «... تبلیغ نما آنچه را که از جانب پروردگارت بر تو نازل شده در برتری و فضل علی» و پس از نزول این آیه دست علی علیه السلام را گرفت و فرمود: **من کنت مولاه فعلی مولاه**

و ثعلبی مذکور گوید: خبر داد مرا، ابومحمد عبد الله بن محمد قاینی، از ابو-الحسین محمد بن عثمان نصیبی، ازابو بکر محمد بن حسن سبیعی، از علیّ بن محمّد دهّان وحسین بن ابراهیم جصاص، از حسین بن حکم، ازحسن بن حسین، از حبّان، از کلبی، از ابی صالح، از ابن عباس، در بارهٔ قول خدای تعالی: «یا أیّها الرسول بلّغ ما اُنزل إلیك من ربّك .... » تاآخر آیه، گفت: در بارهٔ علی علیه السلام نازل شده است، به پیغمبر صلی الله علیه و آله امر شد که در بارهٔ اوتبلیغ کند، پس رسول خدا صلی الله علیه و آله دست علی علیه السلام را گرفت و فرمود: **من کنت مولاه فعلی مولاه ، اللهم وال من والاه ، و عاد من عاداه** (۱).

---

(۱) این دو حدیث را ، ابن بطریق در «العمده» صفحه ۴۹ وسیدبن طاوس در «الطرایف» واربلی در «کشف الغمه» صفحه ۹۴ از ثعلبی روایت نموده اند ، وطبرسی حدیث دوم را در جلد ۲ «مجمع» صفحه ۲۲۳ از تفسیر ثعلبی «الکشف و البیان» و حدیث اول را ابن شهراشوب در جلد ۱ «مناقب» صفحه ۵۲۶ از او روایت نموده‌اند.

۷ - حافظ ابو نعیم اصفهانی متوفای سال ۴۳۰ (شرح حال او در ج۱ص۱۸۰ ذکر شد) در تألیف خود « مانزل من القرآن فی علی علیه السلام) از ابی بکر بن خلاد از محمد بن عثمان بن ابی شیبه ، از ابراهیم بن محمد بن میمون ، از علیّ بن عابس ، از ابی الحجاف و اعمش ، واین دو ازعطیّه روایت کرده اند که : این آیه در باره علی علیه السلام برسول خدا صلی الله علیه و آله در روز غدیر خم نازل شد (بنقل « الخصایص » ص ۲۹) .

۸ـ ابوالحسن واحدی نیشابوری متوفای ۴۶۸ (شرح حال در ج۱ص۱۸۳ ذکر شد) در « اسباب النزول » ص ۱۵۰ ، از ابی سعید محمد بن علی صفّار ، از حسن بن احمد مخلّدی ، از محمد بن حمدون بن خالد ، از محمد بن ابراهیم حلوانی ، از حسن بن حماد سجّاده ، از علیّ بن عابس ، از اعمش و ابی الحجاف و این دو ، از عطیّه ، از ابی سعید خدری روایت نموده که گفت : این آیه در روز غدیر خم دربارهٔ علی بن ابي طالب رضی الله عنه نازل شده است .

۹ - حافظ ، ابو سعید سجستانی متوفای ۴۷۷ (شرح حال او در ج۱ص۱۸۳ ذکر شد) در « کتاب الولایه » باسنادش از چندین طریق از ابن عباس روایت کرده که گفت : رسول خدا صلی الله علیه و آله مأمور شد که ولایت علی علیه السلام را تبلیغ نماید ، پس خدای عزوجل این آیه را باو نازل فرمود : « یا أیّها الرسول بلّغ ما اُنزل إلیك من ربّك ... » تا آخر آیه ، چون روز غدیر خم شد ، پیغمبر صلی الله علیه و آله بپا خاست و پس ازادای حمد وستایش خداوند فرمود : آیا من اولی (سزاوارتر) بشما نیستم ازخود شما ؟ گفتند : بلی فرمود : **فمن کنت مولاه فعلی مولاه ، اللهم وال من والاه وعاد من عاداه ، واحب من احبه ، وابغض من ابغضه ، وانصر من نصره و اعز من اعزه واعن من اعانه (طرایف) .**

۱۰ - حافظ ، حاکم حسکانی ، ابوالقاسم (شرح حال او در ج۱ص۱۸۴ ذکر شد) در « شواهد التنزیل لقواعد التفصیل و التأویل » باسنادش ، از کلبی ، از ابی صالح ، از ابن عباس وجابر انصاری روایت نموده که گفتند : خدای تعالی امر فرمود محمد صلی الله علیه و آله راکه علی علیه السلام را منصوب وولایت او را برخلق اعلام نماید .

آنحضرت ترسید مبادا بگویند : ازپسر عمّ خود هواداری میکند و آنحضرت را برآن نکوهش کنند ، لذا خدای متعال باو وحی فرمود : « یاأیّها الرسول بلّغ ما اُنزل إلیك من ربّك .... » تا آخر آیه ، پس رسول خدا صلی الله علیه و آله روز غدیر خم ولایت اورا برخلق استوار فرمود . (مجمع البیان ج۲ ص ۲۲۳) .

۱۱ ــ حافظ ، ابوالقاسم ابن عساکر شافعی ، متوفای سال ۵۷۱ (شرح حال او در ج۱ ص ۱۸۹ ذکر شد) باسناد خود از ابی سعید خدری روایت نموده که آیهٔ مذکوره در روز غدیر خم در شأن عليّ بن ابي‌طالب علیه السلام نازل شده است [1].

۱۲ ــ ابو الفتح نطنزی (شرح حال اودر ج۱ ص ۱۸۸ ذکر شد)درخصایص العلویّه باسناد خود ازامامین ، محمّد بن علی الباقر وجعفر بن محمّد الصادق علیهما السلام روایت کرده که آیهٔ مزبور روز غدیر خم نازل شده است (ضیاء العالمین) .

۱۳ ــ ابوعبدالله فخر الدین رازی شافعی ، متوفّای ۶۰۶ (شرح حال او در ج۱ ص ۱۹۲ ذکرشد) در ج ۳ تفسیر کبیر ص ۶۳۶ گوید : دهم [2] آیه مزبور در فضل علی علیه السلام نازل‌شده وچون آیه نازل‌شد (پیغمبر صلی الله علیه و آله) دست اورا(علی علیه السلام را) گرفت وفرمود : **من کنت‌مولاه فعلی‌مولاه ، اللهم وال من والاه ، و عاد من عاداه** ، پس ازآن عمر رضی الله عنه اورا ملاقات کرد و گفت : گوارا باد بتو ای پسر ابی طالب ، گردیدی مولای من ومولای هر مرد و زن مؤمن ، و این قول ابن عباس وبراء بن عازب ومحمّد بن علی است .

۱۴ ــ ابوسالم نصیبی ، شافعی،متوفای ۶۵۲ (شرح‌حال‌اودرشعرای قرن‌هفتم خواهدآمد) در « مطالب السؤل » ص ۱۶ گوید : پیشوا ابوالحسن علی واحدی‌در کتاب خود ، مسمّی به «اسباب‌النزول» بسند خودخبری‌را نقل نموده که سندآنرا منتهی میکند به ابی سعید خدری رضی الله عنه که گفت : این آیه در روزغدیر خم

---

(۱) الدر المنثور جلد ۲ ص ۲۹۸ ، و فتح القدیر جلد ۲ ص ۵۷ .

(۲) یعنی دهم ازوجوهی‌که درسبب نزول‌این‌آیه ذکر‌کرده ، بحث درپیرامون آنرادرص۱۰۷ ملاحظه خواهید نمود .

دربارهٔ عليّ بن ابي طالب عليه السلام نازل شده است .

۱۵ ـ حافظ ، عزّ الدين رسعني (۱) موصلی ، حنبلی ، متولّد سال ۵۸۹ و متوفّای ۶۶۱ (شرح حال او در ج ۱ ص ۱۹۶ ذکر شد) در تفسیر خود (ستایش نسبت به تفسیر او از قول ذهبی قبلاً ذکر شده) از ابن عباس رضی الله عنه روایت نموده که گفت : چون این آیه نازل شد پیغمبر صلی الله علیه و آله دست علی علیه السلام را گرفت و فرمود :

من كنت مولاه فعلي مولاه ، اللهم وال من والاه ، و عاد من عاداه ، (۲)

۱۶ ـ شيخ الاسلام ، ابو اسحق حموینی متوفّای ۷۲۲ (شرح حال او در ج ۱ ص ۲۰۰ ذکر شد) در «فرايد السمطين» از استادان سه گانه خود : سیدبرهان‌الدین ابراهيم بن عمر حسینی مدنی ، وشیخ پیشوا مجد الدین عبدالله بن محمود موصلی ، وبدر الدين محمد بن محمد بن اسعد بخاری باسنادشان از ابي هريره روایت کرده که : آیهٔ مزبور درشأن علی علیه السلام نازل شده است .

۱۷ ـ سید علی همدانی متوفای ۷۸۶ (شرح حال اودر ج ۱ ص ۲۰۵ گذشت) در « مودّة القربى » از قول براء بن عازب رضی الله عنه نقل کرده که گفت : با رسول خدا صلی الله علیه و آله درحجّة الوداع آمدم چون بغدیر خم رسیدیم نماز جماعت اعلام شد رسول خدا صلی الله علیه و آله زیر درختی نشست ودست علی علیه السلام را گرفت و فرمود : آیا من اولی (سزاوار تر) بمؤمنین از خود آنها نیستم ؟ گفتند : بلی ، هستی یا رسول‌الله

(۱) بطوریکه درجلد ۷ شرح « المواهب » صفحه ۱۴ مذکور است ، رسعنی بفتح راء بی نقطه وسکون سین وفتح عین بی نقطه پیش نون ، نسبت به شهری است در « دیار بکر» بنام راس‌عین ک. آب دجله ازآن خارج میشود .

(۲) این حدیث را بدخشانی در « مفتاح النجا فی مناقب آل العبا » ورفیق رسعنی ،اربلی در «کشف الغمه» صفحهٔ ۹۲ از او (عزالدين رسعنى) نقل کرده اند ،که سلسلهٔ سند را میرساند به ابن عباس ومحمد بن علی باقر علیه السلام وسپس اربلی درصفحهٔ ۹۶ گوید : نامبرده دوست مابود وما اورا میشناختیم وحنبلی مذهب بود ، ودر صفحه ۲۵ گوید ، نامبرده مردیست فاضل وادیب وخوش معاشرت وشیرین گفتار وفصیح درعبارت ، با او درموصل ملاقات نمودم .

فرمود : آگاه باشید ، هر کس من مولای اویم علی عليه‌السلام مولای او است ، بارخدایا ، دوست بدار دوست اورا ودشمن بدار دشمن اورا ، سپس عمر رضی الله عنه اورا ملاقات نمود وباو گفت : گوارا باد تورا ای عليّ بن ابي طالب گردیدی مولای من ومولای هر مرد وزن مؤمن ، و در این باره نازل شد « یا أیّها الرسول بلّغ ما اُنزل إلیك من ربّك .... » تا آخر آیه .

۱۸ ـ بدر الدین ابن عینی حنفی متولّد ۷٦۲ و متوفّای ۸۵۵ (شرح حال او در ج۱ ص ۲۱۱ ذکرشد) در کتاب «عمدة القاری» درشرح صحیح بخاری ج ۸ ص ۵۸٤ در مورد قول خدای تعالی : « یا أیّها الرسول بلّغ ما اُنزل إلیك .... » ذکر نموده از حافظ ،واحدی ،آنچه را که از حدیث حسن بن حماد سجّاده گذشت باهمان سند ومتن ، سپس ازمقاتل و اززمخشری بعض وجوه دیگر مذکور درسبب نزول آیه مزبوررا حکایت کرده ، و گفته که ابو جعفر محمّد بن علی بن حسین بیان کرده که : معنای آیه مزبور اینست .... تبلیغ کن آنچه را که ازپروردگارت در فضل علی رضی الله عنه بسوی تونازل گشته ، پس چون این آیه نازل‌شد پیغمبر صلى‌الله‌عليه‌وآله دست علی عليه‌السلام را گرفت وفرمود : **من کنت مولاه فعلی مولاه .**

۱۹ ـ نور الدین ابن صباغ مالکی مکی متوفّای ۸۵۵ (شرح حال او در ج۱ ص ۲۱۱ گذشت) ، در « فصول المهمّه » ص ۲۷ روایتی را که واحدی در کتاب اسباب النزول از ابی سعید خدری نقل نموده ذکر کرده است .

۲۰ ـ نظام الدین قمی نیشابوری در ج٦ تفسیر خود در ص ۱۷۰ چنین گوید : واز ابي سعید خدری روایت شده که این آیه « یا أیّها الرسول بلّغ .... » در فضل وبرتری عليّ بن ابي‌طالب رضی الله عنه نازل شد ودر نتیجه نزول آن ، رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله دست اورا گرفت وفرمود : **من کنت مولاه فعلی مولاه ، اللهم وال من والاه ، وعاد من عاداه** ، پس عمر اورا ملاقات نمود و باو گفت : گوارا باد تورا ای پسر ابي‌طالب گردیدی مولای من ومولای هر مرد وزن مؤمن ، واین قول این

عباس و براء بن عازب و محمد بن علی است ، سپس اقوال دیگری در سبب نزول آن ذکر نموده است .

۲۱ ـ کمال الدین میبدی ، متوفّای بعد ازسال ۹۰۸ (در ج۱ ص ۲۱٤ ذکر شده) ، در شرح دیوان امیرالمؤمنین علیه السلام در ص ٤۱۵ گوید : ثعلبی روایت نموده که رسول خدا صلی الله علیه و آله آنچه را که در غدیر خم فرمود: بعد ازنزول قول خدای تعالی: « یا أیّها الرسول بلّغ ما اُنزل إلیك من ربّك .... » بود ، و بر اهل توفیق پوشیده نیست که قول خدای تعالی : « النبیّ اولی بالمؤمنین من أنفسهم » با داستان غدیر (وسخن پیغمبر صلی الله علیه و آله : الست اولی بکم من أنفسکم ....) سازش دارد و خدای ، داناتر است .

۲۲ـ جلال الدین سیوطی ، شافعی ، متوفّای ۹۱۱ ، (شرح حال او در ج۱ ص ۲۱٤ مذکور است) در ج ۲ « الدرّ المنثور » ص ۲۹۸ گوید : ابوالشیخ با دقت در سند از حسن روایت نموده که : رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود : همانا خداوند مرا برسالتی مبعوث (مأمور) فرمود که عرصه فکرم (درابلاغ آن) تنگ شد ! ودانستم که مردم مرا تکذیب خواهند نمود ، پس خدای متعال مرا تهدید فرمود که اگر ابلاغ نکنم مرا عذاب فرماید ، پس این آیه نازل شد : « یا أیّها الرسول بلّغ ما اُنزل إلیك من ربّك ...» .

وعبد بن حمید وابن جریر ، وابن ابي حاتم ، وابوالشیخ بادقت درسندازمجاهد روایت کرده‌اند که گفت : چون این آیه « بلّغ ما اُنزل إلیك ..» نازل شد ، پیغمبر صلی الله علیه و آله عرض نمود : پروردگارا ! من یکتن تنها هستم، چگونه (این وظیفه‌را) انجام دهم ؟ مردم (باذیت وزیان من) اجتماع خواهند نمود ، در نتیجه این قسمت‌ازآیه نازل شد : « وإن لم تفعل فما بلّغت رسالته .. » .

وابن ابي حاتم ، وابن مردویه ، وابن عساکر ، از ابی سعید خدری با دقّت در سند روایت نموده‌اند که این‌آیه بر رسول خدا صلی الله علیه و آله نازل‌شد : **یاایها الرسول**

بلغ ما انزل اليك من ربك ـ ان علياً مولى المؤمنين ـ وان لم تفعل فما بلغت رسالته والله يعصمك من الناس .

۲۳ ـ سیّد عبد الوهاب بخاری ، متولّد ۸٦۹ و متوفای ۹۳۲ (شرح حال او در ج ۱ ص ۲۱۵ ذکر شده) ، در تفسیر قول خدای تعالی : « قل لا أسئلکم علیه اجراً إلاّ المودّة في القربی » چنین گوید : از براء بن عازب رضی الله عنه در (تفسیر) قول خدای تعالی : « یا أیّها الرسول بلّغ ما اُنزل إلیك من ربّك ...» روایت‌شده که گفت : یعنی تبلیغ کن از فضایل علی . واین آیه در غدیر خم نازل شد ، پس رسول خدا صلی الله علیه و آله خطبه‌ای بیان‌داشت وسپس فرمود : **من کنت مولاه فهذا علی مولاه** پس از این بیان پیغمبر صلّی‌الله علیه و آله عمر رضی الله عنه گفت : به به یا علی گردیدی مولای من ومولای هر مرد وزن مؤمنی ، ابو نعیم این روایت را آورده و ثعالبی نیز آنرا در کتاب خود ذکر نموده است .

۲٤ ـ سیّد جمال الدین شیرازی متوفّای ۱۰۰۰ (چنانکه در ج ۱ ص ۲۱۹ گذشت) ، در اربعین خود نزول آیه مذکوره را در غدیر خم از ابن عباس بلفظی که در ج۱ص۹۸ گذشت روایت نموده است .

۲۵ ـ محمّد محبوب العالم (مذکور در ج۱ص۲۲۵) در تفسیر خود (مشهور به تفسیر شاهی) بشرحی که نقل از تفسیر نظام الدین نیشابوری گذشت حکایت نموده است .

۲٦ ـ میرزا محمّد بدخشانی (مذکور در ج۱ص۲۲۹) ، در«مفتاح النجا » گوید: آیاتی که در شأن امیر المؤمنین علی بن ابی طالب کرّم‌الله وجهه نازل شده بسیار زیاد است بحدّی که من نمیتوانم احاطه بهمهٔ آنها حاصل نمایم ، ناچار لُبّ لباب (نخبهٔ آنهارا) دراین کتاب وارد نمودم ، تا آنجا که گوید : ابن مردویه ، از زرّ ، از عبدالله رضی الله عنه بادقت در سندآورده که : ما درعهد وزمان رسول خدا صلی الله علیه و آله این آیه را چنین قرائت میکردیم : بکیفیّت و شرحیکه در صفحه ۹۳ از ابن مردویه مذکور شد . سپس از طریق خود ازابی سعید خدری آنرا روایت نموده و در پایان

آن ذکر کرده : سپس نازل شد : « الیوم أکملت لکم دینکم » ، و روایتی را که حافظ رسعنی با دقّت در سند آورده (و در صفحه ۹۸ ذکر شد) او نیز روایت کرده است .

۲۷ - قاضی شوکانی متوفّای ۱۲۵۰ (شرح حال او در ج۱ ص۲۳۴ گذشت) درتفسیر خود « فتح القدیر » ج۳ ص ۵۷ گوید : ابن ابی حاتم ، وابن مردویه وابن عساکر ، بادقت درسند ازابی سعید خدری روایت کرده‌اند که گفت : این آیه « یا أیّها الرسول بلّغ ما اُنزل إلیك من ربّك .... » در روز غدیر دربارهٔ عليّ بن أبي طالب رضی الله عنه بررسول خدا صلی الله علیه و آله نازل گردید ، وابن مردویه بادقت درسند از ابن مسعود روایت کرده که : ما در عهد رسول خدا صلی الله علیه و آله چنین قرائت مینمودیم: **یا ایها الرسول بلغ ما انزل الیك من ربك - ان علیاً مولی المؤمنین - وان لم تفعل فما بلغت رسالته ، والله یعصمك من الناس .**

۲۸ - سید شهاب الدین آلوسی ، شافعی ، بغدادی ، متوفّای ۱۲۷۰ (شرح حال او در ج ۱ ص ۲۳٤ گذشت) ، در ج ۲ « روح المعانی » ص ۳٤۸ گوید :شیعه چنین پندارد (معتقد است)[1] که مراد آیه از - آنچه که خدا بتو نازل فرموده است ، خلافت علی کرّم الله وجهه میباشد ، چه ، آنان (شیعه) باسنادهاشان از ابی جعفر و ابی عبدالله رضی الله عنهما روایت کرده اند که:خدای تعالی وحی فرمود به پیغمبرش که علی کرّم الله تعالی وجهه را بجانشینی خود معرّفی و اعلام نماید ، و آن حضرت میترسید که این امر بر جماعتی از اصحابش سخت

---

(۱) این جمله ازگفتار آلوسی مشعر براین نیست که روایات نزول آیه مذکوره درشأن علی علیه السلام اختصاص بشیعه دارد ؛ چه آنکه خود نامبرده بعداً اعتراف کرده بروایت اهل سنت و قسمتی هم از روایات مربوطه بآن را ذکرکرده ، بلی چیزیرا که آلوسی نسبت بشیعه وپندار واعتقاد شیعه داده اینست که این آیه کریمه خلافت امیرالمؤمنین علیه السلام را میرساند وچون ما درآینده درپیرامون دلالت این آیه برامر مذکور بحث خواهیم نمود ، فعلا با نامبرده مقابله ومحاجه نمیکنیم وقریباً بآنچه حقیقت حال را ثابت وسخن مخالف را قطع وفصل خواهد نمود انشاالله تعالی واقف خواهید شد.

و دشوار باشد ، پس خداوند برای تشجیع او بکاریکه مأمور است این آیه را نازل فرمود ، و از ابن عبّاس روایت شده که : این آیه دربارهٔ علی کرم الله وجهه نازل شد زمانی که خدا رسولش را امر فرمود که مردم را بولایت او (علی علیه السلام) آگاه فرماید ، پس آنحضرت اندیشه نمود از اینکه مردم بگویند ازپسر عم خود هواداری کرد واورا باین امر سرزنش ونکوهش نمایند ، پس خدای متعال این آیه را وحی فرمود ، پس آنحضرت بپا خاست وولایت اورا اعلام داشت در روز غدیر خم ودست اورا گرفت وفرمود : **من كنت مولاه فعلي مولاه ، اللهم وال من والاه ، وعاد من عاداه .**

وجلال الدین سیوطی در « الدر المنثور » بادقت دراسناد از ابن ابی حاتم ، و ابن مردویه ، و ابن عساکر آورده که آنها از ابی سعید خدری روایت نموده اند که گفت : این آیه روز غدیر خم درشأن عليّ بن أبي طالب كرّم الله وجهه برسول خدا صلّی الله علیه و آله نازل شد ، وابن مردویه بادقت درسند از ابن مسعودآورده که او گفت : ما در عهد رسول خدا صلّى الله علیه و آله این آیه را چنین قرائت می نمودیم :

يا ايها الرسول بلغ ما انزل اليك من ربك ـ ان علياً ولي المؤمنين ـ وان لم تفعل فما بلغت رسالته .

۲۹ ـ شیخ سلیمان قندوزی ، حنفی متوفّای۱۲۹۳ (شرح حال اودر ج۱ص ۲۳۵ مذکور است) ، در « ینابیع المودة» ص ۱۲۰ گوید : ثعلبی بادقّت در سنداز ابی صالح ، از ابن عباس و از محمّد بن علی (باقر) رضی الله عنهما روایت نموده که: این آیهدربارهٔ علی علیه السلام نازل شده ، حموینی نیز در « فرائد السمطين » ازابی هریره وهمچنین مالکی در « فصول المهمّه » از ابی سعید خُدری بادقّت در اسناد روایت نموده اند ، که : این آیه روز غدیر خم در بارهٔ علی علیه السلام نازل شده . شیخ محیی الدین نووی آنرا چنین ذکر نموده .

۳۰ ـ شیخ محمّد عبده مصری متوفّای ۱۳۲۳ (شرح حال او در ج۱ صفحه۲۳۷ گذشت) در ج ٦ تفسیر «المنار» ص ٤٦٣ گوید : ابن ابی حاتم ، و ابن مردویه ،

وابن عساکر ، از ابی سعید خدری روایت نموده‌اند که آیه مزبور در روزغدیرخم در بارهٔ علی علیه‌السلام نازل شده .

حق سخن - این بود آنچه در این مقام از احادیث و اقوال (علماء ومفسرین اهل سنت) دایر بنزول آیه تبلیغ در شأن علی بن ابی طالب علیه‌السلام تتبع وذکر آن برای ما مقدور افتاد ، آنها که دامنهٔ نقل خود را توسعه داده اند ، وجوه دیگری در موردنزول آیه مذکوره ذکر نموده اند ، نخستین کسی که ما اورا شناخته‌ایم که وجوه‌دیگری برای نزول آیه ذکر کرده ، طبری است که در ج ٦ تفسیرش ص١٩٨ بدان پرداخته وسپس متاخرین ازاو پیروی کرده‌اندوبالنهایه فخر رازی اقوال شأن نزول آیه را به نُه قول رسانده و دهمین آنها آن بود که ما در این کتاب ذکر نمودیم .

امّا وجهی را که طبری (درشأن نزول آیه مزبور) ذکر نموده از ابن عباس آورده که او گفت : یعنی اگر کتمان کنی آیه ای را از آنچه نازل شده است برتو از طرف پروردگارت ، تبلیغ نکرده ای رسالت‌مرا . واین قول ووجه بانزول آیه مذکوره در داستان غدیر منافاتی ندارد ، خواه لفظ (آیةً) را درقول ابن عباس (اگر کتمان کنی آیه را) نکرهٔ محض بگیریم ، و یا نکرهٔ تخصیص داده شده ، وبنا بر اینکه نکرهٔ تخصیص داده شده بگیریم ، مرادهمان معنائی استکه ما بوسیله آنچه از احادیث وروایاتی که نقل شد در مقام اثبات آن معنی هستیم ، وبنا براینکه آنرا نکرهٔ مطلق ومحض بگیریم ، در اینصورت : این جمله « وإن لم تفعل فمابلّغت رسالته » تأکیدی است درانجام و اجراء چیزیکه امر به تبلیغ آن شده منتهی بلفظ **مطلق** که هر مصداق وموضوعی‌را شامل میشود وبنا براین‌داستان غدیر هم یکی از آن مصداق ها وموضوعها میباشد .

و(قول دیگر) ازقتاده آورده که وی گفت : بزودی (خداوند متعال)بکفایت خودخواهد گرفت پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله را (ازبدخواهان و کینه اندوزان) و اورا از کید آنها نگاه خواهد داشت ، و (با این نوید) اورا امر بابلاغ فرمود ، واین‌قول‌هم با

آنچه ماميگوئيم ضدّيت ومنافاتي ندارد ، زيرا دراين معني جز اين منظور نيست که خداي متعال کفايت کيد دشمن ونگهداري از سوء نيّت آنها را در تبليغ امري که پيغمبر انديشه اختلاف وعدم تمکين امّتش را در آن مينموده تضمين فرموده . وامتناعي ندارد از اينکه آن امر ، همان نصّ غدير باشد ، وبا تصريحاتيکه در اين احاديث (که ذکر شد) مشهود است همين معني متعيّن ميشود .

و از سعيد بن جبير ، وعبدالله بن شقيق ، ومحمد بن کعب قرظي ، وعايشه آورده که آنان گفتند (و لفظ روايت از عايشه است) پيش از نزول آية : « والله يعصمك من الناس » عدة از پيغمبر ﷺ حراست مينمودند ، ولي پس از نزول اين آيه پيغمبر ﷺ سرخودرا ازحجرة خود بيرون کرد وبمردم (نگهبانان وحراست کنندگان خود) فرمود : بر گرديد (يعني برويد ، ديگر نيازي به نگهباني وحراست شما ندارم) زيرا خداوند مرا نگهداري فرمود .

در اين قول نيز، جز اينکه پس از نزول وعدهٔ نگهداري خداوند ، پيغمبر ﷺ نگهبانان خود را (از پيرامون جايگاه خود) متفرّق ساخت ، چيزديگري وجود ندارد ومتعرّض هيچگونه امري که پيغمبر ﷺ بدان جهت ترس واندیشه برانگیختن مردم را در اين داستان و يا بطورمطلق ، داشته ، نمي باشد ، وامتناعي ندارد از اينکه اين امر همان داستان ومسئلهٔ غدير باشد ، واز طرفي روايات مذکورة دراين کتاب وغير آن همين امر را تأييد وتعيين ميکند .

و طبري درسبب نزول آيه نيز ازقرظي ذکر نموده که : پيغمبر ﷺ هروقت بمنزلي فرود مي آمد اصحاب آنحضرت درخت سايه داري انتخاب ميکردند که پيغمبر ﷺ خواب نيمروزرا درزير آن درخت بياسايد ، روزي هنگام آسايش پيغمبر ، عربي صحرائي آمد وشمشيرخود را کشيد و گفت : چه کسي تورا از(حملهٔ) من مانع خواهد شد؟ پيغمبر ﷺ فرمودخدا : دراين هنگام دست آن عرب لرزيد وشمشير از دست او افتاد ، راوي گويد عرب مزبور درآن حال (با وضعي غيرعادي) آنقدر

سر خود را بدرخت کوبید تا مغز او متلاشی گشت ، پس خدای متعال نازل فرمود: **و الله یعصمك من الناس** . . تا آخر . واین روایت تناقض دارد با آنچه که قبلاً ذکرشد دایر باینکه نگهبانان آنجناب را دربرمیگرفتند تاهنگامیکه این آیه نازل شد ، زیرا بسیار دور از تصور است که با وجودنگهبانان درپیرامون جایگاه آنجناب و آویخته بودن شمشیردرنزد آنحضرت ، آن عرب صحرائی هنگامی که آنجناب باچنین وضعی استراحت فرموده بتواند بسوی آنحضرت راه بیابد ؟ ! علاوه بر این، قبول چنین واقعهٔ مستلزم اینست که آیهٔ مذکوره بطور پراکنده ومتفرق نازل شده باشد ، زیرا ، این روایت تصریح دارد که آنچه بعد ازداستان آنعرب صحرائی نازل شد ، فقط این جملهٔ از قول خدای تعالی بود : **و الله یعصمك من الناس** ؛ وبین این داستان با صدرآیه (یا ایها الرسول بلّغ . . . اه) سنخیّت ومناسبتی وجود ندارد و با چنین کیفیّتی پذیرش چنین قولی (درسبب نزول آیه مزبور) که قرطبی بتنهائی آنرا روایت کرده دشوار ومشکل است ، وبعید ومحال نیست که داستان آمدن عرب صحرائی از جملهٔ اتفاقاتی باشد که در پیرامون نصّ غدیر و نزول آیه بوجود آمده باشد و راویان ساده‌لوح (بدون توجه و دقت در جهات لازم) پنداشته باشند که این آیه برای خاطر موضوع اعرابی (که یك موضوع فرعی واتفاقی بوده) نازل شده است ! ! در حالتیکه سبب بزرگتر و مهمتری برای نزول آن وجود داشته و آن امر ولایت کبری بوده ، و گرنه این حادثه (بفرض وقوع) حادثه مهمّی نبوده که برای خاطر آن آیه ای نازل گردد ؟ ! و چه بسیار نظایر این امر اتفاق افتاده که مورد اهمیّت و توجه قرار نگرفته ، منتهی چنین اتفاقی (بفرض وقوع وصحّت) چون مقارن بانصّ ولایت علی عليه‌السلام اتفاق افتاده اشخاص بسیط وساده لوح رابچنین وهم وپنداری افکنده است ! ! !

و طبری از ابن جریج روایت نموده که : پیغمبر صلى‌الله‌عليه‌وآله از قریش اندیشناك بود ، چون این آیه (والله یعصمك من الناس) نازل شد ، آنحضرت دراز کشیدودو یا سه بار فرمود : هر کس ارادهٔ خوار کردن مرا نموده بیاید . وچه مانعی دارد که

آن امری که رسول خدا صلی الله علیه وآله برای خاطر آن امر از قریش اندیشناك بود همان نص خلافت باشد ، چنانکه احادیث وروایات مذکوره بتفصیل بدان اشعار نموده ، پس بنابراین ، این روایت هم باآنچه کهمامیگوئیم ضدیت ومنافاتی نخواهدداشت ؟ !!

و طبری بچهار سند از عایشه روایت نموده که گفت : هر کس گمان کند که محمد صلی الله علیه وآله امری از کتاب خدا را کتمان نموده ، هرآینه بهتان وافترای بزرگی بخدای متعال مرتکب گشته ، در حالیکه خدای متعال فرماید : **یا ایها الرسول بلغ ما انزل الیك من ربك ...** و عایشه با گفتار این مطلب در صدد بیان سبب نزول نبوده ، فقط باین آیه کریمه استدلال نموده است باینکه پیغمبر صلی الله علیه وآله نسبت بامر تبلیغ نهایت مراقبت واهتمام را فرموده وهیچ آیه‌ای را از کتاب خدا فروگذار ننموده مگر آنکه آنرا ابلاغ و توضیح وبیان کرده و این مطلبی است که بهیچوجه در خور شك و تردیدنبوده ، و ما نیز قائل بآن هستیم چه قبل از نزول آیهٔ مذکوره و چه بعد از آن .

و امّا ، آنچه را که رازی در جلد۳ تفسیرش در صفحه ۶۳۵ ازوجوه‌ده گانه (اقوال مربوط به اسباب نزول آیه مذکوره) - گردآورده[1] ونصّ غدیررادهمین

---

(۱) وجوه ده‌گانهٔ که فخررازی دراسباب نزول آیه مزبور (آیهٔ تبلیغ) درتفسیر خودآورده بطور خلاصه ازاینقرار است :

۱ - این آیه در داستان رجم وقصاص برمبنای آنچه درقصه یهود ذکر شده نازل‌گردید

۲- درنکوهش واستهزاء یهود بدین اسلام نازل شده .

۳- چونکه آیه تخییر نازل شد (یا أیها النبی قل لازواجك ان‌کنتن تردن الحیوة الدنیا وزینتها فتعالین امتعکن واسرحکن سراحاً جمیلا) سوره احزاب آیهٔ ۳۰ مفاد آیه چنین است : ای پیغمبر بگو بزنانت اگر قصد حیاة دنیوی وزینت آنرا دارید پس بیائید شما را از آن برخوردار کرده وراه آزادی شمارا بطور دلخواه دراختیار شما بگذارم، پیغمبرمدلول آیهٔ مزبور را بزنان خود معرفی نکرد ازترس اینکه مبادا پس از وقوف به تخییر دنیارا اختیارکنند در نتیجه این آیه نازل شد .

۴- درامر زید وزینب نازل شد .

۵- در مورد جهاد نازل شده زیرا گاه رسول خدا صلی الله علیه وآله ازتحریض منافقین ←

آنها قرار داده وداستان عرب صحرائی مذکور در تفسیرطبری را هشتمین آنهاقرار داده و اندیشه از قریش را با افزایش یهودونصاری بر آن نهمین اقوال مربط بآن قرار داده (درحالتیکه‌حق‌سخن را درباره دو قول‌مذکوردانستید) ، اقوال مذکوره مبتنی ومتکی برروایاتی است مرسل که سندهای طریق آن مقطوع و گویندهٔ آن غیرمعلوم است !

و لذا در تفسیر نظام الدین نیشابوری تمام آن اقوال به قیل (یعنی : گفته شده !) نسبت داده شده است و نامبرده (نیشابوری) روایتی را که شامل نص ّولایت است اوّل وجوه و اقوال مذکوره قرار داده و آنرا به ابن عباس و براء بن عازب وابی سعید خدری و محمّد بن علی علیهما السلام نسبت داده است . وطبری که خودمقدّم‌تر و داناتر باین شئون بوده وجوه‌مذکوره رااُساً بحساب‌نیاورده‌وهرچندحدیث‌ولایت‌را نیز ذکر ننموده ، لیکن کتاب جداگانه در آن تالیف نموده و حدیث ولایت را بهفتاد و اند طریق آورده چنانکه درپیش ، ازاوو از کسیکه‌آنراباو نسبت داده یاد شد ، و درآنجا طبری نزول آیهٔ مذکوررا درآن هنگام (هنگام اعلام ونص بولایت علی علیه السلام) باسنادش اززیدبن ارقم‌روایت نموده . وخود رازی معتبرنشمرده‌است از وجوه مذکوره مگر آنچه را که درمیان وجه نهم‌برروایت طبری‌افزوده و گفته که

← بجهاد خودداری مینمود .

۶- پیغمبر از نکوهش خدایان ثنوی ها که قائل بدو خدا بودند ساکت شد ، پس این آیه نازل شد .

۷- درحجة الوداع بعد ازبیان شرایع ومناسك بمردم فرمود ، آیا ابلاغ کردم ؟ گفتند ، بلیَ ، پیغمبر عرض‌کرد : بارخدایا ، گواه باش ، پس این آیه نازل شد

۸- درباره عرب‌صحرائی نازل‌شده‌که در زیر درخت‌آهنك کشتن پیغمبر صلی‌الله علیه‌وآله‌را نموده بود.

۹- پیغمبر از قریش و یهود ونصاری اندیشناك بود لذا خدای متعال بوسیلهٔ این آیه هیبت آنان را ازقلب اوزائل فرمود !

۱۰- در داستان غدیر نازل شده .

پیغمبر از یهود و نصاری اندیشناك بود و بزودی بحقیقت حال در این امر واقف خواهید شد.

بنا بر مراتب مسطوره، وجوه نامبرده صلاحیت آنرا ندارد که مورداعتماد قرارگیرد و در خور آن نیست که با احادیث معتبرهٔ سابق الذکر که دانشمندان بزرگ مانندطبری، و ابن ابی حاتم، و ابن مردویه، و ابن عساکر، وابی‌نعیم، و ابی اسحق ثعلبی، و واحدی، و سجستانی، و حسکانی، ونطنزی، و رسعنی، و غیر آنها با اسنادهای بهم پیوسته آنها را روایت نموده اند - مقابله و معادله نماید، آیا نسبت بحدیثی که این پیشوایان معتبر میدانند جز تصدیق بحقیقت آن چه گمان دیگری میتوان نمود؟! مضافاً بر آنچه گفته شد، اصولاً در بعض وجوه (که در سبب نزول «آیه تبلیغ» رازی ذکر نموده). دلائل ساختگی آشکار و نمایان است، چه آنکه سیاق آیه با وجوهی که‌بعنوان‌سبب نزول‌ذکرشده ملایمت و مناسبتی ندارد! بنا به‌تمام وجوه(نه‌گانهٔ مذکوره) دورنیست که تفسیر برأی‌باشد، یا استحساناتی است فرضی که فاقد دلیل است، یا مقصود ایجاد موانع زیادی است در برابر حدیث ولایت، تانیروی آن حقیقت(با القاء این گونه اوهام) درهم شکسته شود و جانب تصدیق باین امر خطیر ضعیف وزبون گردد! درحالیکه خدای متعال ابا و امتناع دارد (از حصول مقصود بد اندیشان) تا آنجا که نور خود را تمام و جلوه گر فرماید..

رازی بعد ازذکروتعداد وجوه (دهگانه دایرباسباب نزول‌آیهٔ تبلیغ) گوید: بدان که این روایات اگر چه بسیار است، ولی اولی اینست که مدلول آیه حمل شود بر اینکه خدای تعالی پیغمبر ﷺ را از مکر یهود ونصاری ایمن ساخت واو را امرفرمود که بدون اندیشه از آنان تبلیغ خود را ظاهرسازد، ورجحان این‌نظر از این جهت است که بحث و سخن بسیاری قبل از این آیه وبعد از آن با یهود و نصاری جریان دارد، لذا دیگر روا نیست که این یك آیه در بین مطالب قبل وبعد

آن مربوط به موضوع دیگری باشد که از مطالب قبل و بعد بیگانه و بی ارتباط گردد ! . . . آه

وشماخوانندهٔ (گرامی) می‌بینید که این‌ترجیح رازی‌نسبت باین وجه صرف استنباطی‌است که او با استفادهٔ از سیاق آیات نموده بدون اینکه مستندی از روایتی داشته باشد ، و ما پس از دانستن این اصل که : ترتیب ذکر آیات نوعاً غیرازترتیب نزول آنها است ، دیگردرمقابل نقل‌صحیح‌مراعات سیاق‌آیات برای‌ما مهم نخواهد بود ، و با ملاحظهٔ ترتیب نزول سوره‌هائی که با ترتیب آنها در قرآن مخالفت‌دارد مزید اطمینان باین امر حاصل خواهد شد و وجودآیاتی که درمکّه نازل شده در سوره‌هائی که در مدینه نازل شده و بالعکس ، مؤیّد این موضوع است ، سیوطی‌در جلد ۱ « الاتقان » صفحه ۲۴ چنین نگاشته :

فصل :اجماع ونصوص‌مترادفه براین امرقایم است که : ترتیب‌آیات (قرآن) توقیفی است ، وشبهه دراین امرنیست ، اما اجماع باین امر : عدهٔ از علماء تفسیر از جمله ، زرکشی در «البرهان» وابو جعفر بن زبیر در « مناسبات » این مطلب را نقل کرده اند ، و عبارت ابن زبیراین است : ترتیب آیات (قرآن) در سوره‌های آنها بتوقیف و امر و اعلام (پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله) واقع گشته ، بدون اینکه در این موضوع خلافی بین مسلمین باشد ، سپس نصوصی را ذکر کرده براینکه : رسول‌خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله آنچه را که از قرآن بر او نازل میشد بهمین ترتیبی که‌هم اکنون درمصحف های ما (قرآن) مثبت است باصحاب خود تعلیم میفرمود و تعلیم او بدین نحو بتوقیف و اعلام جبرئیل علیه‌السلام بود که هنگام نزول هرآیه بیان میداشت که جای نوشتن این آیه درعقب فلان آیه در فلان سوره است . . اه .

علاوه برآنچه ذکرشد ، اصولاً اندیشه وترس پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله از یهودونصاری بمقتضای اوضاع و احوال می‌بایستی دراوایل بعثت‌آنجناب باشد ویالا اقل کمی‌بعد از هجرت ، نه در اواخر دوران آنحضرت ! یعنی در موقعی که دولت‌های عالم(در اثر نیرو وتفوّق اسلام و مسلمین) تهدید میشدند ، و اُمم مختلفه جهان از او (و

پیشرفت امرش) ترسناك بودند ، و هنگامیکه خیبر را فتح کرده‌بود وبنی قریضه و بنی النظیر را (که مهم ترین طوایف یهود بودند) پراکنده و مستأصل نموده بوده ، و چهره‌ها بسوی او نگران و گردنکشان در مقابل او خواه نا خواه تسلیم و خاضع شده بودند ، چه حجة الوداع دراین اوان انجام یافت و این آیه‌هم چنانکه از احادیث سابق الذکر دانستید درآن (حجة الوداع) نازل شده . وقرطبی در جلد ٦ تفسیرش صفحه ۳۰ اجماع مفسرین را اعلام و تصریح مینماید باینکه سورهٔ مائده (که آیه تبلیغ در سورهٔ مزبور است) در مدینه نازل گشته ، سپس از (نقاش) نقل میکند که در سال حدیبیه (سال ششم از هجرت) نازل شده‌و بدنبال آن این جمله را ازابن‌العربی نقل میکند که این حدیث ساختگی است وبرای هیچ مسلمی روانیست که اعتقاد بآن بنماید ! .. تا آنجا که گوید : و از همین سوره بعضی در حجة الوداع نازل شده وبعضی دیگر در سال فتح (مکّه) و آن ، این آیه است : « ولایجرمنّکم شنئان قوم » ... تاآخرآیه ، و آنچه بعداز هجرت‌نازل‌شده مدنی است یعنی در مدینه نازل شده‌اعم ازاینکه درخود مدینه نازل شده باشد یا در یکی از سفرها ، و تنها آیاتی مکی‌نامیده میشود که قبل ازهجرت نازل‌شده باشد .

و خازن در جلد ۱ تفسیرش صفحه ٤٤٨ گفته : سورهٔ مائده ـ در مدینه نازل شده ، مگر آیه شریفه ، قول خدای تعالی « الیوم اکملت لکم دینکم » . . . که آیهٔ مزبور درعرفه و در(حجة الوداع) نازل شده است ، وقرطبی وخازن‌بادقت در سند از رسول خدا ﷺ روایت کرده‌اند که در (حجة الوداع) فرمود :سورهٔ مائده از حیث زمان نزول آخرین قسمت قرآن است .

و سیوطی در جلد ۱ « الاتقان » صفحه ۲۰ از محمد بن کعب از طریق ابی‌عبید روایت نموده که : سورهٔ مائده در (حجة الوداع) فیما بین مکه و مدینه نازل شده و در جلد ۱ « فضایل القرآن » تألیف ابن ضریس صفحه ۱۱ از محمد بن عبدالله بن ابی جعفر رازی ، از عمروبن هارون ، از عثمان بن عطای خراسانی ، از پدرش ، از ابن عباس ، روایت شده که : اوّل آیه نازله از قرآن : «اقرأ باسم‌ربك ...» است ،

و بعد از آن : « یا ایها المزمّل . . و بهمین ترتیب تعداد مینماید: سورهٔ فتح ، سپس سورهٔ مائده ، سپس سورهٔ برائت، و سورهٔ برائت را آخرین سوره قلمداد میکند که مائده قبل از آن نازل شده است و ابن کثیر در جلد ۲ تفسیرش صفحه ۲ ازعبدالله بن عمر روایت کرده که آخرین سورهٔ نازله ، سورهٔ مائده وسوره فتح است (یعنی سورهٔ نصر) واز طریق احمدوحاکم و نسائی از عایشه نقل کرده که : مائده آخرین سوره ایست که نازل شده .

پس ،از تمام آنچه ذکر شد ، معلوم میشود ارزش آنچه که قرطبی در جلد ششم تفسیرش صفحه ۲۴۴ روایت نموده ، و سیوطی در « لباب النقول » صفحه ۱۱۷ از طریق ابن مردویه وطبرانی از ابن عباس ذکر نموده مبنی بر اینکه : ابوطالب همه روزه مردانی از بنی هاشم میفرستاد که از پیغمبر ﷺ نگهبانی و حراست نمایند، تا اینکه این آیه (والله یعصمك من النّاس) نازل گردید پس از نزول این آیه که ابوطالب خواست کسانی را برای حراست پیغمبر ﷺ بفرستد ،آنجناب بعمّ خود فرمود : همانا خداوند مرا از (شرّ) جنّ وانس حفظ و حراست فرمود، این روایت مستلزم آنست که آیه مزبور درمکه نازل شده باشد ، واین خبر (علاوه بر جهاتی که بیان گردید) ناتوان تر از آنست که بتواند در قبال احادیث گذشته واجماع سابق و نصوص مفسّرین که اخیراً ذکر شد مقاومت نماید .

دنبال و پایان این گفتگو : قرطبی در جلد ٦ تفسیرش صفحه ۲۴۲ دربارهٔ قول خدای تعالی : **یا ایها الرسول بلغ ما انزل الیك من ربك** : گوید : این ، یك تأدیبی است برای پیغمبر ﷺ وتادیبی است برای دانشمندان ازامت او باینکه، چیزی از امر شریعت خدا را کتمان نکنند ، درحالیکه خدای متعال میدانست که پیغمبر او ﷺ چیزی از وحی الهی را کتمان نمینماید ، و در صحیح مسلم ، از مسروق ، از عایشه روایت شده که او گفت : هر که ، بتو حکایت نمود اینکه محمد ﷺ چیزی از وحی را کتمان فرموده ، بطور تحقیق دروغ گفته ، در حالیکه خدای تعالی میفرماید: « یا ایها الرسول بلغ ما انزل الیك من ربك . . . » تا آخر آیه

(از گفتار مفسر است) وخدا زشت گرداند رافضیان‌را زیرا آنها گفتند که : آن حضرت چیزی را از وحی الهی که مورد نیاز مردم بود کتمان نمود ... انتهی و قسطلانی در ج ۷ « فتح الباری » ص ۱۰۱ افترا روی افترا بار آورده گوید : شیعه میگویند که : آنحضرت چیزی را برسبیل تقیه کتمان نمود !!

ای کاش این دونفر (قرطبی وقسطلانی) مستند ومنشأی برای این افترائیکه بشیعه بسته‌اند نشان میدادند خواه‌دانشمندی که آنرا گفته است یا تألیفی که‌آنرا دربر داشته یافرقه ای که چنین عقیده‌را بخود بسته‌باشند بلی این دو نفر چیزی از این قبیل نیافتند . وبلکه ، پنداشتند که درهرچه که درمورد هر گروهی درهرحال نسبت دهند ، موردتصدیق قرار میگیرند !

یا پنداشتند که : شیعه تألیفاتی که شامل معتقداتشان باشد ندارند تا در مواردی که نسبتی بآنها داده میشود مجموعه معتقداتشان مقیاسی آشکار باشد برای سنجش و تطبیق نسبتها با آن ! ویا چنین پنداشتند که نسلهای بعدی مردانی را نمی پروراند که باگروه مفتری برابر شوند وبحساب سخنان‌آنها برسند ناچار ، این گونه اوهام‌آنهارا واداشته وتشویق نموده که حسن اشتهار شیعه‌را بااین گونه افتراها و نسبتهای ناروا وبی اساس آلوده و دگرگون سازند همانطور که دیگران یعنی سایرنویسندگان معاند ومفتری را دراین وادی افکنده که هرگونه ناسزا وناروائی را علیه شیعه جستجو کنند وعواطف واحساسات مردم بی خبر وغیر وارد را علیه آنان تحریك وبهیجان بیندازند وموجبات جدائی اقوام وامم‌را ازآنها فراهم سازند!

آری ! این گونه تصورات وپندارهای ناروا باعث شد که بی‌دریغ عنان سخن را رها کرده وبرخلاف واقع علیه گروه شیعه سخن گویند ! بطوری که گوئی علیه قوم و ملّتی سخن میگویند که منقرض شده اند و اثر حیاتی واجتماعی آنها از بین رفته ودیگر مدافعی ندارند ! ! در صورتیکه آنچه اینان گفته و نوشته اند حقیقت ندارد وشیعه هرگز چنین جرأتی نداشت که ساحت مقدس صاحب رسالت را مورد

چنین نسبت قرار دهند و کتمان آنچه را که تبلیغ آن بر آن جناب واجب است درباره حضرتش روا پندارند !! مگر آنکه تبلیغ مخصوص ظرف معیّنی از زمان و مکان باشد که وحی الهی اجازهٔ آشکار ساختن آنرا قبل از موعد معین ندهد.

بخدا، اگر این‌دو مفسر! در تمام سخنان یاران خود (سایرمفسرین) امعان نظر میکردند ومخصوصاً وجوه دهگانه ایرا که رازی بیان‌داشته ملاحظه مینمودند از افترای بشیعه خود داری میکردند و بگویندهٔ سخنانی که شیعه‌را بگفتن آنها طعن میزنند و متّهمشان میدارند واقف میشدند !! چه؟ همانطور که اقوال ووجوه مذکوره نقل شد، بعضی‌ازآنها میگویند: آیهٔ تبلیغ دربارهٔ جهاد نازل شده، زیرا پیغمبر ﷺ در پاره مواقع از تحریص منافقین بجهاد خودداری و امساك مینمود، آندیگری گوید: هنگامی که پیغمبر از نکوهش خدایان ثنویها سکوت فرمود، این آیه نازل شد، وآنسومی گوید: هنگامی که آنحضرت آیه تخییر را از زنان خود (همانطور که در صفحه ۱۰۷ بدان اشعار شد) کتمان فرمود این آیه نازل گشت، بنابرآنچه گفته شد، چنانکه ملاحظه میکنید: نزول‌آیهٔ تبلیغ برمبنای این وجوه واقوال مشتمل است براینکهٔ پیغمبر ﷺ از انجام مأموریت خود خودداری نموده! حاشا و کلّا !! چنین نسبتها از ساحت عظمت و قداست پیغمبر گرامی ﷺ دور است !.

انه لتذکرة للمتقین ✿ وانا لنعلم ان منکم مکذبین

سوره «الحاقه»

﴿ اکمال دین بولایت ﴾

و از جمله آیات که در روز غدیر در شأن امیر المؤمنین علیه السلام نازل شد این آیه است :

«الیوم اکملت لکم دینکم واتممت علیکم نعمتی ورضیت لکم الاسلام دیناً[۱]»
(سوره مائده ، ۳)

امامیّه بطورعموم وبدون استثناء اتفاق دارند باینکه : این آیهٔ کریمه پیرامون نصّ غدیر نازل شده است ، بعد از آنکه پیغمبر صلّی الله علیه و آله و سلّم ولایت مولای ما أمیرالمؤمنین علیه السلام را با کلماتی روشن و صریح اعلام واظهار فرمود ، که درنتیجه ، نصّ آشکار و جلیّ براین امر را دربر گرفت بطوری که صحابهٔ پیغمبر دانستند و عرب آنرا درك و فهم نمودند ، و هر کس که این خبر باو رسید ، بدان استدلال واحتجاج نمود ، و بسیاری از علماء تفسیر وپیشوایان فنّ حدیث و حافظین آثار از اهل سنّت با امامیّه بر آن اتّفاق نموده اند وآن حقیقتی است که معتبر شناخته شده ونقلی که درجلد ۳ تفسیر رازی ، ص ۵۲۹ از اصحاب آثار (راویان و مفسّرین) ثبت گشته آنرا تأیید می نماید مشعر براینکه : پس ازنزول این آیه بر پیغمبر صلّی الله علیه و آله آنجناب بیش از هشتاد و یك روز یا هشتاد و دو روز زنده نبود ، و ابوالسعود درحاشیهٔ تفسیر رازی جلد۳ص۵۲۳ این مدت را تعیین کرده ،ومورّخین از اهل سنّت ذکر نموده اند[۲] که وفات پیغمبر صلّی الله علیه و آله در دوازدهم ربیع الاول بوده و گوئی ، بعد از بحساب نیاوردن روز غدیر و روز وفات آنجناب یك روز

(۱) امروز دین شمارا کامل نمودم ، ونعمت خود را برشما تمام کردم ، ودین اسلام‌را برای شما دین پسندیده قرار دادم .

(۲) به جلد ۲ تاریخ کامل صفحهٔ ۱۳۴ و امتاع مقریزی صفحه ۵۴۸ و جلد ۶ تاریخ ابن کثیر صفحهٔ ۳۳۲ (ابن‌کثیر آنرا مشهوربشمارآورده) وجلد۳ « السیرة الحلبیه» صفحهٔ۳۸۲ مراجعه نمائید .

(برسبیل تسامح) بر آن افزوده شده ودرهرصورت ، این بحقیقت نزدیك تر است ازقول باینکه : آیهٔ مزبور در روز عرفه نازل‌شده که درصحیح مسلم وصحیح‌بخاری مذکور گشته ، چه در این صورت چند روز زیاد مینماید ، مضافاً بر نصوص بسیاری که از این قول پشتی بانی مینماید بطوریکه جز تسلیم بمفادآن گزیری نیست ، تا برسیم به بحث درپیرامون آن .

✿(اینك : روایات مربوط بوقت نزول این آیه)✿

۱ ـ حافظ ، ابوجعفر ، محمدبن جریر طبری متوفای سال ۳۱۰ ، در « کتاب الولایه » باسناد خود از زید بن ارقم در حدیثی که در ص ۸۹ گذشت روایت نموده که : این آیهٔ کریمه روز غدیر خم درشأن امیرالمؤمنین علیه السلام نازل شده .

۲ـ حافظ ، ابن مردویه ، اصفهانی ، متوفای ۴۱۰ ، از طریق ابی هارون عبدی ، از ابی سعید خدری روایت کرده که : این آیه در روز غدیر خم بر رسول خدا صلی الله علیه و آله نازل گشت ، هنگامی که فرمود : **من کنت مولاه فعلی مولاه** وسپس روایت مزبور را از ابی هریره نقل کرده ودرآن تصریح شده که روز مزبورهجدهم ماه ذی الحجة الحرام است یعنی روز بازگشت پیغمبر صلی الله علیه و آله از حجة الوداع ـ تفسیر ابن کثیر ، جلد۲ ص۱۴ .

وسیوطی در جلد۲ «الدر المنثور» ص ۲۵۹ گوید : ابن مردویه وابن عساکر (بسند ضعیف) از ابی سعید خدری آورده اند که چون رسول خدا صلی الله علیه و آله در روز غدیر خم علی علیه السلام را منصوب وولایت اورا اعلام فرمود، جبرئیل این آیه‌راآورد: **الیوم اکملت لکم دینکم .....**

و ابن مردویه ، و خطیب ، وابن عساکربسند ضعیف[1] ازابی هریره روایت کرده‌اند که گفت : چون روز غدیرخم شد ، و آن روز هجدهم ذی الحجة الحرام

(۱) قریباً در مبحث روزه داشتن روز عید غدیر صحت‌این حدیث را خواهید دانست واشعار نامبردگان‌به ضعیف بودن‌سند حدیث موجبی‌نداردوحدیث واضح‌ورجال‌اسنادآن همگی‌ثقه‌هستند .

است ، پیغمبر صلى الله عليه وآله فرمود : « من کنت مولاه فعلي مولاه » ، سپس خدای تعالی این آیه را فرستاد : **الیوم اکملت لکم دینکم** . . . وسیوطی در جلد ۱ « الاتقان » ص ۳۱ « از چاپ سال ۱۳۶۰ » بدو طریق ازاو روایت نامبرده را آورده است .

و بدخشي در « مفتاح النجا » از عبد الرزاق رسعني ازابن عباس آنچه را که در ص ۹۸ گذشت ذکر نموده ، سپس گوید : و ابن مردویه ازابی سعید خدری رضی الله عنه بمانند آن روایت کرده ، و در پایان آن مذکور است : پس نازل‌شد: **الیوم اکملت لکم‌دینکم** . . تا آخر آیه در این هنگام پیغمبر صلى الله عليه وآله فرمود : « الله اکبر علی اکمال الدین و اتمام النعمة و رضی الرب برسالتي و الولاية لعلي بن ابي‌طالب[1] »واربلی بهمین‌لفظ آنرا در « کشف الغمة » ص ۹۵ ازتفسیراونقل کرده وقطیفی‌در« الفرقة‌الناجیة »گوید : ابوبکرابن‌مردویه حافظ ، باسنادخود که منتهی بابی سعید خدری‌میشودروایت نموده که : پیغمبر صلى الله عليه وآله روزیکه مردم را درغدیرخم دعوت فرمود ، امر کرد خار و خاشاك را از زیر درخت بر طرف ساختند ، وآن روز پنجشنبه بود ، ومردم را بسوی علی عليه السلام دعوت کرد و دو بازوی علی عليه السلام را گرفت و بلند کرد تا حدیکه مردم سفیدی زیر بغل پیغمبر صلى الله عليه وآله را دیدند ، سپس از یکدیگر (پیغمبر صلى الله عليه وآله و علی عليه السلام) جدا نشدند تا این آیه نازل شد : «الیوم اکملت لکم دینکم» تاآخر آیه پس گفت ... تاآخر آنچه‌ازابی نعیم اصفهانی حرف بحرف میآید .

۳ ـ حافظ ، ابونعیم‌اصفهانی ، متوفای۴۳۰ در کتاب‌خود (مانزل‌من‌القرآن في علي عليه السلام) روایت نموده گوید : حدیث کرد ما را ، محمد بن احمد بن علی بن مخلد (محتسب ، متوفای ۳۵۷) که او از محمد بن عثمان بن‌ابی‌شیبه واوازیحیی‌حمانی و او ازقیس بن ربیع ، واو از ابی هارون‌عبدی ، از ابی سعید خدری رضی الله عنه

---

(۱) یعنی‌خدارا به بزرگی می ستایم دربرابر کامل نمودن دین وتمام کردن‌نعمت وخوشنودی خدا برسالت من وولایت علی بن ابی طالب .

روایت نموده که: پیغمبر صلی الله علیه و آله مردم را درغدیرخم بسوی علی علیه السلام دعوت نمود، بامر آنجناب خار و خاشاك زیر درخت بر طرف شد و آنروز پنجشنبه بود، سپس پیغمبر صلی الله علیه و آله علی علیه السلام را طلبید و دوبازوی او را گرفت و بلند کرد تا بحدّی که مردم سفیدی زیر بغل رسول خدا را دیدند. سپس آن اجتماع متفرق نشد مگر بعد از نزول این آیه: **الیوم اکملت لکم دینکم** تا آخر آیه.

پس رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «الله اکبر علی اکمال الدین و اتمام النعمة و رضی الرب برسالتي و بالولایـة لعلی من بعدی» سپس فرمود:

من کنت مولاه فعلي مولاه، اللهم وال من والاه، و عاد من عاداه، و انصر من نصره، واخذل من خذله.

در این هنگام حسّان عرض کرد: یارسول‌الله اجازه فرما در باره علی علیه السلام اشعاری بگویم که شما آنها را بشنوید، فرمود: بگوبمیمنت و برکت الهی، پس حسّان برخاست و گفت ای گروه بزرگان قریش من پیرو امر ولایت گفتار خود را بشهادت رسول خدا که در امر ولایت ممضی و مجری است اعلام میدارم، سپس گفت:

یناديهم يوم الغدير نبيّهم ... بخمّ، فأسمع بالرسول مناديا

يقول فمن مولاكم ووليّكم ... فقالوا ولم يبدواهناك التعاميا

الهك مولانا و انت وليّنا ... ولم ترمنّا في الولاية عاصيا

فقال له قم يا عليّ فانّني ... رضيتك من بعدي اماماً وهاديا

فمن كنت مولاه، فهذا وليّه ... فكونوا له انصار صدق مواليا

هناك دعا اللهم وال وليّه ... و كن للذي عادا عليّاً معاديا(۱)

---

(۱) یعنی: ندامیکند آنانرا پیغمبرشان روز غدیر درخم چه سزاست ندای پیغمبرراشنفتن میگوید کیست مولا وولی شما؟ همگی گفتند وغفلت نورزیدند، خدای تومولای ماوتو ولی ما هستی ودر میان ما ازولایت توکسی را نمی بینی که سرپیچی کند پس گفت بدو یاعلی برخیز که بعد ازخود توراامام وراهنما پسندیدم پس هر که من مولای اویم این علی مولای اوست پس همگی باشید یاران صدق ودوستدارن او درآنموقع روبخدا کرد وگفت خدایا دوست دار دوست دارندهٔ اورا وباش برای کسی که علی را دشمن بدارد دشمن.

و شیخ تابعی ـ سلیم بن قیس هلالی ـ این حدیث را بهمین لفظ در کتاب خود از ابی سعید خدری روایت نموده که گفت : همانا رسول خدا صلی الله علیه و آله مردم را درغدیر خم طلبید و امر فرمود آنچه خار وخاشاك درزیر درخت بودبرطرف نمودند ، وآن روز پنجشنبه بود ، سپس مردم را بسوی خود خواند و بازوی علی بن ابی طالب علیه السلام را گرفت و بلند کرد تا حدّی که سفیدی زیر بغل رسول خدا صلی الله علیه و آله را دیدم ... تا پایان روایت بلفظی که ذکر شد .

٤ ـ حافظ ، ابوبکر ، خطیب بغدادی ، متوفای ٤٦٣ ، در تاریخ خود ، جلد ۸ ص ۲۹۰ از عبدالله بن علی بن محمد بن بشران ، از حافظ ، علی بن عمر دارقطنی ، از حبشون خلال ، از علی بن سعید رملی ، از ضمره ، از ابن شوذب ، از مطر ورّاق ، از ابن حوشب ، ازابی هریره ، روایت نموده ، ازرسول خدا صلی الله علیه و آله ـ

و از احمد بن عبدالله نیری ، از علی بن سعید ، از ضمره ، از ابن شوذب ، از مطر ، از ابن حوشب ، از ابی هریره ، از پیغمبر صلی الله علیه و آله که فرمود : هر کس روز هجدهم از ذی الحجة الحرام را روزه بدارد ، خداوند روزهٔ شصت ماه برای او مینویسد ، و آن روز غدیر خم است هنگامی که پیغمبر صلی الله علیه و آله دست علی بن ابی طالب علیه السلام را گرفت و فرمود : آیا من بمؤمنین اولی از خودشان نیستم ؟ گفتند: آری یا رسول الله . آنحضرت فرمود : « من کنت مولاه فعلیٌ مولاه » سپس عمر بن خطاب گفت : به به ای پسر ابی‌طالب ، گردیدی مولای من و مولای هر کسی که مسلم است ، پس خداوند نازل فرمود : « الیوم اکملت لکم دینکم » . . . تا آخر آیه .

٥ ـ حافظ ، ابوسعید سجستانی[1] ، متوفای ٤٧٧ در کتاب الولایه باسنادش ازیحیی بن عبد الحمید حمّانی کوفی ، از قیس بن ربیع از ابی هارون از ابی سعید خدری ، روایت نموده که چون رسول خدا صلی الله علیه و آله مردم را در غدیر خم دعوت فرمود بامر آنجناب خار و خاشاك زیر درخت بر طرف شد وآنروز پنجشنبه بود . . . تا

(۱) سجستان همان سیستان است .

آخر حدیث بلفظ مذکور درطریق ابی نعیم اصفهانی.

۶ - ابوالحسن ابن المغازلي شافعي، متوفای ۴۸۳ در مناقب خود ازابی‌بکر، احمد بن محمد بن طاوان روایت نموده که گفت: خبر داد ما را ابوالحسین، احمد بن حسین بن سمّاك، از ابو محمد جعفر بن محمد بن نصیر خلدی، ازعلی بن سعید بن قتيبهٔ رملی، که گفت خبردادضمرة بن ربیعهٔ قرشی، ازابن شوذب، از مطرورّاق از شهر بن‌حوشب، از ابی‌هریره... تاپایان حدیث بلفظ مذکور درطریق خطیب بغدادی (در العمدة صفحه ۵۲) و گروه دیگری‌نیز آنرا ذکرنموده‌اند.

۷ - حافظ، ابوالقاسم، حاکم حسکانی (شرح حال او در ج ۱ ص ۱۸۴ مذکور است) گفت: خبر داد ما را: ابو عبدالله شیرازی، از ابوبکر جرجانی، از ابو احمد بصری، از احمد بن عمّار بن خالد، از یحیی بن عبد الحمید حمّانی، از قیس بن ربیع، از ابی هارون عبدی، از ابی سعید خدری: باینکه چون این آیه نازل‌شد: **الیوم اکملت لکم دینکم...** الآیة رسول خدا ﷺ فرمود:

الله اکبر علی اکمال الدین و اتمام النعمة و رضی الرب برسالتی، و ولایة علي بن ابي طالب من بعدي وفرمود: **من کنت مولاه فعلي مولاه اللهم وال من والاه، وعاد من عاداه، وانصر من نصره، و اخذل من خذله.**

۸ - حافظ، ابو القاسم ابن عساکر شافعي، دمشقي، متوفای۵۷۱ حدیث مزبور را بطریق ابن مردویه از ابی سعید و ابی هریره (بطوریکه در جلد ۲ «الدرّالمنثور» ص ۲۵۹ مذکور است، روایت نموده است.

۹ - اخطب خطبا، خوارزمی، متوفای ۵۶۸ در «مناقب» ص ۸۰ گوید: خبر داد ما را، سیّد الحفّاظ، ابو منصور شهردار بن شیرویه بن شهردار دیلمی، در ضمن آنچه که از همدان بمن نوشت گفت نقل کرده مرا ابو الفتح عبدوس بن عبدالله بن عبدوس همدانی (بوسیلهٔ کتابت) گفت خبر داد مرا عبدالله بن اسحاق بغوی، از حسن بن علیل غنوی، از محمد بن عبدالرحمن زرّاع، از قیس بن حفص، از علي بن حسن عبدی، از ابی هارون عبدی، از ابی سعید خدری، که گفت:

روزیکه پیغمبر صلی الله علیه و آله مردم‌را درغدیر خم طلبید، حسب الأمر آنجناب خار وخاشاك زیر درخت برطرف شد ، و آنروز پنجشنبه بود ، سپس مردم را دعوت بسوی علی علیه السلام کرد وبازوی‌او(علی علیه السلام) راگرفت وبلندنمودتابحدی که مردم زیربغلهای پیغمبر صلی الله علیه و آله را دیدند ، (۱) تا اینکه این آید نازل شد : « الیوم اکملت لکم دینکم . . . » الایة ، تا پایان حدیث طبق‌الفاظی که‌بطریق‌ابی نعیم اصفهانی مذکور افتاد .

و در « المناقب » ص ۹٤ باسناد از حافظ احمد بن حسین بیهقی ، از حافظ ابی عبدالله‌حاکم ، از ابی یعلی زبیر بن‌عبدالله ثوری ، از ابی جعفر احمد بن عبدالله‌بز"از از علی بن سعید رملی ، از ضمره ، از ابن شوذب ، از مطر ور"اق روایت نموده تا آخر آنچه که از خطیب بغدادی نقل شد ، از حیث سند ومتن حدیث .

۱۰ ــ ابو الفتح نطنزی در کتاب خود « الخصایص العلویّه » از ابی سعید خدری بلفظی که در ج۱ ص ۸۵ گذشت روایت نموده ونیز از ابی سعید خدری و جابر انصاری روایت نموده که گفتند : چون‌این آیه :**الیوم اکملت لکم دینکم...** الآیه نازل شد ، پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود :

الله اکبر علی اکمال الدین و اتمام النعمة و رضی الرب برسالتی ، و ولایة علی بن ابی‌طالب بعدی .

ودر کتاب‌مزبور (خصایص) باسنادش از امام محمدباقر علیه السلام وامام جعفر صادق علیه السلام مذکور است که فرمودند : این آیه (یعنی آیه تبلیغ) در روز غدیر نازل شد و در همان روز نیز این آیه « الیوم اکملت لکم دینکم . . . » نازل گردید ،و از قول حضرت صادق علیه السلام گوید : معنی این آیه اینست : **امروز دین شما راکامل نمودم** بسبب بپاداشتن نگهبان آن و نعمت خود را برشما تمام کردم ـ **یعنی بسبب**

---

(۱) در فراید السمطین نقل از خوارزمی چنین مذکور است : سپس آندو پراکنده نشدند تا این آیه نازل شد ، ودر لفظ دیگر ازاو چنین است ، سپس پراکنده نشدند (آنگروه) تا این آیه نازل شد مثل لفظ ابی نعیم .

ولایت ما ، و دین اسلام را برای شما پسندیدم و بدان رضا دادم ، یعنی تسلیم شدن نفس نسبت بامر ما و باز در خصایص خود باسنادش از ابی هریره حدیث روزه داشتن روز غدیر را بلفظی که بطریق خطیب بغدادی گذشت روایت نموده ودرآن نزول آیه (مزبور) در بارهٔ علی علیه‌السلام در روز غدیر مذکور است .

۱۱ - ابوحامد سعدالدین صالحانی ، شهاب الدین احمد در (توضیح الدلایل- علی ترجیح الفضایل) ذکرنموده : و باسناد مذکور ازمجاهد رضی‌الله عنه روایت شده که گفت : این آیه : « الیوم اکملت لکم دینکم » . . . درغدیر خم نازل‌شد، و پس ازنزول آن رسول‌خدا صلوة وسلام وبرکات خدابر او وآل اوبادفرمود : «الله اکبر علی اکمال الدین و اتمام النعمة و رضی الرّب برسالتي و الولایة لعلی» - صالحانی آنرا روایت نموده است (۱) .

۱۲ - ابوالمظفّر، سبط ابن‌جوزی ، حنفی، بغدادی ، متوفای ٦٥٤ درتذکرهٔ خود ص ۱۸ روایتی را که خطیب بغدادی بادقت در سند از طریق حافظ ، دارقطنی آورده و در ص ۱۱۹ ذکر شد ، نقل نموده است .

۱۳ - شیخ الاسلام حموینی حنفی ، متوفای ۷۲۲ در باب دوازدهم از « فراید السمطین » روایت نموده از شیخ تاج الدین ابوطالب علی بن حُبّ بن عثمان بن عبدالله خازن ، از امام برهان الدین ناصر بن ابی المکارم مطرّزی (برسبیل اجازه) باخبار از امام اخطب خوارزم ابو المؤیّد ، موفق بن احمد مکّی خوارزمی ، گفت : خبرداد مرا سید الحفّاظ در ضمن مکتوبی که از همدان برای من فرستاد . . . تا آخر روایتی که از أخطب خطبای خوارزمی ذکر شد ، از سند و متن‌حدیث .

و از سید الحفّاظ ، ابی منصور شهردار بن شیرویه بن شهردار دیلمی روایت

---

(۱) شهاب الدین درکتاب (توضیح الدلائل) خود چنین گوید ، گفت پیشوای‌دانشمند ، ادیب اریب ، آراسته به بزرگواریهای اخلاقی کسی‌که درمیان بزرگان پیشوایان بنام،ملقب است به ، محی السنه وناصر الحدیث ومجددالاسلام ، عالم ربانی وعارف سبحانی سعدالدین ابوحامد محمد ابن حسین بن یحیی - صالحانی ، درعبارات برجسته واشارات دلربا ازکتاب خود ، خدای سعی اورا بپذیرد وپاس دارد وجایگاه اورا بفضلش گرامی بدارد . الخ . . .

نموده که گفت : خبرداد مرا حسن بن احمد بن حسن حدّاد معرّی حافظ از احمد بن عبدالله بن احمد ، از محمد بن احمد ، از محمد بن عثمان بن ابی شیبه از یحیی حمّانی از قیس بن ربیع ، از ابی هارون‌عبدی .ازابی‌سعید خدری ، که : رسول خدا صلی الله علیه و آله مردم را بسوی علی علیه السلام دعوت نمود . . تا آخر حدیث بلفظی که بطریق ابی‌نعیم در ص۱۱۸عیناً ذکرشد ، سپس گفته که : این حدیثی است که دارای طرق‌بسیاری است که منتهی میشود به ابی سعید ، سعد بن مالك خدری انصاری .

۱۴ــ عمادالدین ابن کثیرقرشی‌دمشقی شافعی‌متوفای ۷۷۴ ، درجلد۲تفسیرش ص ۱۴ از طریق‌ابن‌مردویه از ابی‌سعیدخدری وابی‌هریره روایت نموده که گفتند : همانا این آیه درروز غدیر خم در بارهٔ علی علیه السلام نازل شده ، و در جلد ۵ تاریخش ص ۲۱۰ حدیث مذکور از ابی هریره را بطریق خطیب بغدادی روایت کرده و در این مورد سخنانی دارد که بیان آن در موضوع روزهٔ روز غدیر خواهد آمد .

۱۵ ــ جلال الدین سیوطی شافعی ، متوفای ۹۱۱ در جلد ۲ « درّ المنثور » ص ۲۵۹ از طریق ابن مردویه و خطیب و ابن عساکر این حدیث را بلفظی که در روایت ابن مردویه گذشت روایت نموده .

و در جلد ۱ « الاتقان » ص ۳۱ ضمن تعدادآیاتی که در سفر نازل‌شده گوید: و از جملهٔ آنها است : **الیوم اکملت لکم دینکم** . . . درحدیث صحیح ازعمرروایت شده که‌آیهٔ مزبور در شام عرفه (روز جمعه) سال « حجة الوداع »نازل شده ،برای‌آن طرق بسیاری است . لیکن ، ابن مردویه با بررسی در طریق از ابی سعید خدری روایت نموده که آیهٔ مزبور روز غدیر خم نازل گشت ، ومانندآنرا از ابی‌هریره روایت نموده ودرآن مذکور است که : آنروز هجدهم « ذی الحجه » هنگام باز گشت پیغمبر صلی الله علیه و آله از «حجة الوداع » بوده و هر دوی آنها صحیح نمی‌آید . اه

(ما میگوئیم): اگر مراد او از عدم صحّت ایراد و نکوهش دراسناداست، این درست نیست ، زیرا روایت ابی هریره درنزد استادان فنّ حدیث‌صحیح الاسناد شناخته شده و ثقه و مورد اعتماد بودن رجال آن را تصریح کرده اند ، و ما بطور

تفصیل این موضوع را در باب روزهٔ روز غدیر بیان خواهیم کرد ، وحدیث ابوسعید، طرق بسیاری‌داردچنانکه در کلام‌حموینی نقل‌از کتاب او «فرائد السمطین» گذشت ، علاوه بر این ، این روایت اختصاص بابی سعید و ابی هریره ندارد ، و ضمن‌مطالب گذشته بخوبی دانستید که عین آنرا جابر بن عبدالله و مفسّر تابعی مجاهدمکی و امامان حضرت باقر وحضرت صادق علیهماالسلام روایت کرده اند و علماء حدیث باین رواة تکیه کرده و در برابر روایت نامبرده تسلیم شده اند کما اینکه روایت آن از علماء و حافظین حدیث مختص" بابن مردویه نبوده و از خود سیوطی در منثورش شنیدید روایت خطیب و ابن عساکررا ودانستید که در « نقل‌و روایت » این‌حدیث گروه دیگری نیز هستند که بابررسی در سند آنرا روایت نموده اند ، که درعداد آنها افرادی است مانند : حاکم نیشابوری و حافظ بیهقی ، و حافظ ابن ابی‌شیبه، وحافظ دارقطنی ، و حافظ دیلمی ، وحافظ‌حدادوغیرآنها ، بدون اینکه درآن‌طعن و انتقادی از طرف یکی از آنان مشهود گردد .

واگر مراد اوعدم صحّت ازلحاظ معارض بودن آن با روایاتی استکه‌حاکی از نزول آیه مزبور درروز عرفه است ؟ دراینصورت ، نامبرده درحکم قطعی ببطلان یکی از دو جانب ، گزافه گوئی نموده ! و برفرض اینکه جانب دیگر در نظر او رجحان داشته باشدموجب‌آن نخواهدبود که بجانب دیگر حکم‌قطعی ببطلان بدهد چنانکه در مورد تعارض دو حدیث مقرّ راست ، خصوصاً درصورتیکه ممکن باشد جمع بین آندو باینکه گفته شود : این‌آیه دو بار نازل گشته ، چنانکه همین احتمال را ابن جوزی در کتاب خود « تذکره » درص۱۸ داده مانندآیاتی چند ازآیات کریمه کەمکررنازل شده اند ، وازآنجمله است : آیه بسمله که یکبار درمکّه وباردیگر در مدینه نازل شده وغیر این‌آیه که ذکرآنها خواهد آمد .

بعلاوه ، داستان نزول آیه مزبور در روز غدیر تأیید میشود بآنچه درپیش‌از رازی وابی‌السعود وغیرآندو اشعار نمودیم‌دایر بر اینکه : پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله بعدازنزول

این آیه بیش از هشتاد ویك یادو روز زیست نفرمود ، بصفحهٔ ۱۱۵ مراجعه فرمائید .

وسیوطی دراین تحکم وزور گوئی خود ازابن کثیر پیروی کرده : چه نامبرده در جلد ۲ تفسیرش ص ۱٤ بعد از ذکر حدیث مزبور بدو طریقش گوید : هیچیك از این دو حدیث درست نمی‌آید ، بنا بر این اوستمکار تراست (۱) .

۱٦ ـ میرزا محمد بدخشی ، حدیث ابن مردویه را بشرحیکه درص ۱۱۷ گذشت در « مفتاح النجا » ذکر نموده است .

و پس از تمام این دلائل و آثار ، آنچه در خور نهایت شگفتی است ، سخن آلوسی است که در ج ۲ « روح المعانی » ص ۲٤۹ گوید : شیعه از ابی سعید خدری آورده اند که : این آیه پس از فرمایش پیغمبر صلی الله علیه و آله در بارهٔ علی کرّم الله وجهه که در غدیر خم فرمود : **من کنت مولاه فعلی مولاه** ، نازل شد ، و پس از نزول آن آنجناب فرمود : **الله اکبر علی اکمال الدین ، و اتمام النعمة ، ورضی الرب برسالتی و ولایة علی کرم الله تعالی وجهه بعدی .**

وپوشیده نیست که این ازافتراهای آنان (شیعه) است ، ورکاکت (ضعف وبی مایگی) خبر درآغاز امر ، گواه براین مطلب است ...! اه .

ما نمیتوانیم احتمال این‌را بدهیم که آلوسی برطرق این حدیث وراویان آن آگاهی نداشته و بعلت جهل وعدم وقوف این روایت را بشیعه فقط نسبت داده است بلکه انگیزه‌های عصبی و کینه توزی اورا وادار نموده که این حقیقت آشکار را در پرده‌های اشتباهکاری وهوچیگری بپوشاند ، دیگر این گمان را بخود راه نداده که کسی باشد وپس ازوقوف واطلاع بر کتب اهل سنّت و روایات آنها با او درآویزد و بحساب فتنه انگیزی او برسد !!

آیا کسی نیست ، از این مرد سؤال کند : باشناسائی تو کسانی‌را از پیشوایان حدیث وعلماء تفسیر وحاملین تاریخ از غیر گروه شیعه که حدیث مزبور را روایت نموده‌اند ، چگونه روایت مزبور را اختصاص بشیعه داده‌ ؟ و با اینکه سلسلهٔ اسناد

(۱) جمله اخیر مثلی است میان عرب که « والبادی أظلم » .

این روایت به ابی هریره و جابر بن عبد الله انصاری وامام باقر وامام صادق علیهما السلام نیز منتهی گشته چگونه اسناد حدیث مزبوررا بابی سعید خدری مخصوص نموده ؟! سپس از او سؤال شود ، رکاکت (ضعف و بی مـایگی) را کـه در حدیث مزبور پنداشته و آنرا گواه بر این قرار داده که حدیث مزبور از ساخته های شیعه است آیا در لفظ حدیث وجود دارد ؟ و حال آنکه همزاد سایر احادیثی است که روایت شده ، وهیچگونه پیچیدگی وابهامی درآن نیست ، یا این رکاکت خیالی از ضعفی است که در اسلوب آن هست ؟؟ ویا متضمّن تکلّفی است در بیان مقصود؟ویاتنافری در ترکیب آن وجود دارد درحالیکه برمجرای موازین عربیّت صرف جاری است؟! ویااین رکاکت درمعنای آن است . درصورتیکه در آن روایت اثری از این نوع رکاکت نیست جز آنکه : آنچه درفضیلت امیرالمؤمنین علیه السلام روایت شود وهرمنقبت وفضیلتی که بآنجناب نسبت داده شود در نظر آلوسی و بعقیدهٔ او رکیك و ضعیف و ناپسند است !! و این همان کینه و عصبیّت باطله ایست که دارنده آنرا بوادی هلاکت میفکند !!کاش میدانستم که : شیعه اگر روایت صحیحی را نقل نمودند وروایات اهل سنت هم آنرا تأیید و پشتیبانی نمود ، چه گناهی مرتکب شده اند که یك ناصبی معاند با این کیفیت دروادی عداوت عنان خودرا سر دهد وباعناد لجوجانه بگوید: این روایت را شیعه آورده ... وپوشیده نیست که این ازمطالب ساخته وبی حقیقت آنها است ... الخ .

در حالتیکه برای ما فراهم است که هم اکنون احادیث رکیك وبی مایهٔ اورا که کتاب ضخیم او پراست ازآن ، در معرض نمایش بگذاریم تـا ارباب انصاف و صرافان سخن ، مطالب ضعیف ورکیك را ازغیر آن تمیز دهند ، ولی باچشم پوشی ازآن میگذریم وازراه کرم وفتوت اورا وا میگذاریم . !!

کلا انه تذکرة

فمن شاء ذکره ، وما یذکرون الا ان یشاء الله

(سوره مدثر)

«عذاب واقع»

ازجملهٔ آیات نازله بعد ازنص ّ غدیر قول خدای‌تعالی است در سوره «المعارج» «سأل سائل بعذاب واقع للکافرین لیس له دافع من الله ذی المعارج» که علاوه بر اعتقاد شیعه بآن، جمعی ازعلمای اهل‌سنت که شخصیت شان مورد تصدیق است آنرا در کتب تفسیر وحدیث ثبت وضبط نموده‌اند.

و اینك بذکر نص ّ روایات مذکور توجّه کنید:

۱ ـ حافظ، ابو عبید هروی (که در سال ۲۲۳ / ٤ درمکّه در گذشته وشرح حال‌او درج۱ ص۱٤۷ذکرشده)، درتفسیرخود«غریب القرآن» روایت‌نموده گوید: پس از آنکه رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله درغدیر خم تبلیغ فرمودآنچه را که مأمور بدان‌بود واین امر در بلاد شایع ومنتشر شد، جابر [1] بن نضر بن حارث بن کلدهٔ عبدری آمد وخطاب به پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله نموده گفت: بما از طرف خداوند امر کردی که گواهی‌به یگانگی خداوند ورسالت توبدهیم‌ونماز وروزه‌وحج وزکاة را امتثال کنیم همه را ازتو پذیرفتیم وقبول کردیم، وتو باینها اکتفا ننمودی تااینکه بازوی پسر عمّت را گرفتی وبلند نمودی واورا برما برتری دادی وگفتی: **من کنت مولاه فعلی مولاه**، آیا این امر از طرف تواست یا ازجانب خداوند؟! رسول‌خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله

---

(۱) در روایت ثعلبی که خواهد آمد و علما متفقاً آنرا نقل نموده اند، نام این شخص «حارث بن نعمان فهری» ذکر شده، وبعیدنیست‌که، جابربن نضر مذکور دراین روایت درست باشد، زیرا امیرالمؤمنین علیه السلام بامر رسول خدا صلی الله علیه وآله پدر او (نضر) را که روز بدرکبری اسیر شد دست بسته بقتل رسانید (بطوریکه شرح آن در ص ۱۳۰ خواهد آمد) ومردم درآنروز تازه مسلمان بودند وهنوز ازکفر و شرك فاصله زیادی نگرفته بودند وبر همین مبنی آتش کینه وخشم در دل آنان بر روی عصبیت های دوره جاهلیت شعله ور بود!

فرمود : قسم بخداوندی که معبودی جز او نیست ، این امر از جانب خداوند است نامبرده پس از شنیدن این سخن رو بطرف شتر خود روان شد درحالیکه میگفت : بارخدایا ، اگر آنچه محمد میگوید راست و حق است برما سنگی ازآسمان ببار ، ویا عذابی دردناك بما برسان ، هنوز به شتر خود نرسیده بود که سنگی از فراز بر سر او آمد واز دبر او خارج شد و اورا کشت و خدای تعالی این آیه را نازل فرمود : **سأل سائل بعذاب واقع . .** تاآخر .

۲ ـ ابوبکر نقّاش موصلی بغدادی (که در سال ۳۵۱ درگذشته وشرح حال او در ج ۱ ص۱۷۲ مذکور است) در تفسیر خود « شفاء الصدور » حدیث ابو عبید مذکور را روایت نموده با این تفاوت که نام شخص مزبو را بجای جابربن نضر : حارث بن نعمان فهری ذکر نموده چنانکه در روایت ثعلبی خواهد آمد و گمان دارم که این تصحیح ازطرف او باشد .

۳ ـ ابو اسحق ثعلبی نیشابوری (متوفّای ۴۲۷ / ۳۷) درتفسیرخود«الکشف والبیان » گوید : ازسفیان بن عیینه در باره قول خدای تعالی : « سأل سائل بعذاب واقع » سؤال شد که در مورد چه کسی نازل شده ؟ نامبرده بسؤال کننده[۱] گفت مطلبی را از من پرسیدی که تا کنون کسی آنرا ازمن نپرسیده ، پدرم از جعفر بن محمد علیهما السلام روایت نمود ، وآنجناب از پدرانش (صلوات الله علیهم) روایت نمود که چون رسول خدا صلی الله علیه وآله بغدیر خم رسید پس از گرد آمدن مردم در حالیکه دست علی علیه السلام راگرفته بود بآنها اعلام نموده فرمود : « من کنت مولاه ، فعليّ مولاه » پس این خبر دربلاد شایع و منتشر گشت و بگوش حرث بن نعمان فهری رسید . نامبرده نزد رسول خدا صلی الله علیه وآله آمد درحالتیکه بر ناقه ای سوار بود ، تا به ابطح[۲] رسید ، در آنجا از ناقهٔ خود فرود آمد وآنرا خوابانید و برسول خدا

---

(۱) در روایت فرات بن ابراهیم کوفی درتفسیرش ودر روایت کراجکی در کنزالفوایدمذکور است که ، سؤال‌کننده حسین بن محمد خارقی بوده .

(۲) سخن درپیرامون این کلمه (ابطح) بطور مفصل و مبسوط انشاءالله تعالی خواهدآمد.

صلّی الله علیه و آله و سلّم خطاب نمود و گفت : ای محمد از طرف خداوند ما را امر کردی که به یکتائی خدا و رسالت تو شهادت دهیم ، قبول کردیم ، و ما را به‌پنج نماز امر نمودی پذیرفتیم ، و ما را بدادن زکاة امر کردی اطاعت کردیم ، وبماامر کردی که یکماه روزه بداریم قبول نمودیم ، و مارا بحج امر کردی پذیرا شدیم ، باین امور اکتفا ننمودی تا بازوان پسر عمّت را گرفتی و اورا بلند کردی وبرما برتری و فضیلت دادی و گفتی : **من کنت مولاه فعلي مولاه** ، آیا این امرازشخص تواست یااینهم‌ازطرف خداونداست ؟ ! رسول خدا ﷺ فرمود : قسم بآن‌خداوندی که معبودی جز او نیست ، این امر از طرف خداوند است ، حرث بن نعمان پس از شنیدن سخن پیغمبر ﷺ رو بطرف مرکب خود روان شد در حالیکه میگفت: بار خدایا اگر آنچه محمّد میگوید راست و حق است ، برما سنگی ازآسمان ببار یا عذابی‌دردناك برما نازل کن ، هنوز بمرکب خود نرسیده بود که خداوند سنگی از فراز برسر او فرود آورد که از دبر او خارج شد و اورا کشت وخداوند این‌آیه را نازل فرمود : « سأل سائل بعذاب واقع ... » تاآخرآیات .

٤ ـ حاکم ، ابوالقاسم حسکانی (شرح حال اودرج۱ ص ۱۸٤ مذکور است) در کتاب « دعاة الهداة الی أداء حق الموالاة » روایت کرده گوید : بر ابو بکرمحمد بن محمد صیدلانی قرائت نمودم و بدان اقرار کرد و گفتم حدیث نمود شما را ابومحمد عبدالله بن احمد بن جعفر شیبانی ، از عبد الرحمن بن حسین اسدی ، از ابراهیم بن حسین کسائی (ابن دیزیل) از فضل بن دکین ، از سفیان بن سعید (ثوری) ، از منصور [1] ازربعی از جذیفة بن یمان که گفت : رسول خدا ﷺ در بارهٔعلی علیه السلام

---

(1) منصور بن معتمربن ربیعه کوفي از ربعي بن حراش روایت میکند مورد وثوق بودنش اجماعي است درسنهٔ ۱۳۲ وفات یافته ،ذهبي درجلد ۱ تذکره اش صفحه ۱۲۷ از اویاد کرده و اورا باکلمات : امام ،حافظ ، حجت ستوده و ربعي بن حراش‌ابومریم‌کوفي‌متوفاي سال۱۰۰ازار۴ از رجال صحیح مسلم‌وصحیح بخاري است ذهبي درجلد ۱ تذکره‌اش صفحه ۶۰ گوید ، ثقه ومورد اعتماد بودن او وپیشوائي او و استدلال بروایت اومورد اتفاق است .

فرمود: **من کنت مولاه فهذا علی مولاه**، نعمـان بن منذر (این کلمه تصحیف است) فهری گفت: این چیزی است که ازخود میگوئی؟ یا پرورد گارت بآن امر کرده؟ رسول خدا صلی الله علیه وآله فرمود: از خودنمیگویم، بلکه پرورد گارم امر فرموده نامبرده گفت: بار پرورد گارا: بر ما فرو فرست (در نسخه ها چنین مذکور است) سنگی را ازآسمان، هنوز بمرکب خود نرسیده بود که سنگی بسوی او آمد و او را خونین نمود و افتاد و مرد، سپس خداوند این آیه را نازل فرمود: **سأل سائل بعذاب واقع**[1]

و گفت: حدیث نمود مارا: ابو عبدالله شیرازی، از ابوبکر جرجانی، از ابو احمد بصری، از محمد بن سهل، از زید بن اسماعیل وابستهٔ انصار از محمد بن ایوب واسطی، از سفیان بن عیینه، ازجعفر بن محمد صادق علیه السلام از پدرانش علیهم السلام اینکه: چون رسول خدا صلی الله علیه وآله علی علیه السلام را در روز غدیر خم منصوب فرمود و گفت: **من کنت مولاه فعلی مولاه** این خبر به بلاد منتشر شد، ونعمان بن حرث فهری نزد پیغمبر صلی الله علیه وآله آمد و گفت: از طرف خدا بما امر کردی که به یکتائی خدا و رسالت تو شهادت دهیم وجهاد و حج وروزه و نماز وزکاة راآوردی وما قبول کردیم سپس باین امور اکتفا ننمودی تااینکه این پسررا(منظورش علی علیه السلام است) منصوب داشتی و گفتی: **من کنت مولاه فعلی مولاه**، این امرآیا ازطرف شخص تو است یا امری است از جانب خداوند؟! رسول خدا صلی الله علیه وآله فرمود: قسم بآن خداوندیکه جز او معبودی نیست، این از جانب خداست، در این هنگام نعمان بن حرث از نزد پیغمبر صلی الله علیه وآله برگشت ودر آن حال میگفت: بارخدایا اگر این مطلب حق است برما سنگی از آسمان ببار، پس خداوند سنگی برسراو فروافکند و او را کشت و این آیه نازل شد: «سأل سائل بعذاب واقع ...» تا آخر آیات.

۵ ـ ابو بکر، یحیی قرطبی، متوفای ۵۶۷ (شرح حال‌اودر صفحه۱۸۸ذکر شد)، در تفسیر خود در سوره «المعارج» گوید: پس از آنکه‌پیغمبر صلی الله علیه وآله فرمود:

---

(۱) اسناد این حدیث صحیح ورجال آن همگی ثقه هستند.

من کنت مولاه فعلی مولاه نضر بن حارث[۱] برسول خدا صلی الله علیه و آله گفت : بما ازطرف خداوند امر بشهادتین فرمودی و ما از تو پذیرفتیم وما راامر به نماز و زکاة نمودی و باین امورا کتفانکردی تا اینکه پسر عم خود را بر ما برتری دادی ، آیا خدا تو را بدان امر فرمود یا ازخود این کار را نمودی ؟ فرمود : قسم بخداوندیکه جز او معبودی نیست ، این از جانب خدا بود ، نامبرده بر گشت در حالیکه میگفت : خداوندا اگر این سخن حق است وازجانب تو است برما ازآسمان سنگی ببار، پس سنگی بر او افتاد و اورا کشت .

۶ ـ شمس الدین ، ابوالمظفر ، سبط ابن جوزی ، حنفی ، متوفای ۶۵٤ در تذکرهٔ خود صفحه ۱۹ این روایت را ذکر نموده گوید : این حدیث را ابو اسحق ثعلبی در تفسیر خود باسنادش از پیغمبر صلی الله علیه و آله روایت نموده که چون پیغمبر صلی الله علیه و آله موضوع ولایت علی علیه السلام را اعلام فرمود ، این خبر باطراف منتشر ودر بلاد شایع شد ، و بحرث بن نعمان فهری رسید ،نامبرده بر ناقه‌ای سوارشدوآمد درب مسجد[۲] ناقهٔ خود را عقال نمود و آمد تا داخل مسجد شد و در برابر رسول‌خدا صلی الله علیه و آله زانو بزمین زد وباتصریح بنام خطاب بآنحضرت نموده گفت : همانا تو ما را امر کردی که شهادت به یکتائی خدا ورسالت تو بدهیم وما این را از تو پذیرفتیم وتومارا امر کردی که پنج بار در شب و روز نماز کنیم و رمضان را روزه بداریم وخانهٔ خدارا زیارت کنیم ومال خود را با دادن زکاة پاك نمائیم و ما اینها را از توقبول نمودیم . باینها اکتفا نکردی تا بازوان پسر عمت را گرفتی و بلند نمودی و او را بر مردم برتری وفضیلت دادی ! وگفتی : « من کنت مولاه ، فعلی مولاه » آیا این امری

---

(۱) اونضر بن حارث بن کلدة بن عبدمناف بن کلدار است . ودراین حدیث تصحیف (اشتباه) وجود دارد ، زیرا نامبرده (نضر) در روز بدر کبری اسیر شد واو نسبت برسول خدا عداوت شدیدی‌داشت وپیغمبر امر بکشتن او فرمود و امیر المؤمنین علیه السلام او رادست بسته‌کشت ، بطوریکه در سیرهٔ ابن هشام درجلد ۲ صفحه ۲۸۶ وتاریخ طبری جلد ۲ صفحة ۲۸۶ وتاریخ یعقوبی جلد ۲ ص ۳۴ وغیر اینها مسطور است .

(۲) بقرینهٔ سایر احادیث شاید منظور مسجد پیغمبر صلی الله علیه وآله است درغدیرخم

بوده از طرف خودت ویا از جانب خدا ؟ ! رسول خدا ﷺ در حالیکه چشمانش سرخ شده بود فرمود : قسم بخدائی که جز او معبودی نیست ، این از طرف خدا بوده و من پیش خود چنین امری را ننمودم ، این سخن را سه بار تکرار فرمود در این هنگام حرث بر خواست درحالیکه‌میگفت : خداوندا ، اگر آنچه محمد ﷺ میگوید حق است ، پس سنگی از آسمان بر ما بفرست ویاعذابی دردناك برماوارد کن ، گوید : بخداقسم هنوز به ناقهٔ خود نرسیده بود که خدا سنگی از آسمان فرستاد و بر سر او اصابت کرد واز دُبر او بیرون شد و نامبرده هلاك گردید ، و خدا این آیه را نازل فرمود : « سأل سائلٌ بعذاب واقع . . » تا آخر آیات .

۷ - شیخ ابراهیم بن عبد الله یمنی وصّابی شافعی در کتاب خود « الاکتفاء في فضل الاربعة الخلفاء » حدیث ثعلبی را که در صفحه۱۲۸ذکر شد روایت نموده است .

۸ - شیخ الاسلام حموینی -متوفّای ۷۲۲ در «فرایدالسمطین» درباب‌سیزدهم روایت کرده گوید : خبرداد‌مرا شیخ عماد الدین حافظ بن بدران درشهر نابلس‌در جمله روایاتی که اجازه داد که از او روایت نمایم ، برسبیل اجازه ازقاضی‌جمال‌الدین عبدالقاسم بن عبد الصمد انصاری برسبیل اجازه از عبدالجبّاربن محمد حواری‌بیهقی، بر سبیل اجازه از امام ابی الحسن علی بن احمد واحدی که او گفت : بر استاد بزرگوارمان ابی اسحق ثعلبی درتفسیر این آیه قرائت کردم که : سفیان بن عیینه از قول خدای تعالی : « سأل سائلٌ بعذاب واقع » پرسیده شد که در بارهٔ چه کسی نازل شده ؟ گفت . . همان حدیث بشرحی که بلفظ ثعلبی در ص ۱۲۸ ذکرشد .

۹ - شیخ محمد زرندی ، حنفی (شرح حال او در ج ۱ص ۲۰۳ ذکر شد) این داستان‌را در دو کتاب خود « معارج الوصول » و « درر السمطین » ذکر نموده‌است .

۱۰ - شهاب الدین احمد دولت آبادی متوفای ۸۴۹ در کتاب خود « هدایة السعداء » در جلوهٔ دوم از هدایت هشتم روایت نموده که : رسول خدا ﷺ روزی فرمود : **من كنت مولاه فعلي مولاه ، اللهم والِ من والاه و عاد من عاداه**

وانصر من نصره ، واخذل من خذله ، یکی از کفار ، از جمله خوارج [1] این را شنید ، وآمد نزد پیغمبر ﷺ وگفت : یا محمد ! آیا این ازجانب تواست یاازطرف خداوند ؟ فرمود : این از جانب خدا است ، کافر نامبرده از مسجد بیرون شد ودر آستانهٔ درقیام کرد وگفت اگر آنچه محمد میگوید حق باشد خدایا فروآر برسرمن سنگی ازآسمان ، راوی گوید پس سنگی بر سر او افتاد و سر او شکست ، پس این آیه : « سأل سائل . . . » تا آخر نازل شد .

۱۱ ـ نورالدین بن صباغ مالکی مکّی متوفای ۸۵۵ این حدیث را در کتاب خود « الفصول المهمّة » صفحه ۲۶ روایت نموده است .

۱۲ ـ سید نورالدین حسنی سمهودی شافعی متوفای ۹۱۱ (شرح حال او در ج ۱ ص ۲۱۵ ذکر شد) این حدیث را در « جواهر العقدین » ذکر نموده‌است .

۱۳ ـ ابوالسعود عمادی [2] متوفای ۹۸۲ ، در جلد ۸ تفسیرش ص ۲۹۲ چنین نگاشته : گفته شده که او (یعنی درخواست کنندهٔ عذاب) حرث بن نعمان فهری بوده و جریان امر از اینقرار بوده که : چون این گفتار رسول خدا ﷺ باورسید که دربارهٔ علی رضی الله عنه فرمود : **من کنت مولاه فعلی مولاه** ، گفت : خداوندا ، اگر آنچه محمد میگوید حق است برما سنگی از آسمان ببار ، بلادرنگ خدا سنگی بر او افکند که بدماغ او اصابت کرد واز عضوزیرین اوبیرون‌شدودر دم جان‌سپرد .

۱۴ ـ شمس الدین شربینی قاهری شافعی متوفای ۹۷۷ (شرح حال‌اودر ج۱ ص ۲۱۷ ذکر شد) در جلد ٤ تفسیرش (السراج المنیر) صفحه ۳٦٤ گوید : در این کسی که از خدا طلب عذاب نمود اختلاف است ، ابن عباس گفته که او : نضر

---

(۱) مراد از خوارج معنی عمومی آنست که شامل هرآنکسی میشود که با حجت زمان خود نبرد کند و با او در رد کردن او ایستادگی کند ، خواه آن حجت پیغمبر باشد ویا خلیفهٔ پیغمبر .

(۲) مولی محمدبن محمد بن‌مصطفی‌حنفی ، درسال۸۹۸ درقریه‌ای نزدیک‌قسطنطنیه متولد شده علم‌آموخت ومتصدی‌امرقضاوت وفتوی شد ودر دوران‌تصدی فتوی درسال۹۸۲ درقسطنطنیه وفات یافت ، شرح حال او را ابو الفلاح در جلد ۸ « شذرات الذهب » صفحهٔ ۳۹۸ ـ ۴۰۰ ذکر نموده است .

بن حرث بوده و گفته شده که اوحرث بن نعمان بوده ، وجریان امرچنین بوده که چون گفتار پیغمبر صلی الله علیه وآله : « من کنت مولاه ، فعلیّ مولاه » باورسید برناقهٔخود سوار شد تا به ابطح رسید ، شتر خود را خوابانید ، سپس خطاب به پیغمبر صلی الله علیه وآله نموده گفت : از جانب خدا بما امر کردی که به یکتائی خدا و رسالت توشهادت دهیم و ما از تو قبول کردیم وامر کردی که پنج نوبت نماز بخوانیم واموال خود را تزکیه نمائیم پذیرفتیم ، و امر کردی که همه ساله ماه رمضان را روزه بداریم ، قبول کردیم و مارا امر بحج نمودی قبول کردیم وباین امور اکتفا ننمودی تاپسر عمّ خود را بر ما بر تری دادی ! آیا این امر از ناحیه تو است یا از جانب خدا؟ ! پیغمبر صلی الله علیه وآله فرمود : قسم‌بخدائی که جز او معبودی نیست ، این امرجز ازجانب خدا نبوده ، حرث بر گشت درحالیکه میگفت : خداوندا ، اگر آنچه محمد میگوید حق است ، بر ما از آسمان سنگی ببار یا عذابی دردناك برما برسان ، قسم‌بخداوند هنوز به شتر خود نرسیده بود که خدا سنگی براو افکند که بدماغ اواصابت‌نمود واز دبرش بیرون شد و او را کشت ، سپس این آیه نازل شد : « سأل سائل بعذاب واقع » . . . تاآخر آیات .

۱۵ ـ سید جمال الدین شیرازی متوفای سال ۱۰۰۰ در کتاب خود (الاربعین في مناقب امیرالمؤمنین علیه السلام) گوید : حدیث سیزدهم ازجعفربن محمد علیهما السلام ازپدران بزرگوارش علیهم السلام روایت شده که : چون رسول خدا صلی الله علیه وآله بغدیر خم رسید ، مردم را طلبید پس از آنکه جمع شدند ، دست علی علیه السلام را گرفت و فرمود :

من کنت مولاه ، فعلي مولاه ، اللهم وال من والاه ، وعاد من عاداه ، و انصر من نصره ، و اخذل من خذله ، وأدر الحق معه حيث كان ،(۱)

و در روایت دیگر است که فرمود : **اللهم اعنه واعن به ، و ارحمه و ارحم به ، وانصره وانصر به**(۲) این خبرشایع شد وببلاد رسیدواز جمله به حرث بن

(۱) وحق را با او بگردان هرجا که او باشد .

(۲) خدایا باوکمك فرما وبا او بدیگران کمك‌کن وبدو رحم‌کن وبا او بدیگران رحم آور وباو نصرت‌کن وبا او بدیگران نصرت‌کن .

نعمان فهری رسید ، نامبرده بر ناقهٔ خود سوار شد و نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله **آمد ....** واین حدیث را تا آخر آنچه ثعلبی گفت آورده است .

۱۶ ـ شیخ زین الدین مناوی شافعی متوفای سال ۱۰۳۱ (شرح حال اودر ج۱ ص ۲۲۱ گذشت) ، این داستان را در کتاب خود (**فیض القدیر فی شرح الجامع الصغیر**) جلد ۶ صفحه ۲۱۸ در شرح حدیث ولایت روایت نموده است .

۱۷ ـ سید ابن عید روس حسینی یمنی ، متوفای سال ۱۰۴۱ (شرح حال او درج۱ص ۲۲۲ گذشت) این داستان رادر کتاب خود(العقد النبوی والسرّ المصطفوی) ذ کر نموده است .

۱۸ ـ شیخ احمد بن با کثیر مکی شافعی متوفای ۱۰۴۷ (شرح حال او در ج ۱ ص ۲۲۳ گذشت) ، این داستان رادرتألیف خود(وسیلة المآل فی عدّ مناقب الآل) نقل نموده .

۱۹ ـ شیخ عبد الرحمن صفوری در ج ۲ کتاب خود (نزهت) ص ۲۴۲ حدیث قرطبی را روایت نموده است .

۲۰ ـ شیخ برهان الدین علی حلبی ، شافعی ، متوفّای ۱۰۴۴ در ج ۳ (السیرة الحلبیّه) ص ۳۰۲ این داستان را چنین ذ کر کرده :

چون این گفتار رسول خدا صلی الله علیه و آله : **من کنت مولاه فعلي مولاه** . درشهرها واقطار مختلفه شایع و منتشر گشت وبه حرث بن نعمان فهری رسید ، بمدینه آمد وشتر خود را در مسجد خوابانید وداخل شد درحالیکه پیغمبر صلی الله علیه و آله نشسته بود و اصحاب او درپیرامونش بودند ، آمد تا مقابل پیغمبر صلی الله علیه و آله زانو بزمین زد و گفت : یامحمد .... تا آخر داستان طبق روایت سبط ابن جوزی که در ص ۱۳۱ ذ کر شد .

۲۱ ـ سید محمود بن محمد قادری ، مدنی ، درتألیف خود (الصراط السوی في مناقب النبيّ صلی الله علیه و آله) گوید : چندین باراین گفتار رسول خدا صلی الله علیه و آله **من کنت مولاه فعلي مولاه** ، نقل ومذکور شد ، گفته اند که : حارث بن نعمان مسلم بود ولی پس ازآنکه داستان این سخن پیغمبر صلی الله علیه و آله را **من کنت مولاه فعلي مولاه** شنید ،

در نبوّت پیغمبر صلی الله علیه و آله شك وتردید نمود ! وسپس گفت : بارخدایا ، اگر آنچه محمد میگوید حق است سنگی ازآسمان برما ببار ، ویا عذاب دردناکی بما برسان ، پس ازگفتن این سخن رفت که برراحلهٔ (شتر) خود سوار شود هنوز درحدود دوسه گام بطرف راحلهٔ خود نرفته بود که خداوند عزوجل سنگی بر او افکند که به مغز او اصابت واز دُبر اوبیرون شد و اورا کشت ، ودر این باره خداوند این آیه را نازل فرمود : «سأل سائل بعذاب واقع ...» تاآخر آیات مربوطه .

۲۲ـ شمس الدین حفنی شافعی ، متوفای ۱۱۸۱ (شرح‌حال او در ج ۱ ص ۲۳۰ گذشت) درشرح جامع صغیر سیوطی ج ۲ ص ۳۸۷ درشرح این سخن پیغمبر صلی الله علیه و آله **من کنت مولاه فعلی مولاه** ، گوید : چون بعض از اصحاب این سخن را شنید ، گفت : آیا برای رسول خدا صلی الله علیه و آله کافی نیست که ما ادای شهادت (به‌یکتائی خدا ورسالت او) نمودیم ونماز را بپا داشتیم و زکاة مال خود را دادیم .... تا آخر سخنان او تاآنجا که گفت : تا بحدّی که پسر ابی‌طالب را برما برتری داد ، آیـا این امر ازشخص تو است (خطاب به پیغمبر صلی الله علیه و آله) یا از جانب خدا است ؟! پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود : قسم بخداوندی که معبودی جز او نیست این امر ازجانب خدااست پس این واقعه دلیل است به بزرگی فضل علی علیه السلام .

۲۳ـ شیخ محمد صدر العالم سبط شیخ ابو الرضا ، در کتاب خوده معارج العلی فی مناقب المرتضی » گوید : رسول خدا صلی الله علیه و آله روزی فرمود :

من کنت مولاه فعلی مولاه ، اللهم وال من والاه ، و عاد من عاداه ،
یکی ازکفارازجمله خوارج‌این‌سخن‌را شنید ونزدپیغمبر صلی الله علیه و آله آمد وخطاب‌بآنحضرت نموده گفت : آیا این امر از تو است ؟ یا ازجانب خدا است ؟ پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود : این ازجانب خدا است ، در این موقع آنشخص کافر از مسجد بیرون شد و بر در مسجد ایستاد و گفت : (خطاب بخداوند) اگر آنچـه را که این (پیغمبر صلی الله علیه و آله) میگوید ، حقّ است ، پس بر ما سنگی از آسمان بفرست ، در این هنگام سنگی آمد وسر اورا درهم کوفت .

۲۴ ـ شیخ محمد محبوب العالم ، این داستان را در تفسیر خود مشهور به «تفسیر شاهی » بیان داشته است .

۲۵ ـ ابو عبدالله زرقانی مالکی ، متوفای ۱۱۲۲ درشرح «المواهب اللدنیة» جلد ۷ ص ۱۳ این داستان را حکایت نموده است .

۲۶ ـ شیخ احمد بن عبد القادر حفظی شافعی در کتاب خود « ذخیرة المآل في شرح عقد جواهر اللآل » این داستان را ذکر نموده است .

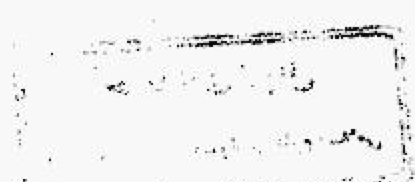
۲۷ ـ سید محمد بن اسماعیل یمانی متوفای ۱۱۸۲ این داستان را در کتاب خود « الروضة الندیة في شرح التحفة العلویه » ذکر نموده است .

۲۸ ـ سید مؤمن شبلنجی شافعی مدنی ، این داستان را در کتاب خود « نور الابصار في مناقب آل بیت النبي المختار » ص ۷۸ ذکر نموده است .

۲۹ ـ استاد شیخ محمد عبده مصری متوفای سال ۱۳۲۳ این داستان را در تفسیر « المنار » جلد ٦ ص ٤٦٤ از ثعلبی نقل وذکر نموده و سپس با قسمتی از آنچه ابن تیمیه بر حدیث مزبور ایراد وارد کرده اونیز اشکال نموده که قریباً بر بطلان وفساد ایراد واشکال او واقف خواهید شد .

وان تکذبوا فقد کذب امم من قبلکم وما علی الرسول الا البلاغ المبین

سوره عنکبوت



﴿یك نظریه در پیرامون حدیث مذکور﴾

چنانکه درمطالب گذشته ملاحظه کردید، تفسیر وحدیث در باره سبب نزول آیهٔ کریمه (سأل سائل) متحد وهم آهنك باهم حقیقت را آشکار کرده ومطابقت نصوص و اسنادهای متعدّد در اثبات حدیث وحصول اطمینان محرز گردید، شعراء نیز این داستان را از قدیم الایّام برشته نظم درآورده‌اند، مانند ابي محمد عونی غسّانی که در عداد شعرای قرن چهارم شرح حال ونظم او بیان شده، از جمله در این خصوص چنین میسراید:

یقول رسول الله، هذا لأُمّتي — هو اليوم مولى، ربّ ماقلت فاسمع
فقال جحود ذو شقاق منافق — ينادي رسول الله من قلب موجع
أعن ربنا هذا، ام انت اخترعته؟ — فقال: معاذ الله، لست بمبدع
فقال عدوّ الله لا همّ إن يكن — كما قال حقّاً بي عذاباً فأوقع
فعوجل من افق السماء بكفره — بجندلة فانكبّ ثاو بمصرع

مفاد اجمالی ابیات بالا: هنگامیکه رسول خدا صلی الله علیه وآله ولایت ووصایت امیر المؤمنین علیه السلام را باُمّت ابلاغ فرمود، وخداوند متعال را گواه بر آن گرفت، منکری معاند ودورو باقلبی دردناك از حقد و کینه برسول خدا صلی الله علیه وآله خطاب نموده گفت: آیا این امر از جانب پروردگار است؟ یا از پیش خود آنرا آورده ای؟ رسول خدا صلی الله علیه وآله فرمود: پناه برخدا، من هیچگاه از خود وبمیل خود امری نکرده ام، آن دشمن خدا گفت: بارخدایا اگر آنچه‌را گفت حق است، عذاب وشکنجه‌ای برمن فرست بلادرنگ در قبال ناسپاسی او سنگی از آسمان بر او فرود آمد و دردم بیفتاد و هلاك شد.

و دیگری در این باره چنین میگوید:

وما جری لحارث النعمان ... في امره من اوضح البرهان
علی اختیاره لامر الامّه ... فمن هناك ساءه و غمّه
حتی اتی النبيّ بالمدینة ... محبنطئاً من شدّة الضغینه
و قال ما قال من المقال ... فباء بالعذاب و النکال

مفاد ابیات بالا : وآنچه برای حارث بن نعمان و سر انجام کار او گذشت آشکار ترین برهان است ، که درقبال اختیار رسول خدا صلی الله علیه وآله برای سعادت امّت (در ابلاغ امر ولایت علی علیه السلام) چنان بدحال واندوهناك شد ، که ازشدت کینه درهم پیچید ودر مدینه نزد پیغمبر صلی الله علیه وآله آمد و گفت آنچه را که (در تردید وانکار امر ولایت) گفت ودر نتیجه گرفتار انتقام وشکنجه الهی گردید .

وما نه از نزدیك ونه از دور نیافتیم کسی را که دراین داستان طعن یاتکذیبی بنماید ، جز اینکه در مقابل رجال اسناد آن که تماماً ازثقات هستند همگی این داستان را قبول ودر برابر وقوع آن بی تردید تمکین کردند ، جزآنچه که از : ابن تیمیّه رسیده است [1] که در جلد ٤ « منهاج السنّه » ص ۱۳ وجوهی در ابطال حدیث مذکور بیان نموده که نموداری ازبدنهادی و کینه اندوزی او است ، وپیوسته خوی ناپسند او در هر موضوع ومسئله چنین بوده که تنها او درمقابل فرق مسلمین نسبت باموریکه درنزد همگان مسلّم بوده در مقام انکار وماجراجوئی برآید !! وما اینك سخنان اورا بطور اختصار بیان نمرده وباوپاسخ میگوئیم :

وجه اول همانا داستان غدیر در موقع بازگشت رسول خدا صلی الله علیه وآله از حجّة

---

(۱) ابن تیمیه ، آن بازیگر میدان انکار ضروریات ومتجری دردشنام و بدگوئی بمسلمین و تکفیر آنها و گمراه شمردن آنها که بهمین علت از زمانیکه سخنان پوچ و هرزه او منتشر شد تاکنون ازطرف بزرگان علمای اهل سنت ! هدف تیرهای نکوهش و ملامت واقع گشته ! ودراین زمینه برای شماخواننده (گرامی) کافی است ،گفتار شوکانی در ج ۴ « بدر الطالع» ص ۲۶۰ که چنین مینگارد محمد بخاری حنفی (متوفای ۸۴۱) تصریح به بدعت گذاری وکفر او نموده وسپس فی المجلس باصراحت لهجه بیان میداشته که : هرکس بدون قید وبطور مطلق ابن تیمیه را شیخ الاسلام (که بدین لقب معروف است) بنامد ، او کافر است .

الوداع بوده مردم براین امر اتفاق دارند ، در حالیکه حدیث مزبور حکایت از آن دارد که چون این خبر در بلاد شایع ومنتشر شد حارث بنزد پیغمبر ﷺ آمد در حالیکه آنحضرت در ابطح ـ مکّه بود ، وطبیعت حال ایجاب میکند که‌این‌امر در مدینه باشد . بنابر این ، سازندهٔ این‌حدیث از تاریخ داستان غدیر بی اطلاع ونسبت بآن جاهل بوده است !

اینك جواب :

اولاً آنچه‌از روایت‌حلبی در «سیرة الحلبیّة» وسبط ابن جوزی در«تذکره» وشیخ محمد صدر العالم در «معارج العلی» گذشت اینست که آمدن شخص مزبوردر مسجدبوده ـ اگرمراد مسجد مدینه باشد ـ مضافاً براین ، حلبی تصریح کرده که در مدینه بوده ؛ پس معلوم میشود ابن تیمیّه بدون توجّه باین مطالب شروع بـه هرزه درائی کرده وداستان مزبور را بصورتی که پنداشته مورد تکذیب قرار داده است ! .

ثانیاً اختصاص دادن این مرد ، ابطح را به حوالی مکّه در نتیجه عدم توجّه او بحقایق لغوی یا عصبیّت شدید اواست که پرده و حجابی بین او وحقیقت لغوی انداخته واورا ازدرك ومشاهده معانی لغوی نابینا ودر گرداب و ورطه جهل و عناد غوطه‌ور ساخته ، این‌مرد اگر به کتب حدیث وشرح لغات ومؤلفات راجعه بشهرها و اماکن وکتب ادبی مراجعه می‌نمود . بخوبی‌بتصریحات اهل فنّ دست میيافت‌و میدانست که آنها کلمه ابطح را به هر وادی و مسیل که درآن سنگ ریزه و شن وجود دارد اطلاق میکنند و ضمن اشاره بمصادیق آن کلمه نام از بطحاء مکّه (یعنی وادی و مسیل ریگزار آنجا) میبرند و نیز درك مینمود که این کلمه برهر مسیل ووادی که دارای چنین صفتی باشد (یعنی دارای ریگهای کوچك وشن باشد)اطلاق میشود وهیچ مانعی ندارد که دراطراف هرشهر و دیار وهر دشت و هامونی مسیل و ریگزار وجود داشته باشد .

بخاری در ج۱صحیح خود صفحه ۱۸۱ ومسلم هم در ج ۱ صحیح خود صفحه ۳۸۲ از عبدالله بن عمر روایت نموده اند که : رسول خدا صلی الله علیه و آله دربطحاء ذی الحلیفه (یعنی وادی ومسیل ریگزار آنجا) شتر خود را خوابانید ونماز کرد ، ودر هردو صحیح مذکور از نافع روایت شده که : ابن عمر هرزمان که ازحج یاعمره برمیگشت دربطحاء ذی الحلیفه همانجا که رسولخدا صلی الله علیه و آله شتر خودرا خوابانیده بود ، شتر خودرا میخوابانید .

ودر صحیح مسلم ج ۱ ص ۳۸۲ از عبدالله بن عمر روایت شده که : رسولخدا صلی الله علیه و آله شبی که برای خواب واستراحت درذی الحلیفه فرود آمد ، باو گفته شد که: شما در بطحاء بابرکتی هستید .

ودرامتاع مقریزی وغیره مذکور است که : پیغمبر صلی الله علیه و آله هنگامیکه از مکه بازگشت فرمود ،ازمنزلگاه ابطح داخل مدینه شد وآنگاه که در منزلگاه خود در وسط وادی بود باو گفته شد که : همانا تو دربطحاء مبارکی هستی .

ودر ج ۱ صحیح بخاری ص ۱۷۵ از ابن عمر روایت شده که : رسولخدا صلی الله علیه و آله هنگامیکه عمره می‌نمود درذی الحلیفه فرودمیآمد ودرحجی که فرمود درزیر نوعی از درخت که سمره نامیده‌میشود درمحل مسجدیکه درذی الحلیفه است نزول فرمود وهرزمان که ازجنگی‌وغزوهٔ مراجعت میفرمود که‌درآن‌راه بود ویاحج یاعمرهٔ انجام میداد در بطن وادی فرود میآمد ، و هر وقت که از وسط وادی بیرون میآمد ، در بطحائی که بر کنارشرقی وادی بود شتر خودرامیخوابانید ودرآنجا منزل میکرد تا صبح ودرآنجا خلیجی بود که عبدالله درآنجا نماز میگذارد ، ودر میان آن تلّی از رمل بود که رسولخدا صلی الله علیه و آله درآنجا نماز میگذارد وسیل درآن جاری شد به‌بطحاء (مسیل ، ریگزار) ... تاآخر حدیث .

ودر روایت‌ابن زباله‌مذکور است که : زمانی که پیغمبر صلی الله علیه و آله از وسط وادی بیرون میآمد شتر خود را در بطحائی که در کنار شرقی وادی بود می‌خوابانید .

ودر ج ۱ « مصابیح » بغوی صفحه ۸۳ مذکور است که : قاسم بن محمد گفت:

برعایشه رضی‌الله عنها وارد شدم وباو گفتم : ای‌مادر ، قبر پیغمبر ﷺ را برای‌من آشکار کن ، اوسه‌قبر آشکار نمود که نه اززمین مرتفع بودونه بزمین چسبیده بود و روی آن (قبور) با بطحاء (سنگریزه) سرخ رنگ پوشیده شده بود .

وسمهودی در جلد ۲ « وفاء الوفاء » صفحه ۲۱۲ از طریق ابن شبّه و بزار از عایشه ، ازپیغمبر ﷺ روایت نموده که فرمود : بطحان[1] برباغی قرار گرفته از باغهای بهشت .

ومقدّم بهمهٔ این روایات روایتی است که در خصوص حدیث غدیر از طریق حذیفة بن اُسید وعامر بن لیلی رسیده (ودر صفحات ۲۶ و ۴۶ جلد اول اصل‌ذکر شده مراجعه شود) که‌آندو گفتند : چون رسولخدا ﷺ از حجة الوداع بر گشت (درحالیکه جزآن حجی نفرمود) آمد تا بجحفه رسید وغدقن فرمود که در زیر درختان سمره که نزدیك بهم در بطحاء واقع است کسی فرود نیاید .... تا آخر حدیث .

واما کتب شرح لغات وبلدان : درجلد ۲ «معجم البلدان » صفحه ۲۱۳چنین مذکور است : بطحاء در لغت وادی محل عبور سیل است که در آن سنگریزه وجود داردوجمع بطحاء برخلاف‌قیاس ، اباطح وبطاح‌آمده ، تاآنجا که گوید : ابوالحسن محمد بن علی بن نصر کاتب گوید : شنیدم از زن نوازنده‌ای که اشعار طریح‌بن‌اسمعیل ثقفی‌را که در بارهٔولیدبن یزیدبن عبد الملك گفته تغنّی مینمود ونامبرده ازدائیهای ولید مذکور است .

انت ابن‌مسلنطح البطاح ولم	تطرق علیك الحنیّ والولج [2]

---

(۱) چنانکه از مطالب‌آینده بدست میآید یکی ازوادیهای سه‌گانهٔ مدینه است‌که دودیگر آن وادیها بنام عقیق وقناة نامیده شده .

(۲) تو فرزند (پرورش یافته) فضای وسیع و جلگه های ریك زارها هستی وبر تو راههای پر پیچ و خم پیموده نمیشود یعنی در مکان های پست و بین وادیها پنهان نبوده ای که حسب و شخصیت تو نمایان نباشد .

بعضی از حاضرین گفتند: بطحا، جز در مکه نیست، در اینصورت استعمال جمع (بطاح جمع ابطح است) چه معنی دارد؟ در این موقع بطحاوی علوی در خشم آمد و گفت: بطحاء مدینه، و بطحاء مدینه از بطحاء مکه بزرگتر و وسیع تر است وجد من آنجائی است و برایش این بیت را انشاد نمود:

و بطحا المدينة لي منزلٌ فياحبذا ذاك من منزل[1]

آنمرد (که از بعض حاضرین بود) گفت: بنا براین دو بطحاء وجود دارد و با کلمهٔ جمع چه صورتی دارد؟ در جواب گفتیم: عرب را در سخن و شعر خود وسعتی است، و بر این مبنا دو چیز را بصورت جمع بیان میکند، وانگهی بعض از مردم (اهل اصطلاح) گفته که: اقل جمع دو است، و از جمله امور مثبتهٔ این امر یعنی دو بودن بطحاء گفتار فرزدق است:

و انت ابن بطحاوی قریش فان تشأ تکن فی ثقيف سيل ذي ادب عفر[2]

سپس، (مؤلف معجم البلدان) گوید که: من گویم: اینها همه بیراهه رفتن و تکلف است، در حالیکه پس از اجماع اهل لغت بر اینکه: بطحاء بمعنای زمینی است که ریگ زار باشد، هر قطعهٔ از زمین که چنین باشد بطحاء است و بنای جمع بر همین مبنی است، و بهمین مناسبت قبیلهٔ قریش ابتدای جاهلیت به: قریش البطاح و قریش الظواهر نامیده شده، درصورتیکه هنوز یکتن از آنها در مدینه نبوده است واما سخن فرزدق وابن نباته، اینهم دلیل بر آن نیست که بطحا دو بطحاست، چه آنکه عرب «رقمه را» رقمتان و «رامه را» رامتان گفته و مانند اینها نیز بسیار و در این کتاب نیز خواهد گذشت و منظور رعایت وزن (در شعر و یاجمله است) و از لحاظ دلالت نمودن آنها بر تثنیه عاری از اعتبار است[4].

---

(۱) و وادی ریگ زار مدینه منزل و جایگاه من است و چه نیکو جایگاهی است.

(۲) و تو فرزند دو بطحاء قریش هستی و اگر خواهی منتسب بثقیف باش که سیل افرذی هستند دارای ادب عالی یعنی عوض اینکه نسبت تو بمسیل داده شود خود سیل باشی (بعقیده نگارنده عفر بضم عین و سکون قاف دو نقطه صحیح است بجای عفر که بمعنی شاه بیت است)

(۳) رقمه بمعنای کنار وادی ومحل اجتماع آبی است که در آن جریان دارد، رامه نیز بمحل اجتماع آب و بموضعی درصحرا اطلاق میشود.

« بُطاح » منزل وجایگاهی‌است مربوط به (قبیلهٔ) بنی یربوع ولبید درشعر خود آنان را یاد کرده گوید :

تربّعت الاشراف ثم تصیّفت حساء البطاح وانتجعن السلائلا[1]

و گفته شده : بطاح آبی است در دیار قبیله بنی اسد ، ودرهمانجا بین‌مسلمین با فرماندهی خالد بن ولید و اهل ردّه کار زار دست داد ، و ضرار بن ازور اسدی بعنوان پیش تاز قشون خالد ومالك بن نویره بعنوان پیش تاز یاران خود بمیدان نبرد آمدند ودرهمان نقطه (که‌بطاح‌نامیده‌شده) با یکدیگر روبروشدند ودرنتیجه ضرار مزبور مالك بن نویره را کشت ، و برادر مقتول (متمّم) درسوگواری‌برادر خود گوید :

سأبکی اخی‌مادام صوت‌حمامة تورق فی وادی البطاح‌حماما[2]

و وکیع بن مالك در یاد آوری واقعه بطاح گوید :

فلما أتانا خـالدٌ بلوائه تخطّت‌الیه بالبطاح‌الودایعُ[3]

و در ص ۲۱۵ (جلد۲ معجم البلدان) گوید : اصل لغت بطحاء بمعنای‌مسیل فراخی‌است که در آن سنگ ریزه باشد و نضر گوید : ابطح و بطحاء بمعنای زمین گود و نرم و هموار و زمین پست و بـلند و وادی . یعنی خـاك ها و شنهای نرمی که در اثر جریان سیلها در میان آنها واقع میشود ، گفته میشود : به ابطح یا به بطحاء وادی آمدیم که مراد خاك و شن‌های نرمی است که در وادی یافت میشود و جمع آن اباطح است ، و بعضی ازعلماء لغت گفته‌اند : بطحاء بمعنای هرزمین فراخی

---

(۱) اشراف (بزرگان قوم) بهار و تابستان را در زمین های هموار بطاح گذرانیدند ودر طلب زمین‌های سر سبز و جوی بارها شدند .

(۲) برادرخود میگریم مادام‌که ناله وآوازکبوتری دروادی بطاح‌سبب بیداری کبوتران می گردد (در اصل تورق ثبت شده که بمعنی خوردن ورق است و این معنی مناسب مقام نیست بنظرنگارنده بجای تورق گویا تؤرق باشدکه از أرق بمعنی بیداری است که‌معنی مناسب‌است).

(۳) وچون خالد با پرچم خود بسوی ما‌آمد دررفتن بسوی او بازماندگان‌بهم سبقت گرفتند یعنی جوانان قبیله .

است ، و گفتار عمر (رضی الله عنه) که گفت : بطّحوا المسجد یعنی سنگ ریزه‌در کف مسجد بریزید ، و نیز بطحا، مکانی است معین در نزدیکی « ذی قار » و گفته میشود بطحاء مکه بامدّ وابطح آن وهمچنین بطحاءذی الحلیفه ، ابن‌اسحاق گوید : پیغمبر صلی الله علیه وآله بقصد غزوه ای خارج شد و راه کوهستانی بنی دینار را پیمود، سپس در بطحاء ابن ازهر در زیر درختی که ذات الساق نامند فرود آمد و در زیر درخت مزبور نماز کرد ، پس در آنجا مسجد آنجناب است ، و نیز بطحاء شهری است در مغرب نزدیك تلمستان .

بُطحان و بَطحان (بروایت ضمّ و فتح) یکی ازسه‌وادی مدینه است که نام آنها : عقیق . بطحان . قناة میباشد ، و شاعر درآن چنین سروده - واین شعرروایت کسی را که آنرا بسکون طاء دانسته تأیید می کند :

ابا سعید لم ازل بعد کم في کرب للشوق تغشانی
کم مجلس ولّی بلذّاته لم یهننی اذغاب ندمانی
سقیاً لسلع و لساحاتها والعیش فی اکناف بطحان[۱]

و ابن مقبل در تأیید آنکه طاء را مکسور خوانده چنین گوید :

عفی بطحان من سلیمی فیثرب ✿ فملقی الرّمال من منی فالمحصّب[۲]

و ابو زیاد گوید : بطحان ازآب های قبیلهٔ ضباب است .

و در ص۲۲۲ « معجم البلدان » گوید : بطیحه (و جمع آن بطائح است) و بطیحه و بطحاء یکسان است ، و وقتی گویند : تبطّح السیل ، یعنی : سیل در زمین

---

(۱) ای ابا سعید ، من بعد از شما پیوسته در محنت هستم که از شوق دیدار مرافرا میگیرد چه مجالس که بالذتهایش بمن روآورد ولی بجهت غیبت هم نشینان ودوستان گوارا نشد برمن، آباد و معمور بادکوه سلع و جلگه های آن و آن کامیابی ها که در بادیه‌های بطحان داشتیم .

(۲) خراب و خالی مانده بطحان و یثرب وریك انداز های منی و محصب (نام دو محل معین) از سلیمی یعنی منازلی که از سلیمی در جاهای نامبرده بود .

پهن و وسیع گشت و بدین مناسبت بطائح واسط گفته میشود زیرا آبها در آنجا جاری و پهن گشته است و آنها ، زمین فراخ ووسیعی‌است بین واسط وبصره وآنجا در قدیم الایام مشتمل بر قراء پیوسته بهم وزمین آبادی بوده ، اتفاقاً درزمان کسری پرویز دجله طغیان بسیاری نمود ، فرات نیز بر خلاف عادت طغیان کرد و از جلوگیری آن عاجز شدند ، ناچار در اثر نشر آب بسیار در آن مناطق عمارات و مزارع آنجا را تباه نمود و ساکنین آندیار را پراکنده ساخت . . . تا آخر . .

و ابن منظور در جلد ٣ « لسان العرب » ص ٢٣٦ و زبیدی در جلد ٢ « تاج العروس » ص ١٢٤ (بطور خلاصه) گویند : بطحاء وادی خاك نرمی است که در اثر جریان سیلها در مسیر آنها دیده میشود ، و ابن اثیر گوید : بطحاء وادی وابطح آن ریگهای نرمی است که در مجرای سیل تولید میشود، وبراین معنی دلالت‌دارد حدیثی که : حکایت داردازاینکه پیغمبر صلی الله علیه و آله درابطح نماز گذارد ، یعنی ابطح مکه ، ابن اثیر گوید و آن مسیل وادی مکّه است ، واز ابی حنیفه نقل شده که درابطح چیزی نمیروید ، همانا ابطح توی مجرای سیل است ، وازنضر نقل شده که : بطحاء درون زمین پست یا بلند و دره است که عبارت‌است ازخاکهای نرمی که سیل‌بدرون آنها میآورد گفته میشود : به ابطح وادی آمدیم وبر روی آن خوابیدیم ، وبطحاء وادی مانندآنست وآن خاکها وریگهای نرم و روان در آن است ، و ابوعمر گوید : مکانی را ابطح گویند که :آب برسطح آن انبطاح‌پیدا کند یعنی‌بچپ وراست‌جریان یابد ، و جمع آن اباطح و بطائح آمده ، و در « صحاح » مذکور است که : تبطّح السیل ، یعنی‌سیل وسعت یافت درصفحهٔ وادی . وابن‌سیده گوید : معنای آن اینست که آب سیلان عریضی یافت ، و ذوالرّمه گوید :

ولا زال من نوء السماك علیکما و نوء الثریا و ابل متبطّح[1]

و لبید گوید :

---

(1) پیوسته بر شما از ستارگان سماك و ثریا باران عریضی ببارد و شما را سیراب نماید .

یزع الهیام عن الثری ویمده بطح بهایله عن الکثبان[۱]

و دیگری گوید :

اذا تبطحن علی المحامل تبطح البط بجنب الساحل[۲]

و بطحاء مکه و ابطح آن بمناسبت گسترش (ریك و شن در آنجا) معروف است ، بُطحان بضمّ باء و سکون طاء و غالب بر این کلمه همین است ـ ابن اثیر در « النهایه » با سکون طاء را صحیح تر دانسته ، و عیاض در « المشارق » گفته که : اهل حدیث چنین (بسکون طاء)آنرا روایت میکنند ، وازاستادان خودچنین شنیدیم و لکن صحیح فتح باء و کسر طاء است مانند قطران . وقالی در«البارع » وابو حاتم و بکری (در « المعجم ») قید و تصریح نموده اند که ضبط درست آن همین است، و بکری اضافه نموده که جز این روا نیست ، (در هر صورت) کلمه نامبرده یکی از سه وادی مدینه است (عقیق . بطحان . قناة) و ابن اثیر آنرا بفتح طاء نیز روایت نموده و جز او بکسر روایت کرده اند . در حدیث وارد است که : عمر اول کسی است که « بطح المسجد » و گفت : «بطّحوه من الوادی المبارك» . تبطیح ـ مسجد بمعنی گستردن سنك ریزه در آن و هموار کردن زمین است باآن ، و در حدیث ابن زبیر است : مردم را برای بطح کف مسجد با سنگ ریزه دعوت نمود ، یعنی فرش کردن آن با آن .

انبطح الوادی فی هذا المکان واستبطح ، یعنی : وادی دراین مکان توسعه یافت و در نسبت دادن به بطحان مدینه . بطحانیون . گفته میشود اهـ[۳] .

ویعقوبی در کتاب « البلدان» ص ۸٤ گوید : وازواسط تابصره راه درشن زارها

---

(۱) برطرف میکند شدت تشنگی را از خاك آن ابر یا باران و گسترش و بسیاری آن سبب فرو ریختن از ریك ها می گردد .

(۲) زمانیکه پهن شدند برروی کجاوه ها مانند پهن شدن اردك در کنار ساحل .

(۳) و برای این مطالب نامبرده شواهدی درکتب لغت مانند صحاح وقاموس و نهایه وصراح و طراز و غیره هست .

و بطائح واقع است ، بعلّت اینکه دراین فاصله آبهای متعددی جمع میشود سپس راه از آن شن زارها بدجلة العوراء منتهی میشود ، سپس امتداد پیدا میکند تا بصره تا منتهی میشود به شط (نهر ابن عمر) . . اه - و یوم البطحاء (روز بطحاء) ازروزهای معروف عرب است ، و منسوب به : بطحاء ذی قار است که در آنجا بین کسری و قبیله بکربن وائل جنگ واقع شد .

دراین مورد (یعنی درتعمیم معنای ابطح و بطحاء درلغت عربی)شواهدبسیاری از شعر شعرائی هست که بقول آنان احتجاج میشود ازجمله شعری است کهمنسوب بمولای ما امیرالمؤمنین عليه السلام است ، که از جمله سخنانی است که خطاب به ولیدبن مغیره فرماید :

یهددنی بالعظیم الولید فقلت : انا ابن ابی‌طالب
انابن المبجّل بالابطحین و بالبیت من سلفی غالب(۱)

و میبدی در شرح آن ذکر نموده که مرادآنحضرت (ازابطحین) ابطح‌مکه و مدینه است ، و نابغهٔ بنی شیبان (۲) در دیوانش در ص ۱۰٤ از جملهٔ قصیدهٔ کهدر ستایش عبد الملك بن مروان‌سروده گوید :

والارض منه جمّ النبات بها مثل الزرابی للمونه صبح
وارتدت الاکم‌من‌تهاویل‌ذی نور عمیم و الاسهل البطح(۳)

---

(۱) مرا ولید بچیزی بزرك تهدید میکند در جواب گفتم که من فرزندابی طالب هستم من فرزند کسی هستم که به بزرگواری معروفست درداوبطح مکه ومدینه ودرخاندان دوقبیلهٔ اجداد غالب (که یکی غالب بن فهر، قرشی و دیگری غالب بن صعصعه یا غالب بن قطیعه‌عدنانی‌است)

(۲) اسمش عبد الله بن مخارق بن سلیم است .

(۳) و زمین در اثرآن (باران) پر ازنباتی است‌که بجهت رنك‌آمیزی‌آن روی زمین مانند فرشهای رنگین رنك سیاه وسرخ بخودگرفته (عرب نباتات را برنك سیاهی می‌ستایدومراد رنك سبز نبات و رنك قرمز گلهاست) و پوشیده شده تلها و زمین های گستردهٔ هموار از رنگهای مختلف نباتات گلدار فراوان .

و سید حمیری در وصف کوثر که امیر المؤمنین علیه السلام شیعیان خود را در روز قیامت از آن سیراب میکند درقصیده که ضمن شعراء قرن دوم با شرح حال اوذکر شده ، از جمله چنین گوید :

بطحاؤه مسكٌ و حافاته يهتزّ منها مونقٌ مربع[1]

و ابو تمام (که شرح حال او در ضمن شعراء قرن سوم مذکور است) در ضمن مدیحی که در ص ٦٨ دیوانش مسطور است چنین گوید :

قومٌ همُ ، امنوا قبل الحمام بها من بين ساجعها الباكي ونائحها

كانوا الجبال لها قبل الجبال وهمُ سالوا ولم يك سيل في اباطحها[2]

و شریف رضی [3] در ضمن قصیدهٔ خود در جلد ۱ دیوانش صفحه ۲۰۵ چنین گوید :

دعو اورد ماء لستم من حلاله وحلّوا الروابي قبل سيل الأباطح[4]

واز قصیدهٔ دیگر او است که در دیوانش در ص ۱۹۸ مذکور است :

متى ارى البيض وقد امطرت سيل دم يغلب سيل البطاح[5]

ونیز از قصیده دیگر او در ص ۱۹٤ است که گوید :

---

(۱) سنگریزه های ته آن (نهر کوثر) مشك است و از کناره های آن در حرکت و اهتزاز است هر گل زیبای شکفت انگیز بهاری .

(۲) قومی هستند که امنیت آن بلادرا تأمین کردند پیش از اینکه کبوتران خواننده وناله کننده آنجا را مأمن قرار دهند آنان کوههای آن بلاد بودند پیش از آنکه کوهها در آنها وجود داشته باشند و آنان مانند سیل جاری بودند پیش از آنکه سیل در وادیهای آنها جریان یابد (یعنی وجود ایشان مایهٔ امنیت و استحکام و افاضه بود پیش از آنکه چیز دیگری موجب آنها باشد) .

(۳) یکی از شعرای غدیر درقرن چهارم است که شرح حالش درآنجا خواهد آمد .

(٤) ترك کنید سرچشمه آب را که سزاوارآن نیستید وقراربگیرید درتپه‌ها پیش ازاینکه سیل‌وادیها فراگیرد .

(۵) کی خواهم دید شمشیرها را که سیلی ازخون ببارد که بسیل وادیها برتری کند .

قلوب عیش فیك رقّ نسیمه کالماء رق علی جنوب بطاح[1]

و از قصیده دیگر او درصفحه ۱۹۱ است که گوید :

بکل فلاة تقود الجیاد تعشّر فیها ببیض الاداحی[2]

فیلجم اعناقها بـالجبال و ینعل ارساعها بالبطاح[3]

و مهیار دیلمی [4] در ضمن قصیده‌ای که برای نهروانی نوشته دایسر به تهنیت او نسبت بامر زناشوئی او گوید :

فما اتّفق السعدان حتّی تکافئا اعزّ بطون في اعزّ بطاح

ولوقیل غیر الشمس سیقت هدیة إلی البدر لم افرح له بنکاح[5]

---

(۱) دراصل قلوب ضبط شده وگویا اشتباه است وبجای آن کلمهٔ ارب است یعنی چه بسازندگانی که نسیم آن لطیف بود مانندآب لطیف که درجوانب مسیلها قرار گیرد

(۲) دحیة باکسر دال بی نقطه رئیس لشکر را گویند .

(۳) در هر دشتی و بیابان که لشکر را سوق می دهی بجاهای بر میخوری که تخمگاه شتر مرغ است (اداحی جمع أدحیه بمعنی جای تخم گذاری شتر مرغ است ومعروف است که شترمرغ تخمخودرا در جائی قرار می‌دهد که دسترس نبوده واز مزاحمت راه روندگان درکنار باشد ومراد شاعر وصف کردن مخاطب است بقدرت و جلادت و پیمودن راهها و گردنه های سخت بنابراین در حاشیهٔ اصل که اداحی را جمع دحیه بمعنی رئیس جند گرفته اشتباه است) پس افسار زده میشود بآن اسبها با کوهها و نعل زده میشود بپاهای آنها با درمعا و سیل گاهها یعنی همیشه سواره ها در کوهها و دره ها سر می برند (ارساغ باغین قسمت بالای قدم اسب است و مراد در اینجا پایست) .

(۴) یکی از شعراء غدیر در قرن پنجم است که شرح حالش در آنجا خواهد آمد .

(۵) دو ستارهٔ سعد (دامادوعروس) با هم متفق نشدندتااینکه عزیزترین شکمها باعزیزترین وادیها (خاندان داماد و عروس) با هم کفو شدند یعنی پس از اینکه دو خاندان محترم درعزت و بزرگی مانند همدیگر شدند ازدواج داماد و عروس بعمل آمد .

و اگر گویند که غیر ازآفتاب بعنوان هدیه بسوی ماه سوق داده شده شادنمی‌شدم برای خاطر اوبنکاحی (یعنی اقتران داماد وعروس مانند اقتران آفتاب و ماه است و اگر یکی از آندو از این حد تنزل می‌کرد نکاح مطلوب نبود) .

و در جلد ۱ دیوان او در صفحهٔ ۱۹۹ ضمن قصیده ای که بصاحب ابوالقاسم نگاشته گوید :

فكن سامعاً في كلّ نادي مسرّة شوارد في الدنيا و لسن بوارحا
حوامل اعباء الثناء خفائف صعدن الهضاب او هبطن الاباطحا[1]

ودر آغاز قصیده‌ای که برای ناصرالدوله بعمّان نگاشته گوید :

لمن صاغيات في الجبال طلائح تسيل على نعمان منها الاباطح[2]

وابو اسحق ابن خفاجهٔ اندلسی (متوفّای ۵۳۳) درضمن منظومهٔ گوید :

فان انا لم اشكرك والدار غربة فلا جادني غاد من المزن رائح
ولااستشرفت يوماً إليّ به الربا جلالاً ولا هشّت إليّ الاباطح[3]

ودرقصیدهٔ دیگر او است درص ۳۷ دیوانش که گوید :

تخايل نخوة بهم المذاكي وتعسل هزّة لهم الرماح
لهم همم كما شمخت جبال واخلاق كما دمثت بطاح[4]

---

(۱) پس باش در هر بزم شادمانی شنوندهٔ نوادری از شعر که از بین رونده و نابود شونده نیست (مراد اشعار خود شاعر است) چنان اشعاری که حامل بارهای ثنا و مدحند و از خفت وسبکی و ملائمت بادلها در فراز ونشیبند به تپه ها صعود کرده و بوادیها نزول می‌کنند (یعنی درجات مختلف را از حیث معنی و حسن بیان ولطافت سیر می کنند) .

(۲) برای چه کسی است اشترانی که در کوهستانها بچپ و راست حرکت کردهوازسیرخسته آمده ومسیلهای نعمان (نام‌جائی است) از آنها بجریان افتاده است (یعنی این اشتران رهوار در سیرخود مانند سیلها در مسیل جاری هستند) .

(۳) من اگر شکرگذار تو نباشمدر اینموقع که خانه خانه غربت‌است ابرهای‌پراکنده درصبح و شام بسوی من نبارند و مرا سیراب‌نکنند وبلندنگردند بعظمت وجلال پیش من بواسطهٔوجود او (ممدوح) تپه‌ها و خندان نشوند بر من مسیل ها (یعنی لذتی که از مسیل‌ها و جلالی که در بلندی تپه‌ها بجهت غرقه شدن در نعمتهای ممدوح در می یابم نصیب من نباشد) .

(۴) ناز می فروشند از کبر و غرور بواسطهٔ وجودشان اسبها و باهتزاز و حرکت می آیند برای خاطرشان نیزها (یعنی حرکت نیزها و نخوت و غرور اسبها بجهت وجود ایشان است) برای ایشان همتهائی است در بلندی کوهها و اخلاقی است در نرمی ریگ زارها .

واز قصیدهٔ دیگر او است در ص ۳۷ دیوانش دروصف سگ وشغال گوید :

یجول بحیث یکشرعن نصال مؤللة و تحمله رماح

وطوراً یرتقی حدب الروابی و آونة تسیل به البطاح[1]

ودر قصیده ای که در تهنیت قاضی القضاة سروده گوید :

بشری کما أسفر وجه الصباح و استشرف الرائد برقاً الاح

و ارتجز الرعد بلجّ الندی ریّاً ویحدو بمطایا الریاح

فدنّر الزهر متون الرّبی و درهم القطر بطون البطاح[2]

ودر قصیده ای که دروصف میدان جنگی سروده گوید :

زحمت مناکبه الاعادی زحمة بسطتهم ، فوق البطاح بطاحا[3]

ودر قصیدهٔ دیگر گوید :

---

(۱) می گردد در حالیکه دندانهای پیکان مانند تیر خود را باز کرده و بر روی چهاردست و پای نیزه مانند قرار گرفته ـ گاهی بلندی‌های تپه هارا بالا می‌رود وگاه دیگر سیل گاهها با آن جریان میکند (یعنی در تندروی مانند سیل است درمسیل) .

(۲) مژده باد مژده‌ای که در خوش‌منظری مانند آنست که صبح پرده از روی خودبرداشته و طلبندهٔ باران بدقت برقی را وارسی میکند که از دور روشن و ظاهر شده است و پشت سرهم شنیده میشود صدای رعد که خبرانبوه باران را برای میرابی می دهد در حالیکه باشتران بادها آوازه خوانی (حداء) می‌کنند ودراثر باد وباران گلهای زرد مانند دینار هستند در صحنه های تپه ها وقطرات مانند درهمند درشکمهای دره‌ها .

(۳) منکبهای او دشمنان‌را چنان دفع کرد که آنان را بمانندریك وشن به ته دره‌ها انداخت (منکب بمعنی دوش و جای بلند است و هر دو معنی ممکن است مراد شودچه ممکن است‌آدم دیگری را بدوش خوددفع کند و ممکن است مقصود جاهای مرتفع باشد که سواران‌ممدوح،دشمن را از آنجا به ته دره روانه کنند) .

غلام کما استخشنت جانب هضبة ☆ ولان علی طش من المزن ابطح(۱)

و، ارجانی (متوفای ۵۴٤) درضمن قصیده‌ای که درستایش وزیر شمس الملک سروده در ص ۸۰ دیوانش گوید:

لاغرو إن فاضت دماً مقلتی ☆ وقد غدت ملء فؤادی جراح

بل یا اخا الحيّ، إذا زرته ☆ فحيّ عنّي ساکنات البطاح(۲)

وشهاب الدین معروف به «حیص بیص» (درسال ۵۷٤ در گذشته و در مقابر قریش مدفون شده) درسوگواری اهل بیت علیهم‌السلام از زبان آنها خطاب به ستمکاران که بکشتن آنها برخدای متعال تجرّي نمودند گوید:

ملکنافکان العفو منّا سجیّة ☆ فلمّا ملکتم سال بالدمّ ابطح(۳)

وحللتم قتل الاساری و طالما ☆ غدونا عن الاسرا نعفّ ونصفح(٤)

واین مطلب بخوبی معلوم است که محل شهادت اهل بیت علیهم‌السلام نوعاً درعراق وطف (کربلا) وغیرآن بوده وبعض ازآنهادرفخ کشته شدند که محلّ مزبور هرچندجزء مکّه است ولی در بین مکّه ومدینه است که از مکه در حدود شش میل مسافت دارد.

(۱) جوانی است در خشونت بمانند پهلوی کوه که در اثر باران خفیف که از ابر گسترش می یابد نرم می گردد (یعنی در خشونت و درشتی و مردانگی مانند صخره ها و اطراف کوه است و در نرمی اخلاق مانند خاکی است که در اثر بارش نرم می‌گردد).

(۲) جای شگفت نیست اگر خون ببارد دیده من در حالیکه دل من پرازجراحتهاست بلکه ای برادر (فرزند) قبیله اگر قبیله را دیدی سلام‌برسان از من بساکن شدگان وادیها.

(۳) این ابیات را جماعتی تخمیس نموده که از جمله‌سیدراضی‌فرزندسیدصالح قزوینی متوفی در سال ۱۲۸۷ و علامه بزرگ سید ناصربن احمد بن عبدالصمد الغریفی متوفی در سال ۱۳۳۱ وشیخ‌عبد الحسین بن قاسم‌حلی نجفی معاصر است واین شخص اخیر این قصیده‌را تضمین نیزکرده است (تشطیر در اصطلاح اضافه کردن دیگری است برهر یك از شطرهای شعر).

(٤) فرمان روا شدیم عفو و بخشایش از ما خلق و طبیعتی شد ولی هنگامیکه شما بملکی و فرمانروائی رسیدید مسیل‌ها با خون‌جاری گشت وحلال شمردیدکشتن اسیرهارا ولی بسا اوقات ما ازاسرا عفو و اغماض‌کردیم و از کیفر آنان دست بردار شدیم.

وبنا براین درجهت ابطح مشهورمکه که عبارت است ازوادی محصّب در نزدیکی منی در طرف شرقی مکه واقع نیست .

ونیز از جمله قصیدهٔ یکی از شعرا که در مرثیه وسوگواری امام سبط « سیّد الشهداء علیه‌السلام » سروده این ابیات است :

وتئنّ نفسی للربوع وقد غدا — بیت النبیّ مقطّع الاطناب

بیت لآل المصطفی في کربلا — ضربوه بین اباطح و روابي (۱)

وجه دوّم (از اشکالات ابن تیمیه) اینکه سورهٔ « المعارج » مکّی است باتفاق دانشمندان وبنا براین ده سال یا بیشتر قبل از واقعهٔ غدیر نازل شده !!

جواب این اشکال ــ آنچه ازاجماع واتّفاق مذکور حاصل میشود اینست که سورهٔ مزبور من حیث المجموع مکّی است نه جمیع آیات آن ، بنا براین ممکن است این آیات بالخصوص مدنی باشد ، کما اینکه در بسیاری ازسوره‌ها نظیر دارد واین ایراد وارد نخواهد بود که : وقتی متیقن شد که سوره ای مکی است یا مدنی لازمهٔ آن اینست که آیات اوّلیه آن نیز یا آیه ای که نام سوره از آن گرفته شده چنان باشد ، زیراچنانکه قبلا نیز اشعارنمودیم ، ترتیبی که درآیات وسور ملاحظه‌میشود بمقتضای توقیف است نه ترتیب نزول ، بنا براین امکان دارد نزول این آیات متأخر باشد ومقدّم داشتن آنها بر آیاتی که قبلا نازل شده بسبب توقیف باشد ، هرچند ما بحکمت این امر واقف نباشیم ، همانطور که دراکثر موارد ترتیب در آیات و سور قرآن ما بحکمت آن وقوفی نداریم وچه بسیار نظیر دارد ، از جمله :

۱ ــ سورهٔ « عنکبوت » ، که مکی است ، جز ده آیه از ابتداء آن ، بطوریکه این امر را طبری در جزء بیستم تفسیرش در ص ۸٦ و قرطبی در جلد ۱۳ تفسیرش در ص ۳۲۳ و شربینی در ج ۳ « السراج المنیر » ص ۱۱٦ روایت نموده اند .

۲ ــ سوره « کهف » ، مکی است ، جز هفت آیه از ابتداء آن که مدنی است

---

(۱) نفس من بمنزلگاههای بهاری‌مشتاق میشود وحال آنکه خانهٔ پیغمبر طنابهایش گسیخته گردیده، خانهٔ ایست برای آل مصطفی در کربلا که آنرا میان تپه ها ودره‌ها برپا کرده‌اند .

واین آیه نیز درسوره نامبرده : «واصبر نفسك ...» نیز مدنی‌است چنانکه درج۱۰ تفسیر قرطبی صفحه ۳۴۶ و ج۱ «اتقان» سیوطی صفحهٔ ۱۶ مذکور است .

۳ ـ سوره «هود» مکی است مگر این آیهٔ مبارکه : «واقم الصلوة طرفی النهار . . .» چنانکه در جلد ۹ تفسیر قرطبی صفحه ۱ مذکور است و این آیه : «فلعلك تارك بعض ما یوحی إلیك ...» چنانکه درجزء ۲ «السراج المنیر» صفحه ۴۰ مذکور است .

۴ ـ سورهٔ «مریم» مکی است ، مگر آیهٔ سجده و آیهٔ : «ان منکم إلاّ واردها» بطوریکه در جزء ۱ «الاتقان» سیوطی صفحهٔ ۱۶ مذکور است .

۵ ـ سورهٔ «رعد» مکی است ، مگر این‌آیه : «ولا یزال الّذین کفروا...» وبعض آیات دیگر آن و یا عکس این است ، بطوریکه قرطبی در جزء ۹ تفسیرش درصفحهٔ ۲۷۸ ورازی در جزء ۶ تفسیرش صفحه ۲۵۸ و شربینی در جزء ۲ تفسیرش صفحه ۱۳۷ بدان تصریح نموده اند .

۶ ـ سورهٔ «ابراهیم» مکی است ، مگر این‌آیه : «الم تر الی الذین بدلوا نعمة الله ...» وآیهٔ بعدآن ، چنانکه قرطبی درجزء۹ تفسیرش صفحه ۳۳۸ وشربینی در «السراج المنیر» جزء ۲ صفحه ۱۵۹ بآن تصریح نموده اند .

۷ ـ سوره «الاسراء» مکی است ، مگر این آیه : «وان کادوا لیستفزّونك من الارض . . .» تا : «و اجعل لی من لدنك سلطاناً نصیراً» بطوریکه در جزء ۱۰ تفسیر قرطبی صفحه ۲۰۳ وجزء ۵ تفسیر رازی صفحه ۵۴۰ وجزء ۲ «السراج‌المنیر» صفحه ۲۶۱ مذکور است .

۸ ـ سورهٔ «حج» مکی‌است ، مگر این آیه : **ومن الناس من یعبدالله علی حرف** ، چنانکه درجزء ۱۲ تفسیر قرطبی ص ۱ وجزء ۶ تفسیر رازی ص ۲۰۶ وجزء ۲ «السراج المنیر» ص۵۱۱ مذکور است .

۹ ـ سورهٔ «فرقان» مکی است ، مگر آیهٔ : **والذین لایدعون مع‌الله الهاً**

آخر ، چنانکه درجزء ١٣ تفسیر قرطبی ص ١ وجزء ٢ « السراج المنیر»صفحه ٦١٧ مذکور است .

١٠- سورهٔ «نمل» مکی است مگر آیهٔ : **وان عاقبتم فعاقبوا بمثل ما عوقبتم..** تا آخر سورهٔ مزبور ، قرطبی درجزء ١٥ تفسیرش ص٦٥ وشربینی درجزء ٢ تفسیرش ص ٢٠٥ بآن تصریح نموده اند .

١١- سورهٔ «قصص » مکی‌است ، مگر آیهٔ : « الّذین آتیناهم الکتاب من قبله» وبقولی مگر آیه : «إنّ الّذي فرض علیك القرآن ... » ، چنانکه در جزء ١٣ تفسیر قرطبی ص ٢٤٧ ودرجزء ٦ تفسیر رازی ص ٥٨٥ مذکور است .

١٢ - سورهٔ « المدثر » مکی است ، مگر یك آیه در آخر آن ، بنا بقولی ، چنانکه در جزء ٤ تفسیر خازن صفحه ٣٤٣ مذکور است .

١٣ - سورهٔ « القمر » مکی‌است ، مگر آیه : « سیهزم الجمع ویولّون الدبر» شربینی درجزء ٤ « السراج المنیر » صفحه ١٣٦ این قول را ذکر نموده .

١٤- سورهٔ «واقعه» مکی است ، مگر چهار آیه ، چنانکه در جزء ٤ «السراج المنیر» ص١٧١ مذکور است .

١٥ - سورهٔ « المطفّفین » مکی است مگر آیه اوّل آن که نام سوره از آن گرفته شده چنانکه طبری در جزء ٣٠ از تفسیرش در ص ٥٨ آنرا روایت کرده .

١٦ - سورهٔ «واللیل» مکی است مگر آیه اول که نام سوره ازآن گرفته‌شده چنانکه در « الاتقان » جزء ١ ص١٧ مذکور است .

١٧ - سورهٔ « یونس » مکی‌است ، مگر آیه : « وإن کنت في شكّ ..» تا دو آیه یا سه آیه یا آیه « ومنهم من یؤمن به... » ، چنانکه در جزء ٤ تفسیر رازی ص ٧٧٤ و « اتقان» سیوطی جزء ١ ص ١٥ وتفسیر شربینی جزء ٢ صفحه ٢ مذکور است .

☆(چنانکه تعدادی هم از سوره ها مدنی است و در آنها آیاتی)☆
☆(مکی هست)☆

از جمله آنها : سوره «مجادله» مدنی است ، مگر ده آیه ازاول آن که نام سوره از آنها گرفته شده چنانکه در تفسیر ابی السعود در حاشیه جزء ۸ از تفسیر رازی ص ۱٤۸ ، وجزء ٤ « السراج المنیر » ص ۲۱۰ مذکور است .

واز جمله سوره «البلد» مدنی است ، مگر آیه اول آن که نام سورهٔ بلد از آن گرفته شده تاآخر آیه چهارم ، چنانکه این قول در جزء ۱ «الاتقان» ص ۱۷ ذکر شده ، و سوره‌های دیگر که ذکر آنها موجب تطویل است .

علاوه بر این ، ممکن است یك آیه دو بار نازل شده باشد ، مانند بسیاری از آیات که علماء تصریح نموده اند که از نظر پند و یاد آوری و یا از لحاظ اهتمام بشأن آنها و یا جهت اقتضاء دو مورد که بیش از یك بار نزول آنرا ایجاب کند ، نظیر (بسم الله الرحمن الرحیم) و مانند اول سورهٔ (روم) و مانند : آیهٔ (روح) و مانند آیه : « ما کان للنبیّ والذین آمنوا ان یستغفروا للمشرکین » و آیهٔ : «و ان عاقبتم فعاقبوا بمثل ما عوقبتم به . . . » تا آخر سوره (نحل) و آیهٔ : « من کان عدوّاً لله » . . تا آخر آیه و آیهٔ : « اقم الصلوة طرفی النهار » . . . و آیهٔ « الیس الله بکاف عبده » . و سورهٔ « فاتحة الکتاب » که یکبار در مکه هنگام واجب شدن نماز ویکبار در مدینه . هنگام بر گردانیدن قبله نازل شده وبهمین جهت به (مثانی) نامیده شده[1] .

وجه سوّم (از اشکالات ابن تیمیه) اینست که : قول خدای تعالی :
واذقالوا اللهم ان کان هذا هو الحق من عندك فامطر علینا حجارة من السماء...
باتفاق (مفسرین) بعد از بدر چند سال قبل از روز غدیر نازل شده است . !

جواب . گویا این مرد گمان میکند نظر راویان احادیثی که مؤیّدهمدیگرند

(۱) بجلد ۱ « الاتقان » سیوطی صفحه ٦۰ و جلد ۱ « تاریخ الخمیس» صفحه ۱۱ مراجعه نمائید .

اینست که حارث بن نعمان (آنمرد کافر) آنچه برزبان آورده از آیهٔ کریمه ایست که سابقاً نازل شده و او آنرا در قالب دعا در آورده و در آنروز بیان داشته ! ! درصورتیکه خوانندهٔ این اخبار بخوبی درك میکند که این گمان درست نیست ، و یا اینکه این مرد چنین گمان نمود که در آیاتی که سابقاً نازل شده مانعی هست که کسی بآن سخن گوید ، ! مگر در این روایت (ونقل این واقعه) جز این ذکر شده ؟ که این مرد مرتد (حارث ـ یا ـ جابر) چنین کلماتی را برزبان آورده ؟ این مطلب چه ربطی با وقت نزول آیهٔ مزبور دارد ؟ آیهٔ مزبور در هرموقع که بوده ـ بدر ـ یا ـ اُحد بجای خود . این مرد کفر خود را بآن آشکار ساخته کما اینکه کفار قبل از او الحاد خود را بآن آشکار نمودند ! مطلب معلوم است ! ابن تیمیه میخواهد با تعداد اشکالاتی که طرح میکند یك مطلب حق وثابتی را بزعم خود ابطال نماید !!

وجه چهارم ـ این آیه بسبب گفتار مشرکین درمکّه نازل شده و حال آنکه درآنجا عذاب برآنها نازل نگردیده بواسطه وجود پیغمبر ﷺ در بین آنها . بدلیل قول خدای تعالی : **وما كان الله ليعذبهم وانت فيهم وما كان الله معذبهم وهم يستغفرون .**

جواب ـ بین عدم نزول عذاب در مکّه بر مشرکین با عدم نزول عذاب در اینجا براین مرد معاند ملازمهٔ نیست . زیرا افعال خدای متعال بسبب اختلاف وجوه حکمت مختلف است ، در مورد آنها درآنموقع خداوند متعال میدانست که گروهی ازآنها بعداً اسلام خواهند آورد ویا از صلب آنها افرادی بوجود خواهند آمد که آنها مسلم خواهند بود بنا براین اگر آنروز با نزول عذاب آنها را نابود میساخت ، با منظور اصلی ازبعثت رسول گرامی ﷺ منافات داشت ، ونسبت باین فرد منکر ومعاند که با کفربعد از ایمان سیر قهقرائی نموده وعلم الهی احاطه‌دارد باینکه با این گفتار خصمانه وسرسختی درعناد بشاهراه سعادت وهدایت دیگراهی ندارد واز صلب اوهم فرد با ایمانی تولید نمیشود (همانطور که حضرت نوح نسبت

بگروه کفار این حقیقت را درك نمود وطبق حکایت قرآن کریم ازاو ـ عرض نمود: **ولن یلدوا الا فاجراً کفارا** ریشهٔ حیات اورا برحسب تمنّای خودش بر کند و او را کشت ، بنا براین ، خیلی فرق است بین آن گروه در بدو امر که بامید هدایت و صلاحیت بعدی با آنها مدارا شد و همین رفق و مدارا بود که تدریجاً از همان افراد و از اعقاب آنها امّت مرحومه تشکیل و احیاناً افرادی از آنان که از صلاحیّت واقعی محروم و نسل واعقاب آنها هم فاقد صلاحیّت ایمانی بودند در جنگهای خونین هلاك و یا دچار بدبختی های دیگر شدند که در نتیجه گمراهی آنها بوجود خود آنها محدود بود و بدیگری نشر نکرد و فسادیهم نتوانستند برانگیزند آری خیلی فرقست میان این گروه نامبرده و میان این فرد نا بکار و سرسخت در عناد ودشمنی ،وعلم خداوندی باینکه وجود اومنشاء فتنه وموجب الحاد است بطوریکه نه در خود او امید هدایتی هست و نه استفادهٔ از نسل او پیش بینی میشود ، واما وجود رسول اکرم ﷺ درست است که رحمت است وعذاب را ازامت منع میکند ولی باین نکته هم باید توجه داشت که لازمه رحمت کامله اینست کهموانع زیان بخش راهم از جلو راه سعادت امت برطرف کند ، و روی همین اساس بود که خدای سبحان آن وجودپلید و انگل زیان بخش را بجرم مخالفت با امرخلافت الهیه که ازطرف پیغمبر وخدا اعلام وابرامشده بسزای بد نهادی خودش رساند ،همانطور که همین پیغمبر رحمت در جنگها و غزوات با تیغ بی دریغ خود ریشه ستمکاران را برمی کند ونسبت بکسانی کهسر کشی میکردند و امر رسالت را به مسخره و بازی میگرفتند نفرین میفرمود و دعوت آنجناب در بارهٔ آن افراد مستجاب میشد !

مسلم در جزء ۲ صحیح خود درص ٤٦٨ باسنادش از ابن مسعودروایت نموده که : چون قریش سرنافرمانی را درقبال پیغمبر وآیات اوپیش گرفتند وازپذیرش اسلام خود داری نمودند پیغمبر در بارهٔ آنها دعا فرمود و گفت : بارخدایا ، مرابر آنها یاری فرما بقحط وغلائی هفت سالهمانند دوران یوسف دراثر نفرین پیغمبر سختی و قحطی بآنها روآورد که آنچه داشتند مصرف کردندو گرسنگی وبیچارگی بطوری

آنهارا مستاصل نمود که بخوردن گوشت مردارولاشه حیوانات پرداختندو گرسنگی آنها بجائی رسید که قوهٔ بینش از چشم آنها گرفته شده بود و فضا در مقابل دیدگانشان بمانند دود نمایان میشد واین مدلول قول خدای تعالی است که فرماید: «یوم تاتی السماء بدخان مبین» و همین داستان را بخاری نیز در جزء ۲ ص ۱۲۵ روایت کرده .

و در جزء ۷ تفسیر رازی ص ٤٦٧ مذکوراست : چون در مکه پیغمبر ﷺ را قومش تکذیب کردند گفت : بار خدایا سالهای آنان را مانند سالهای یوسف گردان در قحط و غلا ، در نتیجه باران از آنها منع شدو از زمین گیاه نروئید و شدت گرسنگی و بی قوتی قریش را بآنجا رساند که بخوردن استخوانها وسگان و مردارها مجبورشان ساخت ، وچشمان آنها در فضا جز دود نمیدید و همین معنی از قول ابن عباس و مقاتل و مجاهد و ابن مسعود نقل شده و فرّاء و زجاج آنرا اختیار نموده اند.

و ابن اثیر در جلد ۳ «النهایه» ص ۱۲٤ روایت کرده که پیغمبر ﷺ در دعای خود چنین فرمود : «اللهم اشدد وطأتك علی مضر مثل سني یوسف»(۱) درنتیجه کار زندگی چنان بر آنان سخت شد که ناچار بخوردن علهز(۲) شدند ، واین داستان را سیوطی در جزء ۱ «الخصایص الکبری» ص ۲۵۷ از طریق بیهقی از عروه و از طریق او وطریق ابی نعیم از ابی هریره روایت نموده است .

وابن اثیردرجلد ۲ «الکامل» ص۲۷ گوید : ابوزمعه ــ اسود بن مطلب بن اسد بن عبد العزّی ویاران او از روی تمسخر به پیغمبر ﷺ چشمك میزدند و استهزاء مینمودند ، پیغمبر ﷺ در بارهٔ او نفرین کرد که کور شود و در مرگ فرزند سوگوار شود ، نامبرده در سایه درختی نشسته بود که جبرئیل با برگ آندرخت و خارهای آن بر صورت و چشم او زد تا نابینا شد

---

(۱) یعنی خدایا دشواری و سختی های خود را بر مضر (اهل مکه) چنان کن که درعهد یوسف بر مردم زمان او سخت فرمودی .

(۲) علهز خونی است که باکرك شتر مخلوط و باآتش بریان می کردند ومیخوردند .

نامبرده نیز گوید : رسول خدا ﷺ بر مالك بن طلالة بن عمرو بن غبشان نفرین کرد ، درنتیجه با اشاره جبرئیل بسر او ، چرك وجراحت سراورا فراگرفت وهلاك شد .

و ابن عبد البرّ در « الاستیعاب » در حاشیه جزء ۱ « الاصابه » ۲۱۸ روایت کرده که پیغمبر ﷺ هنگامی که راه میرفت بدن مبارکش بجلو متمایل میشد و حکم بن ابي العاص کیفیت راه رفتن آنحضرت را تقلید میکرد ، پیغمبر ﷺ روزی ملتفت عمل او شد ، و باو فرمود : چنین باش ، حکم بن ابی العاص از آنروز دچار ارتعاش و اختلاج شد ، عبد الرحمن بن حسان بن ثابت او را نکوهش نمود ، ودر هجو عبد الرحمن بن حکم چنین سرود :

ان اللعین ابوك فـارم عظامه إن ترم ، ترم مخلّجاً مجنونا
یمسی خمیص البطن من عمل التقی ویظلّ من عمل الخبیث بطینا (۱)

وابن اثیر در ج۱ « النهایه » ص ۳۴۵ از طریق عبدالرحمن بن ابی بکرروایت نموده که : حکم بن ابی العاص بن امیه پدر مروان ، پشت سر پیغمبر ﷺ مینشست و هنگامی که آنحضرت سخن میگفت او روی خود را بطریق استهزاء دگر گون میساخت واشکال مسخره آمیز نشان میداد ، پیغمبر اورا باآن هیئت دیدباوفرمود: چنین باش ! پس تا هنگام مرگ صورتش بهمان هیئت کریه در اختلاج بود بنا بر روایت دیگر تادو ماه مبتلا به تشنّج واضطراب شد ، و پس از افاقه از اضطراب و تشنج مرض صرع اورا فراگرفت وپس از افاقه ازآن گرفتار تشنّج واختلاج بود تا در نتیجه نیرو و گوشت بدن اوازبین رفت وبجای اختلاج ارتعاش نیز گفته اند .

و ابن حجر در جلد ۱ « الاصابه » ص ۳۴۵ از طریق طبرانی روایت نموده ، و بیهقی در «الدلائل» و سیوطی درج ۲ « الخصایص الکبری » صفحه ۷۹ ازحاکم

(۱) ملعون پدر تست استخوانهای او را بینداز (خود را از نسبت بدو دور کن) اگر اورا بیندازی و از خود دور سازی کسی را دور ساخته‌ای که مصروع ودیوانه است .
همواره درون وشکمش از عمل تقوی خالی است و ازکارهای پلید وزشت پراست .

(درحالیکه بصحّت آن تصریح کرده) وازبیهقی وطبرانی از عبدالرحمن بن ابی‌بکر صدّیق روایت نموده اند که : حکم بن ابی‌العاص در نزدیك پیغمبر صلی الله علیه و آله میتشست و هنگام سخن گفتن آنجناب با تغییر چهره و شکل خود آنحضرت را استهزاء مینمود ، پیغمبر صلی الله علیه و آله باوفرمود چنین باش ، در نتیجه پیوسته مبتلا باختلاج وتشنج بود تا مرد ، ومانند این روایت از طریق دیگر نیز روایت شده و در ج۱ « الاصابه » ص ۳٤٦ مذکور است که : بیهقی از طریق مالك بن دینار آورده که او از هند پسر خدیجه زوجه پیغمبر صلی الله علیه و آله نقل نموده که : پیغمبر صلی الله علیه و آله از برابر حکم عبور فرمود ، ونامبرده با حرکت دادن انگشت آنحضرت را مسخره و استهزاء نمود ، پیغمبر که او وحرکت اورا مشاهده فرمود نفرین کرد و فرمود : بار خدایا اورا چلپاسه [(۱)] گردان ، بلادرنگ مبتلا بخزیدن شد .

ودرجلد ۱ «الاصابه» ص۲۷٦وجلد۲ « الخصائص الکبری» صفحه ۷۹مذکور است که : ابن فتحون از طبری ذکر نموده اینکه : پیغمبر صلی الله علیه و آله از حارث بن‌ابی الحارثه دخترش جمره را خواستگاري فرمود ، حارث گفت : دخترم به بیماری‌بدی مبتلا است ، در حالتی که چنین نبود ، ولی پس از آنکه بخانه آمد مشاهده نمود که دخترش مبتلا به برص شده ، و در جلد ۲ « الخصائص الکبری » صفحه ۷۸ از طریق بیهقی ازاسامة بن زید روایت نموده که رسول‌خدا صلی الله علیه و آله مردی را بمأموریتی اعزام فرمود ، آن مرد دروغ بر رسول خدا بست ، پیغمبر او را نفرین کرد ، در نتیجه اورا مردایافتند در حالی کهشکم اوشکافته شده بود و زمین‌او رانپذیرفته‌بود.

و باز در جلد ۱ « الخصائص الکبری » صفحه ۱٤۷ مذکور است که بیهقی و ابو نعیم ازطریق ابی نوفل ابن ابی عقرب از پدرش روایت نموده اند که گفت : لهب بن ابی لهب بنزد پیغمبر صلی الله علیه و آله آمد وآنحضرت را دشنام داد ، رسولخدا صلی الله علیه و آله گفت : بارخدایا سگ خود را بر او مسلّط فرما ، گوید : ابولهب مال التجاره‌بشام میفرستاد وفرزندش لهب را نیز با غلامان و وکلای خود اعزام میداشت ، بآنها

(۱) نوعی است از خزندگان .

سفارش نمود که مراقب لهب باشید زیرا من در اثر نفرین محمد صلی الله علیه و آله بر او ترسناك هستم ، آنها بهر منزل که فرود میآمدند لهب را پهلوی دیوار میخوابانیدند و اورا با لباس و اثاث میپوشانیدند ، مدتی در راه باین کیفیت از او مواظبت میکردند تا شبی درنده‌ای آمد و او را بزمین زد وبقتل رسانید .

و بیهقی از قتاده روایت نموده که عتبة [1] بن ابی لهب بر ایذاء رسول خدا صلی الله علیه و آله دست یافت ، رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود : همانا من ازخدا مسئلت میکنم که سگ خود را بر او مسلّط فرماید ، نامبرده با جمعیتی ازقریش بیرون شد و هنگام شب در حوالی‌شام در محلّی بنام (زرقاء) فرودآمدند ، ناگاه شیری برآن گروه‌دست یافت وپیرامون‌آنها گردش کرد تا در میان آن‌قوم عتبه را یافت ، باوحمله نمود وسر او را بدهن گرفت وبا دندان ازبدن جدا کرد .

و بیهقی از عروه روایت کرده که : در آن شب شیر پس از یافتن آن گروه درآن منزل بسوی دیگر برگشت ، آنها از جای برخاستند وعتبه رادر میان گرفتند ، سپس مجدداً شیرآمد ودر میان آنها رفت تا بعتبه رسید وسرش‌راگرفت و شکاند .

و از ابی نعیم و ابن عساکر نیزاز طریق عروه مانند آن‌روایت شده ، و ابن اسحاق و ابو نعیم این داستان را از طریق دیگر هم از محمد بن کعب قرظی و غیره روایت نموده‌اند واضافه نموده‌اند که : حسان بن ثابت در این‌موضوع‌چنین‌سروده :

سائل‌بنی‌الاشقر ان‌جئتهم [2] ما کان أنباء ابی واسع [3]
لا وسّع الله له قبره بل ضیّق الله علی القاطع
رحم نبیّ جدّه ثابت یدعو إلی نور له ساطع
اسبل بالحجر لتکذیبه دون قریش نهزة القارع
فاستوجب الدعوة منه بما بیّن للناظر و السامع

(۱) این‌روایت راابن اثیردرجلد ۳ « النهایه » صفحه۲۱دربارۀعتبة بن عبدالعزی‌آورده .
(۲) در دیوان حسان ، بنی الاشعر ذکر شده .
(۳) ابو واسع کنیۀ عتبة بن ابی لهب است .

أن سلّط الله بها کلبه — یمشی الهوینا مشیة الخادع
حتّی اتاه وسط اصحابه — و قد علتهم سنة الهاجع
فالتقم الرأس بیافوخه — و النحر منه فغرة الجایع (۱)

مؤلف گوید : در دیوان حسان جز بیت اول یافت نمیشود و بعد ازبیت اول چنین سروده :

اذ ترکوه و هو یدعوهم — بالنسب الأقصی و بالجامع
و اللیث یعلوه بأنیابه — منعفراً وسط دم ناقع
لایرفع الرحمن مصروعهم — ولا یوهّن قوّة الصارع (۲)

و ابونعیم از طاووس روایت کرده که گفت : چون رسول خدا ﷺ این آیه را « و النجم إذا هوی » تلاوت فرمود ، عتبة بن ابی لهب گفت : من کافر شدم به پروردگار نجم ، رسول‌خدا ﷺ فرمود : خدا بر تو سگی ازسگان خودرا مسلّط فرماید .. تا پایان داستان .

و ابونعیم از ابی الضُحی روایت کرده که : پسر ابی‌لهب گفت : اوکافر است بکسی که گفت : والنجم إذا هوی ؛ سپس پیغمبر ﷺ آن نفرین را فرمود . . . . تا پایان حدیث .

---

(۱) سؤال کن از اولاد اشقر هنگامیکه آنانرا دریافتی که از چه قرار بود داستانهای ابی واسع (فرزند ابی لهب) خداوند او را در قبر راحت نگذارد و جایگاهش‌رافراخ نسازد بلکه تنك دارد آن‌قبر را برکسیکه قرابت پیغمبر را قطع کرد پیغمبری که بزرگواری او برقرارو دعوت میکند مردمرا بسوی نور بلند و مشعشع او،این مرد همان است که فرصت فراوان داد عیب جویان را در حرم خدا برای تکذیب او دربرابر قریش پس‌مستوجب نفرین‌گردیدازطرف او (پیغمبر) بطوریکه برای هر نگاه کننده و شنونده آشکار و روشن ساخت که خداوندمسلط گردانید بواسطهٔ آن نفرین سك خودرا در حالیکه می رفت بسوی او بآرامی مانند راه رفتن کسیکه قصد فریب داردتارسید بدو درمیان اصحابش هنگامیکه برای شان خواب غلبه‌کرده پس مانند لقمه‌ای سروگلوی‌اورا بابالوگردن‌خودگرفت درحالیکه‌دهن بازکرده‌مانند شخصی گرسنه .

(۲) آن زمان که او (فرزند ابی لهب) آنان را بکمك خود دعوت می کرد و سوگند میداد بنسب و قرابت بلندکه همه درزیرآن نسب‌گردآمده‌اند و شیر او را بادندانهایش درگرفته و بخون تیره رنك کشیده و بخاك انداخته بود خدا بلند ندارد بر زمین افتاده شان را و سست و بی نیرو نسازد قوت شیری را که او را بر زمین نقش کرد .

وبا توجه باین امور خواهید دانست که : عذابی که بسبب وجود مقدس پیغمبر صلی الله علیه وآله بمدلول دو آیه معهود نفی شده مراد نفی فی الجمله است نه نفی کلّی و این معنی مقتضای حکمت و رعایت مصلحت عمومی است ، زیرا عضوی که فاسد شد بالضروره برای مصون ماندن سایر اعضاء آن عضو فاسد باید قطع شود ، بخلاف عضوی که قسمتی از آن بیمار است و آنطور نیست که باعث سرایت بسایر اعضاء شود ویا عضوی که تمامش صدمه دیده ولی امیدهست که با معالجه بهبودی یابد خدای متعال قریش را تهدید فرمود بمانند صاعقهٔ عاد وثمود که اگر همگی ازدین اعراض کردند آنها را عذاب فرماید چنانکه این آیه حاکی است : « فان اعرضوا فقل أنذرتکم صاعقة مثل صاعقة عاد و ثمود » و چون مناط حکم اعراض همگی بوده و افرادی مؤمن درمیان آنها بوجود آمد ، صاعقه بر آنها نازل نشد ، واگر همگی آنان بگمراهی خودادامه میدادندصاعقه برطبق تهدیدی که شده بود بر آنهانازل میگشت درحالتیکه اگر وجود رسول خدا صلی الله علیه وآله بطور کلی مانع از تمام اقسام عذاب میبود این تهدید درست نبود ، و احدی از آنها که گفتیم گرفتارعذاب نمیشد وحتی احدی در غزوات وجنگهای آن حضرت بسبب خشم آن جناب کشته نمیشد ، زیرا تمام این امور از اقسام عذاب است ، خدای ما را پناه دهد از آنها .

وجه پنجم ـ (از اشکالهای ابن‌تیمیّه) اگر این داستان (داستان حارث) درست ومطابق واقع بود ، خود آیتی بود مانند آیت اصحاب فیل ـ وچنین آیتی در خور آنست که بنقل و روایت آن همّت گماشته شود ـ ونظائر آن که در خور نقل و بیان است وچون ملاحظه میکنیم مصنّفین درعلم ازصاحبان مسندهاوصحاح وفضائل و تفسیر وتاریخ و مانند اینها این موضوع را رأساً توجهی ننموده اند و این داستان جز باین اسناد ناشناس روایت نشده ، بنا براین دروغ وبی اساس است .

جواب ـ قیاس این داستان که یك حادثه فردی بوده با داستان اصحاب فیل ، نامناسب و نا روا و گزاف است !! چه ، این حادثه در اجتماع آن روز زمینهٔ مناسب و کیفیتی که توجه و اعتناء عمومی را بخود جلب کند نداشته ، مضافاً براینکه در

عین حال هدف و مقصود گروهی که شاهد این امر بودند اقتضاء مینموده که پردهٔ فراموشی بر آن بکشند همانطور که بر اصل موضوع (امر ولایت در غدیر خم) کشیدند و بقدری پیرامون ابطال آن جد و جهد کردند که نزدیك بود بهدف و مقصود خود نائل گردند و با اشتباه کاری و توطئه‌های متعصّبانه وضع را دگرگون سازند ! ولی خدای توانا برغم بد خواهان و ناسپاسان نور خود را تابان و بحدّ کمال میرساند .

حادثهٔ اصحاب فیل ، حادثه ای بود بزرگ ومهم و از آیات باهرهٔ نبی اکرم صلی الله علیه و آله که گروه‌عظیمی را دچار بدبختی وهلاکت نمود بطوریکه برجهانیان مشهود گشت و امّتی را که باید روزی مترقی ترین امم باشد از کید آنان نجات بخشید و موجبات بقاء و استقرار آن امّت و بر قراری وعظمت مقدسات او وپایگاه یگانه پرستی او (کعبه) را که باید طواف گاه امم و مرکز زیارت و عبودیت معتقدین بآن باشد که رموز خیر وبرکات را در بر دارد امضاء فرمود که درنتیجهٔ آن واقعه اکنون پس از قرنها بزرگترین مظاهر پرستش گاه خدائی است .

بنا بر این دواعی و مقاصد در حادثه اولی (اصحاب فیل) غیر از دواعی و مقاصدی‌است که در واقعه نامبرده (داستان مورد بحث) موجود است وقیاس آن دو بهمدیگر زور گوئی و اغماض از حق است کما اینکه این فرق و تفاوت در میان معجزات پیغمبر صلی الله علیه و آله بخوبی آشکار است ، و برهمین مبنی بعضی از معجزات آن جناب فقط با اخبار آحاد نقل شده ودر مقابل بعض دیگر ازحدّ تواتر هم تجاوز نموده ، ونیز بعضی از معجزات آنجناب بدون اینکه توجه و اعتنائی بسندآن بشود مورد اتفاق و قبول عموم مسلمین است ، و این اختلاف و تفاوت مربوط بخود آن معجزه ها است از حیث عظمت واهمیت یا شرایط ومقارنات آنها .

امّا ادعای ابن تیمیّه دایر باینکه طبقات مصنّفین این موضوع را باهمال گذرانده اند این نیز گزاف گوئی دیگری است چه در صفحات گذشته ، روایت مصنّفین این واقعه‌را ذکر نمودیم که همه ازپیشوایان‌علم وحاملان تفسیر وحافظان

حدیث و ناقلان تاریخ میباشند و کتب رجال و شرح حال بزرگان فضائل بسیار آنها را متضمّن است ودانشمندان یکی پس از دیگری مراتب درایت و شخصیّت آنها را ستوده اند ، و بالاخره نمیدانیم مقصود این مرد و مشارالیه او (جز باین اسناد ناشناس . . .) کیست وچیست ؟ زیرا روایاتی که در این زمینه ذکرشد منتهی گشته بحذیفة بن یمان صحابی بزرگوار (شرح حال او درج ۱ ص ۶۰ گذشت) و سفیان بن عیینه که پیشوائی او درعلم وحدیث و تفسیر و مورد اعتماد بودن او در روایت معروف است (شرح حال او در ج۱ ص ۱۳۹ گذشت) این از نظر شخصیّت (که بر خلاف تصور و ادعای ابن تیمیّه در نهایت شهرت و معروفیت و موصوف به ثقه و امانت میباشد) .

واما از لحاظ اسنادباین دونفر نیز ، حفاظ ومحدّثین ومفسّرین واهل‌تحقیق این اسناد را شناخته ودرخورذکر و اعتماد دانسته و بدون تردید و انکاری ، آیه‌ای از قرآن کریم و ذکر حکیم را بدین اسناد تفسیر نموده اند ، و اینان از کسانی نیستند که با اسنادهای کم ارج و روایات پست و سست قرآن را تفسیر کنند ، بلی سابقه امر چنین است و روش اهل دانش چنین بوده ولی . ابن تیمیّه سند را منکر و ناشناس پنداشته و در متن آن نیز بمناقشه پرداخته !! زیرا هیچ چیز ازاین قبیل با روش ناهموار او تطبیق نمی‌نماید !!

وجه‌ششم ـ(از أشکالات ابن تیمیّه) : از این حیث چنین بدست میآید که: حارث نامبرده بسبب اعتراف بمبادی پنجگانه اسلام خود مسلم بوده و بالضرورة احدی از مسلمین در عهد پیغمبر صلی الله علیه و آله اکرم بعذاب مبتلا نشده است .

جواب ـ این‌حدیث همانطور که‌اسلام نامبرده را ثابت میکند ردّه وخروج او را ازاسلام نیز در بر دارد بدلیل ردّ فرمودهٔ پیغمبر صلی الله علیه و آله وشك وتردید او در آنچه آنحضرت از طرف خدای تعالی خبر داده ، بنا بر این عذاب در هنگام اسلام داشتن بر او نازل نشده بلکه بعد از کفر و ارتداد عذاب بر او رسیده همانطور که در صفحه ۱۳۶ گذشت نامبرده پس از شنیدن حدیث ، در نبوت پیغمبر صلی الله علیه و آله شك

نمود ! گذشته از این مطلب کسانی هم بوده اند که با وصف اسلام مشمول عقوبت واقع شده‌اند بعلّت تجرّی که بساحت قدس نبوی ﷺ از آنها سرزده مانند جمرة دختر حارث که داستان او در ص ۱۶۲ گذشت و مانند بعضی دیگر که داستان آنها در جواب اشکال چهارم ذکر شد و (برای تأیید این موضوع کافیست که) مسلم در صحیح خود از سلمة بن اکوع روایت نموده که : مردی در حضور پیغمبر ﷺ با دست چپ غذا خورد ، پیغمبر ﷺ باو فرمود : با دست راست بخور ، گفت نمیتوانم ، (در صورتیکه میتوانست) پیغمبر فرمود : از دست چپ ناتوان شوی در نتیجه هیچگاه نتوانست دست چپ خود را بدهان برساند !

و درجلد ٥ صحیح بخاری ص ۲۲۷ مذکور است که : پیغمبر ﷺ بعنوان عیادت بر عرب صحرائی وارد شد، ورسم پیغمبر این بود که هر وقت بعیادت مریض میرفت ، میفرمود : باکی نیست ، و بر حسب همین رویه بآن مرد این سخن را فرمود ، عرب بیمار در جواب پیغمبر ﷺ گفت : چنین نیست وبلکه تب است که بر مرد سالخوردهٔ هجوم کرده و او را بقبر میبرد ! پیغمبر ﷺ فرمود : حال که چنین‌پنداشتی ، چنین باشد ، درنتیجه‌آن‌عرب روز بعد را بشام نرسانید وجان‌سپرد.

(زیادتی چاپ دوم) ودر « اعلام النبوّة » ماوردی ص ۸۱ مذکور است که : رسول خدا ﷺ قدغن فرموده بود که نماز گزار در حال نماز بآراستن موی خود نپردازد ، آنجناب مردی را دید که در حال نماز چنین میکند ، باو فرمود خدای موی تو را زشت گرداند ، در نتیجه موی آن مرد ریخت و اصلع شد .

وجه هفتم - (از اشکالات‌ابن‌تیمیّة)حارث بن‌نعمان درمیان صحابه‌معروف نیست ، چه ارباب حدیث از قبیل ابن عبد البر در « استیعاب» و ابن منده و ابو نعیم اصفهانی و ابو موسی در تألیفات خود در ضمن نامهای صحابه نامی از اوبمیان نیاورده‌اند ، و بنا بر این وجود چنین کسی پیش ما تحقّق نیافته !

جواب - کتب مشتمل بر نام وشرح حال صحابه متکفّل ذکر تمام صحابه نیست ، بلکه هر یك از مؤلّفین این موضوع آنچه ازصحابه که درحیطهٔ اطلاع ودر

حدود بررسی او بوده بذکر آن پرداخته و سپس مؤلّف دیگر آمده وآنچه را که توانسته است از زوایای کتب وآثار از نام و نشان افرادی از صحابه بدست بیاورد که سلف او برآنها وقوف نیافته بر گفته مؤلّف اولی اضافه کرده ، و جامع ترین کتابی که در این زمینه یافتیم کتاب « الاصابة بتمییز الصحابة » تألیف ابن حجر عسقلانی است ومع الوصف نامبرده در آغاز کتاب خود مینگارد : همانا از جمله شریف ترین علوم دینی علم حدیث نبوی صلی الله علیه وآله است و از جمله مهمترین موضوعات در خود شناسائی تشخیص اصحاب رسول خدا صلی الله علیه وآله و تمییز آنها از کسانی است که بعد از آنها آمده‌اند و گروهی از حفّاظ آنچه را که از افراد نامبرده (از صحابه و تابعین) توانسته و اطلاع بر آنها یافته در تألیفات خود گردآورده اند و نخستین کسیکه شناخته امازآنها که‌دراین موضوع کتاب تصنیف نموده استابوعبدالله بخاری استکه دراین‌باره تصنیف‌جدا گانه‌ای‌بکار بسته وابوالقاسم‌بغوی وغیر اوازنامبرده‌نقل کرده‌اند وجمعی از طبقهٔمشایخ نامبرده نام صحابه را بانضمام طبقه بعدی گردآورده مانند ، خلیفة بن خیاط و محمّد بن سعد و همچنین افرادی نیز همردیف او مانند یعقوب بن سفیان‌وابی‌بکر‌بن‌ابی‌خیثمه ودراین زمینه گروه دیگری نیز بعد ازآنها تصنیفاتی کرده اند مانند ابو القاسم بغوی و ابی بکر بن ابی داود و عبدان و آنها که کمی قبل از آنها بوده‌اند مانند مطین ، و سپس مانند ابی علی بن سکن و ابی حفص بن شاهین وابی منصور ماوردی و ابی حاتم بن حبان و مانند طبرانی درضمن کتابش « معجم الکبیر» وسپس مانند ابی عبد الله بن منده و ابی نعیم ، سپس مانند ابی عمر بن عبد البرّ که نامبرده کتاب خود را « استیعاب » نامیده باعتبار اینکه گمان برده تمام آنچه را که در کتب قبل از او بوده در آن جمع آوری کرده مع الوصف مقدار زیادی ازاوفوت شده که‌نام نبرده وابوبکر‌بن‌فتحون درتکمیل کتاب اوتألیف جامعی‌نموده و گروهی هم دردنبالهٔ کتاب‌اوتتمّه‌های لطیف تألیف‌نموده‌اند و ابو موسی مدینی بر تألیف ابن منده تذییل بزرگی نوشته و درعصراینان‌مردمانی بوده‌اند که تعدادشان مشکل و همه‌در این زمینه تصنیف نموده‌اند تا اینکه‌دوربقرن

هفتم رسیده و در این هنگام عزّالدین ابن اثیر کتاب جامعی تألیف نموده و آن را « اسد الغابه » نامیده و در آن بسیاری از تصانیف قبل از خود را جمع نموده ولی او هم بپیروی از پیشینیان خود غیر صحابی را باصحاب مخلوط کرده و از توجه وتنبیه بر بسیاری از اوهام که در کتب آنان وجود دارد غفلت ورزیده ، سپس ، حافظ ابو عبد الله ذهبی در کتاب خود نامهائی را که در کتاب او (ابن اثیر) ذکرشده جدا کرده و بر آنها افزوده و کسانی را که وی بغلط از آنها ذکری بمیان آورده و یا آنهائی را که صحابی بودن آنها بصحّت نپیوسته نام برده ولی در عین حال این اقدام او شامل همه نشده و بمقصود نزدیك نیامده و با تتبّع وکاوشی که نمودم (دنبالهٔ سخنان ابن حجر است) بنامهائی برخوردم که نه در کتاب او (ذهبی) و نه دراصل آن کتاب (اسد الغابه) با وجود مطابقت با شرایط آن دو نیست .

در نتیجه کتاب بزرگی گرد آوردم و در آن صحابه را از غیر صحابه جدا نمودم و با همه این کوششهاحتی بر یکدهم از اسامی صحابه نسبت بآنچه که ازابی زرعه رازی نقل شده وقوف حاصل نگشت ، ابو زرعه گوید : پیغمبر ﷺ وفات یافت درحالی که ، کسانی که او را دیدند وسخن او را شنیدند بیش از یکصد هزار تن بوده‌اند از مرد وزن که همهٔ آنها با وصف دیدار و یا استماع سخنان آنجناب از او روایت کرده‌اند .

ابن فتحون پس از ذکر این مطلب در ذیل « استیعاب » گوید : ابو زرعه‌این داستان را در جواب پرسش کسی که در بارهٔ خصوص راویان ازاوسئوال نمود ، بیان داشته ، تاچه رسد بغیر آنها و مع الوصف تمام آنها که در « استیعاب » مذکوراست یعنی آنها که بنام یا کنیه ذکر شده اند سه هزار و پانصد نفرند ، و ابن فتحون ذکر نموده که آنچه را که مطابق شرط او (صاحب استیعاب) استدراك بآن‌نموده قریب باین تعداد است . و من بخط حافظ ذهبی خواندم که در پشت کتاب تجرید خود نوشته بود : شاید همگی هشتهزار نفر باشند ، اگر بیش از این تعداد نباشند کمتر ازاین نیستند ، سپس بخط اودیدم که : تمام آنها که در«اسدالغابه» مذکورند

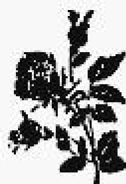
هفتهزارو پانصد و پنجاه و چهار نفرند ، و از جمله چیزهائی که گفتار ابی‌زرعه را تأیید میکند مندرجات در صحیحین است از قول کعب بن مالك در داستان تبوك که گوید : مردم بسیاری حضور داشتند که در دفتری آنهارا نمیتوان بشمار در آورد ودر آنچه که خطیب بسند صحیح از ثوری نقل و ثبت نموده چنین است : آنها که علی علیه‌السلام را بر عثمان مقدم بدارند درواقع بدوازده هزار نفر نسبت ناروا داده‌اند که همگی از اشخاصی بودند که رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله هنگام وفات خود از آنها راضی بود ، نووی گوید : این سخن مربوط به دوازده سال بعدازوفات پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله است یعنی پس از آنکه در عهد خلافت ابی بکر در قضیه ردّه و فتوحات مسلمین بسیار از کسانی که نامهای آنان ضبط نشده است از میان رفته بوده‌اند و سپس در دوره خلافت عمر در ضمن فتح ها ودر طاعون عمومی و عمواس (۱) و غیر آن کسانی که از شماره بیرون هستند مرده بوده‌اند و سبب پنهان ماندن نام های آنان اینست که اکثر آنها در حجة الوداع حضور داشته اند . و خدا دانا تر است . اه

وچنانکه قبلاً در ج۱ص۳۰ اشعار شد : عدهٔ حاضردرحجة الوداع که بارسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله بودند یکصد هزار تن یا بیشتر بوده اند در اینصورت چگونه برای این کتب ممکن بوده که نام تمام این گروه عظیم را ثبت و ضبط نمایند ؟! اصولاً از مجرای طبیعی خارج است که بنام و شرح حال این جمعیت بطورکامل احاطه‌وتسلط یافت ، چه بیشتر این گروه در صحراها و کوهسارها و مناطق متفرقه پراکنده بودند و در مجامع و شهرها مراوده و آمد و رفتی نداشتند مگربرای مقاصدخاص که‌احیاناً در مواقع اتفاقی برای بدست‌آوردن حوائجی در آنمجامع‌حاضرمیشدند وصحبت و روایتی را درك می نمودند و در آنگونه مواقع دیوان محاسبه و دفاتری نبود که نام هر که وارد و خارج میشود ثبت و ضبط گردد و احوال آنان بر رسی شود .

(۱) شهری است در شش میلی رمله برمسیر بیت المقدس وبیماری طاعون درسال ۱۸هجری ابتدا از آنجا شروع شد و سپس در سرزمین شام منتشر گشت و در نتیجه گروه بسیار و جمع بیشماری از صحابه تلف شدند .

در اینصورت برای اهل تحقیق میسّر نخواهد بود که باحوال و شئون امّتی احاطه پیدا کنند که وضع آنها چنین است . ناچارمصنفین به ثبت وضبط نام کسانی مبادرت نموده‌اند که در روایات بیشتر نامشان برده شده ویا وجود آنها در حوادثی که رخ داده واجد اهمیت خاصی بوده است ، با این کیفیت که بیان شد اگر نام شخصی در چنین کتب ذکر نشد انکار وجود او از حیطهٔ انصاف خارج است ، و با اصول و مقررات بحث و استدلال سازش ندارد ، وانگهی ، ممکن است مؤلفین کتب مشتمل بر شرح حال‌صحابه بعلت رده و کفریکه در سرانجام زندگی ازاین‌شخص مشهود گشت از ذکر نام او صرف نظر نموده باشند .

ومن الناس من یجادل فی الله بغیر علم ولاهدی ولاکتاب منیر
(سوره لقمان)



(عید غدیر در اسلام)

از جمله اموریکه بمنظور ثبات و نشر داستان غدیر و جاودان ماندن خاطرهٔ آن و تأمین تحقق و ثبوت مفادآن مورد توجه و اهتمام بوده ، عید گرفتن این‌روز تاریخی است که همه ساله در روز و شب آن مجامع و محافل تشکیل شود ومراسم بندگی خدا و ابراز خشوع بدرگاه احدیت اجراء گردد و سیرهٔ نیکی و بخشش‌و بذل وجوه برّیه و توجه بحال ناتوانان و مستمندان و توسعه بزندگی خانواده ها و عائله ها و در بر کردن لباس‌های نو و زیبا با آرایش ، پیروی و مورد عمل قرار گیرد ، و در نتیجه اجراء این تشریفات و تظاهرات در میان مردم معتقد است که توجه عموم طبقات بطرف یك وضع نوین و منظرهٔ جالب معطوف شده و این وضع بیخبران‌را وا میدارد به تفحص وپرسش علل‌وموجبات آن و‌منجر میشودبه تجسّس از روایت آن و دانایان به بیان روایات متواتره مشتمل بر این امر خطیر پرداخته و گویندگان و سرایندگان به ایراد خطابه و انشاء قصاید ومنظومات می پردازند و بدین وسائل رشته روایت غدیر خم و اسناد آن بیکدیگر متصل و پیوسته گشته و در میان هرقوم و گروه و در هر عصر و زمان این خبر تکرار واین داستان بزبانها جاری و طرق متصلهٔ آن در اذهان محفوظ وپایدار می گردد .

آنچه از این کیفیت برای اهل‌تحقیق آشکار میشود دوام است ، یکی‌اینکه عید غدیر خم اختصاص بگروه شیعه فقط ندارد و هرچند که این گروه نسبت‌باین امرعلاقه خاصی ابراز مینمایند ولی درعین حال‌دیگران هم ازسایر فرق مسلمین در این عید باشیعه شرکت مینمایند ، بیرونی در « الآثارالباقیة فی القرون الخالیة » ص ۳۳٤ این روز را از جمله اعیادی ذکر نموده که مورد توجه و اعتناء اهل اسلام است ، و در« مطالب السئول » تألیف‌ابن طلحهٔ شافعی درص ۵۳ چنین مذکوراست: روز غدیر خم را امیرالمؤمنین علیه‌السلام در شعر خود یاد کرده واین روزعید گشته‌برای

اینکه روزی است که رسول خدا صلی الله علیه و آله آنجناب را باین جایگاه ارجمند (ولایت) منصوب نموده واورا بدین جهت برجمیع خلق برتری بخشیده ، ودر ص ٥٦ گوید : هر معنائی که ممکن است لفظ مولی دلالت بر آن داشته باشد نسبت بشخص رسول خدا صلی الله علیه و آله همان معنی‌را برای‌علی علیه السلام قرارداده واین‌مرتبه ایست عالی‌وجایگاهی است رفیع و مقامی است شامخ که آنجناب را بدان مخصوص نموده و بهمین جهت این روز ، روز عید و هنگام سرور و شادمانی و موسم انبساط ومسرت دوستان او گشته ... انتهی

این جمله خود اشتراك تمام مسلمین را در عید گرفتن این روز ثابت مینماید، خواه ضمیر (دوستان او) به پیغمبر صلی الله علیه و آله بر گردد و خواه به علی علیه السلام بر گردد، اگر به پیغمبر بر گردد که مطلب واضح است ، و اگر بعلی علیه السلام بر گردد باز مقصود حاصل است ، زیرا همه مسلمین علی علیه السلام را دوست دارند چه‌آنها که اورا جانشین بلافصل پیغمبر صلی الله علیه و آله میدانند و چه آنها که آنحضرت را چهارمین خلیفه رسول خدا صلی الله علیه و آله قرار داده اند .

و در میان تمام فرق مسلمین کسی نیست که با آنجناب سرعداوت ودشمنی داشته باشد جزتعداد ناچیزی از خوارج که آنها از دین اسلام خارج شده‌اند .

و کتب تاریخ درسهایی از این عید بما میدهد و حاکی است که امم اسلامی در شرق و غرب جهان براین عید توافق دارند ومردم مصر ومغاربه وعراق ازقرون گذشته باین روز دایر بعیدبودن آن توجه واعتناء داشته وروزی بوده نزد آنان که نماز و دعا و خطبه و انشاد شعر در آن معمول بوده چنانکه در کتب مربوطه مفصلا مذکور است .

و در موارد عدیده از « وفیات الاعیان» تالیف ابن خلکان ـ اتفاق عموم‌مسلمین بر عید بودن این روز استفاده میشود ، مثلاً در شرح حال مستعلی پسر مستنصر ـ در جلد ۱ ص ٦٠ چنین مذکور است : بیعت با نامبرده در روز عید غدیر خم واقع شده و آن هجدهم ذی‌الحجة است‌بسال ٤٨٧ ، و درشرح حال مستنصر بالله عبیدی

در جلد ۲ص ۲۲۳ چنین مذکوراست : نامبرده شب پنجشنبه هجدهم‌ذی‌الحجة سال ٤٨٧ وفات یافت ، سپس خود گوید : و این شب ، شب عید غدیر است ، یعنی شب هجدهم ذی‌الحجة ، وآن ، غدیر خُمّ است[1] ، وگروه بسیاری را یافتم که سؤال میکنند از این شب که در چندم‌ذی‌الحجه بوده ؟ واین مکان (غدیرخم) بین مکه و مدینه است و در آن گودال آبی است و گفته میشود که درآنجا درخت زاری‌است که آب در آن جمع میشود ، و چون رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله از سفر حجة الوداع ازمکهٔ مشرفه‌باز گشت وباین مکان رسید و باعلی بن‌ابی طالب علیه‌السلام برادری خودرا اعلام فرمود ، گفت : علی از من بمنزلهٔ هارون است از موسی بار خدایا ، دوست بدار کسی را که او را دوست بدارد و دشمن دار آنکه را که او را دشمن بدارد ویاری فرما آنکه را که او را یاری نماید و خار گردان آنکه را که او را خار نماید ، و شیعه باین روز علاقهٔ زیادی دارند . و حازمی گوید : آنجا وادیی است بین مکه و مدینه و نزد جحفه گودالی است که در آنجا پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله خطبه خوانداین وادی بدشواری و شدت گرمی موصوف و معروف است .

و همین مطلب را (دایربعلاقه زیادشیعه باین روز) که ابن خلکان ذکرنموده مسعودی نیز در « التنبیه والاشراف » ص ۲۲۱ بعد ازذکر حدیث غدیر بیان داشته گوید : و فرزندان علی علیه‌السلام و شیعیان او این روز را بزرگ میشمارند ، و مانند این مطلب را ثعلبی در « ثمار القلوب » نگاشته ، پس ازآنکه شب غدیررا از شبهای مضاف[1] بنام و مشهور در نزد اُمّت شمرده در ص ٥١١ گوید : و این همان شبی است که فردای آن رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله در غدیر خم بر جهاز شتران خطبه خواند و ضمن خطبهٔ خود فرمود :

---

(۱) بضم خاء و تشدید میم .

(۲) ثمار القلوب ثعالبی درمضاف و منسوب است یعنی کلماتی که بصورت اضافه استعمال شده و از آنجمله لیلة الغدیر است که لیلة بکلمه الغدیر اضافه شده است (مترجم)

من كنت مولاه فعلي مولاه ، اللهم وال من والاه ، و عاد من عاداه ، و انصر من نصره ، واخذل من خذله .

شیعه این شب را بزرگ میشمارند و آن را بشب زنده داری و قیام بعبادت بسر میبرند ... انتهی

بلی آنها معتقدند که نص و تصریح بر خلافت بلافصل (علی علیه السلام) در آن تحقق یافته . و آنان گر چه باین عقیده از سایرین جدا و منفردند ولی در این که شب غدیر از شبهای مضاف بنام ومشهوراست با أمّت اسلامی متفق و همعقیده میباشند ، و این شهرت و اهمیّت نیست مگر بسبب اعتقاد بامر خطیر و بزرگی و فضیلت آشکاری که دربامداد آن صورت گرفته . ووقوع همین امر بزرك ومهم دراین روز آنرا روز خاص یا عید مبارکی گردانده است ، و در اثر این اعتقاد در فضیلت روزغدیر و شب آن ، فرط اشتهار این جهت تا بحدی رسیده که زیبائی و فروغ (در بیانات شاعرانه و مغازلات ادیبانه) بآن تشبیه شده ، تمیم بن معز صاحب دیار مصریه که در سال ۳۷٤ وفات یافته ضمن قصیدهٔ که باخرزی در « دمیة القصر » ص ۳۸ از او نقل نموده چنین سروده :

تروح علينا باحداقها (۱)　حسانٌ حكتهنّ من نشرهنّه
نواعم لا يستطعن النهوض　اذا قمن من ثقل اردافهنّه
حُسِنَّ كحسن ليالي الغدير　و جئن ببهجة ايامهنّه (۲)

و از جمله دلائل این امر ، تهنیت و مبارك بادی است که بوسیلهٔ شیخین وزنان رسول خدا صلی الله علیه وآله و جز آنها ازصحابه بامر رسول خدا صلی الله علیه وآله نسبت بامیرالمؤمنین علیه السلام صورت گرفته ، بطوریکه قریباً بچگونگی آن واقف خواهید شد و تهنیت و مبارك

(۱) بنظر نگارنده احداقها اشتباه و صحیح اقداحهاست .

(۲) بگردش می آورند پیاله های شرابرا برای ما زیبا رویانی که بوی خوش آنان مانند پیاله هاست نازك بدنانی که نمیتوانند بلند شوندازسنگینی کفلهایشان،زیبا هستند مانند زیبائی شبهای غدیر وهنگام آمدن زیبائی و خوشی ایام غدیر را با خود می آورند .

باد از خواص عید و مواقع شادمانی و سرور است .

امر دوم ، اینست که سابقهٔ این عید امتداد داشته وپیوسته در اعصاروقرون گذشته چنین بوده تادوران عهد پیغمبر صلی الله علیه و آله وآغاز پیدایش این فضیلت وعید ،روز غدیر بوده است در حجة الوداع پس از آنکه پیغمبر اسلام صلی الله علیه و آله جایگاه استوارو ثابت خلافت کبری را آشکارو مرکز امارت خود را ازوجهه دینی ودنیوی بآن گروه عظیم از پیروان خود ابراز فرمود و مبنای رفیع دین مقدسش را معیّن داشت ، در نتیجه روز مزبور عالیترین اشتهار را بدست آورد تا بحدی که هر کس با اسلام و معالم اسلام وابسته و معتقد بود از موقعیت آنروز قرین مسرّت گردید ، چه مسرّتی از این بالاتر که در چنین روزی مرکز شریعت و سر چشمه ریزش و فیضان انوار تابان احکام دین معلوم و مشهود گشته و دیگر امیال و اهواء این وآن این پایگاه استوار را زایل ومنقلب نمیکند و جهل وابهامی وجود ندارد که این امرصریح رادر گودال پست اوهام پنهان نماید ، چه روزی بزرگتر ازاین روز هست ؟ درحالتیکه سنن وآداب شریعت در این روزآشکار گشته و شاهراه سعادت نمایانده شده وتکمیل دین و اتمام نعمت درآن صورت گرفته وقرآن کریم آن راتأیید وپشتیبانی نموده .

زمانی که پادشاهان صوری بر سریر سلطنت تکیه میزنند ملّت آنروز راروز شادی و مسرّت وعید میگیرند وبافتخار آن چراغان میکنند ، محافل جشن تشکیل میدهند وگروه گروه در آن مجامع و محافل مجتمع شده وخطباء و ادباء بایراد خطابه وسرودن مدیح وقصائد میپردازند وخوانهای نعمت میگسترانند چنانکه این سیره وعادت درهرقوم وملّتی معمول است ، بنا براین قاعده روزی که سلطنت اسلامی ولایت عظمای دین تحقّق یافته بنام شخصیّتی که پیغمبر اسلام صلی الله علیه و آله بوحی الهی او را با تصریح و تأکید بآن مقام منصوب فرموده سزاوارتر است که چنین روزی عید گرفته شود و مجلّل ترین مظاهر جشن و سرور درآن نمایان گردد ، و باعتبار اینکه چنین روزی از اعیاد دینی است شایسته وروا است که مضافاً بر اجراء مراسم شادی ومسرت اموری نیز که موجب قرب بدرگاه حضرت باری است از روزه و نماز

ودعا وغیره مورد عمل قرار گیرد چنانکه قریباً بوظائف ومقررات مذکوره نیز واقف خواهید شد انشاء الله تعالی .

و برای تأمین همین منظور واموریکه ذکر شد ، رسول خدا صلی الله علیه وآله امر فرمود، حاضرین در آن مجمع را از امّت خود که از جملهٔ آنها شیخین (ابوبکر ـ و عمر) بودند و دیگر بزرگان قریش و وجوه انصار وهمچنین زوجات خودرا که بر امیر ـ المؤمنین علیه السلام وارد شوند و او را باین منصب عالی و حظّ وافریکه بسبب عهده‌دار شدن مقام ولایت کبری واریکهٔ امر ونهی در دین‌خدا احراز نموده تهنیت وشادباش گویند .

(داستان تهنیت)

امام طبری ـ محمد بن جریر ـ در کتاب (الولایه) حدیثی را باسناد خود آورده از زید بن ارقم که قسمت زیادی از آن در صفحات ۸۹ ـ ۹۲ ذکرشد و در پایان حدیث مزبور است که رسول‌خدا صلی الله علیه وآله فرمود ای گروه مردم بگوئید : پیمان‌بستیم با تو از صمیم قلب و عهد نمودیم با زبان و دست بیعت دادیم بر این امر ، عهد و پیمان وبیعتی که اولاد و اهل بیت و کسان خود را بدان وادار نمائیم و بجای این سیرهٔ مقدّس روش دیگری را نپذیریم و تو گواه بر ما هستی وخداوند از حیث گواهی کافی است ، بگوئید آنچه را بشما تلقین وتعلیم نمودم وسلام کنید بر علی با تصریح بفرماندهی اهل ایمان وبگوئید : **الحمد لله الذی هدانا لهذا و ما کنا لنهتدی لولا ان هدانا الله** همانا خداوند هر صدا و آهنگی را میشناسد و میشنود وبخیانت هر خائن واقف است ، پس هر کس پیمان شکنی کند بزیان‌خود کرده و کسیکه به پیمان خدائی وفاداربماند خدای پاداش بزرگ باوخواهد داد ، بگوئید چیزی را که موجب رضایت خداوند است و اگر ناسپاسی کنید خداوند از شما بی‌نیاز خواهد بود .

زیدبن ارقم گفت : در این هنگام مردم روبطرف رسولخدا صلی الله علیه وآله شتافتند در

حالیکه همه میگفتند: «سمعنا واطعنا علی امر الله ورسوله بقلوبنا» یعنی: شنیدیم و بر امر خدا ورسولش ازصمیم قلب فرمانبرداریم، واول کسانی که دست خود را بعنوان اطاعت و بیعت بپیغمبر صلی الله علیه و آله و علی علیه السلام رسانیدند، ابی بکر وعمر و عثمان و طلحه و زبیر بودند با باقی مهاجرین و انصار، و سایر مردم تا هنگامیکه نماز ظهر و عصر در یك وقت خوانده شد و این جریان امتداد یافت تا نماز مغرب و عشاء نیز دریك وقت خوانده شد و تا سه روز امر دست دادن و بیعت پیوسته ادامه داشت.

و این روایت را احمد بن محمد طبری مشهور به (خلیلی) در کتاب «مناقب علی ابن ابیطالب علیه السلام» که در سال ٤١١ در قاهره تألیف نموده از طریق استادش محمد بن ابی بکربن عبد الرحمن آورده و در روایت او چنین مذکور است:

در نتیجهٔ (امر پیغمبر صلی الله علیه و آله) مردم ببیعت با او شتافتند و گفتند: شنیدیم امر خدا ورسولش را بدل وبزبان و بجمیع جوارح و اعضاء خود فرمانبرداریم سپس خودرا با دست‌های گشاده برای مصافحه و بیعت بر رسول خدا صلی الله علیه و آله و علی علیه السلام افکندند و اول کسیکه دست بیعت به رسول خدا صلی الله علیه و آله (1) داد ابو بکر و عمر و طلحه و زبیر بود و سپس باقی مهاجرین و سائر مردم بر حسب طبقات و مراتبشان، تا اینکه نماز ظهر و عصر در یکوقت بجا آورده شد و همچنین نماز مغرب و عشاء دریك زمان انجام گرفت وتا سه روز پیوسته امر دست دادن خلق و بیعت آنها ادامه داشت. و رسول خدا صلی الله علیه و آله پس از بیعت هر دسته و گروهی میفرمود: **الحمدلله الذی فضلنا علی جمیع العالمین** و در نتیجه دست دادن و مصافحه سنّت جاریه و رسم متداولی گشت تا آنجا که آن را کسانی بکار بردند که ذی‌حق نبودند.

و در کتاب «النشر و الطی» این داستان چنین ذکر شده: سپس مردم بسوی آنجناب شتافتند در حالتیکه میگفتند بلی. بلی. شنیدیم وامر خدا ورسولش را با

(1) در این روایت سقط هست که با مراجعه بروایت اول طبری بدان واقف خواهیدشد.

ایمان قلبی فرمانبرداریم و با دستهائی که برای بیعت گشوده بودند بر رسول خدا صلى الله عليه وآله وعلی علیه السلام فرو افتادند و این مراسم ادامه داشت تا اینکه نماز ظهر و عصر در یکوقت خوانده شد و بقیه روز نیز ادامه داشت. تا اینکه نماز مغرب وعشاء نیز دریکوقت انجام یافت، و رسول خدا صلى الله عليه وآله پس از آمدن هردسته ازمردم و بیعت آنها میفرمود: **الحمد لله الذی فضلنا علی العالمین.**

و مولوی، ولیّ الله لکهنوی در «مرآت المؤمنین» در ذکر داستان غدیر باین مضمون نگاشته: سپس عمر آنجناب را ملاقات نمود وباو گفت: گوارا بادتورا ای پسر ابي طالب صبح و شام نمودی در حالیکه مولای من و مولای هر مرد و زن با ایمان‌هستی. و پیوسته هریك ازاصحاب باآنجناب‌روبرومیشد واورا تهنیت‌میگفت.

و مورخ، ابن خاوند شاه ـ متوفای ۹۰۳ در «روضة الصّفا» (۱) جزء دوم از جلد ۱ ص ۱۷۳ بعداز ذکر حدیث غدیر باین مضمون نگاشته: سپس رسول‌خدا صلى الله عليه وآله در خیمه اختصاصی‌خود جلوس فرمود و بر حسب امر آنحضرت امیرالمؤمنین علیه السلام در خیمهٔ دیگر نشست، و امر فرمود بطبقات مردم که بخیمهٔ آنجناب روندو اورا تهنیت بگویند و پس ازپایان تهنیت‌مردم، رسول‌خدا صلى الله عليه وآله بمادران اهل‌ایمان (زوجات خود) امر فرمود که آنها نیز بنزد آنحضرت روند و تهنیت بگویند و آنان نیز باین وظیفه اقدام نمودند، و از جمله کسانی که ازصحابه بآنحضرت‌تهنیت گفت: عمربن خطاب بود که بآنجناب گفت: گوارا بادتو را ای پسر ابي طالب صبح نمودی در حالیکه مولای من و مولای تمام مردان و زنان با ایمان هستی.

و مورّخ ـ غیاث‌الدین، متوفّای ۹۴۲ در «حبیب السیر» (۲) در جزء سوم

---

(۱) عبدالرحمن دهلوی در «مرآت الاسرار» از او نقل نموده و جز او نیز از او نقل‌و بنگارش او اعتماد نموده‌اند.

(۲) در جلد ۱ «کشف الظنون» صفحه ۴۱۹ مذکور است‌که کتاب مزبور (حبیب السیر) از کتابهای معتبر و سودمند است وحسام الدین‌نیز در «مرافض الروافض» آنرا از کتاب‌های معتبر بشمار آورده، و ابوالحسنات حنفی در «الفواید البهیه» بآن اعتماد نموده و درصفحات ۸۶ و ۸۷ و ۹۰ و ۹۱ و غیر آنها از او نقل کرده.

از جلد ۱ ص ۱٤٤ باین مضمون نگاشته ، سپس امیر المؤمنین علیه السلام بر حسب امر رسول خدا صلی الله علیه و آله درخیمهٔ که مخصوص آنجناب بپاشده بودقرار گرفت ومردم بدیدار و تهنیت او شتافتند و در میان آن عمر بن خطاب بود که بآنحضرت گفت : به . به ای پسر ابی طالب ، صبح کردی در حالیکه مولای من و مولای هر مرد و زن با ایمان هستی ، سپس پیغمبر صلی الله علیه و آله بمادران اهل ایمان (زوجات خود) امر فرمود که بر امیرالمؤمنین علیه السلام داخل شوند واو را تهنیت گویند .

و خصوص داستان تهنیت شیخین را تعداد بسیاری ازپیشوایان حدیث وتفسیر و تاریخ اهل سنّت که عدّهٔ آنان قابل توجه است روایت نموده اند ، چه آنها که این داستان را بطور مرسل تردید نا پذیر روایت نموده اند و چه آنها که آنرا بمسانید صحیح ـ و رجال ثقه ومورد اعتماد روایت نموده‌اند که سلسلهٔ ناقلین‌منتهی میشود بتعدادی از صحابه مانندابن عباس وابی هریره وبراء بن عازب وزیدبن‌ارقم.

و از جمله پیشوایان حدیث و تفسیر که داستان مزبور را روایت کرده‌اند :

۱ ـ حافظ ابوبکر عبدالله بن محمد بن ابی شیبه متوفّای ۲۳۵ (شرح حال او در ج۱ ص ۱۵۱ ذکر شد) در (المصنّف) باسناد خود از براء بن عازب روایت‌نموده که گفت : در سفری با رسولخدا صلی الله علیه و آله بودیم و در غدیر خم فرود آمدیم ، در این هنگام بانگ نماز جماعت بلند شد وزیر درختی برای رسول خدا صلی الله علیه و آله از خار و خاشاك روفته شد ، و آنحضرت نماز ظهر را خواند سپس دست علی علیه السلام را گرفت و (خطاب بمردم) فرمود : آیا میدانید که من اولی هستم بهر مرد و زن مؤمن‌از خودش ؟ گفتند : آری پس دست علی علیه السلام را گرفت و فرمود : بار خدایا ! هر کس ، من مولای اویم ، علی مولای او است ، بار خدایا دوست بدار دوستان او را ودشمن بدار دشمنان او را . پس ازاین جریان عمر آنجناب را ملاقات کردو گفت: گوارا باد تو را ، ای پسر ابي طالب ، صبح و شام نمودی در حالیکه مولای من و مولای هر مرد و زن با ایمان هستی .

۲ ـ امام و پیشوای حنبلیان ، احمد بن‌حنبل متوفّای ۲٤۱ در جلد ٤ مسند

خود در ص ۲۸۱ از عفّان ، ازحمّاد بن سلمه ، ازعليّ بن زيد ، از عدیّ بن ثابت ، از براء بن عازب روایت نموده که گفت : ما با رسول خدا ﷺ بودیم . تا پایان روایتی که بلفظ مذکور از طریق ابن ابی شیبه ذکرشد ، با این فرق که در روایت مزبور در آغاز اعلام ولایت کلمهٔ اللهمّ ـ (بار خدایا) ذکر نشده است .

۳ ـ حافظ ابوالعباس شیبانی نسوی ، متوفّای ۳۰۳ (شرح حال او در ج ۱ صفحه ۱۶۶ گذشت) گوید : حدیث نمود ما را هدبه ، از حماد بن سلمه ، اززید ، و ابو هارون ، از عدیّ بن ثابت ، از براء که گفت : با رسول خدا ﷺ در سفر «حجة الوداع» بودیم چون بغدیر خم آمدیم ، زیردو درخت برایرسول‌خدا ﷺ روفته شد و بانگ نماز جماعت بلند شد ورسول خدا ﷺ علی ؑ را طلبید و دست او را گرفت و در طرف راست خود او را بپاداشت ، سپس فرمود : آیا من بهر فردی اولی (سزاوارتر) نیستم ازخودش ؟ گفتند : آری . هستی . فرمودپس این مولای کسی است که من مولای اویم ، بار خدایا ، دوست بدار دوستان او را و دشمن دار دشمنان او را ، سپس عمر بن خطاب با او ملاقات کرد و گفت : گوارا باد تو را ، صبح و شام نمودی در حالیکه مولای هر مرد و زن با ایمان هستی .

٤ ـ حافظ ،ابویعلی‌موصلی متوفای۳۰۷(شرح حال‌اودر ج۱ص۱٦٦ گذشت) این داستان را در مسند خود از هدبه ، از حماد تا پایان سند و متن مذکور در طریق شیبانی روایت نموده است .

٥ ـ حافظ ابو جعفر ، محمّد بن جریرطبری ، متوفای ۳۱۰ درجلد ۳تفسیرش در ص ٤۲۸ بعد از ذکر حدیث غدیر گوید : سپس عمر او را ملاقات نمود و گفت: گوارا باد تو را ای پسر ابی طالب ، صبح نمودی در حالیکه مولای من و مولای هر مرد وزن با ایمان هستی واین گفتهٔ ابن عباس‌وبراء بن عازب ومحمّد بن‌علی‌است .

٦ ـ حافظ احمد بن عقدهٔ کوفی ، متوفای ۳۳۳ در کتاب الولایه که آن اول کتاب است از استاد خود ابراهیم بن ولید بن حمّاد از یحیی بن یعلی از حرب بن صبیح از پسر خواهر حمید طویل ، ازابن جدعان ، ازسعید بن مسیّب روایت نموده

که گفت : بسعد بن ابی وقاص گفتم : من میخواهم راجع بامری از توسؤال کنم ولی پرهیز میکنم ، گفت : آنچه میخواهی سؤال کن ، همانا من عموی تو هستم، گفتم : سؤال من از بر پا ایستادن رسول خدا صلی الله علیه و آله است در میان شما درروزغدیر خم ، گفت : بلی هنگام ظهر در میان ما ایستاد و دست علی بن ابی طالب علیه السلام را گرفت و فرمود :

من کنت مولاه ، فعلی مولاه ، اللهم وال من والاه ، وعاد من عاداه ،

سپس ابوبکر و عمر گفتند : گردیدی ای پسر ابی طالب مولای هر مرد و زن با ایمان .

۷ ـ حافظ ابو عبدالله مرزبانی بغدادی متوفای ۳۸٤ این داستان را باسنادش از ابی سعید خدری در کتاب خود (سرقات الشعر) روایت نموده است .

۸ ـ حافظ علی بن عمر دارقطنی بغدادی، متوفای ۳۸۵ـ حدیث غدیررا باسناد خود روایت نموده و در آن مذکور است که : چون ابابکر و عمرجریان راشنیدند باو گفتند : گردیدی ای پسر ابی طالب مولای هر مرد وزن با ایمان ، ابن حجر در صواعق ص ۲۶ این حدیث را از او حکایت کرده و از طریق خطیب بغدادی نیز در ص ۱۱۹ ـ بلفظ دیگر از او ذکر شد .

۹ ـ حافظ ابوعبدالله ابن بطه حنبلی متوفای ۳۸۷ ، این داستان راباسنادش در کتاب خود « الابانه » ازبراء بن عازب بلفظ حافظ ابوالعباس شیبانی (کهمذکور افتاد) با اسقاط جملهٔ (امسیت « گردیدی ») روایت نموده .

۱۰ ـ قاضی ابوبکر باقلانی بغدادی ، متوفای ٤۰۳ (شرح حال او در ج۱ ص۱۷۷ گذشت) داستان مزبوررا در کتاب خود «التمهید فی اصول الدین » ص۱۷۱ با دقت در سند روایت نموده است .

۱۱ ـ حافظ ابو سعید خر کوشی ، نیشابوری متوفای ٤۰۷ ، این حدیث را در تألیف خود (شرف المصطفی) باسنادش از براء بن عازب بلفظ احمد بن حنبل ، و

باسناد دیگر از ابی سعید خدری روایت نموده و لفظ او چنین است : سپس رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود : مرا تهنیت بگوئید . مرا تهنیت بگوئید . همانا خداوند مرا مخصوص فرمود به نبوّت و اهل بیت مرا مخصوص فرمود بامامت ، پس از این جریان عمر بن خطاب امیر المؤمنین علیه السلام را ملاقات نمود و گفت : خوشا بحال تو یا ابا الحسن ، گردیدی مولای من و مولای هر مرد و زن با ایمان .

۱۲ ـ حافظ احمد بن مردویه اصفهانی ، متوفای ٤۱٦ حدیث مزبور را در تفسیر خود از ابی سعید خدری روایت کرده در آن مذکور است : سپس عمر بن خطاب علی را ملاقات نمود و گفت : گوارا باد تو را ای پسر ابی‌طالب ، صبح‌وشام نمودی در حالیکه مولای من و مولای هر مرد و زن با ایمان هستی .

۱۳ ـ ابو اسحق ثعلبی ، متوفای ٤۲۷ در تفسیر خود (الکشف و البیان) روایت نموده گوید : خبر داد ما را ، ابوالقاسم یعقوب بن احمد سری ، از ابو بکر محمد بن عبدالله بن محمد ، از ابی مسلم ابراهیم بن عبدالله کجی ، از حجاج بن منهال از حمّاد (ابن سلمه) ، از علی بن زید ، از عدیّ بن ثابت ، از براء بن عازب که گفت چون بارسول‌خدا صلی الله علیه و آله در حجة الوداع درغدیر خم فرودآمدیم ، نمازجماعت را اعلام کرد و زیر دو درخت برای رسول خدا صلی الله علیه و آله از خار و خاشاك رفته شد ، سپس دست‌علی علیه السلام را گرفت و فرمود : آیا من اولی بمؤمنین از خودشان نیستم ؟ گفتند : بلی . هستی . فرمود این مولای کسی است که من مولای اویم . بارخدایا دوست‌داردوستان اورا و دشمن داردشمنان اورا . گفت : پس از این جریان عمر اورا ملاقات کرد و گفت : گوارا باد تورا ای پسر ابی طالب ، گردیدی مولای هر مرد و زن با ایمان .

۱٤ ـ حافظ ، ابن سمان رازی ، متوفّای ٤٤٥ این حدیث را باسناد خود از براء بن عازب بلفظ مذکور از احمد بن حنبل روایت نموده و روایت مزبور را محبّ الدین طبری در « الریاض النضره» جلد۲ ص۱٦۹ وشنقیطی در(حیاة علی بن ابی ـ طالب علیه السلام) در ص ۲۸ ازاوحکایت نموده‌اند .

۱۵ - حافظ ابوبکر بیهقی، متوفّای ۴۵۸، حدیث مزبور را بدون ذکر رجال سند از براء بن عازب. بطوریکه در (الفصول المهمّه) ابن صبّاغ مالکی مکّی ص ۲۵ مذکور است روایت نموده و چنانکه در (درر السمطین) جمال الدین زرندی حنفی مذکوراست همین حدیث را بسندیکه بعداً خواهدآمد از ابی هریره روایت نموده و از طریق خوارزمی هم‌خواهدآمد که از او، از براء و از ابی هریره روایت نموده است.

۱۶ - حافظ، ابوبکر، خطیب بغدادی متوفّای ۴۶۳، روایت از اوبدوسند صحیح از ابی هریره در ص۱۱۹ گذشت.

۱۷ - فقیه، ابو الحسن، ابن المغازلی، متوفّای ۴۸۳ در کتاب «المناقب» گوید: خبر داد ما را ابوبکر احمد بن محمّد بن طاوان از ابو الحسن احمد بن حسین بن سمّاك، از ابو محمّد جعفر بن محمّدبن نصیرخلدی، از علی بن سعید بن قتیبه‌رملی از ضمره... تا آخرسند و لفظ مذکور ازطریق خطیب بغدادی ص ۱۱۹.

و نیزنامبرده (ابن مغازلی) گوید: خبرداد مارا: ابو الحسن احمدبن‌مظفر عطّار از ابو محمّد ابن سقّاء وخبر داد مارا، ابو الحسن علی بن عبد الله قصّاب بیّع واسطی از جمله اخباری که بمن اذن داد روایت نمودن آنرا، که او گفت: حدیث نمود مرا، ابوبکر محمّد بن حسن بن محمّد بباسری، از ابو الحسن علی‌بن محمّدبن‌حسن جوهری، از محمّد بن زکریّا عبدی، ازحمید طویل، از أنس، در ضمن حدیثی که گفت: سپس (رسول خدا ﷺ) دست او را (علی علیه‌السلام) گرفت و او را ببالای منبر برد وفرمود: بارخدایا، این از من است، و من از اویم، آگاه باشید، همانا او ازمن بمنزلهٔ هارون است از موسی، آگاه باشید هر کس من مولای اویم، علی مولای اواست، گوید: پس از این داستان علی با مسرت و شادمانی بر گشت وعمر ابن خطّاب بدنبال او آمد و باو گفت: به‌به ای ابوالحسن، گردیدی مولای من و مولای هرمسلم.

۱۸ - ابو محمّد احمد عاصمی، در تألیف خود «زین الفتی» گوید: خبر داد

مرا استادم محمد بن احمد رحمه الله ، از ابو احمد همدانی ، از ابو جعفر محمد بن ابراهیم ابن محمد بن عبد الله بن جبلهٔ قهستانی (۱) از ابو قریش محمد بن جمعة بن خلف قاینی، از ابو یحیی محمد بن عبد الله بن یزید مقری که گفت : حدیث نمود مرا پدرم ، از حمّاد بن سلمه ، ازعلی بن زید بن جدعان ، از عدیّ بن ثابت ، ازبراء بن عازب که گفت : چون رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود **من کنت مولاه فعلی مولاه ، عمر** گفت : گوارا باد تو را ای ابو الحسن ، گردیدی مولای هرمسلم .

و نیز عاصمی گوید : خبر داد مارا محمد بن ابی زکریّا رحمه الله از ابوالحسن محمد بن عمر بن بهته بزّاز (۲) بوسیله قرائت ابو الفتح ابن ابوالفوارس حافظ بر او دربغداد که بدان اقرار نموده گفت : خبرداد مارا ، ابوالعباس احمدبن محمدبن سعیدبن عبد الرحمن بن عقدهٔ همدانی (وابستهٔ بنی هاشم) بوسیله قرائت بر اوازاصل کتابش درسال ۳۳۰ هنگامی که دربغداد برما ورود نمود ، گفت : حدیث کرد مارا ابراهیم ابن ولید بن حمّادو گفت پدرم ما راخبر داد ازیحیی بن یعلی . تا آخر خبرمذکور در ص ۱۸۳ از طریق حافظ ابن عقده از جهت متن وسند .

۱۹ ـ حافظ ، ابو سعدسمعانی متوفّای ۵۶۲ در کتاب خود (فضایل الصحابه) باسناد از براء بن عازب بلفظ احمد بن حنبل که در ص ۱۸۲ ذکر شد ، داستان تهنیت را ذکر نموده .

۲۰ ـ حجة الاسلام ، ابو حامد غزالی ، متوفّای ۵۰۵ در تألیف خود (سرّ العالمین) ص ۹ گوید : جماهیر مسلمین اجماع دارند بر متن حدیث ازخطبهٔ رسول خدا صلی الله علیه و آله در روز غدیر خم باتفاق همگان که فرمود : **من کنت مولاه، فعلی مولاه** ، وسپس عمر گفت : به به برای تو ای ابو الحسن هرآینه بتحقیق گردیدی

(۱) در تاریخ خطیب بغدادی جلد ۱ ص ۴۱۱ . عبدان بن جبله مذکور است .

(۲) از اهل باب الطاق است و در سال ۳۷۴ درگذشته ، خطیب در جلد ۳ تاریخش ص ۳۵ شرح حال او را نگاشته و از عتیق ثقه بودن او را حکایت نموده و از او از برقانی حکایت کرده که باکی بر او نیست و ابوطالبی است و مقصودش از این کلمه اینست که او شیعی است .

مولای من ومولای هر مرد و زن مؤمن .

۲۱ ـ ابو الفتح اشعری شهرستانی ، متوفّای ۵۴۸ د ر« الملل والنحل»چاپ شده در حاشیه کتاب فصل ابن حزم جلد ۱ ص ۲۲۰ گوید : و مانند آنچه جریان یافت در کمال اسلام وانتظام حال هنگام نزول قول خدای تعالی : «یا أیّها الرسول بلّغ ما اُنزل إلیك من ربّك و ان لم تفعل فما بلّغت رسالته » ، وچون رسول خدا صلی الله علیه وآله بغدیر خم رسید بامر آن جناب خار و خاشاك رفته و زدوده شد و نماز جماعت را اعلام نمودند ، سپس آنحضرت درحالیکه بر جهاز شتران قرار داشت فرمود : « من کنت مولاه فعلی مولاه اللهمّ وال من والاه و عاد من عاداه و انصر من نصره و اخذل من خذله و أدر الحقّ معه حیث دار » و سپس سه بار فرمود : آیا ابلاغ نمودم ؟؟ امامیّه مدّعی هستند که این نصّ صریحی است ، چه آنکه می بینیم : (بمدلول این فرموده) هر کس که پیغمبر صلی الله علیه وآله مولای او است بهر معنی که برای مولی قائل شویم‌شامل‌علی علیه السلام میشود ، وصحابه از تولیت همان‌را که ما فهمیده‌ایم فهمیده‌اند [1] تا آنجا که عمر وقتی با علی علیه السلام روبرو شد باو گفت : خوشا بحال تو یا علی ، گردیدی مولای هر مرد وزن با ایمان .

۲۲ ـ اخطب خطبای خوارزمی حنفی ، متوفّای ۵۶۸ در کتاب مناقب خود ص ۹۴ با دقت در سند از ابی‌الحسن علی بن‌احمد عاصمی خوارزمی ، از اسمعیل بن احمد واعظ ، از حافظ ابی بکر بیهقی ، از علی بن احمد بن حمدان ، از احمد بن عبید از احمد بن سلیمان‌مؤدب از عثمان (ابن ابی شیبه) از زید بن حباب از حمّاد بن‌سلمه از علی بن زید بن جدعان از عدیّ بن ثابت ، از براء بن عــازب روایت نموده که گفت : در سفر حج با رسول خدا صلی الله علیه وآله آمدیم تا در بین مکّه و مدینه پیغمبر صلی الله علیه وآله فرود آمد و بامر آنجناب نماز جماعت اعلام شد ، سپس دست علی علیه السلام را گرفت وفرمود :

---

(۱) قریباً حق سخن را در مفادآن‌اداخواهیم نمود وثابت خواهیم‌کردکه صحابه جزآنچه راکه رای وعقیدهٔ امامیه است چیز دیگر نفهمیده‌اند .

آیا من اولی (سزاوارتر) بمؤمنین از خود آنها نیستم ؟ گفتند آری هستی . فرمود : پس این (اشاره بعلی عليه السلام) ولیّ کسی است که من ولیّ اویم ، بارخدایا ! دوست دار دوستان او را و دشمن دار دشمنان او را **من کنت مولاه، فعلی مولاه** ، این جملات را با صدای بلندمی فرمود بعد از این اعلام ، عمر بن خطاب با اوروبرو شد و گفت : گوارا باد تو را ای پسر ابی طالب ، گردیدی مولای من ومولای هر مرد وزن با ایمان .

و نیز باسناد مذکور از حافظ ابی بکر بیهقی ، از حافظ ابی عبد الله حاکم ، از ابی یعلی زبیر بن عبد الله ثوری [1] از ابی جعفر احمد بن عبد الله بزّاز ، ازعلی بن سعید ، از ضمره ، از ابن شوذب تا آخر حدیث مذکور از طریق خطیب بغدادی در ص ۱۱۹ از حیث سند ومتن روایت شده است .

۲۳ - ابو الفرج ابن جوزی حنبلی متوفّای ۵۹۷ در مناقب خود از طریق احمد بن حنبل باسناد از براء بن عازب بلفظ او چنانکه مذکور افتاد روایت نموده است .

۲۴ - فخر الدین رازی شافعی ، متوفّای ۶۰۶ داستان تهنیت را در تفسیر کبیر خود جلد ۳ ص ۶۳۶ و درچاپ دیگر ص ۴۴۳ بلفظی که در ص ۹۷ ذکر شد روایت نموده است .

۲۵ - ابو السعادات ، مجد الدین ابن اثیر شیبانی متوفّای ۶۰۶ در جلد ۴ « النهایة » ص ۲۴۶ بعد از شمردن معانی مولا گوید : و از این قبیل است حدیث : **من کنت مولاه فعلی مولاه** ، تا آنجا که گوید : وسخن عمر به علی عليه السلام : «اصبحت مولی کلّ مؤمن» .

۲۶ - ابو الفتح محمد بن علی نطنزی در کتاب خود - الخصائص العلویّة - باسناد خود داستان تهنیت را از ابی هریره بلفظ آن از طریق خطیب بغدادی که در

---

(1) در مناقب چنین مذکور است ، و در فرائد حموی - نوری - و در تاریخ خطیب توزی . ذکر شده به ج ۱ ص ۱۷۵ مراجعه نمائید .

صفحه ۱۱۹ ذکر شد روایت نموده‌است .

۲۷ ـ عزّالدین ابو الحسن ابن اثیر شیبانی متوفّای ۶۳۰ داستان تهنیت را باسناد خود از براء بن عازب بلفظی که در صفحه ۳۳ ذکرشد روایت نموده‌است .

۲۸ ـ حافظ ، ابو عبد الله گنجی شافعی ، متوفّای ۶۵۸ در « کفایة الطالب » ص ۱۶ گوید : خبر داد مارا حافظ یوسف بن خلیل دمشقی در حلب ، گفت : خبر داد ما را شریف ابو المعمّر محمّد بن حیدرهٔ حسینی کوفی در بغداد ، وخبر دادمارا ، ابو الغنائم محمّد بن علی بن میمون نرسی در کوفه ، از ابو المثنّی دارم‌بن محمّد بن زید نهشلی بحدیث از ابو حکیم محمّد بن ابراهیم بن سریّ تمیمی از ابو العباس احمدبن محمّد بن سعید همدانی (مشهور به ابن عقده) از ابراهیم بن ولید بن حمّاد که او گفت پدرم بمن خبر داد باخبار از یحیی‌بن یعلی از حرب بن صبیح از پسر خواهر حمید طویل . . . تا آخر آنچه که از ابن عقده در ص ۱۸۳ذکر شد ازمتن وسند .

۲۹ ـ شمس الدین ، ابو المظفّر ، سبط ابن‌جوزی حنفی ، متوفّای ۶۵۴ در تذکرهٔ خود در ص ۱۸ از فضائل احمد بن حنبل حکایت نموده ، باسنادش از براء بن عازب بلفظ و سندی که در ص۱۸۲ ذکرشد .

۳۰ ـ عمربن محمّد ملاّ ،داستان تهنیت را در «وسیلة المتعبّدین» ازبراء بن عازب بلفظ احمد روایت نموده .

۳۱ـ حافظ ، ابوجعفر محبّ‌الدین طبری شافعی ، متوفّای ۶۹۴ در(الریاض النضره)جلد ۲ ص ۱۶۹ بطریق احمد بن حنبل از براء بن عازب وزید بن ارقم بلفظ مذکور روایت کرده ، و در « ذخائر العقبی » ص ۶۷ از طریق احمد بلفظ براء بن عازب داستان تهنیت را روایت نموده .

۳۲ ـ شیخ الاسلام حموینی ، متوفّای ۷۲۲ در « فراید السمطین » در باب ۱۳ گوید : خبرداد مارا شیخ ـ امام (استاد وپیشوا) عماد الدین عبد الحافظ بن بدران بوسیلهٔ قرائت من بر اودر شهر نابلس در مسجدآنجا باو گفتم : قاضی ابوالقاسم ،

عبد الصمد بن محمد بن ابی الفضل انصاری حرستانی بر سبیل اجازه بتو خبر داد ؟ نامبرده اقرار بدان نمود ، گفت : خبرداد ما را ابو عبد الله محمد بن ابی الفضل عراوی بطوراجازه ، گفت : خبر داد : شیخ السنّه ، ابو بکر احمد بن حسین بیهقی حافظ ، گفت : خبر داد حاکم ابو یعلی زبیر بن عبد الله نوری باخبار از ابو جعفر احمد بن عبد الله بزّاز باخبار از علی بن سعید برقی باخبار از ضمرة بن ربیعه از ابن شوذب از مطر ورّاق ، از شهر بن حوشب ، از ابی هریره بلفظ خطیب بغدادی مذکور در صحفه ۱۱۹ و گفت : خبرداد مارا پیشوای زاهد . وحید الدین محمد بن ابی بکر بن ابی یزید جوینی بوسیلهٔ قرائت من بر او در خیر آباد در جمادی الاولی سال ۶۶۳ باخبار از امام سراج الدین محمد بن ابی الفتوح یعقوبی بطور استماع که گفت : خبر داد ما را پدرم امام فخر الدین ابو الفتوح بن ابی عبد الله محمد بن عمر بن یعقوب که گفت : خبر داد ما را استاد پیشوا محمد بن علی بن فضل قاری ، وخبر داد مرا - سید و پیشوای منزّه فخر الدین مرتضی بن محمود حسینی اشتری بر سبیل اجازه در سال ۶۷۱ بروایت او از پدرش که گفت : خبر داد مرا پیشوا ، مجد الدین ابو القاسم عبد الله بن محمد قزوینی ، گفت : خبر داد ما را ، جمال السنّه ابو عبد الله محمد بن حمویه بن محمد جوینی گفت : خبر داد ما را جمال الاسلام ابو المحاسن علی بن شیخ الاسلام فضل بن محمد فارندی ، گفت خبر داد مارا پیشوا عبد الله بن علی استاد زمان خود که درطریقت مشار الیه‌بودومورد توجه‌مسلمین‌وپیشوا درشریعت ، گفت : خبر داد مارا ابو الحسن علی بن محمد بن بندار قزوینی در مکّه باخبار از علی بن عمر بن محمد حبری برسبیل قرائت بر او باخبار او از محمد بن عبیدهٔ قاضی باخبار از ابراهیم ابن حجاج ، از حمّاد ، از علی بن زید و ابی هارون عبدی ، از عدّی بن ثابت از براء بن عازب که گفت : با رسولخدا صلی الله علیه و آله در حجة الوداع همراه بودیم ، آمدیم‌تا بغدیرخم رسیدیم ، درآنجا نماز جماعت‌را اعلام فرمود ، وزیر دو درخت برای‌پیغمبر رفته شد ، سپس پیغمبر صلی الله علیه و آله دست علی علیه السلام را گرفت و فرمود : آیا من باهل ایمان اولی (سزاوار تر) از خود آنان نیستم ؟ گفتند : آری هستی .

فرمود : آیا من بهر مؤمنی اولی نیستم از خودش ؟ گفتند : آری هستی ، فرمود آیا زنهای من مادران مؤمنین نیستند ؟ گفتند : چرا فرمود بس این (اشاره بعلی علیه السلام) مولای کسی است که من مولای اویم - بارخدایا دوست بدار آنکه او را دوست بدارد و دشمن بدار آنکه اورا دشمن بدارد ، بعد از این جریان عمر بن خطاب اورا (علی علیه السلام را) ملاقات کرد و باو گفت : گوارا باد تورا ای پسر ابی طالب ، صبح وشام نمودی در حالیکه مولای هرمرد وزن با ایمان هستی ، سپس (حموینی) گوید : امام حافظ - شیخ السُنّه ابوبکر احمد بن حسین بیهقی این حدیث را در فضائل امیرالمؤمنین علی رضی الله عنه وارد کرده ومن آن را از خطّ مبارکش نقل نمودم ، و گفت : خبر داد مارا - استاد - پیشوا عماد الدین عبد الحافظ بن بدران بن شبل بن طرحان مقدسی بوسیله قرائت من بر اودرشهر نابلس ، و شیخ صالح - محمّد بن عبدالله انصاری حرستانی (۱) بطریق اجازهٔ روایت آن ، از ابی عبد الله محمّد بن فضل عراوی بطریق اذن روایت آن ، از استاد - پیشوا ، ابی بکر احمد بن حسین که گفت : خبر دادمارا علی بن احمد بن عبید باخبار از احمد بن سلیمان مؤدّب بحدیث ازعثمان و اواز زید بن حباب بحدیث اواز حمّاد بن سلمه از علی بن زید بن جدعان ، از عدیّ بن ثابت از براء که گفت : با رسولخدا صلی الله علیه وآله روآوردیم تا آخر حدیث که ذکرشد .

۳۳ - نظام الدین قمی نیشابوری روایت او بلفظ ابی سعید خُدری در ص ۹۹ گذشت .

۳٤ - ولی الدین خطیب در «مشكاة المصابیح» که در سال ۷۳۷ تألیف شده در ص ۵۵۷ داستان تهنیت را بطریق احمد از براء بن عازب وزید بن ارقم بلفظ مذکور وی در ص ۱۸۲ روایت نموده .

۳۵ - جمال الدین زرندی مدنی متوفّای هفتصد وپنجاه واند ، داستان تهنیت را در کتاب خود « درر السمطین» از طریق حافظ ابی بکر بیهقی باسنادش ازبراء بن عازب بلفظ مذکور از حموینی روایت نموده .

(۱) نسبت به - حرستا - بفتح حاء و راء و سکون سین - قریه ایست در یکفرسخی دمشق.

زیادتی چاپ دوم :ـ و در روایت او مذکور است : تا اینکه در روز پنجشنبه هجدهم ذی‌الحجة بغدیر خم رسیدیم پس نماز جماعت اعلام‌شد . . .

۳۶ ـ ابو الفداء ابن کثیر شامی ، شافعی ، متوفّای ۷۷۴ در کتاب خود « البدایة و النهایة » جلد ۵ ص ۲۰۹ـ۲۱۰ داستان تهنیت را بلفظ احمد بن حنبل‌از براء بن‌عازب از طریق‌حافظ ابی‌یعلی‌موصلی وحافظ حسن بن سفیان ـ نامبردگان ـ و نیز از براء بن عازب از طریق ابن جریر از ابی زرعـه ، از موسی بن اسماعیل « منقری » از حمّاد بن سلمه ، از علی بن زید و ابی هارون عبدی از عدیّ بن ثابت از براء ، واز حدیث موسی بن عثمان خضرمی ازابی‌اسحاق سبیعی‌از براء و زید بن ارقم روایت نموده و در ص ۲۱۲ از ابی هریره بلفظ خطیب بغدادی آورده .

۳۷ ـ تقی‌الدین مقریزی‌مصری ، متوفّای ۸۴۵ داستان تهنیت‌را در«خطط» ص ۲۲۳ بطریق احمد از براء بن عازب بلفظ پیش گفته روایت نموده‌است .

۳۸ ـ نورالدین ـ ابن صبّاغ مالکی ، مکّی ، متوفای ۸۵۵ داستان تهنیت را در «الفصول المهمّه» ص ۲۵ از احمد و حـافظ بیهقی از براء بن عازب بهمـان لفظ مذکورآنها حکایت نموده .

۳۹ ـ قاضی نجم الدین اذرعی ، شافعی ، متوفّای ۸۷۶ در « بدیع المعانی» صفحه ۷۵ گوید : وبتحقیق واردشده که عمربن خطاب رضی الله عنه هنگامیکه‌سخن رسولخدا صلى الله عليه وآله راشنید که فرمود : **من کنت مولاه فعلی مولاه** ، بعلی‌رضی الله عنه گفت : گوارا باد تو را ، گردیدی مولای هرمرد وزن مؤمن .

۴۰ ـ کمال الدین میبدی در شرح دیوان منسوب به امیر المؤمنین علیه السلام در صفحه۴۰۶ حدیث احمد را ازبراء بن عازب وزید بن ارقم بلفظ پیش گفته اش ذکر نموده است .

۴۱ ـ جلال الدین سیوطی متوفّای ۹۱۱ داستان تهنیت را در «جمع‌الجوامع» بطوری که در کنزالعمال جلد ۶ ص ۳۹۷ مذکور است بنقل ازحافظ ابن ابی شیبه بلفظ پیش گفته درص ۱۸۱ ـ ذکرنموده .

۴۲ ــ نورالدين سمهودى ، مدنى ، شافعى ، متوفاى ۹۱۱ داستان‌تهنيت‌را در كتاب‌خود (وفاء الوفا باخبار دار المصطفى) جلد۲ ص ۱۷۳ نقل ازاحمد بطريق‌او از براء وزيد روايت نموده است .

۴۳ ــ ابو العباس شهاب الدين قسطلانى ، متوفاى ۹۲۳ در جلد ۲ « مواهب اللدنية» ص ۱۳ در معنى مولى گويد : و سخن عمر كه گفت : اصبحت مولى كل مؤمن ، يعنى ولى كل مؤمن .

۴۴ ــ سيد عبد الوهاب حسينى ، بخارى ، متوفاى ۹۳۲ لفظ او در ص ۱۰۱ گذشت .

۴۵ ــ ابن حجر عسقلانى ، هيتمى ، متوفاى ۹۷۳ در « الصواعق المحرقه » صفحه ۲۶ در بارۀ مفاد حديث گويد : ما اين را قبول داريم كه او (يعنى على عليه السلام) اولى است ، ولى تسليم باين معنى نميشويم كه اولى بامامت است بلكه مراد اينست كه او اولى به پيروى ونزديكى بسوى اوست ، تا آنجا كه گويد : وهمين‌معنى‌است كه ابوبكر و عمر از حديث فهميده اند [1] وفهم اين دو نفر كافى است ، چه آن دو پس ازآنكه (سخن پيغمبر صلى الله عليه و آله را) شنيدند باو (على عليه السلام) گفتند گرديدى اى‌پسر ابى طالب مولاى هر مرد و زن مؤمن . . . اين حديث را دار قطنى روايت نموده است .

۴۶ ــ سيد على‌بن شهاب‌الدين همدانى داستان تهنيت را در « مودة القربى » بلفظ براء روايت نموده .

۴۷ ــ سيد محمود شيخانى ، قادرى ، مدنى در كتاب‌خود (الصراط السوى فى مناقب آل النبى) گويد ابو يعلى وحسن بن سفيان در مسندشان از براء بن عازب رضى الله عنه روايت‌نموده‌اند كه گفت : در حجة الوداع با رسولخدا صلى الله عليه و آله بوديم ..

---

(1) بزودى به‌حق سخن دراين زمينه واقف خواهيد شدكه در باره مفاد اين حديث‌گروه حاضرين درغدير خم جز آنچه‌كه راى اماميه است چيز ديگرى نفهميده‌اند .

تاآخر لفظی که از آندو ذکر شد . وسپس گوید: حافظ ذهبی گفته :این حدیث حسن است وتمام علماء اهل‌سنت بر آنچه ما گفتیم اتفاق نموده‌اند .. سپس درباره آنچه که ازخطبهٔ غدیر (بعقیدهٔ او) درست‌است گوید : وصحیح‌ازجملهٔ آنچه ذکر کردیم نیز این فراز ازفرمودهٔ‌پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله است : «الست اولی بکلّ مؤمن من نفسه» یعنی آیامن بهر مؤمنی اولی نیستم ازخودش ؟ گفتند : آری، هستی . فرمود : همانا این(اشاره به علی علیه‌السلام) مولای کسی‌است که من مولای اویم ، بارخدایا ،دوست بدار آنکه را که او را دوست‌دارد ودشمن بدار آنکه را که او را دشمن بدارد ، پس از این گفتار عمر رضی‌الله عنه اورا (علی علیه‌السلام را) ملاقـات کرد و گفت : گوارا باد تورا ، صبح وشام نمودی درحالیکه مولای هرمرد وزن مؤمن هستی ، قسمتهای صحیح و حسن پایان یافت ودرآنچه ذکر شد چیزی ازساخته‌ها و افتراآت مدّعی در میان نیست تا آخر . . تمام سخن او درمورد : سخنان پیرامون حدیث ، خواهدآمد .

٤۸ - شمس الدین مناوی ، شافعی ، متوفّـای ۱۰۳۱ در کتاب «فیض‌القدیر» جلد ٦ ص ۲۱۸ گوید : چون ابوبکر وعمر این را (حدیث الولایه) شنیدند گفتند (طبق‌آنچه که دار قطنی از سعد بن ابی وقّاص روایت‌نموده) : گردیدی ای‌پسر ابی طالب مولای هر مرد و زن‌مؤمن .

٤۹ - شیخ احمد ، باکثیرمکی ، شافعی ، متوفّـای ۱۰٤۷ داستان تهنیت‌رادر (وسیلة المآل في عدّ مناقب الآل) بلفظ براء بن عازب‌روایت نموده .

۵۰ - ابو عبد الله زرقانی ، مالکی ، متوفّـای ۱۱۲۲ در «شرح المواهب»جلد ۷ صفحه ۱۳ گوید : دار قطنی از سعد روایت نموده که گفت : چون ابوبکر و عمر این را شنیدند گفتند : گردیدی ای پسر ابی طالب مولای هرمرد وزن مؤمن .

۵۱ - حسام الدین بن محمد بایزید سهارنپوری داستان تهنیت را در (مرافض الروافض) بلفظی که در ج۱ ص۲۲۸ گذشت ذکر نموده است .

۵۲ - میرزا محمد بدخشانی داستان تهنیت را دردو کتاب خود (مفتاح النجا في

مناقب آل العبا) و (نزل الابرار بما صحّ فی اهل البیت الاطهار) از براء وزید از طریق احمد ذکر نموده .

۵۳ ـ شیخ محمّد صدر العالم داستان تهنیت را در (معارج العلی فی مناقب المرتضی) از طریق احمد از براء و زید ذکر نموده .

۵٤ ـ ابوولیّ الله احمد عمری دهلوی ، متوفّای ۱۱۷۶ لفظ او در ج۱ ص۲۳۰ گذشت .

۵۵ ـ سید محمّد صنعـانی ، متوفّای ۱۱۸۲ در (الروضة الندية شرح التحفة العلوية) از محبّ الدین طبری حدیثی را که از طریق احمد از براء روایت نموده ذکر کرده است .

۵۶ ـ مولوی محمّد مبین لکهنوی داستان تهنیت را در (وسیلة النجاة) از براء وزید ذکر نموده است .

۵۷ ـ مولوی ولیّ الله لکهنوی داستان تهنیت را در (مرآت المؤمنین فی مناقب اهل بیت سید المرسلین) بلفظ احمد ذکر نموده و گفته : . ودر روایتی (چنین مذکور است) به‌به . یا علی صبح وشام نمودی ... تا آخر .

۵۸ ـ محمّد محبوب العالم در (تفسیر شاهی) از ابی سعید خدری آنچه را که در صفحه ۹۹ بلفظ نیشابوری گذشت ذکر نموده است .

۵۹ ـ سید احمد زینی دحلان ، مکی ، شـافعی ، متوفّای ۱۳۰٤ در جلد ۲ « الفتوحات الاسلامیه » ص ۳۰۶ گوید : عمر رضی الله عنه ، علی بن ابی‌طالب واهل بیت رسول خدا صلّی الله علیه و آله را دوست میداشت ، و در این مورد مطالب بسیاری از او بدست آمده ، واز آنجمله است این مطلب که چون پیغمبر صلّی الله علیه و آله فرمود : **من كنت مولاه فعلي مولاه** ، ابو بکر و عمر رضی الله عنهما گفتند : گردیدی ای پسر ابی طالب مولای هر مرد وزن مؤمن .

۶۰ ـ شیخ محمّد حبیب‌الله شنقیطی ، مدنی ، مالکی ، داستان تهنیت را در (کفایة

الطالب في حياة علي بن ابي‌طالب) صفحهٔ ۲۸ ازطریق ابن سمّان ، از براء بن‌عازب ، و ازطریق احمد ، از زیدبن ارقم بلفظ مذکور ذکر کرده‌است .

(بازگشت بآغاز مطلب)

موضوع تهنیت ، مبتنی بر صدور امر از مقام نبوّت ﷺ و دست دادن به بیعت نامبرده با ابراز مسرّت وخوشحالی پیغمبر ﷺ باین جریان باظهار جمله : **الحمد لله الذي فضلنا على جميع العالمين** مضافاً برنزول آیهٔ کریمه (چنانکه دانستید) دراین روز نمایان که در ضمن آن تصریح شده به اکمال دین واتمام‌نعمت وخوشنودی پروردگار بآنچه در این روز وقوع یافته ـ و برهمین مبنی ، طارق بن شهاب کتابی ، هنگامی که در مجلس عمر بن خطاب حضور داشت ، گفت :اگر این آیه دربارهٔ ما نازل شده بود [۱] ما این روز را عید میگرفتیم[۲] ، و این سخن اورا احدی ازحاضرین درآن مجلس انکار نکرد و حتی از عمر کیفیتی مشهود گشت که حاکی از تصدیق سخن او بود ـ واعلام‌این امر بعد از نزول آیهٔ تبلیغ که درآن امری شبیه به تهدید در صورت تأخیر تبلیغ این نصّ روشن برای‌احتراز از پیش‌آمدهای انقلاب وتظاهرات متعصّبانه ملّت وجود داشت . . تمام این امور که بدان اشاره شد این روز را تا حدّی جلال و بزرگی و رفعت و بلندی بخشید که صاحب رسالت خاتمیه ﷺ و بعد از او پیشوایان طریق هدایت (ائمه سلام الله علیهم) و پیروان آنهارا از اهل ایمان غرق درشادمانی‌ساخت‌واینست آنچه‌ازعید گرفتن مقصود ما است و بهمین معنی پیغمبر صلّی الله علیه و آله و سلّم اشعار فرموده بنا بروایتی که فرات بن ابراهیم کوفی (در قرن سوم) از محمّد بن ظهیر ، از عبدالله بن فضل

---

(۱) یعنی این آیهٔ مبارکه :«الیوم اکملت لکم دینکم . . .»بصفحه ۱۱۵-۱۲۶ مراجعه نمائید .

(۲) این حدیث را پیشوایان پنجگانه ، مسلم . مالك . بخاری . ترمذی . نسائی روایت نموده‌اند ، چنانکه درجلد ۱ (تیسیر الوصول) صفحه ۱۲۲ مذکور است وطحاوی در جلد ۳ (مشکل الآثار) صفحه ۱۹۶ وطبری در جلد ۶ تفسیرش‌صفحه ۴۶ و ابن‌کثیر درجلد ۲ تفسیرش صفحه ۱۳ از احمد وبخاری روایت نموده‌اند وگروه دیگری نیزآنرا روایت کرده‌اند .

هاشمی از امام صادق علیه السلام از پدر و اجداد گرامیش از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت نموده که نبیّ اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: روز غدیر خم برترین عید های امّت من است و این همان روزیست که خدای تعالی مرا امرفرمود که برادرم علی بن ابی طالب علیه السلام را بعنوان نشانه برای امّت منصوب دارم تا بسبب انوار وجود او بعد از من راهنمائی شوند، و این همان روزیست که خداوند در آن دین راکامل فرمود و نعمت خودرا بر امّت من در آن تمام نمود و دین اسلام را برای آنها دین پسندیده اعلام فرمود. ودر حدیثی که حافظ خرگوشی آنرا آورده (بشرحی که در صفحه۱۸٤ گذشت)فرمایش پیغمبر صلی الله علیه و آله مشعر براین امراست که فرمود :هنّئوني. هنّئوني. یعنی مرا تهنیت دهید. مرا تهنیت دهید. و امیر المؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام نیز شعار پیغمبر بزرگوار صلی الله علیه و آله را پیروی نموده و شخصاً نیز این روز را عید گرفته و در سالیکه عید غدیر در روز جمعه واقع شده بود خطبهٔ ایراد فرمود و از جملهٔ فرمایشات آنجناب در خطبهٔ مزبور این جمله است که فرمود: « إنّ الله عزّ و جلّ جمع لكم معشر المؤمنين في هذا اليوم عيدين عظيمين كبيرين و لا يقوم أحدهما إلّا بصاحبه ليكمل عندكم جميل صنعه ويقفكم على طريق رشده، ويقفو بكم آثار المستضيئين بنور هدايته، ويسلككم منهاج قصده، ويوفّر عليكم هنيء رفده فجعل الجمعة مجمعاً ندب إليه لتطهير ما كان قبله وغسل ما اوقعته مكاسب السوء من مثله إلى مثله وذكرى للمؤمنين وتبيان خشية المتّقين، و وهب من ثواب الاعمال فيه اضعاف ما وهب لاهل طاعته في الايّام قبله، و جعله لايتمّ إلّا بالايتمار لما أمر به و الانتهاء عمّا نهى عنه، و البخوع بطاعته فيما حثّ عليه وندب إليه فلا يقبل توحيده إلّا بالاعتراف لنبيّه صلی الله علیه و آله بنبوّته، ولايقبل ديناً إلّا بولاية من أمر بولايته، ولاتنتظم أسباب طاعته إلّا بالتمسّك بعصمه وعصم أهل ولايته فأنزل على نبيّه صلی الله علیه و آله في يوم الدوح ما بيّن به عن ارادته في خلصائه و ذوي اجتبائه، و أمره بالبلاغ و ترك الحفل بأهل الزيغ و النفاق وضمن له عصمته منهم . . . تاآنجا که فرماید:

عودوا رحمكم الله بعد انقضاء مجمعكم بالتوسعة على عيالكم وبالبرّ باخوانكم،

والشكر لله عزّ وجلّ على ما منحكم ، و اجمعوا ، يجمع الله شملكم ، و تبارّوا ، يصل الله الفتكم وتهادوا نعمة الله كما منّكم بالثواب فيه على اضعاف الاعياد قبله أو بعده إلّا في مثله ،والبرّ فيه يثمر المال ويزيد في العمر ، والتعاطف فيه يقتضي رحمة الله وعطفه وهيّئوا لاخوانكم وعيالكم عن فضله بالجهد من وجود كم و بما تناله القدرة من استطاعتكم ، وأظهروا البشر فيما بينكم والسرور في ملاقاتكم . الخطبة(١).

ترجمه ـ همانا خدای عز وجل برای شما گروه اهل ایمان در این روز دوعید بزرگ و با عظمت را جمع فرموده (جمعه ـ غدیر) که هیچیك از این دو بدون آن دیگری برقرار واستوار نخواهد بود ، این موهبت را بشما فرمود تا کردار شایسته و عنایت خودرا در بـاره شماکامل گرداند ، وشمارا بـرطریق رشد وصلاح وا دارد وبدنبال آنان که ازنور هدایت اوبهره‌مندند قراردهد ، ودر شاهراه مقصودحکیمانهٔ خود براه اندازد ، وعطایای گوارای خودرا برشما بیفزاید ، ازاین رو جمعه‌را مقرر فرمود برای اجتماع شما تا در اثر این اجتماع ، خود را از پلیدی‌های پیش ازآن پاك وپاکیزه نمائید وازآثار کثیف کسب‌های ناروا و ناپسند که در ظرف یك هفته فاصله بین دوجمعه دامان شما را آلوده نموده شستشو نمائید این روز برای اهل‌ایمان یك یادآوری است ، و نموداری از خشیت پرهیزگاران است ، و در این روز چند برابر پاداش کارهای خوبی را که اهل‌طاعت در روزهای دیگر اتیان نموده‌اندبشما موهبت فرماید ، واین روز را چنان قرارداده که حق آن‌ادانشود مگر بانجام اوامر او ، وخود داری ازآنچه نهی فرموده ، ومجاهدت بسیار درانجام آنچه که بدان با تأکید دعوت نموده اینك‌اعتراف‌بیگانگي اوپذیرفته نمیشود مگر بااعتراف‌بنبوّت پیغمبر اوﷺ ، ودینی پذیرفته نمیشود مگر با پذیرش ولایت آنکه بولایت اوامر فرموده ، وموجبات اطاعت او فراهم نشود مگر با پیوستن برشتهٔ او وآنانکه اهل ولایت اویند و بهمین مناسبت در روز غدیر خم برپیغمبرخود ﷺ فروفرستادآنچه

(١) این خطبه را شیخ الطایفه باسناد خود در « مصباح المتهجد » صفحه ٥٢٤ ذکر نموده‌است .

را که در باره مخلصین و برگزیدگان خود اراده فرموده بود و او را امر کرد بابلاغ واینکه باهل شبهه ونفاق اعتنائی نکند و از همکاری‌های آنان بر ضدّ حق اندیشه ننماید و مصونیت آنجناب را از کید منافقین تضمین فرمود ...

تا آنجا که فرماید : خداوند شمارا مشمول رحمت خود فرماید . هنگام باز - گشت از این مجلس بر اهل بیت وعیالات خود توسعه دهید و ببرادران خود نیکی کنید وخدا عز وجل را سپاسگذاری نمائید که شما را باین موهبت موفق فرموده و خود را باتفاق واجتماع وادارید تاخداوند جدائیهای شمارا جمع فرماید ، وبطور متقابل بایکدیگر نیکی کنید تاخدای الفت ومهربانیهای شما را با یکدیگر پیوسته وثابت گرداند ونعمت‌های الهی را بیکدیگر هدیه نمائید بپاس اینکه ثواب وپاداش اعمال شمارا دراین روزچند برابر اعیاد دیگر قبل وبعد آن قرارداده ، و این فضیلت را اختصاص بمثل امروز داده ، ونیکی دراین روزمال شمارا پر بهره میکند وبرعمر شما میفزاید ، ومهربانی‌های متقابل شما در این روز موجب رحمت وعطوفت خداوند بشما میشود و برای برادران و اهل خانهٔ خود از آنچه خداوند بشما تفضل فرموده تا بتوانید مهیّاسازید وتا آنجا که استطاعت دارید ببخشید وتابرای شما امکان دارد در این کار بکوشید و با یکدیگر باچهره‌های گشاده و شادمانی روبروشوید . . الخ

این روز (غـدیرخم) را امامان عترت طاهره صلوات‌الله علیهم نیز معرّفی فرمودند وآنرا عید نامیدند وهمه مسلمین را بدان امر کردند ، و فضیلت این روز و پاداش نیکوکاران در این روزرا نشر فرمودند .

از جمله : در تفسیر فرات بن ابراهیم کوفی در سورهٔ مائده ازجعفر بن محمد ازدی ، ازمحمدبن‌حسین‌صائغ ، ازحسن بن‌علی صیرفی،ازمحمدبزّاز ، از فرات بن أحنف از ابی عبد الله علیه السلام روایت نموده گوید : بآنحضرت عرض کردم : فدای تو شوم ، آیا برای مسلمین عیدی است که از عید فطر و اضحی و روزجمعه و روز عرفه افضل باشد ؟ فرمود : بلی . افضل واعظم واشرف در نزد خدا از حیث منزلت ، آنروزی است که خدای متعال در آنروز دین خود را کامل نمود و این آیه را بر پیغمبر

خود فرو فرستاد : « الیوم اکملت لکم دینکم ، و اتممت علیکم نعمتی ، و رضیت لکم‌الاسلام دیناً» عرضکردم : آن‌چه‌روزی‌است ؟ فرمودهماناپیغمبران بنی‌اسرائیل هر وقت میخواستند رشته وصیت وامامت را برای بعد از خود منعقد نمایند ، پس‌از انجام آن ، آنروز را روز عید قرار میدادند ، و این روز ، روزی است که رسولخدا ﷺ علی ؑ را منصوب فرمود و در آن نازل شد آنچه که نازل شد و دین در آنروز کامل گردید ، ونعمت در آنروز برمؤمنین‌تمام گشت ، عرض کردم : این‌روز در ایام‌سال چه روزی‌است فرمود : ایّام مقدّم ومؤخّر میشود گاه بروزشنبه‌اصابت میکند و گاه بروز یکشنبه ... تا آخر ایّام‌هفته [1]. عرض کردم : در این روزچه عملی برای ما سزاوار است که بجاآوریم ؟ فرمود : این‌روزروزعبادت ونماز وشکر وستایش پروردگار است و روز ابراز مسرت و خوشحالی شما است در قبال نعمت ولایت ما که خداوند در این روز بر شما آن موهبت را بخشیده و همانا من دوست دارم که شما در این روز روزه بدارید .

ودر کافی تألیف ثقة الاسلام کلینی جلد ۱ ص ۳۰۳ از علی بن ابراهیم ، از پدرش ، از قاسم بن یحیی ازجدّش حسن‌بن راشد ازابی عبد الله ؑ روایت نموده که گوید : بآنحضرت عرضکردم : فدایت شوم ، آیا جز دو عید (فطر و اضحی) برای مسلمین عیدی هست ؟ فرمود بلی . ای‌حسن ، اعظم واشرف از آن دو عید ، گفتم : چه‌روزیست ؟ فرمود : روزیکه امیرالمؤمنین ؑ در آنروز برای مردم به پیشوائی منصوب گشت ، گفتم : فدایت‌شوم ، برای ما چه عملی سزاوار است که در آنروز انجام‌دهیم ؟ فرمود : سزاواراست یاحسن که در آنروز روزه بداری ، ودرود بر محمد وآل او ﷺ بسیار بفرستی ، و درپیشگاه الهی بیزاری‌بجوئی ازآنها کهستم نمودند برآنها ، زیرا همانا پیغمبران ؑ امر میفرمودند اوصیاء خودرا تا روزی

---

(۱) ظاهر اینست‌که در لفظ حدیث چیزی ساقط و از قلم افتاده باشد ، و لفظ حدیث همان باشدکه بعد در لفظ کلینی نقل خواهد شد ازخود امام در تعیین اینکه‌آن روز هیجدهم ذی حجه است .

را که وصی آنها در آن‌روز بوصایت منصوب شده عید بگیرند ، راوی گوید : عرض کردم : کسی که در این روز روزه بدارد پاداش او چگونه است ؟ فرمود : معادل پاداش شصت ماه روزه داشتن (۱).

و نیز درجلد ۱ کافی ص ۲۰٤ از سهل بن زیاد ، از عبد الرحمن بن سالم از پدرش روایت کرده که گفت : ازحضرت ابی عبد الله علیه السلام سؤال نمودم : آیابرای مسلمین جز جمعه واضحی وفطر عیدی هست ؟ فرمود : آری ، عیدی که حرمتش از عیدهای نامبرده زیادتر وبزرگتر است ، عرض کردم : فدایت شوم آن‌چه‌عیدی است ؟ فرمود روزی که رسول‌خدا صلی الله علیه و آله در آن روز امیر المؤمنین علیه السلام را منصوب داشت‌وفرمود : **من کنت مولاه ، فعلی مولاه** ، عرض کردم آن چه روزی بوده ؟ فرمود : تورا چه کار با اینکه چه روزی بوده ؟ چه آنکه سال میگردد ، ولی آن روز هجدهم مـاه ذی حجه است ، عرضکردم : ما ، در این روز چه عملی‌سزاوار است انجام دهیم ؟ فرمود : در آنروز بوسیله روزه داشتن وعبادت بیاد خدا باشید و محمد صلی الله علیه و آله و آل اورا یاد کنید ، زیرا رسول خدا صلی الله علیه و آله بامیر المؤمنین علیه السلام امر فرمود که آنروز را عید بگیرند ، وسایر پیغمبران نیز چنین میکردند ، و باوصیاء خود امر میکردند که روز اعلام وصایت را عیدبگیرند .

وباسنادش از حسین بن حسن حسینی ، از محمد بن موسی همدانی ، از علی بن حسان واسطی ، از علی بن حسین عبدی روایت نموده که گفت : شنیدم حضرت‌ابی عبد الله علیه السلام میفرمود : روزهٔ روز غدیر خم در هر سال در نزدخداوندمعادل است با یکصد حج ویکصد عمرهٔ‌نیکوی پذیرفته‌شده و این روز بزرگترین عیدالهی‌است الحدیث .

ودر (الخصال) استاد ما ـ شیخ صدوق ـ باسنادش از مفضّل بن عمر روایت کرده که گفت : بحضرت ابی عبدالله علیه السلام عرض کردم : برای مسلمین چندعید

(۱) قریباً خواهید یافت ، روایات دیگر راجع باین پاداش وثواب را از حفاظ حدیث باسنادی‌که همه رجال آن ثقه هستند .

وجود دارد ؟ فرمود : چهارعید ، عرضکردم عیدین (فطر-اضحی) و جمعه‌رامیدانم و میشناسم . فرمود : بزرگتر وشریفتر از آنها روز هجدهم ذی الحجه است ، و آن روزیست که رسولخدا صلی الله علیه وآله امیرالمؤمنین علیه السلام را بپاداشت‌واورا برای مردم(بامامت وولایت) منصوب فرمود ، عرض کردم : برای ما در این روز چه تکالیفی هست ؟ فرمود : واجب است[1] برشما روزه داشتن این روز بعنوان شکر وستایش خداوند با اینکه‌ذات‌اقدس اودرخوراینست که درهرساعت شکر وستایش او انجام گیرد ، و همچنین سایر پیغمبران باوصیاء خود امر کردند که روزیرا که وصی آنها منصوب شده عید بگیرند .. الحدیث ..

و در (المصباح)شیخ‌الطایفه - طوسی - صفحهٔ ۵۱۳ از داود رقّی ، ازابی‌هارون عمّار بن حریز عبدی روایت نموده که گفت : در روز هجدهم ذی الحجه بحضور ابی عبد الله شرفیاب شدم ،آنجناب روزه دار بود ، وبمن فرمود : این ، روزبزرگی است ، خداوند حرمت این روز را براهل ایمان بزرگ داشته ، دین آنها را در این روزکامل فرموده ونعمت خودرا بر آنها تمام کرده وعهد وپیمانی‌را که با اهل‌ایمان داشته تجدیدفرموده ، حضور آنجناب‌عرض‌شد : ثواب روزه داشتن این روزچیست؟ فرمود : این روز . روز عید و روز خوشحالی ومسرت است وروزی است که بعنوان شکر وسپاسگذاری خداوند باید روزه داشت و همانا روزه داشتن این روز از حیث فضیلت وپاداش معادل شصت ماه روزه داشتن ماههای حرام (یعنی محترم) میباشد الحدیث . .

و عبد الله بن جعفر حمیری از هارون بن مسلم . از ابی الحسن لیثی از ابی عبد الله علیه السلام روایت نموده که آنجناب بدوستان وشیعیان خود که در محضراوبودند فرمود : آیا میشناسیدروزیرا که خداوند بسبب آنروز اسلام را بلند مرتبه ساخت‌و

---

(۱) مراد به کلمه (واجب است) ثبوت درسنت پیغمبر است‌که شامل ندب هم میشود چنانکه از کلمه (سزاوار است) در بقیه احادیث همین معنی کشف می شود ، و برای این تعبیر در احادیث نظایر بسیاری است .

مناره‌های دین را در آن آشکار فرمود، و آنروزرا برای ما وبرای دوستان وشیعیان ما عید قرار داده؟ گفتند: خدا ورسولش وفرزند رسولش داناترند، آیا روزفطر است سرور ما؟ فرمود: نه، عرض کردند: آیا روزاضحی است فرمود: نه. ودرعین حال‌این دو روزیکه نام بردید روزهـای بزرگ و باشرافتی است. ولی روز تعیین مناره های دین از آندو روزبزرگتر وشریفتر است، وآن روز هجدهم ذی الحجه است که رسول‌خدا ﷺ در بازگشت‌ازحجة الوداع هنگامی که بغدیرخم‌رسید.... تاآخر حدیث.

و در حدیث حمیری است: بعد از نماز شکرانهٔ روز غدیر درسجده میگوئی: «اللّهمّ انا نفرّج وجوهنا في يوم عيدنا الّذي‌شرّفتنا فيه بولاية مولانا أميرالمؤمنين علي بن أبي طالب صلّى الله عليه».

فیّاض بن محمد‌بن عمر طوسی درسال۲۵۹ در سن نودسالگی گفت که: حضرت ابی الحسن علی بن موسی الرضا علیه‌السلام را در روز غـدیر ملاقات نمود در حالیکه گروهی ازخواص درمحضر مبارکش بودند وآنهارا برای افطار نزدخود نگاهداشته بود و در عین حال ـ غذاوهدایا ولباس وحتی انگشتری و کفش برای خانه‌های آنها فرستاده بود و وضع زندگی آنها را (از حیث معیشت) تغییر داده بود و همچنین وابستگان ونزدیکان خودرا از هرجهت بوضع وصورت‌نوینی درآورده بود بطوریکه در کلیهٔ شئون زندگی و آلات وادوات معمولی وضع جدید و نوینی بخود گرفتـه بودند که با روزهای قبل فرق داشت و آنحضرت فضیلت وسبقت این روز را بـرای آنها بیان میفرمود.

ودر مختصر ـ بصائر الدرجات ـ باسناد از محمد بن علاء همدانی‌واسطی ـ ویحیی بن جریح بغدادی روایت نموده که آندو، در ضمن حدیثی گویند: ما با هم قصد ملاقات احمدبن اسحاق قمی ـ نمایندهٔ حضرت ابی محمد‌عسکری را (درسال۲۶۰وفات یافته) در شهر قم‌نمودیم و درب‌خانه او را کوبیدیم، دخترکی عراقی در راگشود و از او درباره احمدبن اسحاق وقصدملاقات اوسئوال نمودیم، دخترك عراقی گفت:

آنجناب بمراسم عیدش مشغول است، زیرا امروز عید است، ما پس از این جریان با خود گفتیم: سبحان‌الله عیدهای شیعه چهار است: اضحی ـ فطر ـ غدیر ـ جمعه.. الحدیث..

(هر قدر زندگانی کنی روزگار شگفتیها بتو نشان میدهد!)

بحث‌وکاوش در پیرامون حقیقت این عید تا اینجا این معنی را آشکار واثبات نمود که این عید (غدیرخم)مربوط بتمام امّت اسلامی است (اختصاص‌بگروه‌خاصی ندارد) و تاریخ تأسیس این عید پیوسته است تا عهد پیغمبر ﷺ و از عهد نبوی پیوسته رشتهٔ این عید از هر یك از اوصیاء پیغمبر ﷺ بوصیّ بعد اتصال داشته و پیشوایان دین‌مردم‌را از فضیلت وشرافت این‌عید آگاه فرموده و مرتبهٔ رفیعه‌این‌روز را هریك از امناء وحی‌تصریح واشعار فرموده‌اند، مانند امام ابوعبدالله صادق وامام ابوالحسن علی‌بن موسی‌الرضا بعد ازجد گرامیشان امیرالمؤمنین صلوات‌الله علیهم.

این دوامام بزرگوار که در دوران زندگی خود بعظمت عید غدیر و اتصال آن بعهد نبوی صلی الله علیه وآله وسلم تصریح فرموده اند هریك در زمانی از این دنیا رفته اند که هنوز نطفه های آل بویه منعقد نشده بود! و روایات آنها درتفسیر فرات ودرکافی ثبت گردیده کـه هر دو درقرن سوم تألیف شده، و همین روایات و اخبار مدارك شیعه و مصادر آنها است، که این روز از عهد قدیم و دوران‌بس‌درازی بموجب سخنان طلائی صادر ازکانهای دانش و مصادر واقعی‌امورعید مسلمین بوده است

حال که این مقدّمه را دانستید وبدان توجه نمودید، اکنون با من بیائید تا ازنویری ومقریزی درمقام پرسش‌برآئیم وسخنان ونظریات بی پایه وخلاف‌واقع آنهارا بررسی کنیم، دایر باینکه: این عید رامعزّ الدوله علی بن بویه درسال ۳۵۲ بوجود آورده‌است !!!

نویری در کتاب «نهایة الارب فی‌فنون الادب» جلد ۱ صفحهٔ ۱۷۷ ضمن‌ذکر عیدهای اسلامی گوید: ... و دیگر از اعیاد عیدی است که شیعه بوجود آورده و

آنرا عید غدیر نامیده‌اند و سبب تشکیل برادری پیغمبر ﷺ بوده است باعلی بن ابی طالب در آنروز - و غدیر (گودالی است که) چشمهٔ آبی در آن ریخته میشود و دورآن درختان بزرگ وبهم پیچیده ای وجود دارد و بین غدیر (گودال مزبور) و چشمهٔ آب مسجد رسول خدا ﷺ است وروزی کـه آنرا روز عید قرار داده اند هجدهم ذی الحجه است ، زیرا در سال دهم از هجرت که حجة الوداع در آن سال انجام یافته در چنین روزی برقراری آئین برادری فیما بین مسلمین صورت گرفته ، شیعه شب آنروز را بنماز و عبادت میگذرانند و در بامداد آنروز تا قبل از ظهر دو رکعت نماز بجامیاورند وروبه وشعارشان دراین روز پوشیدن‌لباس‌نو وآزاد کردن بردگان ونیکی حتی به بیگانگان و قربانی کردن گوسفندان است .

و اول کسیکه این عید را ابداع نموده ، معز الدوله ، ابو الحسن علی‌بن‌بویه است بشرحی که دراخبار مربوط باو و وقائع‌سال ۳۵۲ انشاء الله ذکرخواهیم‌نمود، و در قبال این عید که شیعه‌بوجود آورد وآنرا بعنوان یکی ازسنن (وآداب‌مذهبی) ادامه داد ، عوام اهل سنت هم درسال ۳۸۹ روز سروری نظیر آن برای‌خوداختراع نمودند وآنروز هشت‌روز بعد ازعیدشیعه است و گفتند که درچنین‌روزی داخل‌شدن رسول خدا ﷺ با ابوبکر صدیق در غار صورت گرفته و مراسمی را در آن روز مشتمل بر آرایش و نصب قبه‌ها و افروختن آتش اجراء کردند !

و مقریزی در جلد ۲ «خطط» صفحه ۲۲۲ چنین نگاشته گوید : عید غدیر (قبلاً) عید شرعی نبوده و ازپیشینیان امت آنها که روش وعملشان مورد پیروی‌مردم بوده‌چنین عیدیرا اجرا نمیکرده‌اند ونخستین زمانی که دراسلام این‌عید (غدیرخم) معرفی وودرعراق مراسم‌آن اجراء شده عهدوزمان معز الدوله علی بن‌بویه‌بوده‌است چه نامبرده در سال ۳۵۲ هجری این روز (غدیر) را عید معرفی کرد و از آنروز شیعه‌ها آنرا عید گرفتند .. اه

من چه میتوانم بگویم در باره کسی از اهل کاوش وتحقیق که از تاریخ شیعه مطالبی مینگارد پیش از آنکه بر حقائق آن وقوف یابد یا حقیقت امر را دانسته

ولی هنگام نگاشتن آنرا فراموش میکند !! آیا با وقوف بر حقائق امر - در نتیجه تدبریکه شب هنگام بکار رفته از ذکر آن حقایق صرف نظر مینماید ! ! یا اینکه چیزی را می گوید بدون آنکه‌آنرا درك کند ! یا با کی‌ندارد بآنچه میگوید؟!... بسیار جای شگفتی است !

مگر ؟ این مسعودی ، (مؤرخ شهیر) که درسال۳٤٦ وفات یافته نیست که در کتاب «التنبیه‌والاشراف » ص۲۲۱مینگارد : وفرزندان علی‌رضی الله عنه‌وپیروان او این روز را بزرك میشمارند ؟ ! مگر این کلینی که حدیث عید غدیررا درکافی روایت میکند در سال ۳۲۹ وفات نیافته ؟ ! و یا پیش از او فرات بن ابراهیم کوفی نیست ، که در طبقه استادان ثقة الاسلام کلینی نامبرده قرار دارد . و از مفسرین بنام است که حدیث غدیرخم را در تفسیرش که نزد ما موجود است روایت نموده؟! این علماء و کتب حدیث آنها قبل از تاریخی که نویری و مقریزی عنوان میکنند (قبل ازسال ۳۵۲) وجود داشته‌اند ! ! مگر؟ این فیاض بن محمد بن عمرطوسی‌نیست که وجود عید غدیر خم و سابقهٔ آن را در سال ۲۵۹ خبر داده و خود در محضر امام علی بن موسی الرضا علیه‌السلام که (در سال ۲۰۳) وفات یافته حضور داشته که آنحضرت این روز را عید گرفته و سابقه ممتد این عید و فضیلت آنرا (بر اعیاد دیگر اسلام) ذکرفرموده است ؟ ! وآنرا ازپدرانش تا منتهی به امیرالمؤمنین علیه‌السلام میشود روایت فرموده است ؟ !

و امام صادق علیه‌السلام که در سال ۱٤۸ وفات یافته اصحاب خود را بتمام این امور تعلیم فرموده وبآنهاخبرداده که رویه‌وسنن پیغمبران علیهم‌السلام این بوده ،روزیرا که در آن جانشین خود را منصوب مینموده‌اندعید میگرفته‌اند چنانکه سنت‌براین در میان ملوك و پادشاهان که روز تاجگذاری واستقرار بر تخت پادشاهی خود را عید میگرفتند جاری بوده است ؟ !

حتی ائمه دین‌سلام الله علیهم‌اجمعین‌دراعصارقدیمه (هریك درعهدوزمان‌خود) شیعیان خود را بوظایف مخصوصهٔ این روز امرمیفرمودند وآنها را وادار میفرمودند

بعبادات و طاعات خاصّه و کارهای نیك و دعاهای مخصوص باین روز ؟ ! و حدیث مخصوصی که از مختصر « بصائر الدرجات » ذکر شد بالصراحه اشعاردارد براینکه این روز در اوایل قرن سوم هجری از جمله اعیاد چهار گانه شیعه بوده است .

اینست حقیقت این عید (غدیر) ولی این دومرد ، برای اینکه طعن برشیعه بزنند این حقیقت را! با همه سوابقی که از صلحای پیشین بوده انکار نموده و آنرا بعنوان یك بدعت تازه به معزّ الدوله نسبت داده‌اند ! ! وپنداشته‌اند که تاریخ‌شناسان متتبّع بر این خیانت واقف نمیشوند و بحساب نا روائی‌های آنها نمی رسند ؟ ! !

فوقع الحق و بطل ما کانوا یعملون ، فغلبوا هنالك
وانقلبوا صاغرین

سورهٔ اعراف ، ۱۱۶ ، ۱۱۷





(تاجگذاری روز غدیر)

بشرحی که ازمجموع‌واردات عامّه وخاصه مذکور افتاد دانستید که ،صاحب مقام شامخ خلافت برای‌سلطنت اسلامی‌تعیین شدومقام ولایت عهدنبوی بدوواگذار گردید . . .

اکنون ، همانطور که سیرهٔ ملوك و پادشاهان است . شایسته و سزاوار بوده که مراسم تاج گذاری نیز انجام پذیرد ، تاج پادشاهان فرس‌آرایش صوری داشته وشأن وروش‌آنان این بوده که تاج‌ های جواهرنشان که بادانه‌های نفیس و گرانبها آراسته‌شده بر سر گذارند ، ولی بجای آن افسردیهیم ، عرب را این شعار بوسیله (عمامه) صورت می گرفت ، چه آنکه عمامه در عرف عرب لباس و نشانهٔ بزرگان واشراف قوم بوده ولذا ازرسول‌خدا ﷺ رسیده است که : **العمائم تیجان العرب** یعنی : عمامه‌ها بمنزلهٔ تاج و دیهیم عرب است ، این حدیث را قضاعی ودیلمی‌روایت کرده‌اند و سیوطی در جلد ۲ « جامع الصغیر » صفحهٔ ۱۵۵ صحت آنرا تأیید کرده و ابن اثیر در « النهایه » آنرا آورده است .

مرتضی حنفی زبیدی درجلد ۲ « تاج‌العروس » ص ۱۲ گوید : تاج : یعنی ، اکلیل و فضّه و عمامه ، و لغت اخیره بنابر تشبیه است ـ جمع‌تاج : تیجان واتواج است ، و عرب ، عمامه را تاج مینامد ، و در حدیث وارد است ، العمائم‌تیجان‌العرب. که جمع تاج است و آن چیزیست که از طلاوجواهر برای پادشاهان ساخته‌میشود ، مقصود اواینست که : عمامه ها بمنزلهٔ تاجهای‌پادشاهان‌است ، چه ؟ عرب اکثرشان در بادیه ها و صحراها سر برهنه‌اند و یا نوعی از پوشش بر سر آنها است وعمامه‌در میان‌آنها کم است ، واکالیل‌تاجهای پادشاهان عجم‌است ـ وتَوَّجه . یعنی‌باوسروری داد و عمامه بر سر او نهاد .

و در جلد ۸ ص ٤۱۰ مذکور است که بر سبیل مجاز گفته میشود : عُمِّم بضمّ اوّل ، عمامه بر سر اونهاده شد بمعنی: سوّد، یعنی‌سروری یافت ، زیرا تاجهای عرب عمامه ها است ، پس همانطور که در زبان عجم گفته شده : تاج گذاری کرد در زبان عرب گفته شده : عمامه بر سر او نهاد ، و نیز گفته که در عرب وقتیکه تاج بر سر کسی گذاردند گفته میشود معمّم ، و رسم در میان عرب چنین بود : هنگامی که مردی را بسروری و آقائی منصوب میداشتند عمامه سرخی برسراومی نهادند ، ولی فرس چون تاج بر سر پادشاهانشان میگذاردند باو میگفتند متوّج یعنی : تاج گذاری شده .

و شبلنجی در « نور الابصار » ص ۲۵ ـ « صاحب التاج » را از جمله القاب رسول خدا ﷺ ذکر نموده و سپس گفته : مراد عمامه است ، یعنی دارندهٔ عمامه ، زیرا عمامه ها تاج‌های عرب است ، چنانکه در حدیث آمده ، بنابراین اساس ومبنی در آنروز (روز غدیر خم) رسول خدا ﷺ عمامه بر سر علی علیه السلام گذاردبهیئت خاصی که مشعر بر عظمت وجلال آنجناب بود. آری . رسول خدا ﷺ بوسیلهٔعمامه خود که نام آن « سحاب » بود بدست مبارك خود در آن اجتماع عظیم علی علیه السلام را تاج گذاری فرمود و با این عمل اشعار باین معنی فرمود که شخص تاج گذاری شده(علی علیه السلام) بمقام‌إمارت نظیر امارت خود بر انگیخته و منصوب گشته ، با این فرق که علی علیه السلام از رسول خدا ﷺ ابلاغ میکند و قایم مقام آنحضرت است بعد ازاو .

حافظ ، عبدالله بن ابی‌شیبه وابوداود طیالسی‌وابن منیع‌بغوی‌وابوبکر بیهقی، بطوریکه درجلد ۸ « کنزالعمال » ص ٦۰ مذکوراست ازعلی علیه السلام روایت‌نموده‌اند که فرمود : در روز غدیر خم رسول خدا ﷺ عمامه ای بر سر من پیچید وقسمتی از آنرا از پشت سرم افکند و درلفظ روایتی چنین مذکور است : طرفی از عمامه را بردوشم افکند ، سپس پیغمبر اکرم فرمود : همانا خداوند در روز بدر و حنین مرا

بوسیله فرشته‌هائی یاری و کمك فرمود که آن فرشتگان عمامه هائی باین کیفیت بر سر داشتند ، وفرمود : همانا عمامه فاصله وحائلی است بین کفر وایمان ، واین حدیث را سید احمد قشاشی[1] در کتاب « السمط المجید» ازطریق سیوطی ازاعلام چهارگانه روایت نموده است .

و در جلد ۸ « کنز العمال » ص ۶۰ مذکور است که از مسند عبدالله بن شخیر از عبدالرحمن بن عدی بحرانی از برادرش عبدالأعلی بن عدی روایت شده که : همانا رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم علی بن ابی طالب علیه السلام را نزد خود خواند و سپس عمامه بر سر او بست و طرفی از آنرا از پشت سر او افکند ، (دیلمی) .

و از حافظ دیلمی ، ازابن عباس روایت شده که گفت : چون رسول‌خدا صلی الله علیه و آله عمامه سحاب[2] را بر سر علی علیه السلام نهاد باوفرمود : یا علی ، العمائم تیجان العرب. یعنی عمامه‌ها تاجهای عربند .

و از ابن شاذان ازطریق شیوخ اوازعلی علیه السلام رسیده که : همانا پیغمبر صلی الله علیه و آله بدست خود عمامه بر سر آنجناب نهاد و گوشهٔ آنرا از پشت سر و از جلوی او در آورد ودر جلو وعقب او دنباله قرار داد ، سپس پیغمبر صلی الله علیه و آله باوفرمود : روی خود را بر گردان ، چنین کرد ، سپس فرمود : با من روبرو شو ، اطاعت کرد ، در این موقع پیغمبر صلی الله علیه و آله رو باصحاب نمود و فرمود : تاج های فرشتگان چنین است ، و حافظ ، ابو نعیم در « معرفة الصحابه » و محب الدین طبری ، در جلد ۲ « الریاض النضره » ص ۲۱۷ از عبد الأعلی بن عدی نهروانی با ذکر سند آورده اند ، که رسول خدا صلی الله علیه و آله روز غدیر خم علی علیه السلام رابسوی خودخواند ، وعمامه برسراونهاد

---

(۱) متوفای ۱۰۷۱ ، محبی در جلد ۱ خلاصه الاثرصفحه ۳۴۳ ـ ۴۶ شرح حال‌اورانگاشته و او را ستوده است .

(۲) ابن اثیر در جلد ۲ « النهایه » صفحه ۱۶۰ گوید : سحاب نام عمامه پیغمبر صلی الله علیه وآله بوده است .

و گوشهٔ آنرا از پشت سرش افکند ، واین روایت را علامهٔ زرقانی درجلد ۵ «شرح المواهب» ص ۱۰ ذکر نموده .

و شیخ الاسلام حموینی در باب دوازدهم از «فراید السمطین» ازطریق احمد بن منیع باسنادیکه عده ای از حفّاظ و ارباب دقت نظر در آن هستند از ابی راشد از علی علیه السلام روایت نموده که گفت : رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود : همانا خدای عز وجل مرا در بدرو حنین بفرشتگانی یاری فرمود که چنین عمامه‌ای بر سر داشتند ، و این (عمامه) سدّ وحائلی است بین مسلمین ومشرکین ، این سخن را پیغمبر صلی الله علیه و آله هنگامی بعلی علیه السلام فرمود که در روز غدیر عمامه بر سر آنجناب نهاد و طرفی از آنرا بدوش آنجناب افکند ، و باسناد دیگری از طریق حافظ ابی سعید شاشی (شرح حال او در جلد ۱ ص ۱۷۰ گذشت) روایت کرده که : رسول خدا صلی الله علیه و آله عمامه خود (موسوم به سحاب) را بر سر علی بن ابی طالب علیه السلام نهاد و دو طرف آنرا از جلو و عقب او افکند ، سپس فرمود : رو بمن کن ، آنحضرت رو نمود ، بعد فرمود پشت بمن کن ، آنحضرت پشت نمود ، سپس فرمود : فرشتگان به نزد من چنین آمدند .

این روایت را بهمین لفظ ، جمال الدین زرندی حنفی در (نظم دررالسمطین) وجمال الدین شیرازی ، در اربعین خود ، وشهاب الدین احمد ، درتوضیح الدلایل روایت نموده واین جمله را افزوده‌اند : سپس پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود :

من کنت مولاه ، فعلي مولاه ، اللهم وال من والاه ، وعاد من عاداه ، و انصر من نصره ، و اخذل من خذله .

و حموینی باسنادیگر از طریق حافظ ابی عبدالرحمن ابن عایشه از علی علیه السلام روایت کرده که فرمود : رسول خدا صلّی الله علیه وآله در روز غدیر خم عمامه‌ای بر سر من نهاد و حاشیه آنرا برشانه ام افکند و فرمود : همانا خداوند در روز بدرو حنین مرا یاری کرد بفرشتگانی که چنین عمامه بر سر داشتند ، و بهمین لفظ

حدیث مذکور را ، ابن صباغ مالکی در « الفصول المهمه » ص ۲۷ وحافظ زرندی در « نظم درر السمطین » و سید محمود قاری مدنی در « الصراط السوی » روایت نموده‌اند .

فاید ه : ابوالحسین ملطی[1] در « التنبیه و الرد » ص۲٦ چنین گوید : گفتار رافضیان ، باینکه : علی در سحاب است ـ منشاء آن ، سخن پیغمبر صلی الله علیه و آله است بعلی علیه السلام که روی بسوی من کن در حالتیکه او عمامه پیغمبر صلی الله علیه و آله را که موسوم به سحاب بود بر سر داشت ، دراین هنگام پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود : بتحقیق ، علی علیه السلام آمد در حالیکه ، در سحاب است ، یعنی عمامه‌ایرا که نامش سحاب است ، پوشیده ورافضیان این موضوع را بغیر معنی خود تأویل نمودند !

و بطوریکه در «بحرالزاخر» ص ۲۱۵ مذکور است ، غزالی گوید : پیغمبر صلی الله علیه و آله عمامه‌ای داشت که سحاب نامیده میشد ، و آنرا بعلی علیه السلام بخشید ، و چه بسا علی علیه السلام با این عمامه ظاهر میشد ، و رسول‌خدا صلی الله علیه و آله میفرمود : أتاکم علیٌ فی السحاب ـ یعنی علی بسوی شما آمد در حالتیکه در سحاب است ، و حلبی در جلد ۳ « السیرة الحلبیه » ص ۳٦۹ گوید پیغمبر صلی الله علیه و آله عمامه‌ای داشت که آنرا سحاب میانامیدند ، آنرا بعلی بن ابی طالب کرم الله وجهه پوشانید ، و چه بسا که علی کرم الله وجهه با آن عمامه ظاهر میشد و پیغمبر صلی الله علیه و آله میفرمود : علی بسوی شما آمد در حالیکه در سحاب است ، و مقصود آنحضرت همان عمامه بود که آنرا باو بخشیده بود .

امینی گوید : آنچه به شیعه نسبت داده میشود در گفتار این جمله (علیٌ فی السحاب) همین معنی است ، و ـ احدی از شیعه هیچگاه معنی دیگری برای این جمله در نظر نگرفته چنانکه ملطی گمان برده بلکه مردمانی این جمله را بمعنای دیگری تأویل و آنرا بر سبیل افترا و تهمت بمانسبت داده اند ، حساب

(1) محمد بن احمد بن عبد الرحمن ملطی شافعی متوفای ۳۷۷ ه‍ .

خیانت و افتراء آنها در دست خدا است .

بنابر آنچه ذکر شد ، این روز تاجگذاری فرخنده‌ترین روز است در اسلام و بزرگترین روز جشن و سرور است برای دوستداران امیرالمؤمنین علیه‌السلام ، همانطور که برای دشمنان و بداندیشان روز غم و غصّه و کینه اندوزی است .

وجوه یومئذ مسفرة ، ضاحکة مستبشرة ، و وجوه یومئذ علیها غبرة ، ترهقها قترة

« سوره عبس »



﴿ سخني چند از حفاظ حديث و صاحبان دقت نظر ﴾

☼(از علماء بزرگ در پيرامون سند حديث مزبور)☼

در بكار بستن اين بحث ، نه در بارهٔ درستي و صحّت حديث ، و نه بمنظور اثبات تواتر آن نياز وداعي براي ما وجود نداشته ، چه آنكه خود حديث في حدّ ذاته باواقعيّت خود ازهر گونه دليل و استدلال بي‌نيازاست ، كرا ميرسد كه‌صحّت آنرا منكر شود ؟ در حاليكه بسياري از رجال سند آن آناني هستند كه در صحيح مسلم و صحيح بخاري نامشان ثبت و مورد اعتماد و ثقه بودن آنها تأييد شده ؟ ، و كدام عنصر لجوج و عناد پيشه را امكان آن هست كه تواتر لفظي (درجملهٔ حديث) و تواتر معنوي (در تفاصيل) و تواتر اجمالي آن را در تمام شئون آن رد يا انكار نمايد ؟ ! در حاليكه دور و نزديك بوقوع آن گواه و در روايت آن اتفاق نموده‌اند و اكثرمؤلفين در حديث و تاريخ و تفسير و كلام آنرا در مؤلّفات خود ثبت وضبط نموده‌اندو گروه ديگراين داستان راجداگانه تدوين نموده وتأليفاتي ببارآورده‌اند، و خلاصه آنكه اين واقعه از هنگامي كه منادي رشد و سعادت بشر با صداي روح فزاي خود آن را اعلام فرموده در فضاي احساسات و مسامع خلق تا عصر حاضر طنين افكنده و در آينده نيز بمرور قرنها و گذشتن زمان بر قرار و جاودان است ، و هر كس در قبال چنين حقيقت در مقام ترديد يا انكار برآيدبمانند كسي است كه خورشيد تابان را ناديده بگيرد و اشعهٔ جهان آراي آن را انكار نمايد ! ! بنا بر اين انگيزهٔ مادرايراد اين بحث فقط بيان اين حقيقت ثابت است كه هم‌آهنگي واتفاق همگان (مؤالف و مخالف) را نسبت باين حقيقت آشكار و مهم نشان دهيم كه عموماً برصحت و تواتر اين داستان اذعان نموده‌اند ، تا خوانندگان بدانند ، هر كس از اين شاهراه منحرف شود ازمسير مستقيم حقيقي جدا شده و از وجههٔ مورد اتفاق و اجتماع اُمّت اسلامي رو گردانده در حاليكه خود معتقد و معترف است كه اُمّت

اسلامی بر یك امر خبط و خلاف واقع اجتماع واتفاق نمیکند.

اینك از جملهٔ بزرگان علماء و حفاظ که به صحت این حدیث تصریح نموده‌اند :

۱ـ حافظ ، ابوعیسی ترمذی متوفای ۲۷۹ درجلد ۲ صحیح خود در ص۲۹۸ بعد از ذکر حدیث مزبور گوید : این حدیث ، حسن و صحیح است .

۲ ـ حافظ ، ابو جعفر طحاوی ، متوفای ۲۷۹ در جلد ۲ « مشکل الآثار » در ص ۳۰۸ گوید : ابوجعفر گفته : منکری درمقام دفع ورد این حدیث بر آمده و پنداشته که وقوع این امر ممکن نیست و اشعار نموده که هنگام بیرون شدن پیغمبر صلی الله علیه و آله از مدینه بمنظور حج که در راه خود از غدیر خم در جحفه گذشته ، علی علیه السلام با آنحضرت نبوده است ! !

و در این باره حدیثی را که احمد باسنادش برای ما روایت کرده ذکر نموده وی گفت : حدیث نمود ما را جعفر بن محمد علیهما السلام از پدرش که فرمود بر جابر بن عبدالله داخل‌شدیم ذکری از حدیث خود در خصوص حج پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله بمیان آورد وسپس گفت : علی علیه السلام شتر قربانی پیغمبر صلی الله علیه و آله را از یمن آورد ، و سپس بقیهٔ حدیث را ذکر نموده .

ابو جعفر گفته ، اسناد این حدیث صحیح است واحدی را نسبت براویان آن طعنی نیست و در آن حدیث چنین است که این سخن رسول خدا صلی الله علیه و آله بعلی علیه السلام در غدیر خم هنگام بازگشت آنجناب از حج خود بمدینه بوده ، نه هنگام خروج از مدینه برای حج ، !! واین گویندهٔ منکر بپندار خود گفته که این حدیث درمورد این داستان از سعد بن ابی وقاص روایت شده و این سخن رسولخدا صلی الله علیه و آله در غدیر خم هنگام خروج او از مدینه بسوی حج بوده نه در بازگشت ازحج بسوی مدینه .

ابو جعفر گوید : صحیح در این موضوع اینست که : حکم[1] این روایت

---

(۱) بحدیث سعد بن ابی وقاص در جمله راویان حدیث از صحابه مراجعه فرمائید .

را از عایشه دختر سعد نگرفته و بلکه آنرا از مصعب بن سعد گرفته ، و همچنین غیر لیث آنرا روایت کرده ، کسی که در ضبط روایت بصیر و مورد اعتماد است و قول او در آن حجّت است ، و او شعبة بن حجاج است .

۳ - فقیه ، ابو عبدالله محاملی بغدادی ، متوفای ۳۳۰ صحت این حدیث رادر امالی خود بطوریکه در ج۱ ص۱۰۳ گذشت تأیید نموده .

٤ - ابو عبدالله حاکم متوفای ٤۰٥ روایت مزبور را بطرق متعددآورده ودر « المستدرك » صحت آنرا تأیید کرده چنانکه در محل خود گذشت .

٥ - ابومحمد ، احمدبن محمد عاصمی‌در «زین الفتی » گوید : پیغمبر صلی الله علیه وآله فرمود: **من کنت مولاه ، فعلی مولاه** ، واین حدیثی‌است که اُمّت اسلامی آنرا باپذیرش دریافت نموده و با اصول موافق است ، سپس آنرا بطوریکه در محلّ خود گذشت بطرق مختلف روایت نموده .

٦ - حافظ ، ابن عبدالبر قرطبی ، متوفای٤٦۳ در جلد ۲ « الاستیعاب » ص ۳۷۳ بعد از ذکر حدیث مواخات (اعلام و اجراء آئین برادری) و دو حدیث (رایت) و (غدیر) گوید : همه اینها اخباری است که به‌ثبوت رسیده .

۷ - فقیه ، ابوالحسن ابن المغازلی شافعی ، متوفای ٤۸۳ در کتاب خود « المناقب » بعد ازآنکه حدیث مزبور را از استادخود ابوالقاسم فضل‌بن محمداصفهانی روایت کرده گوید : ابوالقاسم گفت این حدیث از رسول خدا صلی الله علیه وآله صحیح است و آنرا حدود یکصدتن روایت نموده‌اند که از جمله‌آنها عشرهٔ مبشّره است ، واین حدیثی است ثابت و هیچ نقص و علتی برای‌آن بنظر نرسیده ، علی علیه السلام مخصوص و منفرد باین فضیلت است واحدی در این فضیلت باآنجناب شریك نبوده است .

۸- حجةالاسلام ابوحامد غزالی متوفای ٥۰٥ در «سرّ العالمین » ص۹ گوید: برهان و حجّت چهره گشود و تمام فرق (اُمّت اسلامی) اتفاق نمودند بر متن حدیث ازخطبهٔ او (رسول خدا صلی الله علیه وآله) در روز غدیرخم باتفاق جمیع که‌آنحضرت میفرمود : « من کنت مولاه فعلیٌ مولاه » سپس ، عمر گفت : به . به . . . تا آخر

داستان ، تمام سخن در مفاد حدیث انشاء الله خواهد آمد .

۹ - حافظ ، ابو الفرج ، ابن جوزی حنبلی ، متوفای ۵۹۷ در « المناقب » گوید : علماء تاریخ اتفاق دارند بر اینکه داستان غدیر بعد از باز گشت پیغمبر صلی الله علیه و آله از حجة الوداع در هجدهم ذی حجه بوده ، در حالیکه از صحابه و صحرانشینان و ساکنین اطراف مکه و مدینه یکصد و بیست هزار تن باآنجناب بودند ، و این گروه کسانی بودند که با پیغمبر صلی الله علیه و آله حجة الوداع را درك نمودند و این سخن را از او شنیدند و شعرا در این موقع و راجع باین داستان اشعار بسیار سرودند .

۱۰ - ابوالمظفر ، سبط ابن جوزی ، حنفی ، متوفای ٦٥٤ در تذکرهٔ خوددر ص ۱۸ بعد از ذکر حدیث غدیر و بیان آغاز وانجام آن وتهنیت عمر ، بطرق متعدد گوید : وهمهٔ این روایات را احمدبن حنبل در « الفضایل » با تفصیل بیشتری بررسی و روایت نموده ، بنا بر این هر گاه گفته شود : روایتی که مشتمل بر این سخن عمر رضی الله عنه : **اصبحت مولای و مولی کل مؤمن و مؤمنة** میباشدضعیف است ، پاسخ آن اینست که : این روایت صحیح است ، و ضعیف همانا روایتی است که آنرا ، ابو بکر احمد بن ثابت خطیب ازعبدالله بن علی بن بشر ، از علی بن عمر دار قطنی از ابی نصر حبشون [1] بن موسی بن ایوب خلال تا می رساند آنرا به ابی هریره (بطورمرفوع - یعنی - بدون ذکربقیهٔ راویان) روایت کرده ودرپایان آن گفته : چون پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود : **من کنت مولاه فعلی مولاه** ، این آیه نازل شد : **الیوم اکملت لکم دینکم و اتممت علیکم نعمتی و رضیت لکم الاسلام دینا** ، گفته‌اند ، حبشون بتنهائی این حدیث را آورده ، و ما میگوئیم : بحدیث حبشون استدلال نکرده‌ایم ، و بلکه استدلال ما بحدیثی است که احمد در « الفضایل » از براء بن عازب روایت نموده و اسناد آن صحیح است ، تا آنجا که گوید : علماء تاریخ متفقند بر اینکه داستان غدیر بعد از مراجعت پیغمبر صلی الله علیه و آله از

(۱) در تذکره : ابی نضیر خیشون مذکور است ، و تصحیف و غلط است و بزودی بصحت روایت حبشون واقف خواهید شد .

حجة الوداع در هجدهم ذی‌الحجه وقوع یافته که در میان جمع صحابه که یکصد و بیست هزار تن بودند فرمود : **من کنت مولاه فعلی مولاه** ، . . تا آخر حدیث .
پیغمبر ﷺ باین مطالب باعبارات واضح تصریح فرموده نه تلویح واشاره انتهی
وبزودی تتمهٔ سخنش در مبحث « مفاد حدیث » انشاء الله ذکر خواهد شد .

۱۱ - ابن ابی الحدید معتزلی ، متوفای ۶۵۵ درجلد ۲ شرح نهج البلاغه ص ۴۴۹ حدیث تهنیت را از جمله اخباریکه در فضایل امیر المؤمنین شیوع و اشتهار دارد بشمار آورده ، درص ۱۴۸ ازاو مستفیض وشایع بودن داستان احتجاج امیرالمؤمنین علیه السلام در روز شوری که در آن حدیث غدیر ذکر شده گذشت .

۱۲ - حافظ ، ابو عبدالله گنجی شافعی ، متوفای ۶۵۸ ، در « کفایة الطالب » ص ۱۵ بعد از ذکر حدیث از طرق احمد گوید : احمد در مسند خود این حدیث را چنین آورده و کافی است که مثل او یکراوی آنحدیث را بسند واحد بیاورد تاچه رسد باینکه تمام طرق روایت را چنین پیشوائی جمع آوری کند وبعدازآنکه حدیث مزبوررا از طرق حافظ ابی عیسی ترمذی (در جامع خود) روایت نموده گوید : حافظ دار قطنی طرق این روایت را در جزء (مستقلی) جمع نموده ، و حافظ ابن عقدهٔ کوفی کتاب جدا گانه‌ای در این باره تألیف نموده ، و اهل سیر و تواریخ داستان غدیر خم را روایت نموده‌اند ومحدّث شامی‌در کتاب خودآنرا بطرق‌مختلفه ازتعدادی ازصحابه وتابعین نقل‌وذکرنموده ، این موضوع را استادان بطورعالی (۱) بمن خبر دادند ، و حافظ نامبرده (گنجی) داستان مزبور را در ص ۱۷ باسنادش از محاملی روایت نموده سپس خود گوید این حدیث مشهور وحسن است وراویان مورد اعتماد وثقه‌آنرا روایت‌نموده اند ، وپیوستگی این اسنادها بیکدیگر برهانی است در صحّت نقل .

۱۳ - شیخ ابوالمکارم ، علاء الدین سمنانی ، متوفای ۷۳۶ در « عروةالوثقی» گوید : و رسول خدا ﷺ بعلی (علیه السلام و سلام الملائکة الکرام) فرمود :

(۱) معنی عالی در حدیث پیش ازین ذکر شد مراجعه شود .

انت مني بمنزلة هارون من موسى و لكن لانبي بعدى(۱) و در غدیرخم بعد از حجّة الوداع در حالیکه شانه او را گرفته بود در حضور گروهی از مهاجر و انصار فرمود :

من كنت مولاه فعلي مولاه ، اللهم وال من والاه ، و عاد من عاداه .

و این حدیثی است که همگان بصحّت آن اتفاق دارنـد ، بنا بر این ، علی علیه السلام سرور اولیاء شد و قلب او بر قلب محمّد علیه التحیّة والسلام بود ، وبهمین راز ، سرور صدّیقین یار غار پیغمبر صلی الله علیه و آله ابوبکر اشاره نموده ، درآنهنگام که ابی عبیدة ابن جراح را بسوی علی علیه السلام برای حضور در نزد خود فرستاد و گفت : ای ابا عبیده تو امین این امّت هستی ، من تورا بسوی کسی میفرستم که باآنکه دیروز اورااز دست دادیم (یعنی پیغمبر صلی الله علیه و آله) هم مرتبه است ، وبنابر این سزاوار وشایسته است که در نزد او با ادب نیکو سخن بگوئی تا پایان گفتار طولانی او .

۱٤ ـ شمس الدین ذهبی شافعی ، متوفای ۷٤۸، چنانکه درمقدمه ج۱ ص۱٤٦ گذشت نامبرده کتاب جدا گانه ای در موضوع داستان غدیر تشکیل داده ودر « تلخیص المستدرك » حدیث مزبور را بطرق مختلف ذکر نموده و تعدادی از طرق آنرا صحیح اعلام کرده و این گفتار اوخواهدآمد که گفته : صدر حدیث متواتر است ومن یقین دارم که رسول خدا صلی الله علیه و آله آنرا (مراد جمله : من کنت مولاه .... است) فرموده ، اما ، جملهٔ « اللهمّ وال من والاه » زیادتی است که در عین حال اسناد آن قوی است و گروهی از اعلام محدثین اعتماد بصحت آن نموده اند چنانکه بکلمات بعض از آنها قریباً واقف خواهید شد .

۱۵ ـ حافظ ، عماد الدین ابن کثیر شافعی دمشقی ، متوفای ۷۷٤ در جلد ۵ تاریخش در ص ۲۰۹ از سنن حافظ نسائی از محمّد بن مثنّی از یحیی بن حمّاد از ابی عوانه از اعمش (سلیمان) از حبیب بن ثابت از ابی الطفیل از زید بن ارقم بلفظی

---

(۲) یعنی (یا علی) تو ازمن بمنزلهٔ هارونی ازموسی ولی پیغمبری بعد ازمن نخواهد بود .

که در ج۱ ص۶٤ بطریق نسائی مذکورشد . این حدیث را روایت نموده سپس گوید: نسائی درنقل این روایت از این جهت[1] منحصر بفرداست (یعنی غیر از او بدین لفظ روایت نکرده) ، واستاد ما ابوعبدالله ذهبی گفته است که این حدیث صحیحی است ، و حدیث مناشده در رحبه را روایت نموده و گفته ، اسناد این حدیث نیکو است وآنرا بطرق احمد از زید روایت کرده و گوید : اسنادآن نیکو و رجال آن باشروط سنن مطابق وثقه هستند وترمذی در موضوع ریث حدیثی را[2] بدین سند تصحیح نموده وحدیث مذکور را بطریق ابن‌جریر طبری از سعد بن ابی وقاص روایت نموده واز قول ذهبی گفته که این حدیث حسن وغریب[3] است وآنرا بطریق دیگر ازجابر ابن عبدالله روایت‌نموده وازقول ذهبی گفته که این حدیث حسن است وآنرابطریق دیگر نیز روایت کرده وسپس از قول ذهبی گفته که : صدر حدیث متواتر است (یعنی جملهٔ : من کنت مولاه فعلی مولاه ..) ومن بیقین میدانم که رسول‌خدا صلی الله علیه و آله آنرا فرموده ، و امّا جملهٔ : « اللهمّ وال من والاه .. » زیادتی است که در عین حال اسناد آن قوی است .

۱۶ ـ حافظ ، نور الدین هیثمی متوفای ۸۰۷ در جلد ۹ « مجمع الزواید » ص ۱۰٤ـ۱۰۹ حدیث مربوط به رکبان را که قبلا ازطریق احمد وطبرانی مذکور افتاد روایت کرده سپس گوید : رجال احمد ثقه هستند ، وداستان مناشده راازطریق احمد از ابی الطفیل روایت نموده و گفته رجال آن رجال صحیح می باشد ، جز ، فطر ونامبرده ثقه است وداستان مزبور را از طریق دیگر احمد از سعید بن وهب روایت کرده و گفته رجال آن رجال صحیح میباشد ، وآنرا ازطریق بزارازسعیدوزید

(۱) این داوری ناروا است وبطلان آن برهرکس که بطریق زید درکتاب ما ج۱ص۶۳-۷۶ مراجعه نماید آشکار میشود .

(۲) ریث بمعنی درنك کردن وآن اشاره بحدیثی است مروی وعبارت حدیث اینست ، وعد جبرئیل علیه السلام رسول الله صلی الله علیه و آله أن یأتیه فراث علیه - ای أبطأ و تأخر یعنی درنك نمود .

(۳) در این حدیث غرابتی بنظر نمیرسد جز از این جهت که در فضل امیر المؤمنین علیه السلام است .

روایت نموده سپس گفته : رجال آن رجال صحیح است ، مگر فطر و نامبرده ثقه است ، وآنرا از طریق ابی یعلی از عبد الرحمن بن ابی یعلی روایت نموده و رجال آنرا توثیق نموده است ، وآنرا از طریق احمد از زیاد بن ابی زیاد روایت نموده و رجال آنرا توثیق نموده ، واز حبشی بن جناده ، از طریق طبرانی روایت نموده و رجال آنرا توثیق کرده وبطرق واسنادهای دیگر نیز روایت کرده و بصحیح‌بودن آن طرق وثقه بودن رجال آنها تصریح نموده بطوری که در محل خود گذشت .

۱۷ - شمس الدین جزری شافعی ، متوفای ، ۸۳۳ حدیث غدیر را بهشتاد طریق روایت نموده ورسالهٔ خود را بنام « اسنی المطالب » که بچاپ رسیده تنها در اثبات تواتر حدیث مزبور تألیف نموده است .

وبعدازذکرداستان مناشدهٔ امیرالمؤمنین علیه‌السلام در رحبه گفته که : این‌حدیث از این وجه حسن است و ازوجوه بسیار که متواتراً ازامیرالمؤمنین‌رضی‌الله‌عنه‌رسیده صحیح است ، و از پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله نیز متواتراً رسیده که گروه بسیاراز گروه بسیار آنراروایت‌نموده‌اندو کسی که‌بدون‌اطلاع‌دراین علم (علم‌حدیث) خواسته‌این‌حدیث را ضعیف قلمداد کند قابل اعتنا و حایز اعتبار نیست ، چه آنکه حدیث مزبور از ابی بکرصدیق ، و عمر بن خطاب ، و طلحة بن عبیدالله ، و زبیر بن عوّام ، و سعد بن ابی وقاص ، و عبد الرحمن بن عوف ، و عباس بن عبد المطلب ، و زید بن ارقم ، و براء بن عازب ، و بریدة بن حصیب ، و ابی هریره ، و ابی سعید خدری ، وجابر ابن عبدالله ، و عبدالله بن عباس ، و حبشی بن جناده ، وعبدالله بن مسعود ، وعمران ابن حصین و عبدالله بن عمر ، و عمار بن یاسر ، و ابی ذرغفاری ، و سلمان فارسی ، و اسعد بن زراره ، و خزیمة بن ثابت وابی ایوب انصاری ، وسهل‌بن حنیف ، وحذیفة بن یمان ، و سمرة بن جندب ، وزید بن ثابت و انس بن مالك وغیر آنها از صحابه رضوان الله علیهم مرفوعاً رسیده است ، و از گروهی ازآنها که قطع‌بخبر آنهاحاصل است صحّت آن بثبوت رسیده ونیزمسلّم شده است که این گفتار ازرسول‌خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله

در روز غدیر خم صادر گردیده ، چنانکه استاد ما ابو عمر محمد بن احمد بن قدامهٔ مقدسی ، بطور قرائت بر او ـ بما خبر داد از امام فخرالدین علی بن احمد مقدّسی سپس حدیث منا شده را بطرق متعدد ذکر نموده است .

۱۸ ـ حافظ ابن حجر عسقلانی ، متوفای ۸۵۲ حدیث مزبور را در « تهذیب التهذیب » در موارد متعدد و بطرق متعدد روایت نموده ، از جمله در جلد ۷ از کتاب مزبور ص ۳۳۷ ، و در ص ۳۳۹ خود نامبرده گوید : مؤلّف (ابو الحجّاج مزّی متوفای ۷۴۲) از آنچه که ابن عبدالبرّ ذکر نموده تجاوز نکرده است ، وبهمین مقدارهم میتوان قناعت کرد ، لیکن حدیث موالات رااز عده‌ای ذکر نموده که فقط نام آنها را برده ، و ابن جریر طبری در تألیفی از خود آنرا جمع نموده و در تألیف نامبرده چندین برابر آنها مذکور است ، و ابو العباس ابن عقده صحّت حدیث را تأیید و گردآوری طرق آنرا مورد توجه واعتنا قرارداده واز هفتاد صحابی یابیشتر با دقت در اسناد حدیث مزبور را روایت نموده ، و در جلد ۷ « فتح الباری » ص۶۱ گوید ، کسی که بیشتر ازهمه مناقب حضرت علی عليه‌السلام را از میان احادیث نیکو بطور مستوفی گرد آورده نسائی است در کتاب خصائص ، واما حدیث : **من كنت مولاه فعلي مولاه** ، این حدیث را ترمذی ونسائی با بررسی در اسناد آن که جداً دارای طرق زیادی است ، روایت نموده‌اند ، وابن عقده آنها را در کتاب جداگانه‌ای قرار داده و بسیاری از اسنادهای آن صحیح و حسن است ، و روایتی از امام احمد بما رسیده که او گفته است : آنچه از (فضایل و مناقب) علی بن ابی طالب عليه‌السلام بما رسیده ـ از هیچ یك از صحابه بمانند آن نرسیده است :

۱۹ ـ ابو الخیر شیرازی شافعی (شرح حال او در ج ۱ ص ۲۱۳ گذشت)در کتاب « ابطال الباطل » که در ردّ بر « نهج الحق » نوشته چنین گوید : وامّا آنچه که از رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله روایت شده که در روز غدیرخم ذکری ازعلی بمیان‌آورده در حالیکه دست او را گرفته بود و فرمود : **الست اولى بكم من انفسكم** ؟ حدیث مزبور در صحاح ثبت و بتحقیق پیوسته و ماسرّ آنرا در ترجمهٔ کتاب « کشف‌الغمّه

في معرفة الائمّة » ذکر نموده‌ایم .

۲۰ ـ حافظ جلال الدین سیوطی شافعی ، متوفای ۹۱۱ بمتواتر بودن این حدیث تصریح نموده وعدّه‌ای از علماء حدیث بعد از او این سخن را از او حکایت و نقل نموده‌اند چنانکه خواهد آمد .

۲۱ ـ حافظ ابو العباس ، شهاب الدین قسطلانی ، متوفای ۹۲۳ در جلد ۷ کتاب «المواهب اللدنّیه » ص ۱۳ گوید : واما حدیث ترمذی ونسائی : **من کنت مولاه فعلي مولاه** ، شافعی گوید : مراد ازاین ولاء ، ولاء اسلام است ، مانندقول خدای متعال : **ذلك بان الله مولى الذين آمنوا و ان الكافرين لا مولى لهم** (1) وسخن عمر : **اصبحت مولى كل مؤمن** یعنی : **ولي كل مؤمن** ، وطرق این‌حدیث خیلی زیاد است ، و همه را ابن عقده در کتاب جداگانه جمع کرده و بسیاری از اسنادهای آنها صحیح و حسن میباشد .

۲۲ـ حافظشهاب الدین ، ابن‌حجرهیتمی ، مکی ، متوفای ۹۷٤ در« الصواعق المحرقه » ص ۲۵ در ردّ استدلال شیعه بحدیث غدیر گوید : و جواب این شبهه که قوی‌ترین‌شبهات آنها (یعنی شیعه) است محتاج بمقدمه ایست و مقدمهٔ مزبور بیان حدیث و مخرج آنست ، بیان آن اینست که : حدیث مزبور ، حدیثی است صحیح و شکّی در آن نیست ، چه‌آنکه جماعتی (ازعلماء حدیث) مانند : ترمذی ونسائی و احمد با بر رسی و دقت در اسناد آنرا روایت کرده‌اند ، و طرق آن خیلی زیاد است ، وازاینجا است که شانزده‌نفرازصحابه (پیغمبر صلی الله علیه و آله) آنرا روایت نموده‌اند ، و در روایتی از احمد مذکور است که این حدیث را سی نفر از صحابه ـ از پیغمبر صلی الله علیه و آله شنیده اند و در زمان خلافت علی علیه السلام هنگامیکه با او معارضه ومنازعه‌شد ، بمدلول آن در بارهٔ او شهادت دادند ، و قریباًخواهد آمد ، و بسیاری از اسنادهای آن صحیح و حسن است ، و آنکه در صحّت این حدیث قدح روا داشته نباید

(1) آیه ۱۱ سوره محمد صلی الله علیه و آله ترجمه : آن بدینجهت است که خدای مولای کسانی است که ایمان آورده اند و برای کفار مولائی نیست یعنی کسی که عذاب را از آنان دفع کند وجود ندارد .

مورد توجه باشد و همچنین سخن آنکه در ردّ آن حدیث ایراد کرده باستناد اینکه (در آن هنگام) علی علیه السلام در یمن بوده، در خور توجه و قابل اعتناء نیست، چه آنکه بازگشت آنجناب از یمن و درك حجّ با پیغمبر صلی الله علیه و آله بثبوت رسیده است، و سخن بعضی ازمعترضین دایر باینکه زیادتی جملهٔ: **اللهم وال من والاه** . . . الی آخر ساختگی است، مردود است، زیرا این جمله (از سخنان پیغمبر صلی الله علیه و آله) از طرقی روایت شده که بیشتر آن طرق را ذهبی صحیح دانسته، سپس (ابن حجر) درخصوص رد بر این داستان درمقامی و ردّ بر تواتر آن در مقام دیگر، گوید: ولفظ (حدیث مزبور) در نزد طبرانی و غیراو بسند صحیح چنین است که: پیغمبر صلی الله علیه و آله درغدیر خم ـ زیر درختان خطبه ایراد نمود و سپس فرمود: ایّها الناس، همانا خداوند مهربان و دانا مرا آگاه فرمود . . . تا آخر حدیث که درج۱ص۵۸-۵۹ ذکر شد. و در ص ۷۳ «صواعق» در مقـام تعداد منـاقب امیر المؤمنین علیه السلام گوید: حدیث چهارم ـ روز غدیر خم پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود: «من کنت مولاه فعلی مولاه، اللهم وال من والاه، و عاد من عاداه، » . . تا پایان حدیث، و بتحقیق در شبهه، یازدهم گنشت، و همچنین گذشت اینکه سی تن از صحابه آنرا از پیغمبر صلی الله علیه و آله روایت نموده‌اند(۱) واینکه بسیاری ازطرق آن صحیح ـ یا ـ حسن است، وسخن درپیرامون معنای حدیث بطور کامل در آنجا مذکور افتاد.

و در شرح قصیدهٔ همزیهٔ بوصیری درص۲۲۱ درشرح این بیت ازقصیدهٔ او:

و علی صنو النبیّ و من دیـــــن فؤادی و داده و الولاء (۲)

گوید: یعنی یاری او و دفاع از مقام او وردّ بر آنکه با او در امر خلافت نزاع و معارضه نمود و ردّ آنان که اجماع بر خلافت آنجناب را منظور ننمودند و آنانکه بر او خروج نمودند ودر امر خلافت با اوستیزه کردند ونسبتهای ناروائی

---

(۱) این تعداد «سی نفر» آنها هستندکه در روز رحبه (درموضوع مناشده) شهادت باین امر دادند. نه تمام راویان حدیث مزبور.

(۲) علی برادر پیغمبر است وکسی است که ولاء ومحبت او آئین دل من است.

بآنجناب دادند ، در حالیکه ازآن نسبت‌ها بری بود ، و رعایت (دوستی و یاری) آنجناب بمنظور عمل نمودن به مدلول سخن پیغمبر صلی الله علیه و آله است چه بصحت پیوسته که فرمود : **اللهم وال من والاه ، و عاد من عاداه ، ان علياً مني و أنا منه ، وهو ولي كل مؤمن بعدي** .. و بمنظور تأکید دفاع ازآنجناب ، بواسطهٔ زیادی دشمنان او از بنی‌اُمیّه وخوارج که دردشنام دادن ونکوهش او مدت هزار ماه‌حتی برمنبرها کوتاهی نکردند ، (ناظم مذکور) این معنی‌را بالاخص در نظم خود آورده . و ولاء اورا آئین خود قرار داده وبرای تأمین همین منظور بزرگان حفّاظ نشر فضایل آنجناب را بکار بستند تا نسبت بامّت خیر اندیشی نموده و حق‌را یاری نموده باشند ، واز همین نقطهٔ نظر است که احمد گوید : بمانند فضائلی که در بارهٔ علی بدست آمده دربارهٔ احدی (ازصحابه) نیامده ، و اسماعیل قاضی و نسائی ، و ابوعلی نیشابوری ، گفته اند : اغلب آنچه دربارهٔ علی رسیده باسنادهای صحیح و حسن درحق هیچیك از صحابه وارد نشده ، ازجملهٔ آنها روایتی است بصحت رسیده که : « ان الله تعالى يحبه و ان رسول الله يحبه » یعنی همانا خدای تعالی دوست میدارد او (علی علیه السلام) را وهمانارسول‌خدا صلی الله علیه و آله دوست میدارد اورا ، بلکه،ترمذی روایت نموده که : (علی علیه السلام) محبوبترین مردم بود در نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله تا آنجا که گوید : چون آیهٔ مباهله (آیه ٦٠ ازسورهٔ آل عمران) نازل گشت رسول خدا صلی الله علیه و آله علی وفاطمه ودوفرزندش را بسوی خود خواند وسپس گفت : بارخدایا، اینان اهل (خانواده) من‌هستند ، ونیزفرموده است که : من‌سرورفرزندان‌آدم‌هستم وعلی سرور عرب است ، لکن از طرف بعضی‌بتصحیح محدّث معروف حاکم‌نسبت باین‌حدیث اعتراض شده است ونیزبصحّت رسیده که (رسول خدا صلی الله علیه و آله) فرمود :

من كنت مولاه فعلي مولاه ، اللهم وال من والاه ، وعاد من عاداه .

این حدیث‌را سی نفر از صحابه روایت نموده اند ، ونیز ازجمله روایاتی که بصحّت پیوسته اینست که خدای متعال‌امرفرمود پیغمبر صلی الله علیه و آله را که : چهار نفررا دوست بداردوخبردادپیغمبرش را که ذات اقدس او نیز آنها را دوست میدارد ، و از

جملهٔ آن چهار نفر علی علیه السلام است ، ونیز بصحت پیوسته اینکه دوست نمیداردداورا مگر مؤمن ودشمن نمیدارد اورا مگرمنافق ،واینکه هر کس باو ناسزا بگوید ، به پیغمبر صلی الله علیه و آله گفته ، واینکه او (علی علیه السلام) نبرد میکند بر تأویل قرآن‌همانطور که پیغمبر صلی الله علیه و آله نبرد فرمود برتنزیل قرآن ، واینکه‌دو گروه در مورد علی علیه السلام هلاك میشوند ، دوستی که افراط در دوستی او کند (یعنی دوستی را منتهی به غلو نماید) ودشمنی که در دشمنی او شدت وعناد بورزد ، و همانا کشندهٔ آنجناب (ابن ملجم «لع») شقی تر آخرین است همانطور که پی کنندهٔ ناقهٔ (صالح) شقی تر اولین است .

۲۳ ـ جمال‌الدین حسینی ، شیرازی ، متوفای ۱۰۰۰ در کتاب اربعین خودپس ازذکر حدیث غدیر ونزول آیهٔ : « سأل سائل » در این داستان گوید : اصل این حدیث سوای داستان حارث متواتراً ازأمیر المؤمنین علیه السلام رسیده‌وداستان حارث نیز متواتراً از پیغمبر صلی الله علیه و آله روایت شده است ، داستان مزبور را جمع کثیر و گروه بسیاری ازصحابه روایت نموده اند و ابن عباس آنرا روایت کرده ، سپس لفظابن عباس و حذیفة بن أسید غفاری و حدیث رکبان را روایت کرده است .

۲٤ـ جمال‌الدین‌ابوالمحاسن، یوسف‌بن‌صلاح‌الدین‌حنفی، در کتاب«المعتصرمن المختصر » ص ٤۱۳ گوید : ابو الطفیل واثلة بن اسقع[1] گفت : علی‌بن ابی طالب علیه السلام مردم را در رحبه جمع نمود وسپس فرمود : سو گند میدهم بخدای عزّوجل هر مردی را که سخنان رسول خدا صلی الله علیه و آله را در روز غدیر خم شنیده (برخیزد و شهادت دهد) .

پس جماعتی ازآنها برخاستند وشهادت دادند باینکه رسول خدا صلی الله علیه و آله درروز غدیر خم فرمود :

آیا نمیدانید که ولایت من بمؤمنین بیشتر وسزاوار تر است ازخود آنها ؟؟ آنحضرت این سخن را در حال ایستاده فرمود و سپس دست علی علیه السلام را گرفت و

(۱) درکتاب نامبرده چنین است ، ولی صحیح آن : ابو الطفیل عامر بن واثله است .

فرمود : **من كنت مولاه فعلي مولاه اللهم وال من والاه ، و عاد من عاداه .**
ابو الطفیل گوید : من از آن‌جمع بیرون شدم درحالتیکه از این سخن واین‌جریان درنفس خود چیزی احساس میکردم پس زیدبن ارقم را ملاقات نمودم‌وآنچه را که شنیده بودم باو خبر دادم ، گفت : متّهم نخواهی بود ، من (نیز) این سخنان رااز رسول‌خدا صلّی الله علیه وآله شنیدم ،پس آنکسی که خروج‌علی علیه السّلام را به‌حج‌بارسول‌خدا صلّی الله علیه وآله وگذشتن اورا در راه به غدیر خم انکار نمود ، وگفت : علی علیه السّلام باشتران قربانی از یمن آمد درخور توجّه و اعتنا نیست زیرا هرچند که آنجناب هنگام خروج رسول خدا صلّی الله علیه وآله از مدینه بقصد حج درخدمت آنجناب نبود ولی در بازگشت ، با رسول خدا صلّی الله علیه وآله بودبراهی که ازغدیرخم‌میگذشت ، بنا بر این جا دارد که این سخنان پیغمبر صلّی الله علیه وآله درمراجعت بوده واین نظر را حدیث صحیح تأیید میکند، که این گفتار رسول‌خدا صلّی الله علیه وآله در غدیر خم هنگامی بوده که آنجناب ازحج برمیگشته وبمدینه مراجعت میفرموده است ، از زید بن ارقم رسیده که او گفت : چون رسول خدا صلّی الله علیه وآله از حجة الوداع مراجعت کرد ودر غدیر خم نزول فرمود حسب امرآن جناب درختانرا کوفتند .. ونامبرده حدیث‌مزبور را بلفظ زید که ذکر شدازطریق نسائی در ج۱ص٦٤ بیان داشته است .

۲۵ ـ شیخ نور الدین هروی ، قاری حنفی ، متوفای ۱۰۱٤ در ج٥ « المرقاة شرح المشكوة » ص٥٦٨ بعد از روایت حدیث مزبور بطرق مختلفه گوید : و حاصل کلام اینست که این حدیث صحیح است وشکی در آن نیست ، بلکه بعض از علماء حفاظ‌آنرا از احادیث متواتره‌بشمارآورده اند ،زیرا در روایتی از احمد مذکوراست که سی نفر از صحابه آنرا از پیغمبر صلّی الله علیه وآله شنیده اند و در آنهنگام که او (علی علیه السّلام) در ایّام خلافتش مورد معارضه ومنازعه قرار گرفته بود آنچه را که دربارهٔ آنجناب (ازپیغمبر صلّی الله علیه وآله) شنیده بودند در باره او شهادت دادند (۱) ، ودر ص٥٨٤

(۱) هنگامی‌که رسیدن تعداد راویان حدیث به سی نفر موجب آن گردد که حدیث مزبور متواتر شناخته شود ، پس چگونه خواهد بود هنگامی‌که‌ماراویان آنرا دراین کتاب به‌بیش←

گوید: احمد آنرا در مسند خود روایت نموده و کمترین مرتبهٔ این حدیث اینست که ـ حسن ـ باشد، بنا بر این سخن آنکه دایر بقدح و تردید نسبت بثبوت این حدیث ایراد شده وآنرا بعنوان اینکه علی درآنهنگام در یمن بوده است رد کرده در خوراعتنا وقابل توجه نیست، زیرا به ثبوت رسیده که آنجناب از یمن مراجعت وحج‌را باپیغمبر ﷺ درك‌نموده است، وشایدسبب گفتارتردیدآمیزاین گوینده‌این بوده که پنداشته است که پیغمبر این گفتار (من کنت مولاه ..) را هنگام‌عزیمت ازمدینه بمکه ورسیدن به غدیرخم فرموده است! پس از این مرحله سخن بعض از ارباب حدیث دایر باینکه. زیادتی جمله: « اللهمّ وال من‌والاه .. » ساختگی‌است مردود است، چه‌آنکه این زیادتی‌ازطرقی‌روایت شده که بسیاری ازآن‌طرق‌راذهبی بصحت پذیرفته است.

۲۶ ـ زین الدین مناوی شافعی، متوفای ۱۰۳۱ در ج ٦ « فیض القدیر » صفحهٔ ۲۱۸ گوید: ابن حجر گفته که (حدیث غدیر) حدیثی است که از طرق بسیار زیادی روایت شده و ابن عقده تمام طرق آنرا در کتاب جداگانه ای جمع نموده که بعض از آن طرق صحیح و بعض دیگر حسن است، و در بعض از طرق مذکوره تصریح نموده که این (یعنی سخنان پیغمبر ﷺ در بارهٔ علی علیه‌السلام) در روز غدیرخم وقوع یافته، وبزار [1] درروایت خود این زیادتی را (دردنبال سخنان پیغمبر ﷺ) روایت نموده که فرمود: « اللّهمّ وال من والاه، وعاد من عاداه، و احبّ من احبّه، و ابغض من ابغضه، وانصر من نصره، و اخذل من‌خذله ».

و چون ابوبکر و عمر این سخنان (پیغمبر ﷺ) را شنیدند، طبق روایتی

ـ← ازیکصد تن صحابی تعداد وثبت نموده‌ایم !! وباز چگونه خواهد بود (موقعیت این حدیث) که حافظ ابوالعلاء عطار تعدادطرق آنرا به دویست وپنجاه طریق‌ثبت نموده است.

(۱) نسبت روایت این زیادتی تنها به بزار ناروا و برخلاف حق و واقع است! چه آنکه دسته‌جات بسیاری از حفاظ نیز این زیادتی را روایت نموده‌اند چنانکه (در روایات گذشته) شما را واقف وآگاه نمودیم.

که دارقطنی ازسعدبن ابی وقّاص نقل نموده ـ گفتند : «امسیت یابن ابی‌طالب مولی کلّ مؤمن ومؤمنة» یعنی گردیدی ای پسر ابی طالب مولای هر مرد وزن مؤمنی و نیز با دقت درسند روایت نموده که بعمر گفته شد : تو نسبت بعلی علیه‌السلام حسن رفتاری‌میکنی که مانندآنرانسبت بهیچ یك ازصحابه ننموده ای ؟ عمر گفت : همانا او (علی علیه‌السلام) مولای من است ، سپس بعد از روایت حدیث نزول آیهٔ «سأل‌سائل بعذاب واقع»درروزغدیر ، گوید : هیثمی گفته که رجال احمد ثقه‌هستند ، ودرموضع دیگر گفته : رجال او رجال صحیح هستند و مصنف (سیوطی) گفته : حدیث متواتر است .

۲۷ ـ نور الدین حلبی شافعی ، متوفای ۱۰۴۴ ، در جلد۳ «السیرة الحلبیّه» ص ۳۰۲ آنچه را که دایر بصحّت حدیث و ورود آن بسندهای صحیح و حسن از ابن حجر گذشت ذکر کرده و قابل توجّه نبودن سخن‌آن کسی را که درصحّت حدیث قدح کرده و یا ذیل‌آن راساخته دانسته نقل نموده و ورودآن‌راازطرقی که بسیاری از آن طرق را ذهبی بصحت پذیرفته ، بیان داشته است .

۲۸ ـ شیخ احمد بن با کثیر مکّی ، شافعی ، متوفای ۱۰۴۷ در کتاب «وسیلة المآل فی‌عدّمناقب‌الآل» بعد ازروایت حدیث مزبور بلفظ حذیفة بن اُسید ، وعامر ابن لیلی ، و ابن عباس ، و براء بن عازب گوید : این حدیث را بزار برجال‌صحیح از فطر بن خلیفه با دقت در طریق روایت نموده و نامبرده ثقه است ، و نیز از اُمّ سلمه رضی الله عنها روایت کرده ، سپس لفظ امّ سلمه وبعد لفظ سعد بن‌ابی‌وقّاص را ذکر نموده ، بعد از آن گوید : دار قطنی در فضایل از معقل بن یسار رضی الله عنه با دقت در طریق آورده که گفت : از ابی بکر رضی‌الله عنه شنیدم که میگفت : علی بن ابی طالب عترت رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله است یعنی ازآنها است که پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله تاکید فرموده بر تمسك بآنها و پیروی راه آنها ، زیرا آنها ستارگان درخشان راه (سعادت) هستند ، هر که از آنها پیروی کند (بسر منزل سعادت) راه یافته است ، و ابوبکر او را مخصوص باین فضیلت دانسته ، بعلت اینکه آنجناب در این

شأن و مرتبت امام و پیشوا است و در شهر علم و عرفان است ، و بالنتیجه ، او امام ائمه و عالم اُمّت است ، و گوئی ، ابی بکر این روش را از اختصاص دادن رسول خدا صلّی الله علیه و آله و سلّم آن حضرت را در روز غدیر خُم در میان همگان بخصوصیاتی که ذکرشداتخاذ نموده است ، و این حدیث صحیح است و تردیدی در آن نیست و هیچگونه‌شکی که منافی آن باشد ، در آن وجود ندارد و این حدیث از گروه بسیاری از صحابه روایت شده و شیوع و اشتهار کامل یافته . و تنها در شهرت آن مجمع حجّة الوداع کافیست ، شیخ الاسلام عسقلانی رحمه الله تعالی گوید : حدیث : « من کنت مولاه . . » را ترمذی و نسائی با دقت در طریق روایت نموده‌اند و طرق خیلی زیادی دارد ، و ابن عقده تمام طرق حدیث مزبور را در کتاب جداگانه‌ای جمع نموده ، و بسیاری از اسنادهای آن صحیح و حسن است ، دلالت براین معنی دارد آنچه که ابوالطفیل‌رضی الله عنه روایت کرده که : علی‌رضی الله عنه و کرم وجهه‌در دوران خلافتش مردم را در رحبه که موضعی است در عراق جمع کرد سپس بپا خاست وحمد وثنای الهی را بجاآورد تاپایان‌روایت که در ص ۲۹ ذکر شده است .

۲۹- شیخ عبدالحق دهلوی بخاری ، متوفای۱۰۵۲درشرح المشکات گفتاری دارد که مفاد و ترجمهٔ آن اینست : و این حدیث بدون شك و تردید صحیح است جمعی مانند ترمذی و نسائی و احمد آنرا روایت نموده اند ، و طرق آن بسیار است شانزده نفر از اصحاب (پیغمبر صلّی الله علیه و آله) آنرا روایت کرده اند ، ودر روایتی مذکور است که : سی تن از صحابه آنرا از پیغمبر صلّی الله علیه و آله شنیدند ودر زمانی که آنحضرت در ایّام خلافت مورد معارضه ومنازعه قرار گرفته بود بآنچه شنیده بودند در بارهٔ علی علیه السلام شهادت دادند ، وبسیاری از اسناد آن صحیح وحسن است ، واظهارات آن کس که در صحت آن سخن گفته قابل توجّه واعتنا نیست . وهمچنین گفتاربعض از معترضین باینکه . زیادتی جمله : « اللّهمّ وال من والاه .. » ساختگی است ! چه آنکه بطرق مختلفه روایت شده که اکثر آن طرق را ذهبی بصحّت پذیرفته‌است

ودر کتاب (لمعات) خود گوید : این حدیث صحیح است وشکی در آن نیست وبطور تحقیق گروهی مانند ترمذی .... با دقت در طریق آنرا روایت نموده‌اند تا آخر آنچه ذکر کرده سپس گوید : استاد ابن‌حجر در « الصواعق المحرقه » چنین گفته است .

۳۰ ـ شیخ محمود بن محمّد شیخانی ، قادری مدنی در کتاب « الصراط السوی في مناقب آل النبی » گوید : وازجمله حدیثهای صحیحی که وارد شده گفتار رسول خدا صلی الله علیه و آله است دربارهٔ علی رضی الله عنه **من کنت مولاه فعلي مولاه** ، ترمذی و نسائی و امام احمد و غیرهم بادقت درطریق آنرا روایت کرده اند ، وچه بسا حدیث صحیحی هست که استادان نامبرده نیاورده اند ، سپس داستان (رحبه) را بلفظ سعید ابن وهب روایت نموده ، سپس گوید : ذهبي گفته که : این حدیث صحیح است وبعد روایت احمد را درداستان رحبه ، از ابی الطفیل و زید بن ارقم ذکر نموده ، و سپس گوید : حافظ ذهبی گفته : این حدیث صحیح وغریب است (۱) سپس آنرا از طریق ابن عوانه از ابی الطفیل از زید روایت نموده وبعد گوید: حافظ ذهبی گفته این حدیث صحیح است ، سپس آنرا از طریق حافظ ابي يعلى وحافظ حسن بن سفیان روایت نموده و بعد از آن گوید : حافظ ذهبی گفته این حدیث حسن است ،وجمهور اهل سنت در این نظر ما متّفق میباشند .

واما آنچه که تنها اهل بدعتها ازاسماعیلیه(۲) در بلاد یمن بزعم خود گفته اند و با این گفتار خود بااهل جمعه وجماعت وسنن مخالفت ورزیده اند : چه آنکه آنها

---

(۱) برای غرابت این حدیث نه بر حسب اصطلاح اهل حدیث و نه از جهت دیگر وجهی نیست جز اینکه : مشتمل بر فضل امیر المؤمنین علیه السلام است !

(۲) قریباً در بیان مفاد حدیث باین حقیقت خواهید رسید که این برهان اختصاص بفرقهٔ اسماعیلیه ندارد و بلکه بر حسب مقتضی حق‌صریح است وهر کس که ولای امیر المؤمنین علیه السلام را بعد از رسول خدا صلی الله علیه و آله بر حسب جانشینی آنجناب مانند ولای شخص رسول خدا صلی الله علیه و آله میداند همین نظر و عقیده را دارد .

در مورد این فرمایش رسول‌خدا ﷺ روز غدیر خم یعنی هنگام بازگشت آنجناب از حجّة الوداع که بعد ازجمع نمودن اصحاب این جمله را : «الست‌اولی‌بکم من انفسکم» ؟ سه بار بر آنها تکرار فرمود وآنها درجواب آنجناب تصدیق واعتراف مینمودند وسپس دست علی‌رضی الله عنه را گرفت و فرمود : «من کنت مولاه فعلیٌّ مولاه ، اللهمّ وال‌من والاه ، وعاد من‌عاداه ، واخذل من خذله،وانصرمن نصره وادر الحقّ معه حیث دار» .

گفته اند که مولی‌در این حدیث بمعنی اولی است ، نه ناصر، ونه‌سایرمعانی مشتر که‌آن ،مدعی‌این‌معنی‌ازفرقهٔ اسماعیلیه گوید: جزاین‌نیست که ارادهٔ پیغمبر ﷺ این‌بوده که همان سمتی که ازولاء (اولویت در تصرف) برای رسول‌خدا ﷺ برمردم هست‌برای علی علیه‌السلام نیزمسلّم است ، وجمله نخست از گفتارپیغمبر ﷺ را « الست اولی بکم من أنفسکم » سند (و دلیل) براین مدّعی قرار داده است ، مدعی این معنی نیز گوید : اگر (مراد رسول خدا صلی الله علیه و آله) از مولی ناصر ، یا آقا وسیّد وغیر آن می‌بودنیازی‌بجمع کردن صحابه و گواه گرفتن‌آنها نداشت ! وموجبی نداشت که دست علی‌را بگیرد وبلند کند ! زیرا ، اینراهمه کس میدانست ، واحتیاجی‌نبود بدعای‌پیغمبر ﷺ درباره او به **اللهم وال من والاه** تاآخر آن .

ونیز مدعی گوید: که‌چنین دعائی درخور کسی نمیشود مگر امام معصوم‌و مفترض الطاعه بعد از پیغمبر ﷺ باشد مدّعی بدلائل گذشته و بدلیل قرار دادن پیغمبر ﷺ حق را تابع وپیرو علی علیه‌السلام نه متبوع او ، و این مقام شایسته نیست جز برای آنکس که فرمانبرداری و عصمت او واجب باشد ، مدعی گوید : بنا بر این (دلایل وبراهین) ثابت است که : علی رضی الله عنه تنها وصیّ است ووصایت او از طرف رسول خدا ﷺ منصوص است ، وخلافت آنکس که براوپیشی گرفت معصیت و نافرمانی است ، افتراء (ادعاء) مدعی تمام شد .

(مؤلّف الغدير گوید) : بتحقیق احادیث صحیح وحسن گذشت ، و درآن احادیث تمام آنچه مدعی ذکر نموده نیست ، بلکه ازآنچه ما ذکر کردیم آنچه بصحت پیوسته‌عبارتست از(جملهٔ) من کنت مولاه ، فعليّ مولاه‌و(جملهٔ)اللهم وال من من والاه و (جملهٔ) : إنّ الله ولي المؤمنین ، ومن کنت ولیّه ، فهذا ولیّه ، اللّهمّ وال‌من والاه ، وعاد من‌عاداه ، وانصر من نصره ، ونیزصحیح‌ازآنچه ماذکرنمودیم این سخن پیغمبر صلی الله علیه و آله است : که بمردم فرمود : آیا میدانید (تصدیق دارید) که من اولي (سزاوار تر) بولایت مؤمنین هستم از خود آنها ؟ گفتند بلی یا رسول الله فرمود : هر کس من مولای اویم ، علی علیه السلام مولای او است ، بار خدایا : دوست بدار آنکه راکه اورا دوست میدارد ، و دشمن بدار آنکه را که اورا دشمن میدارد و نیز این سخن پیغمبر صلی الله علیه و آله است که فرمود : مانند اینست که دعوت شده ام و دعوت را اجابت نموده ام ، وهمانا من وا گذاشته ام در میان شما دوچیز خطیر و گرانبها را : کتاب خدا و عترتم : اهل بیتم ، پس مراقب باشید چگونه بعد از من در باره آندو رفتار مینمائید ؟ (آندو) هرگز جدانشوند تا در کنار حوض بر من وارد شوند ، سپس فرمود : همانا خداوند مولای من است ، ومن وليّ هر مؤمن هستم ، سپس دست علی علیه السلام را گرفت و فرمود : هر کس من مولای اویم ، این وليّ اواست ، بار خدایا دوست بدار آنکه‌را که اورا دوست دارد ودشمن‌بدارآنکه را که اورا دشمن دارد ، ونیزصحیح‌ازآنچه‌ما ذکر کردیم ، این‌سخن پیغمبر صلی الله علیه و آله است که فرمود : آیا من بهر مؤمنی اولی (سزاوارتر) از خود او نیستم ؟ گفتند: بلی هستی ، در این موقع فرمود : پس همانا این (اشاره بعلی علیه السلام) مولای کسی است که من مولای اویم ، خدایا دوست بدار دوستان اورا ، ودشمن بدار دشمنان‌اورا پس از این جریان عمر رضی‌الله عنه اورا (علي علیه السلام) ملاقات کرد و گفت : گوارا باد تورا ، صبح وشام نمودی درحالیکه مولای هر مرد و زن مؤمن هستی ، تمام شد آنچه (ازاخبار وروایات صحیح وحسن) بدست‌آمده ودرآنچه ذکرشد ، چیزی از

اختراعات مدّعی وافتراهای اووجود ندارد [۱] .

وابن‌عقده تمامی‌طرق احادیث مذکوره وغیر آنهارادر کتاب جداگانه‌ای‌جمع نموده است .

۳۱ - سید محمد برزنجی ، شافعی ، متوفای ۱۱۰۳ در تألیف خود « النواقض » گوید : بدانکه ، شیعه ادعا میکنند که این حدیث نصّی است آشکار و نمایان در امامت علی رضی الله عنه ، و این مهم ترین شبهه‌های آنها است ، و مقداریکه (از حدیث مذکور) ما ذکر نمودیم : «من کنت مولاه ، فعلیٌ مولاه ، بدون آن‌زیادتی (اللهم وال من والاه . . . .) صحیح است و از طرق بسیار روایت شده است [۲]

۳۲ - ضیاء الدین مقبلی ، متوفای ۱۱۰۸ حدیث غدیر را در کتاب خود «الابحاث المسدّدة فی الفنون المتعدّدة» ازاحادیث متواتره وقطعی‌بشمار آورده‌است .

و در تعلیق « هدایة العقول الی غایة السئول » در جلد ۲ ص ۳۰ (مینگارد) : علامه ، سید عبدالله بن وزیر ، در تاریخ معروف خود - موسوم - به(طبق الحلوی) از سید محمد ابراهیم نقل نموده که : حدیث « من کنت مولاه » . یکصدوپنجاه‌طریق دارد ، ولی‌همهٔ‌آن‌طریق‌را جزافرادی‌ازحفاظ حدیث نشناخته‌اند ، وعلامه‌بزرگوار محمد [۳] بن اسمعیل امیررحمه الله گفته : حدیث مزبوریکصدو پنجاه طریق دارد ، و

---

(۱) مدعی ، چیزی اضافه بر آنچه این مرد بصحت آن اعتراف دارد نیاورده جزبیانی که در کیفیت احتجاج و استدلال - که نا گزیر از آن بوده ، بنابراین اگر این مرد (شیخانی) در دلیل نظری داشته ؟ چرا ابراز نکرده ؟ ! بزودی بر حقایق این گفتار در تمام این موارد انشاءالله تعالی‌واقف خواهید شد .

(۲) قبلا تصریح حفاظ حدیث بر صحت صدور ذیل حدیث مزبور و اینکه حدیث مزبور از صدروذیل دارای‌اسناد قوی است بیان شده و بزودی در مبحث « قرائن معینه » این‌کتاب گفتار نهائی و کافی ما را انشاءالله تعالی‌بدست خواهید آورد .

(۳) یکی از شعرای غدیراست که در قرن دوازدهم میزیسته ، و شرح حال او درمحل خود خواهد آمد .

علّامۀ مقبلی (شرح حال او در ج ۱ ص ۲۲۷ گذشت) بعد ازتحقیق و بررسی بعض طرق این حدیث گوید : هر گاه این امر معلوم نباشد پس در دین معلومی (امری مقطوع) وجود نخواهد داشت ! ودر فصول خود این حدیث وهمچنین حدیث منزلت را از احادیث متواتر لفظی قرار داده ، وجلال ، نسبت بتواتر حدیث غدیر کلام (فصول) را اقرار نموده ولی بمتواتر بودن حدیث منزلت تسلیم نشده وچنین گوید: حدیث منزلت صحیح ومشهور است ، نه متواتر (۱).

و سید ـ امیر محمد صنعانی ـ نامبردۀ در کتاب « الروضة الندیّه ـ شرح التحفة العلویه » ـ گوید : و حدیث غدیر نزد بیشتر ازپیشوایان حدیث متواتر(شناخته شده) است ، حافظ ذهبی ، در « تذکرة الحفّاظ » در شرح حال طبری گوید : محمد بن جریر (طبری) در بارۀ حدیث غدیر کتابی جدا گانه تألیف نموده است ، ذهبی گوید : من بر آن کتاب دست یافتم و از بسیاری طرق آن دچار دهشت شدم ! !

و نیز ذهبی در شرح حال حاکم (از اونقل نموده که) گوید : حدیث مزبور دارای طرق نیکوئی است ، که طرق آنرا جدا گانه تصنیف و جمع نموده ام .

سپس گوید : استاد ـ مجتهد ، ضیاء الدین صالح بن مهدی مقبلی (که در حرم خداوند « مکه » مسکن گزیده) در « ابحاث خود » حدیث غدیر را در احادیث متواتر؛ که جمع نموده بشمار آورده ، و نامبرده از پیشوایان علم وتقوی و انصاف است ، و با انصاف پیشوایان حدیث دایر بتواتر آن دیگر لزومی ندارد که با ایراد طرق آن ایجاد ملال شود ، بلکه برای تیمّن وتبرّک بذکر بعضی از آنها پرداخته میشود .

۳۳ ــ شیخ محمد صدرالعالم در کتاب « معارج العلی فی مناقب المرتضی » چنین گوید : سپس بدان که حدیث موالات در نظر سیوطی رحمه الله بطوریکه در « قطف الازهار » ذکر نموده متواتر است ، لذا من خواستم طرق آنرا وارسی کنم تا این تواتر آشکار گردد ، بنا بر این میگوئیم : احمد و حاکم از ابن عباس و ابن ابی شیبه

(۱) متواتر بودن حدیث منزلت واینکه مورد اتفاق (همه علماء حدیث) است براو پوشیده مانده .

و احمد از نامبرده (ابن عباس) از بریده ، و احمد و ابن ماجه از براء ، و طبرانی از جریر . و ابو نعیم از جندع انصاری . و ابن قانع از حبشی بن جناده‌اند. و ترمذی با دقت در سند روایت نموده و گفته حدیث ـ حسن وغریب است(!) .

ونسائی وطبرانی وضیاء مقدّسی ازابی الطفیل، اززیدبن ارقم یاحذیفة بن اسید. و ابن ابی شیبه و طبرانی از ابی ایّوب ، و ابن ابی شیبه و ابن ابی عاصم و ضیاء از سعد بن ابی وقاص . و شیرازی در « الالقاب » از عمر. وطبرانی ازمالك بن حویرث . و ابو نعیم در « فضایل الصحابه » از یحیی بن جعده ، از زید بن ارقم ، و ابن عقده در کتاب الموالات از حبیب بن بدیل بن ورقاء . و قیس بن ثابت وزید بن شراحیل انصاری . و احمد از علی و سیزده نفر. و ابن ابی شیبه از جابر .

و احمد و ابن ابی عاصم با دقت در طریق در « السنّه » از زاذان بن عمر روایت کرده‌اند ، گفت : در رحبه از علی عليه‌السلام شنیدم ....تا آخر حدیث را ذکر نموده، سپس گوید : واحمدبا دقت درطریق ازبراء ابن عازب وزید بن ارقم روایت نموده ... و لفظ آندو را ذکر نموده ، سپس گوید : و طبرانی از ابن عمر . و ابن ابی شیبه از ابی هریره و دوازده تن از صحابه و احمدوطبرانی و ضیاء از ابی ایّوب و جمعی از صحابه و حاکم از علی و طلحة . و احمد وطبرانی و ضیاء از علی و زید بن ارقم وسی نفر از صحابه . و ابو نعیم در فضایل الصحابه از سعد . و خطیب از انس روایت نموده‌اند . و عبدالله بن احمد و ابو یعلی و ابن جریر و خطیب و ضیاء از عبد الرحمن بن ابی لیلی روایت نموده‌اند که گفت : علی عليه‌السلام را دررحبه دیدم ....وتمام‌حدیث را ذکر نموده . و سپس گوید : و طبرانی از عمرو بن مرّه و زید بن ارقم با هم روایت نموده . و طبرانی و حاکم از ابی الطفیل از زید بن ارقم روایت نموده‌اند و حدیث را بلفظی که ذکر نمودیم بیان داشته و سپس گوید : و طبرانی از حبشی بن جناده روایت کرده . و ابو نعیم در « فضایل الصحابه » از زید بن ارقم وبراء بن عازب روایت نموده .

۳۴ ـ سید ابن‌حمزه ، حرّانی ، دمشقی ، حنفی ، متوفای ۱۱۲۰ حدیث‌غدیر

را در کتاب خود « البیان و التعریف » جلد ۲ ص ۱۳۶ و ۲۳۰ از طریق ترمذی و نسائی و طبرانی و حاکم و ضیاء مقدسی روایت نموده سپس گوید : سیوطی گفته که حدیث متواتر است .

۳۵ ـ ابو عبدالله زرقانی ، مالکی ، متوفای ۱۱۲۲ درجلد۷ « شرح المواهب » ص ۱۳ بعد از ذکر کلام مصنف مذکور در ص ۳۰۰ ـ گوید : و مخصوص فرمود (رسول خدا صلی الله علیه و آله) او (علی علیه السلام) را بسبب زیادتی علم او ، و دقایق استنباط و فهم او ، و حسن سیرت و صفای سریرهٔ او ، واخلاق کریم او ، واستواری‌واستحکام قدم او ـ (تا آنجا که گوید) : و طبرانی و غیر او باسناد صحیح آورده‌اند که : رسول خدا صلی الله علیه و آله خطبهٔ در غدیر خم ایراد فرمود هنگام بازگشت از « حجة‌الوداع » و آن موضعی است در جحفه ـ سپس حدیث را ذکر نموده ـ ودرحدیث‌مزبوراست: ای مردم ، همانا خداوند مولای من و من مولای اهل‌ایمان هستم و من باهل‌ایمان اولی (سزاوارتر) هستم از خودآنها ، پس‌هر که من مولای‌اویم ، علی علیه السلام مولای او است ، بار خدایا دوست بدار دوستان او را و دشمن دار دشمنان او را و یاری کن کسی را که او را یاری نماید ، وخوارنما کسی را که او را خوارنماید واو را محور و مدار حق قرارده ، و بعضی پنداشته اند که زیادتی « اللهمّ وال من والاه . . . » ساختگی است و این پندارمردود است باینکه این جمله‌ها از طرقی‌آمده که بسیاری ازآن طرق راذهبی بصحت پذیرفته ودارقطنی از سعد روایت کرده که‌چون‌ابوبکر و عمر این کلمات (پیغمبر صلی الله علیه و آله) را شنیدند ، گفتند : گردیدی ای پسرابی‌طالب مولای هر مرد و زن مؤمن ، سپس داستان نزول آیهٔ : « سأل سائل .. » را پیرامون قضیه ذکر نموده و شرح حال ابن عقده را ذکر و او را ستوده سپس گوید: واین حدیث متواتر است ، شانزده نفر صحابی آنرا روایت نموده‌اند (۱) ، و در روایتی

(۱) این تعدادی است که بحیطه اطلاع او درآمده و او بهمین تعدادحدیث مزبور رامتواتر میداند ، و چنانکه قبلا اشعار نمودیم راویان این حدیث از صحابه از یکصد نفرمتجاوزاست .

ازاحمد مذکوراست که : سی‌تن صحابی این خطبه وسخن را از پیغمبر صلی الله علیه و آله شنیدند و هنگامی که علی علیه السلام درایام خلافتش مورد معارضه ومنازعه واقع‌شده بودبآنچه شنیده بودند برای آنحضرت شهادت دادند ، بنابراین سخن کسی که برصحت آن معترض و یا داستان مزبور را رد نموده باعتبار اینکه علی علیه السلام دریمن بوده - قابل توجه و التفات نیست ، زیرا بثبوت رسیده که آنجناب از یمن مراجعت فرمود و با رسول خدا صلی الله علیه و آله « حجة الوداع » را درك فرمود .

۳۶- شهاب الدین حفظی‌شافعی ، یکی ازشعرای الغدیراست درقرن‌دوازدهم نامبرده در کتاب ذخیرة الاعمال فی شرح عقد جواهر اللآل - گوید : این حدیث صحیح است و شکی در آن نیست ، ترمذی و نسائی و احمد آنرا روایت کرده‌اند و طرق آن بسیار است ، امام احمد رحمه الله گوید : و سی تن صحابی هنگامی که علی علیه السلام در ایام خلافتش مورد معارضه ومنازعه قرار گرفته بود باین حدیث‌برای آنحضرت شهادت دادند .

۳۷ - میرزا محمد بدخشی در کتاب « نزل الابرار » ص ۲۱ گوید : این حدیث صحیح و مشهور است ، ونسبت بانکار صحت این حدیث سخن نگفته مگرمتعصّب انکار پیشه که سخن او بی اعتبار است ! چه آنکه حدیث مزبور طرق بسیار زیادی دارد و ابن عقده تمام طرق آنرا در کتاب جداگانه جمع نموده وذهبی‌بصحت‌بسیاری از طرق آن تصریح نموده ، و تعداد بسیاری از صحابه آنرا روایت نموده‌اند .

و در کتاب « مفتاح النجا فی مناقب آل العبا » گوید : حکیم در « نوادر الاصول » و طبرانی بسند صحیح در « تاریخ کبیر » از ابی الطفیل ، از حذیفة بن اُسید رضی الله عنه روایت نموده‌اند که : رسول خدا صلی الله علیه و آله در غدیر خم زیر درختی خطبه ایرادفرمودو گفت : ایهاالناس بتحقیق خدای مهربان ودانامرا آگاه‌فرمود . تا آخر خطبه که در صفحه ۵۹ جلد ۱ گذشت ، سپس گوید : و احمد از براء ابن عازب و زیدبن ارقم‌رضی الله عنهماروایت‌نموده ، بلفظی که درص۶۳ و ٦٤-جلد اول بیان داشتیم ، سپس گوید : و احمد از علی و ابی ایوب انصاری و عمرو بن مرّه

و ابو یعلی از ابی هریره . و ابن ابی شیبه از او و از دوازده تن از صحابه . و بزار از ابن عباس و عماره و بریده . و طبرانی از ابن عمر و مالك بن حویرث و ابی‌ایوب و جریر و سعد بن ابی وقاص و ابی سعید خدری وانس . وحاکم ، از علی وطلحه. و ابو نعیم در « فضایل الصحابه » از سعد . و خطیب از انس رضی الله عنهم روایت نموده‌اند ، سپس حدیث‌را ذکر نموده وگوید : و در روایت دیگر طبرانی‌ازعمروبن مرّه وزید بن‌ارقم وحبشی بن‌جناده رضی‌الله‌عنهم ، مرفوعاً‌بلفظ : **من کنت مولاه فعلی مولاه ، اللهم‌وال‌من والاه ، وعادمن‌عاداه ،وانصرمن‌نصره ، واعن‌من اعانه** ،روایت شده ، ودرنزد ابن‌مردویه ازابن‌عباس‌رضی‌الله عنهمامرفوعاً چنین‌است: **اللهم: من کنت مولاه فعلی مولاه ، اللهم وال من‌والاه ، و عاد من عاداه و اخذل من خذله ، و انصر من نصره ، و احب من احبه و ابغض من‌ابغضه**، و در روایت دیگر از ابی نعیم در کتاب « فضایل الصحابه » از زید بن ارقم و براء بن عازب باهم مرفوعاً چنین مذکور است : **ألا ! ان الله ولیی و أنا ولی کل مؤمن ، من‌کنت مولاه فعلی مولاه** و از احمد در روایت دیگر . و از ابن حبّان و حاکم و حافظ ابی بشر اسماعیل بن عبدالله عبدی اصفهانی ، مشهور بسمّویه از ابن عباس از بریده روایت شده (ولفظ روایت را ذکرنموده) و از طبرانی‌درروایت دیگر از ابی الطفیل از زید بن ارقم روایت شده ــ و لفظ آن را ذکر کرده ــ و نزد ترمذی و حاکم ، از زید بن ارقم روایت شده ــ و لفظ آنرا ذکرنموده ــ .

سپس گوید : ــ این‌حدیث صحیح و مشهور است ، حافظ ابو عبد الله محمد بن احمد بن عثمان ذهبی ترکمانی فارقی ، سپس دمشقی ، بصحّت بسیاری از طرق حدیث مزبور تصریح نموده ، واین حدیث طرق بسیار زیادی دارد ، وحافظ ، ابو-العباس احمد بن محمد بن سعید کوفی ، معروف به ابن عقده تمام طرق این حدیث را در یك کتاب جداگانه جمع نموده ، و احمد از ابی الطفیل روایت کرده که :علی کرم الله وجهه در رحبه مردم را جمع نمود . . . سپس داستان (مناشده) رحبه را ذکر نموده است .

۳۸ ـ مفتی شام ، عمادی حنفی ، دمشقی ، متوفای ۱۱۷۱ در کتاب «الصلاة الفاخره» ص ٤۹ حدیث مزبور را از احادیث متواتره بشمار آورده ، و بطوریکه در آغاز کتابش متعرّض است ، حدیث مزبور را از ده تن و بیشتر از استادان به نقل از ترمذی وبزّار واحد وطبری وابی نعیم وابن عساکر و ابن عقده وابی یعلی روایت کرده است .

۳۹ ـ ابوالعرفان ـ صبّان شافعی ، متوفای ۱۲۰٦ در کتاب «اسعاف الراغبین» در حاشیهٔ نور الابصار ص ۱۵۳ بعد از روایت حدیث گوید : سی تن صحابی آنرا از پیغمبر صلی الله علیه و آله روایت نموده ، و بسیاری از طرق آن صحیح یا حسن است .

٤۰ ـ سید محمود آلوسی بغدادی ، متوفای ۱۲۷۰ در جلد ۲ کتاب «روح المعانی» ص ۲٤۹ گوید : بلی در نزد ما بثبوت پیوسته که رسول خدا صلی الله علیه و آله درحق امیر علیه السلام در آنجا (یعنی غدیر خم) فرموده : «من کنت مولاه فعلیٌ مولاه» ، و بر این جمله چنانکه در بعضی روایات هست اضافه فرموده ، لیکن در جمیع آنچه روایت شده بر آنچه ادعا دارند از امامت کبری وزعامت عظمی دلالتی نیست [1] و در جلد ۲ ص ۳۵۰ صحت آنرا از قول ذهبی نقل نموده .

ونیز از ذهبی نقل کرده که گفت : همانا جمله : «من کنت مولاه» متواتر است و متیقن است که رسول خدا صلی الله علیه و آله آنرا فرموده ، و اما : جمله : «اللهمّ وال من والاه» ، زیادتی است که اسناد آن قوی است .

٤۱ ـ شیخ محمد ، حوت ، بیروتی ، شافعی ، متوفای ۱۲۷٦ در کتاب «اسنی المطالب» ص ۲۲۷ گوید : حدیث : «من کنت مولاه ، فعلیٌ مولاه» ، اصحاب سنن جز ابی داود ، آنرا روایت نموده‌اند ، و احمد آنرا روایت کرده ، و صحت آنرا اشعار نموده اند ، و بلفظ : «من کنت ولیّه ، فعلیٌ ولیّه» نیز روایت شده ، و احمد و نسائی و حاکم آنرا روایت و صحت آنرا اشعار نموده‌اند .

٤۲ ـ مولوی ، ولیّ الله لکهنوی در کتاب (مرآت المؤمنین في مناقب اهل

(۱) قریباً در «بیان مفاد حدیث» بدلالت آن بر امامت کبری و زعامت عظمی واقف خواهید شد ، فقط منظور از نقل کلام او در اینجا تمکین او در قبال صحت سند حدیث است .

بیت سید المرسلین) بعد از ذکر حدیث بطرق متعدد کلامی ایراد نموده که مفاد و ترجمهٔ آن اینست : و باید دانست که این حدیث صحیح است ودارای طرق عدیده است ، و آنکس که در صحت آن سخنی دارد خطا نموده ! ، زیرا حدیث مزبور را جمعی از علماء حدیث مانند ترمذی و نسائی ، با دقت در طریق روایت نموده‌اند ، و جمعی از صحابه در ایّام خلافت علی علیه‌السلام آنرا برای آنجناب شهادت داده اند سپس حدیث مناشده و گیرا شدن نفرین (حضرت علی علیه‌السلام) را ذکر نموده !

٤۳ ـ حافظ معاصر، شهاب الدین ، ابوالفیض ، احمدبن محمّدبن صدیق حضرمی در کتاب خود « تشنیف الاذان » ص ۷۷ گوید : و اما حدیث : « من کنت مولاه فعلی مولاه » ، این حدیث از پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله بتواتر رسیده است ، از روایت قریب شصت نفر ، اگر اسنادهای همه آنها را بیاوریم بسیار طولانی خواهد بود ! ولی از نظر تمام نمودن فایده بذکر آنها که با دقت در طریق آنرا روایت نموده اند اشاره مینمائیم ، و هر کس بخواهد بر طرق و اسنادهای این روایت وقوف یابد به کتاب ما در متواتر رجوع نماید ، اینک میگوئیم :

حدیث مزبور را احمد درمسند خود ، وابن ابی عاصم در «السنّه» ازعلی علیه‌السلام و سیزده تن از صحابه روایت نموده‌اند ، و نسائی در « خصایص » از علی و ده‌واند نفر مرد ، و طحاوی در « مشکل الآثار » و بزار در « مسند » ، و ابن عساکر و کسان دیگر آنرا آورده‌اند ، و ابن راهویه در « مسند » و ابن جریر در « تهذیب الآثار» و ابن ابی عاصم در « السنّه » و طحاوی در « مشکل الآثار » و محاملی در « امالی » و ابن عقده وخطیب از حدیث ابن عباس روایت نموده‌اند ، واحمدونسائی در « الکبری » و « خصایص » وابن ماجه و حسن بن سفیان ودولابی در « الکنی » و ابن عساکر در « التاریخ » از حدیث براء بن عازب روایت نموده اند ، و احمد و ترمذی و نسائی در « الکبری » و ابن حبّان در « صحیح » و بزار و دولابی در « الکنی » و طبرانی و حاکم و محدثین دیگر از زید بن ارقم روایت نموده‌اند ، و احمد و نسائی در « الکبری » و « خصایص » و سمّویه در « فوائد» خود و عثمان‌بن

ابی شيبه و ابن جرير در « التهذيب » و ابن حبّان و حاكم و طبرانی در« الصغير» وابو نعيم در « الحليه » و« تاريخ اصفهان »و« الفضايل » وابن عقده و ابن‌عساكر، از طرقی كه بحدّ تواتر ميرسد از بريده روايت كرده اند ، و احمد و نسائی در « الكبری » و طبرانی از حديث ابی ايّوب روايت نموده‌اند ، و ترمذی وابن عقده و طبرانی و دار قطنی و از طريق دار قطنی ، ابن عساكر ، از حديث حذيفة ابن اُسيد روايت كرده اند ، جز آنكه اين طريق در نزد ترمذی مورد شكّ است .

و نسائی و ابن ماجه و سعيد بن منصور و ابن جرير « در تهذيب » و بزار و ابن عقده و ابن عساكر از حديث سعد بن ابی وقاص روايت نموده اند ، وابن‌ابی شيبه و بزّار هر دو در مسند خود و ابو يعلی و طبرانی در « الاوسط » وابن عقده و نيز طبرانی در « الصغير » و ابن عقده و ابو نعيم در «حليه » و « تاريخ » وخطيب و ابن عساكر از حديث انس بن مالك روايت نموده اند ، و حاكم وطبرانی در « الاوسط » و ابو نعيم در تاريخ و ابن عساكر ، ازحديث ابی‌سعيد روايت كرده‌اند و عثمان بن ابی شيبه ونسائی هر دو در سُنن خود و ابن عقده وابو يعلی وطبرانی و بانياسی در « جزء » خود ، و ابو نعيم در تاريخ اصفهان و ابن عساكر در تاريخ دمشق ، ازحديث جابر بن‌عبدالله‌روايت نموده‌اند ، وطبرانی ازحديث عمروبن‌ذی‌مر وعثمان بن ابی‌شيبه درسنن خود وابن عقده وطبرانی وابن عدی وازطريق‌ابن‌عدی ابن‌عساكر ، از حديث ابن‌عمر روايت كرده‌اند . وابن عقده و طبرانی وابن‌عساكر از حديث مالك بن حويرث ، و ابو نعيم در حليه و طبرانی و ابو طاهر مخلصی‌وابن قانع و ابن عساكر از حبشی بن جناده روايت نموده‌اند ، و طبرانی و ابن عقده‌از حديث جرير بن عبدالله بجلی ، و بزار از حديث عماره ، و طبرانی و ابن عقده و ابن عساكر از حديث عمّار بن ياسر ، و نيز ابن عساكر از حديث رباح بن‌حارث و از حديث عمر بن خطّاب ، و از حديث نبيط بن شريط ، روايت نموده‌اند ، وابن عقده و ابن عساكر از حديث مسمرة بن جندب ، وطوسی در امالی‌خود ، ازحديث ابی يعلی و ابو نعيم در « الصحابه » از حديث جندب انصاری ، وابن عقده در كتاب

« الموالات » از حدیث جماعتی باسنادهای متعدد ، از جمله : حبیب بن بدیل ، وقیس بن ثابت ، وزید بن شرحبیل، وعباس بن عبدالمطلب وحسن بن علی وبرادرش علیهما السلام و عبدالله بن جعفر ، و سلمة بن اکوع ، وزید بن ابی ثابت ، وابوذر، وسلمان فارسی و یعلی بن مرّه و خزیمة بن ثابت و سهل بن حنیف ، و ابو رافع ، و زید بن حارثه و جابر بن سمره ، و ضمرة الاسلمی و عبدالله ابن ابی اوفی ، و عبدالله بن بسر مازنی و عبد الرحمن بن یعمر دیلمی ، و ابو الطفیل ، و سعد بن جناده ، و عامر بن عمیره و حبّة بن جوین ، و ابو امامه ، و عامر بن یعلی ، و وحشی بن حرب ، و عایشه ، وام سلمه روایت نموده‌اند و حاکم ، از حدیث طلحة بن عبید الله روایت نموده است .

و تمت كلمة ربك صدقا و عدلا ، لامبدل لكلماته و هو السميع العليم . و ان تطع اكثر من في الارض يضلوك عن سبيل الله . ان يتبعون الاالظن وان هم الايخرصون

سوره انعام آیه ۱۱۵ ، ۱۱۶

«دادرسی در پیرامون سند حدیث»

و ان احکم بما انزل الله ولا تتبع اهوالهم

سورهٔ مائده

تحقیق و کاوشهائی که (در خلال مطالب گذشته) صورت گرفت، شما (خوانندهٔ گرامی) را آگاه ساخت بر گروههای بسیار از علماء اُمّت و حفّاظ حدیث و رؤساء مذهب (سنّت و جماعت) که حدیث غدیر را روایت کردند و با اطمینان و سکونت خاطر آنرا تلقی نمودند، و بر گروه دیگر که در قبال هر گونه شك و ریب نسبت بآن دفاع و هوا داری کردند و بصحیح بودن اسنادهای زیادی از طرق حدیث مزبور و حسن بودن طرق دیگر و قوی بودن اسناد بعضی دیگر از طرق حدیث حکم نمودند، و در این زمینه گروهی از بزرگان علماء بمتواتر بودن حدیث مزبور حکم نموده‌اند و آنها را که منکر این معنی شده‌اند مورد انتقاد و سرزنش قرار داده‌اند، و بر شما محقق شد ودانستید که برحسب آنچه بدان وقوف یافتیم یکصدو ده تن از صحابه، حدیث غدیر را روایت نموده‌اند و در ص ١٤٥ مقدّمهٔ جلد اول «در تکمیل تعداد مؤلّفین حدیث غدیر» ذکر شده که: حافظ سجستانی حدیث مزبور را از یکصد وبیست تن از صحابه روایت‌نموده و نیز در ص ١٤٩ مقدمهٔ فوق الذکر از حافظ ابوالعلاء همدانی نقل‌شد که نامبرده حدیث مذکور را بدویست و پنجاه طریق روایت کرده، و بر همین مقیاس است روایت تابعین و آنها که متأخر تر از آنانند (که در جلد اول ذکر شد) و با این کیفیّات در احادیث وارده از رسول خدا ﷺ هر گز حدیثی را نخواهید یافت که باین مرتبه از ثبوت و یقین و تواتر رسیده باشد!

شمس الدین جزری (شرح حال او در ص ٢٠٩ جلد اول بیان شده) یك رسالهٔ جداگانه در اثبات تواتر این حدیث ترتیب داده و منکر تواتر آنرامنسوب بنادانی نموده، بنا بر این همانطور که از فقیه، ضیاء الدین مقبلی در ص ٢٣٥

ذکر شد ، اگر تحقق و ثبوت این‌حدیث (با این همه شواهد ودلایل) غیرمعلوم پنداشته شود ، هیچ امری در دین معلوم (و مدلّل) نخواهد بود ! ! و در ص ۲۱۶ از عاصمی نقل شد که : حدیث مزبور را اُمّت (اسلامی) بقبول تلقی نموده و پذیرش (صحت و تواتر آن) موافق با اصول (درایت) است ، و در ص ۲۱۶ از غزالی نقل شد که : همگان‌اجماع بر متن حدیث مزبور دارند ، ودر ص۲۳۱ازذهبی نقل‌شد که جمهور اهل سنّت بر این‌حدیث اتفاق دارند ، ودر ص۲۳۸از بدخشی‌نقل شد که : این حدیث صحیح ومشهور است ، و پیرامون‌صحت‌آن سخن نگفته مگر متعصب انکار پیشه که بسخن او اعتباری نیست و در ص ۲۱۹ ذکر شد که : این حدیثی است که صحت آن مورد اتفاق‌همگانی است ، و اینکه صدر حدیث‌متواتر است ، و متیقّن است که رسول خدا صلی الله علیه و آله این سخن (من کنت مولاه . . .) را فرموده و ذیل حدیث (اللهم وال من والاه . . .) زیادتی است که اسناد آن قوی است ، و در ص ۲۴۱ اشعار شد که : این حدیث صحیح است وهر کس در صحت‌آن سخنی گفته بخطا رفته ، و در ص ۲۳۹ ذکر شد که : این حدیث مشهور است و دارای طرق بسیار زیادی است ، و نیز در ص ۲۳۹ از قول آلوسی ذکر شد که : بلی نزد ما ثابت است که رسول خدا صلی الله علیه و آله آنرا در حق علی علیه السلام فرموده . .و در ص ۲۲۷ ذکر شد که : حدیث مزبور صحیح است و شکی در آن نیست ، و در ص ۲۲۱ و ۲۲۶ مذکور گشت که : این حدیث متواتر است از پیغمبر صلی الله علیه و آله و از امیرالمؤمنین علیه السلام نیز متواتراً رسیده و آنرا گروه بسیاری (از راویان و محدثین) روایت نموده‌اند ، و اعتباری نمیتوان قایل شد برای کسی که بدون‌آگاهی‌وتسلط در علم حدیث نسبت بحدیث مزبور اسناد ضعف داده ! و در ص ۲۴۰ ذکر شد که : این حدیث صحیح است و شکی که منافی آن باشد در آن نیست ، و سخن کسی که در پیرامون صحت آن تردید کرده در خور توجه و التفات نیست ، و همچنین سخن کسی که جمله بعدی « اللّهم وال من والاه . . . » را زیادی دانسته وآنرانفی نموده قابل اعتنا نخواهد بود !

و در ص ۲۲۱ ذکر شد که : این حدیث متواتر است و سخن آنکه درصحت آن تردید کرده قابل توجه نخواهد بود ، وصحت حدیث مزبور از گروهی حاصل شدهٔ که قطع بخبر آنها هست ، و در ص ۲۱۶ از اصفهانی نقل شد که : حدیث مزبور صحیح است و هیچگونه علّت (ونقصی) در آن بنظر نمیرسد ، واین حدیث را حدود یکصد تن روایت نموده‌اند که از جمله آنها ده نفری هستند که بشارت به بهشت یافته‌اند ، . . . تا آخر سخنانی که به تفصیل مذکور گشت .

لیکن (با همه این کیفیّات) از خلال عصبیّت‌ها و پشت تپه‌های کینه ها محصول شومی بدست آمده که گروهی (جفا پیشه و معاند) را از (شعاع فضیلت علوی) بسوی‌دیگر کشانیده تاصفای حق وحقیقت را تیره و کدرساختند وآرامش و اطمینانی را (که در سایه ولایت مطلقهٔ الهیه) وجودداشته باضطراب‌مبدل‌نمودند و با آهنگ های ماجرا جویانه و جنجالهای ناموزون در قبال یك حقیقت آشکار بمخالفت و بی انصافی گرائیدند ! !

در نتیجه ، آن یك ـ منکر صحت صدور حدیث غدیر خم شد [1] و علّت انکار خود را مسافرت علی عليه‌السلام به یمن و نبودن او با پیغمبر صلى‌الله‌عليه‌وآله در سفر حجة الوداع بیان داشت ! ! و آندیگری منکر صحت صدر حدیث[2] شد و گفت: بیشتر آنهائی که داستان غدیر خم‌را روایت نموده‌اند ـ صدر حدیث را روایت نکرده‌اند ! سوّمی ذیل حدیث را بضعف (سند) نسبت داد [3] و گفت : شکی نیست که ذیل حدیث عاری از حقیقت است ! چهارمی در اصل حدیث نکوهش و طعن نمود ودعا،

---

(۱) طحاوی وغیره آنرا از بعض حکایت‌کرده و از آن جواب گوئی نموده اند ، چنانکه‌در صفحه ۲۱۵ و ۲۲۴ گذشت .

(۲) تفتازانی درکتاب خود «المقاصد»صفحة ۲۹ . این عنوان را نموده وبعض از متأخرین هم از او تقلید وتبعیت کرده‌اند .

(۳) ابن تیمیه است در جلد ۴ « منهاج السنه » صفحه ۸۵ (اشعار باین مطلب واهی نموده) .

ملحق بآن را معتبر دانست [۱] ! و گفت : غیر از احد ، جز قسمت اخیرحدیث را که عبارتست از : « اللهم وال من والاه . . . الخروایت ننموده ! ! ! تا آخر

در حالیکه (بر حسب مطالبی که تفصیلاً بیان شد) دانستید که : تمام حدیث مزبور متواتر است و عموم علماء حدیث اتفاق بر صحت آن نموده اند و باعتبار تمام حدیث (در کلمات خود) تصریح نموده اند و به بیهوده سرائی ها و سخنان بی اساس و ماجراجویانه اهمیت نداده‌اند ، ودرنتیجه اجماع‌علماء اهل‌حدیث (بر صحت تمام حدیث) بر بیهوده سرایان سبقت گرفته و آنها را تعقیب کرده و دیگر پناهگاهی در وادی اعتبار برای آنها باقی‌نمانده ! « در زمینه انکار و تردید بعضی از (نادانان معاند) یکبار گوید : علماء ما این‌حدیث را روایت نکرده‌اند[۲] بار دیگر گوید : از طریق راویان ثقه صحت این‌حدیث تأیید نشده است[۳] وبرخی از متأخرین بتقلید از او گوید : محدثین مورد اعتماد و ثقه این حدیث را ذکر ننموده‌اند [۴] و در عین حال خود این گوینده مقلد در موضع دیگر از کتابش قائل بتواتر آن میشود ! و ما در قبال آن گروه پیشینه ساز و پیروان‌آنان جز با سلام روبرو نمیشویم ، چنانکه خدای سبحان ما را به آن امر فرموده [۵] .

و من نمی دانم نا رسائی نیروی دانش مانع آن گشته که گوینده بدوی (این تر ّهات) علماء هم کیش خود را بشناسد ؟ یا بر کتب صحیح و مسند وقوف حاصل نماید ؟ . و یا اینکه او همه این اعلام (دانشمندان مشهور اهل‌سنت) را ثقه و مورد اعتماد نمیداند ؟ !

---

(۱) محمد محسن کشمیری در « نجات المؤمنین » .

(۲) ابن حزم در : مفاضلة بین صحابه بیان داشته .

(۳) ابن تیمیه در جلد ۴ « منهاج السنه » صفحه ۸۶ ایـن مطلب را از ابن حزم نقل و حکایت نموده .

(۴) هروی سبط میرزا مخدوم بن عبد الباقی در « السهام الثاقبه » .

(۵) خدای متعال در قرآن فرماید ، «وإذا خاطبهم الجاهلون قالوا سلاماً »آیه ۶۳ سوره فرقان .

فان كان لا يدرى فتلك مصيبة ✡ وإن كان يدرى فالمصيبة اعظم

اگر نمیداند این خود مصیبتی است واگر میداند مصیبت بزرگتر است

در میان این گروه (معاند) کسی هست: که دهان بی پروای خود رابا این سخن میآلاید که: این حدیث را غیر ازاحمد در مسندش کسی روایت نکرده !![1] و مسند احمد هم مشتمل بر حدیث صحیح و ضعیف میباشد! این شخص گوئی بهیچ تالیفی جز مسند احمد دست نیافته ؟! ویا سیر وسلوك علمی اورا براسنادهای صحیح و بهم پیوسته و نیرومند در کتاب های صحیح و مسندها وسنن وغیرها واقف ننموده و گوئی بر آنچه که علماء بنام ومشهور در پیرامون احمد ومسند او جداگانه تالیف نموده‌اند آگاهی نیافته! یا سخن سبکی بگوش او نخورده که در جلد ۱ طبقاتش ص ۲۰۱ گوید که: احمد، مسند خود را تالیف نموده و این کتاب اصلی از اصول این امّت است، امام حافظ، ابو موسی مدینی (شرح حال او در ج ۱ ص ۱۹۰ گذشت) گوید: مسند امام احمد، اصل بزرگ، و مرجع استوار و محکمی است برای اصحاب حدیث، کتاب مزبورمنتخبی است مشتمل براحادیث بسیارومسموعات فراوان، و در نتیجه، این کتاب پیشوا و تکیه گاه است، و در موقع تنازع پناه گاه و مورد استناد است، بنا برآنچه پدرم ودیگری ما را خبر دادند، باینکه مبارك بن عبدالجبّار از بغداد کتباً بآنها نوشت و گفت که خبرداد ما را . . . سپس سند را از طریق حافظ ابن بطّه تا احمد ذکر نموده و گوید، که احمد گفت: همانا من این کتاب (مسند) را جمع نمودم و آنرا از بیش ازهفتصد وپنجاه هزارحدیث انتخاب کردم بنابراین هرزمان مسلمین دربارهٔ حدیثی ازرسول خدا ﷺ اختلاف نمودند به آن (مسند) مراجعه نمایند، اگر در آنجا بود هیچ و اگر نبود آن حدیثی که مورد اختلاف واقع شده فاقدحجیّت وسندیت است، و عبدالله گوید: بپدرم گفتم چرا از وضع کتب کراهت داری؟ درحالیکه خود مسند را بکاربستی

(1) ابن تیمیه در منهاج السنه جلد ۴ ص ۸۶ این عقیده را از ابن حزم آورده است.

(تألیف نمودی) ؟ گفت این کتاب را تنظیم نمودم تاهنگام اختلاف مردم درسنّت رسول خدا صلی الله علیه و آله پیشوای آنها باشد و برای رفع و حلّ اختلاف بدان مراجعه نمایند . و نیز از قول ابوموسی مدینی گوید : حدیثی را (احمد ـ درمسند)نیاورده مگر از کسی که صدق و دیانت او در نزد او به ثبوت رسیده باشد نه ازآنهائی که امانتشان مورد نکوهش و طعن است و (نیز) ابو موسی گوید : از جمله دلائل بر اینکه آنچه امام احمد در کتاب خود قرار داده از حیث سند و متن در آن احتیاط نموده و جز آنچه که سند آن صحیح بوده در کتاب خود وارد ننموده اینست که... سپس دلیل این مدعای خود را ذکر نموده (بطور خلاصه پایان یافت) و گوئی آنکس که این عقیده را در بارهٔ احمد و مسندش دارد بسخن حافظ جزری (شرح حال او در ج ۱ ص ۲۰۹ ذکر شده) واقف نشده که در قصیدهٔ که بدان امام احمد ومسند اورا توصیف وستایش نموده وقصیدهٔ مزبوررا دره المصعد الاحمد فی‌ختم مسند احمد » ص ٤٥ ذکر و ثبت کرده ، از جمله چنین سروده :

و انّ کتاب المسند البحر للرضی فتی‌حنبل للدین أیّة [1] مسندِ
حوی‌من‌حدیث المصطفی کل‌جوهر و جمّع فیه کل دُرّ منضّدِ
فما من صحیح کالبخاری جامعاً ولا مسند یلفی کمسند احمدِ [2]

و اینست حافظ سیوطی ، در دیباچه کتاب « جمع الجوامع » (بطوریکه در جلد ۱ کنز العمال ص ۳ مذکور است) گوید : و هرچه (از احادیث) در مسند

(۱) بعقیده اینجانب (آقای‌سینا) کلمهٔ (أیه) درشعر اشتباهست بدلیل‌اینکه کلمهٔ(ای)همیشه برای نکره صفت واقع میشود مانند جائنی‌رجل ای رجل‌ودر اینجا موصوف یعنی‌کتاب المسند معرفه است و علاوه چون مذکر است باید ای مسند باشد نه أية که درمؤنث‌آورده میشود وگویا صحیحش (آیه) است بمعنی نشانه .

(۲) ترجمه ـ و همانا کتاب « مسند » بمانند دریا تألیف فرزند پسندیده و برومندحنبل برای دین چگونه مسندی است که از سخنان پیامبر برگزیده صلی الله‌علیه وآله‌هر گونه‌گوهر (تابناکی) را در بر گرفته و هر در سفته و منظمی را در خود جمع نموده ، پس‌هیچ‌صحیحی مانند صحیح بخاری جامع نیست و هیچ مسندی چون مسند احمد یافت نشود . مترجم

احمد ذکر شده پذیرفته است ، پس حدیث ضعیف مذکور در آن نزدیک بحدیث حسن است ، پس ـ بفرض اینکه ما بآنچه این مرد(صاحب عقیدهٔ مزبوردر بارهٔ احمد و مسندش) گوید تن دهیم ، گناه احمد چیست ؟ و برمسند چه جرمی است که این حدیث از جملهٔ احادیث صحیح باشد که در آن آورده ؟ وانگهی مسالمت وتن دادن بسخن این مردداير به تخصیص روایت حدیث مزبور به احمد ممکن نخواهد بود،در حالتیکه راویان حدیث مزبور گروهی هستند از پیشوایان رواة حدیث که این حدیث را در کتب صحیح و مسندهای خود درج نموده‌اند و افرادیکه همه ثقه و مورد اعتمادند از افراد ثقه و مورد اعتماد آنرا در یافت و روایت کرده‌اند و مردم بسیاری از رجال اسناد آن رجالي هستند که در صحیح مسلم و بخاری مذکورند.

دیگری (از اهل عناد) آمده و میگوید [1] : (حدیث غدیر) در غیر کتب صحیح نقل شده ! و او غافل است از اینکه حدیث مزبور را ترمذی در صحیح خود و ابن ماجه در سنن خود ، و دار قطنی بطرق متعدد ، و ضیاء الدین مقدسی در (المختاره) و و و .... آنرا با دقت در طریق روایت نموده‌اند [زیادتی چاپ دوم ـ و در ص ۲۴۰ سخن شیخ محمد حوت را شنیدی که گوید : این حدیث را اصحاب سنن (جز ابی داود) روایت نموده اند ، و احمد نیز آنرا روایت کرده وهمه‌صحت این حدیث را اقرار نموده‌اند] و اصحاب آن گویند که : این کتب کتب صحیحی است و بنا بر این آنچه از حدیث نسبت بکتب مذکوره داده شود نمودار صحت آنحدیث است .

وبا این مطالب خواهید دانست که گفتار آنکه [2] درصحت این‌حدیث باستناد روایت ننمودن دو استاد (مسلم و بخاری) آنرا در صحیح خودشان ـ طعن وقدح نموده ، چه ارزشی خواهد داشت ؟ ! !

---

(۱) حسام الدین سهارنپوری است در کتاب « مرافض الروافض » .

(۲) قاضی عضد ایجی درکتاب « المواقف » وتفتازانی است در « شرح المقاصد » .

با اینکه‌دیگری آمده وصحت حدیث‌را تأیید وحسن بودن آنرا مدلّل‌میداند و اتفاق جمهور اهل سنت را بر آن نقل میکند و میگوید : چه بسا حدیث صحیح هست که در عین حال - دو استاد نامبرده آنرا روایت نکرده‌اند چنانکه درص۲۳۱ گذشت .

ومامیگوئیم : این‌مطلب (عدم‌روایت‌مسلم‌وبخاری بسیاری ازاحادیث‌صحیحه را) تا حدّی است که حاکم نیشابوری کتاب بزرگی که از حیث حجم کمتر از صحیح‌مسلم و صحیح بخاری نیست در تدارك و جبران احادیثی که‌آندو درصحیح خود روایت نکرده‌اند تالیف نموده و با ذهبی در آنچه که در « الملخّص » روایت کرده هم دست شده و در شرح حال علماء کتب دیگری نیز خواهید یافت که در تدارك و جبران احادیث صحیحی که در صحیح مسلم و بخاری ثبت نگشته تألیف شده است .

و همین حاکم نیشابوری است که در جلد ۱ (مستدرك) صفحهٔ ۲ گوید : بخاری و مسلم - هیچ یك چنین عنوانی ننموده‌اند که : حدیث صحیح منحصراً احادیثی است که آندو مورد بررسی و روایت قرار داده‌اند ، و گروهی از بدعت گذاران در همین عصر حاضر ، بظهور پیوسته‌اند که راویان آثار را مورد شماتت قرار داده‌اند باینکه آنچه از حدیث درنزد شما صحیح تلقی شده تمام آن بده‌هزار حدیث نمیرسد و این همه اسنادهائی که جمع آوری شده و مشتمل بر یکهزار جزء (مجلّد) یاکمتر یا بیشتر گردیده همه آنها غیر صحیح و ناپذیرفتنی است !

وگروهی از برجستگان اهل علم دراین شهر وغیرآن از من (گفتار حاکم نیشابوری است) خواستار شدند که کتابی تألیف نمایم‌مشتمل بر احادیثی که‌روایت شده است باسنادهائیکه محمّد بن اسمعیل (بخاری) و مسلم بن حجّاج بامثال آنها استدلال‌واحتجاج‌مینمایند ، زیرا راهی‌برای‌اخراج کردن احادیثی که معلول‌نیست وجودندارد ، وخود آندو (رحمهما الله)این ادعا را شخصاً هم ننموده اند ، و جماعتی از علماء عصر آنها (بخاری ومسلم) واعصار بعد از آنها احادیثی‌را بدست آورده و

برُخ آنها کشیده اند که آندو احادیث مذکوره را آورده اند درحالتیکه آنهامعلول است ! ومن کوشش بسیاری بکار بردم در پیدا کردن‌راه تصحیح آنهاتا بطریقی که مورد پسند ورضایت اهل فن حدیث باشد از آن احادیث دفاع‌نمایم ،ومن‌ازخداوند استعانت میجویم برای بررسی و روایت احادیثی که راویان آنها ثقه بوده و هر دو استادنامبرده (مسلم وبخاری) یا یکی ازآندو بامثال آنهااستدلال واحتجاج‌نموده‌اند وشرط صحیح بودن در نظر تمام فقهاء اهل اسلام همین است که زیادتی دراسنادها و متن احادیث از اهل وثوق ومورد اعتماد پذیرفته ومقبول است .. اه .

وحافظ بزرگوار عراقی در کتاب « فتح المغیث » ص ۱۷ درشرح این دوبیت خود در « الفیّه حدیث » .

ولم یعمّاه ولکن قلّ ما   عند ابن‌الاخرم منه قدفاتهما

گوید : مقصود اینست که : (مسلم و بخاری) تمام احادیث صحیح را ثبت و روایت‌نکرده اند ، یعنی کتاب آندو شامل تمام احادیث صحیحه نیست و آندو به چنین‌امری ملتزم و متعهد نشده اند ، و الزام دارقطنی وغیره آندو را باحادیث غیر لازم است .

حاکم ، درخطبهٔ « مستدرك » گوید : (بخاری ومسلم) هیچیك ازآنها چنین حکمی ننموده‌اند که : جز آنچه از حدیث آنها بررسی وروایت نموده اند حدیثی صحیح نیست . اه .

بخاری گوید : در کتاب جامع جز احادیث صحیح حدیثی داخل ننمودم و بعضی از احادیث صحیحهرا بعلّت طولانی بودن ترك واز ذکر آنها صرف‌نظر‌نمودم ومسلم گوید : من هر حدیث صحیحی را در اینجا (یعنی در کتاب صحیح خود) قرارنداده‌ام ، وفقط احادیثی‌را درآن نهادم که (اهل حدیث)اجماع برآن‌نموده‌اند مرادش آن احادیثی‌است که شرایط مجمع علیه بودن بنظر او درآن احادیث‌وجود داشته هرچند اجتماع شرایط مذکوره در بعض ازآن احادیث در نظر بعض از اهل حدیث ظاهر نشده باشد ، وعراقی نیز در ص ۱۹ در شرح این دوبیت خود :

وخذ زيادة الصحيح اذ تنص صحته او من مصنف ينص
بجمعه نحو ابن حبان الزكي و ابن خزيمة و كالمستدرك

گوید : چون در پیش عنوان شد که : بخاری و مسلم تمام احادیث صحیحه را جمع وبررسی وروایت نکرده اند کانه گفته شد که (بااین کفیت) صحت احادیث زاید بر آنچه در صحیح مسلم و بخاری است چگونه و از کجا شناخته شود ؟! و او در پاسخ گوید : آن حدیث زائد را که تصریح بصحت آن شده باشد بصحت قبول کن ، یعنی پیشوای مورد اعتمادی چون ابی داودوترمذی ونسائی ودارقطنی وخطابی و بیهقی در مصنفات مورد اعتمادخود صحت آنرا تصریح نموده باشند ،ابن الصلاح این قید را (در مصنفات آنها) آورده و من موضوع را باین قید مقید نمیکنم و (میگویم) همینکه طریق صحیحی بدست آمد مشعر بر اینکه آنها حدیث را صحیح اعلام نموده اند اگرچه درغیر مصنفات خود آنها باشد یا صحت حدیثی را پیشوائی از ائمهٔ حدیث اعلام نمود که تصنیف مشهوری از او بدست نیامده مانند یحیی بن سعید قطان و ابن معین ومانند آنها که در این صورت هم حکم بصحت حدیث بجا ودرست است . واینکه ابن الصلاح مذکور بودن حدیث را در مصنفات آنها قید نموده برای اینست که او معتقد شده باینکه در این عصرها وازمنه کسی را نمیسزد که صحت احادیث را بررسی وبدان حکم نماید ، وباین علت بر صحت سندیکه بوسیله کسی در غیر تصنیف مشهوری اعلام شده باشد اعتماد ننموده است ، و نیز حدیث صحیح اخذ میشود از مصنفاتی که بجمع احادیث صحیحه فقط اختصاص داشته باشد مانند صحیح ابی بکر ، محمد بن اسحاق بن خزیمه ، وصحیح ابی حاتم محمد بن حبان وکتاب مستدرك بر صحیح مسلم وبخاری تألیف ابی عبد الله حاکم ، وآنچه اززیادتی (متصل بحدیثی) ویاتتمهٔ حدیثی که از آن چیزی حذف شده باشد که در مستخرجه های بر صحیح بخاری و مسلم یافت شود ، آن زیادتی یا تتمه نیز محکوم بصحت خواهد بود .

وبر ارباب تحقیق وبحث پوشیده نباشد که درقرون نخستین دربرابر (ولایت)

که پیغمبر اسلام صلی الله علیه و آله در روز غدیر بدان تصریح واعلان فرمود ، اینگونه سر وصداهای ناموزون وهمهمه‌های بی اساس وجود نداشته ، جز اینکه در آنزمان معدودی ازاهل کینه وعداوت ورزی بر آل الله وجود داشته که برای این داستان (اعلام ولایت) علّت وقضیهٔ شخصی میتراشیدند که بین امیر المؤمنین علیه السلام و زید بن حارثه واقع شده ! برای کوچك نمودن موقعیّت بزرگ آنجناب درنفوس . تااینکه زمان مأمون خلیفهٔ عباسی رسید ونامبرده چهل نفر ازفقهاء عصررا احضار وبا آنها دربارهٔ موضوع غدیر خم مناظره نمود وحق مطلب را بر آنها اثبات ومدلّل ساخت بطوریکه در صفحه٨٢ گذشت ، سپس درقرن چهارم امّت اسلامی داستان غدیر را باپذیرش تلقّی نمودند وعلماء حفّاظ وصاحبان دقت نظردربرابر این قضیه خاضع وسرتمکین فرودآوردند بدون اینکه کمترین اعتراضی بنمایند وسخن تردید آمیز کسی راکه باسم ورسم ناشناس است دایر بر اینکه : علی علیه السلام در این سفر (حجة الوداع) با رسول خدا صلی الله علیه و آله نبوده رد وابطال کردند بطوریکه درص٢١٥ گذشت ، وصریح کلمات بزرگان (علم حدیث) را باتفاق جمهور اهل سنّت دایر بصحّت حدیث مزبور و سخن آنها را در تواتر آن در مطالب گذشته بیان نمودیم ودرمیان آنها بزرگان استادان دومرد بزرگ حدیث (مسلم وبخاری) حدیث مزبور را بتحقیق با اسنادهای صحیح وحسن روایت نموده و (بثبوت وتحقق آن) اطمینان حاصل نموده‌اند ، ودر میان بزرگان اساتیدمذکور گروهی ازاساتیدقرن سوم هستند که دواستاد نامبرده از آنها باسنادهای آنها در کتابهای صحیح خود روایت میکنند و آنها از اینقرارند :

یحیی بن آدم متوفای ٢٠٣ ، شبابة بن سوار متوفای ٢٠٦ ، اسود بن عامر متوفای ٢٠٨ ، عبد الرزّاق بن همام متوفای ٢١١ ، عبد الله بن یزید متوفای ٢١٢ عبید الله بن موسی متوفای ٢١٣ ، حجاج بن منهال متوفای ٢١٧ ، فضل بن دکین متوفای ٢١٨ ، عفان بن مسلم متوفای ٢١٩ ، عليّ بن عیاش متوفای ٢١٩ ، محمد بن کثیر متوفای ٢٢٣ ، موسی بن اسماعیل متوفای ٢٢٣ ، قیس بن حفص متوفای٢٢٧ هدبة بن خالد متوفای ٢٣٥ ، عبد الله بن ابی شیبه متوفای ٢٣٥ ، عبیدالله بن عمر

متوفای ۲۳۵ ، ابراهیم بن منذر متوفای ۲۳۶ ، ابن راهویه اسحاق متوفای ۲۳۷ ، عثمان بن ابی شیبه متوفای ۲۳۹ ، قتیبة بن سعید متوفای ۲۴۰ ، حسین بن حریث متوفای ۲۴۴ ، ابوالجوزاء احمد متوفای ۲۴۶ ، ابو کریب محمد متوفای ۲۴۸ ، یوسف ابن عیسی متوفای ۲۴۹ ، نصربن علی متوفای۲۵۱ ، محمد بن بشار متوفای ۲۵۲ ، محمد بن مثنی متوفای ۲۵۲ ، یوسف بن موسی متوفای ۲۵۳ ، محمد صاعقه متوفای ۲۵۵ وغیر اینها [1].

بنا بر این عدم‌بررسی وروایت از طرف بخاری و مسلم نسبت باین حدیث که صحت وتواتر آن مورد اتفاق‌است اگر بحساب نقصان صحیح مسلم وصحیح بخاری و طعن بمؤلفین آنها گزارده نشود ، طعن یا نقص حدیث مزبور نخواهد بود! و گوئی شیخ محمود قادری این مطلب را دریافته و با عنوان جملهٔ : چه بسا حدیث صحیح که دو استاد نامبرده آنرا روایت ننموده اند) که در صفحه۲۳۱ ذکر شد) منظورش منزه ساختن ساحت دو کتاب مذکور (صحیح مسلم وصحیح بخاری) و دو مؤلف آنها از نقص بوده ، نه اینکه میخواسته حدیث را اثبات نماید ! چه آنکه نامبرده (در مورد حدیث) گوید : جمهور اهل سنت بآنچه ما ذکر کردیم اتفاق دارند .

وبر هر فرد هوشیار وبینا پوشیده نیست که‌آغاز کنندهٔ ردّ حدیث برخلاف اجماع ابن حزم اندلسی است [2] درحالتیکه همین شخص معتقد است باینکه: امّت اجتماع برخطا نمیکند ، سپس ابن تیمیه از او پیروی کرده و سخن ابن حزم را مدرك طعن خود برحدیث مزبور قرار داده وجز آن دستاویزی برای خود در این امر نیافته‌مگر اینکه برسخن‌ابن حزم افزوده گوید : از بخاری وابراهیم حرّانی وطائفهٔ از اهل علم بحدیث نقل شده که نامبردگان نسبت بحدیث مزبور نکوهش و طعن زده و آنرا ضعیف شمرده‌اند ! این مرد سخن خود را نیز از یاد برده که در جلد ٤ « منهاج السنه » ص ۱۳ گوید : همانا داستان غدیر درهنگام بازگشت‌رسول

(۱) شرح حال همهٔ اینها در صفحهٔ ۱۴۲-۱۵۷ ج ۱ درج شده .

(۲) پس از تمام شدن محاکمه برای‌عمومی دربارهٔ ابن حزم و عقیدهٔ او واقف خواهی شد

خدا ﷺ از حجة الوداع واقع شده و مردم بدین اتفاق و اجماع دارند، سپس افرادی که شیفته انحراف و جدائی از حق ثابت بودند نظیر: تفتازانی، و قاضی ایجی، و قوشچی، و سید جرجانی، از این دو نفر (ابن‌حزم وابن تیمیّه)تقلید و پیروی نموده و بلیّه‌ای بر بلیّه افزودند! و در ردّ حدیث مزبور اکتفا باسناد عدم آن در صحیحین نکردند و بر افتراء و تهمت ابن تیمیّه دایر به نسبت دادن طعن درحدیث‌مزبور به‌بخاری وحرّانی واقف نشدند یا نسبت این مطالب به‌بخاری و حرّانی بسبب ضعف ناقل (ابن تیمیّه) آنها را خوشدل و آسوده نساخت تا (از روی تجرّی) بطور ارسال مسلّم گفتند: ابن ابی داود و ابو حاتم سجستانی این حدیث را مورد طعن و نکوهش قرار داده‌اند، سپس، ابن حجر بمیان آمد و بر نسبت دادن این موضوع به ابی داود و سجستانی کلمه (و غیر آنها) راافزود: تا اینکه روزگار وجود هروی را بخشید و او سجستانی را بر کناروبجای اوواقدی و ابن خزیمه را قرار داد چنانکه در « الهام الثاقبه » گوید: بسیاری ازائمّۀحدیث صحت حدیث مزبور را مورد طعن ونکوهش قرار داده‌اند، مانند ابی داودوواقدی و ابن خزیمه و غیر آنها از علماء مورد وثوق و اعتماد!!

نمیدانم اینها تا چه حد بر خدای مهربان جری و بی باک‌اند؟!! (در حالیکه مفتری سرانجام محروم و بی نصیب است!).

من چه‌بگویم وچه میتوان گفت در باره یك دانشمند اهل بحث و تحقیق که اینگونه نسبت‌های ساختگی‌وبی اساس‌را به ائمّۀ حدیث وحفاظ سنت در کتاب‌خود روا می‌بیند؟ آیا از اینان سؤال نمیشود که منشأ ومصدر این نقل‌ها واضافات کجا است؟ آیا در کتابی که گرد آوری شده آنرا یافته اند؟ آن کتاب چه کتابی‌است ودر کجا است؟ وچرا نام آنکتاب‌را نبرده اند؟! یا از اساتید حدیث آنرا روایت نموده اند؟ چرا از ذکر اسناد خودداری کرده اند آیا کسی از اینها نمی پرسد: طعن ونکوهش کسی چون بخاری ونظایر او درحدیث چگونه بر گروه بسیاری از حفاظ‌ومعاریف علماء ودانایان ماهر در فن حدیث در قرنهای نخست تاقرن هفتم و

هشتم (قرن ابن تیمیّه و مقلّدین او) پنهان مانده ؟ بطوریکه احدی از این مقوله دم‌نزده واثری از این مطلب در هیچ تألیف ومسندی یافت نمیشود ؟ یا اینکه‌بررسی و سیر (در مدارك) آنها را براین‌امرواقف ومطلّع نمود ولی‌آنها دربازار حق ارزشی برای آن قائل نشده ولذا آنرا نادیده انگاشتند ؟!!

وبعد از همه اینها ، در پهنهٔ حقیقت کجاکسی را سراغ داری که گناه قول بانکار تواتر آنحدیث را بخشیده وازاین گفتار ناروا که : شیعه اتفاق دارند براعتبار تواتر در آنچه که بدان بر امامت استدلال مینمایند ، پس چگونه برای آنهاجایز ورواست که بحدیث غدیر احتجاج و استدلال کنند ، در حالیکه حدیث مزبور از احادیث‌آحاد باشد ؟ [1] اغماض روا دارد ! این مرداین سخن را میگوید درحالیکه او حدیث را باستنادابنکه هشت‌نفرصحابی آنرا روایت نموده اند متواتر میداند[2] وهمانا در این گروه هست کسی که‌حدیث را باستناد اینکه‌چهار نفر ازصحابه‌آنرا روایت نموده متواتر میداند ومیگوید : مخالفت‌آن روا نیست [3] و بمتواتر بودن حدیث (الأئمّة من‌قریش) [4] قطع دارد درحالیکه میگوید : این حدیث را انس ابن مالك وعبدالله ابن عمرومعاویه روایت کرده‌اند ، ومعنای حدیث مزبور راجابر ابن عبدالله وجابر بن سمره وعبادة بن صامت روایت نموده‌اند ، ودیگری این‌سخن را درباره حدیث دیگری میگوید که آنراعلی عليه السلام از پیغمبر صلى الله عليه وآله روایت نموده ودوازده نفر آنرا از علی عليه السلام روایت کرده‌اند [5] و سپس میگوید : این دوازده

(۱) تفتازانی در (مقاصد) صفحه ۲۹۰ وابن حجر در (صواعق) صفحه ۲۵ و مقلدین آنها .

(۲) به (صواعق) ص ۱۳ مراجعه نمائید .

(۳) ابن حزم در (المحلی) در مسئله عدم جواز فروختن آب گوید ، پس اینان چهار تن از صحابه رضی‌الله عنهم هستند ، ودر نتیجه این نقل متواتر است ومخالفت آن روانیست .

(۴) به جلد ۴ (فصل) ص ۸۹ مراجعه نمائید .

(۵) به جلد ۷ تاریخ ابن کثیر ص ۲۸۹ مراجعه نمائید .

طریق منتهی باو (علی علیه‌السلام) میشود وچنین حدیثی درحدّ تواتر است ، و دیگری حدیث: «تقتلك الفئة الباغية» را (درمورد عماربن‌یاسر) متواترمیداند ومیگوید:[۱] روایات بتواتر رسیده است نسبت به این حدیث ، این حدیث از عمّار و عثمان وابن مسعود وحذیفه وابن‌عباس دربارهٔ دیگران روایت شده ، وسیوطی سخن کسیرا که تواتر (حدیث) را بده نفر محدود ساخته نیکو شمرده ودر الفیّهٔ خود صفحهٔ۱۶ گوید :

وما رواه عددٌ جمٌ یجب — احالة اجتماعهم علی الکذب
فمتواترٌ و قوم حدّ‌دوا — بعشرةٍ و هو لدیّ اجود[۲]

اینها است نظریات مشهورهٔ اینان درحدّ تواتر ، لکن هنگامی که بر خورد بحدیث غدیر نمودند ، برای پذیرش آن حدّ و میزان را بقدری بالا میبرند که روایت یکصد و ده تن صحابی یا بیشتر بهر تعداد باشد ـ بحدّی که آنها درنظر گرفته‌اند نمی‌رسد ؟!!

واز غرائب وشگفتی‌های امروز مطلبی‌است که احمد امین در کتاب‌خود«ظهر اسلام» تعلیق صفحه ۱۹٤ آورده بمفاداینکه : حدیث غدیررا شیعه از براء بن‌عازب روایت‌نموده ، وتوخوانندهٔ (گرامی)میدانی که : نصیب‌وسهم براء بن‌عازب از نقل و بررسی علماء اهل سنّت از بسیاری‌از روایات صحابه وافرتر وزیادتراست ، چه‌آنکه ضمن صفحات ٤۵-٤۸ ج اول و صفحات ۱۸۱-۱۹٦ این مجلد دانستی که متجاوز از چهل‌مرد از برجسته گان علمائشان حدیث را با بررسی ودقت در طریق از براء ابن عازب روایت نموده‌اند ، که درآنها شخصیتهائی چون : احمدوابن ماجه‌وترمذی

---

(۱) جلد ۷ (تهذیب التهذیب) ص ۴۰۹ و (الاصابه) جلد ۲ ص ۵۱۲ .

(۲) ترجمه دو بیت : و حدیثی را که تعداد زیادی‌روایت نموده‌اندکه‌واجب است اجتماع آن‌گروه را بر دروغ محال دانست .

پس چنین روایتی متواتر است وگروهی متواتررا بده نفر محدود نموده اند واین درنزد من نیکوتر است ـ مترجم .

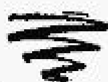
و نسائی و ابن‌ابی شیبه‌ونظایر اینها وجود دارد ، وجملهٔ از اسنادهای آن صحیح‌است ورجال آنان همگی‌ثقه هستند ، لیکن احمد امین چنین پسندیده که این روایت فقط منسوب بشیعه باشد !!؟ برای اینکه از صلاحیت استدلال ساقط شود !!

بلی‌این‌سخن احمد امین‌تازگی وغرابتی ندارد ! درمیان سایر سخنان‌ساختگی و بی اساسش که در صفحات اسلامی !! در بامداد وپیش ازظهر و نیمروزانباشته .

کبرت کلمة تخرج‌من افواههم‌ان یقولون الا کذبا . فلعلک باخع نفسک‌علی آثارهم ان‌لم یؤمنوا بهذا الحدیث اسفاً

سورهٔ کهف





رأی همگانی در بارهٔ ابن حزم

اندلسی . متوفای ۴۵۶

چه میتوانم نگاشت از شخصیتی که فقهاء زمانش در دادن گمراهی نسبت باو و نکوهش شدید اجماع نموده و عوامرا از نزدیك شدن باو برحذر داشته‌اند وهمگان حکم دادند باینکه تألیفات و مدوّنات اورا هر زمان مشتمل بر گمراهی یافتند بسوزانند ، چنانکه در جلد ٤ «لسان المیزان » صفحهٔ ۲۰۰ مذکور است ، وآلوسی- هنگامی که از او نام می‌برد اورا باین جمله معرفی مینماید : ضالٌ ، مضلٌ - گمراه وگمراه کننده‌است چنانکه در جلد ۲۱ صفحه ۷٦ تفسیرش مذکور است ؟!

چه میتوانم گفت دربارهٔ نویسنده ومؤلفی که از دروغ بستن بخدا ورسول او ترس ندارد وبرجسارت ورزیدن به مقدسات شرع نبوی ﷺ و متهم‌ساختن‌مسلمین بهر ناروا و فحشائی و پیشه ساختن سخنان باطل ورأیهای فرومایه بی‌با کست ؟!

چگونه یاد کنم از سخندان واهل بحثی که در گفتارهای خود به مبدئی‌قائل نبوده ودر رأی خود بمأخذی از کتاب وسنّت استناد ندارد جز اینکه هروقت رأیی اظهار کند بنیانش زورگوئی است ، وهرزمان حکم کند دروغ وبی اساس است . !

اموریرا بامّت اسلامی نسبت میدهد که از آن مبرّا هستند ! و مطالبی را به پیشوایان و حفّاظ مذهب اسناد میدهد که از آن دورند تألیفات نامبرده بهترین نموداری است که حقّ سخن‌را درباره رأی همگان برگمراهی اوادا میکند ، اینك نمونه‌های چندی از آراء او .

در کتاب فقه خود (المحلّی) جلد ۱۰ صفحهٔ ٤۸۲ گوید : مسئله ، کسی کشته شده ودر میان اولیاء مقتول کسانی هستند که غایب ویا کودك ویا مجنون میباشند، در این مورد اختلاف نموده‌اند ، سپس از ابی حنیفه نقل میکند که او میگوید :

همانا حق قصاص (کشتن) از قاتل باولیّ مکلّف و بالغ است و در انتظار کودکان نمی ماند.

واز شافعی نقل کرده که: مادام در اولیاء مقتول کودکی است ولیّ بزرگ قصاص نباید بکند، تا کودك بحد بلوغ و رشد برسد، سپس بر شافعیها اعتراض میکند باینکه: حسن بن علی علیه‌السلام عبدالرحمن بن ملجم‌را کشت در حالتیکه علی علیه‌السلام فرزندان صغیر داشت، سپس (ابن‌حزم) گوید: این داستان (یعنی قتل ابن ملجم) برابر آنچه شافعی‌هارا با آن طعن می کنند موجب طعن بر خود آنان نیز هست، زیرا همانا آنها ومالکی‌ها اختلاف ندارند در اینکه هر کس، کسی را بر تأویل بکشد، در این قتل قصاصی بر او نیست، و بین احدی‌ازامّت اسلامی خلافی نیست در اینکه: عبدالرّحمن بن ملجم، علی علیه‌السلام را نکشت مگر در حال تأویل و اجتهاد ودر نظر گرفتن اینکه اینکار درست و مقرون بصواب است (!) و در این‌باره عمران بن حطّان شاعر طائفهٔ صفریه [۱] گوید:

یاضربة من تقیّ ماأراد بها الاّ لیبلغ من‌ذی‌العرش رضوانا
انّی لاذکره حیناً فاحسبه اوفی البریّة عند الله میزانا[۲]

مراد اینست: من در خصوص او (ابن ملجم) اندیشه میکنم و سپس چنین میپندارم .... پس بنا براین، حنفیون در مخالفت باحسن بن علی گرفتار نظیر طعن و ملامتی هستند که آنرا بشافعی ها روا میداشتند و از بازگشت تیرهای (ملامت وسرزنش) بسوی خودشان هرگز نقل نمیکنند و از افتادن خودشان در چاهی که

---

(۱) صفریه بضم وسکون فاء نام طایفه ایست ازخوارج که زیادیه هم نامیده میشوند وآنان اصحاب زیادبن اصفرند. مترجم

(۲) شگفتا از ضربتی که از پرهیزکاری (چون ابن ملجم!) صادر گشت که اراده نداشت بآن ضربت مگر اینکه بخوشنودی خداوند نایل آید.

همانا من یاد میکنم اورا هنگامی، و میپندارم او را کامل ترین خلق در نزد خداوند از حیث میزان عمل. مترجم

کنندند دم نمیزنند ! (۱)

اکنون با من بیائید ، تا از هر وابستهٔ بدین اسلام سؤال کنیم این یگانه فتوی از چه قسمت از سخن پیغمبر ﷺ گرفته شده‌است . آیا از این فرمودهٔ او است که در حدیث صحیح وارد شده که بعلی علیه‌السلام فرمود : کشندهٔ تو پست ترین و نابکار ترین آخرین است ؟ ودر لفظ حدیث دیگر: پست‌ترین و نابکار ترین مردم است ؟ ودر حدیث سوم : پست ونابکار ترین این امت است چنانکه پی کنندهٔ ناقه (صالح) پست وپلید ترین قوم ثمود است ؟ ! این سخن رسول خدا ﷺ را حفاظ صاحبان دقت نظر وبزرگان از ائمّهٔ حدیث بطرق متعددی ـ که بنابر تعیین حدّ تواتر ابن حزم ، نزدیك باینست که متواتر باشد ـ روایت نموده‌اند ، از جملهٔ راویان آن است :

پیشوای حنبلیان ، احمد ، درجلد ٤ «المسند» صفحه ۲٦۳ ، ونسائی در «الخصائص صفحهٔ ۳۹ ، و ابن قتیبه درجلد ۱ «الامامة والسیاسة » صفحهٔ ۱۳۵ ، وحاکم درجلد ۳ «المستدرك» صفحهٔ ۱٤۰ ـ از عمار ، وذهبی در «تلخیص » خود که هر دو صحت آنرا تثبیت کرده‌اند و حاکم نیز آنرا در صفحهٔ ۱۱۳ از ابن سنان دولی روایت کرده وصحیح بودن آنرا تأیید نموده و این مطلب را ذهبی در تلخیص خود ذکر کرده‌است ، و خطیب در جلد ۱ تاریخش صفحه ۱۳۵ ، از جابر بن سمره ، و ابن عبدالبرّ در «الاستیعاب» (حاشیه الاصابه) در جلد ۲ صفحهٔ ٦۰ ـ این روایت را از نسائی نقل کرده سپس گوید : وطبری وغیره نیز آنرا ذکر کرده‌اند ، وابن اسحاق در «السیر» آنرا ذکر نموده واین روایت از محمدبن کعب قرظی از یزید (۲) بن جشم از عمار بن یاسر ـ معروف است ، و روایت مزبور را از ابی خیثمه از طرقی ذکر کرده ، ومحبّ الدین طبری در «ریاض» خود از طریق احمد وابن ضحاك از علی علیه‌السلام

---

(۱) واین مطلب را ابن حجر در « تلخیص الخبیر فی تخریج احادیث الرافعی الکبیر » . چاپ هند در سال ۱۳۰۳ ص ۴۱۶ از ابن حزم حکایت میکند .

(۲) در نسخه‌ها چنین ذکرشده ،ولی صحیح آن : از ابی یزید بن خثیم است .

و از طریق ابی‌حاتم و ملاّ - از صهیب با دقت در طریق روایت نموده ، وابن کثیردر جلد ۷ تاریخش صفحهٔ ۳۲۳ از طریق ابی‌یعلی ودر صفحهٔ ۳۲۵ از طریق خطیب ، و سیوطی در جلد ۶ «جمع‌الجوامع» صفحه ۴۱۱ چنانکه در ترتیب جمع الجوامع او است از ابن عساکر و حاکم و بیهقی ، ودر صفحه ۴۱۲ بچند طریق از ابن عساکر، ودر صفحه ۴۱۳ از طریق ابن مردویه ،ودر صفحه ۱۵۷ از طریق دارقطنی ودرصفحه ۳۹۹ از طریق احمد وبغوی وطبرانی وحاکم وابن مردویه وابی نعیم و ابن عساکر و ابن نجّار - روایت نموده . ؟!

واین سخن ابن‌حزم چه سازش ومناسبتی دارد ؟ با فرمایش دیگر رسول خدا صلی الله علیه و آله بعلی علیه السلام : آیا تورا خبر دهم از کسی که‌عذاب وشکنجهٔ اوروزقیامت‌ازهمهٔ مردم سخت تر است ؟ علی علیه السلام عرض نمود : خبر ده مرا یا رسول الله ، فرمود : همانا معذب ترین مردم در روز قیامت پی کنندهٔ ناقه ثمود است ، وآنکس که‌ریش تورا بخون سرت‌خضاب میکند ، این‌روایت راابن عبدربّه در جلد ۲ «العقد الفرید» ص ۲۹۸ آورده .

و نیز چه سازش دارد ؟ با فرمایش دیگر رسول خدا صلی الله علیه و آله (خطاب بعلی علیه السلام -) : کشندهٔ تو شبه یهود است ولی او خود یهود است ، این روایت را ، ابن عدیّ در «الکامل» و ابن عساکر بطوریکه در ترتیب جمع الجوامع جلد ۶ صفحهٔ ۴۱۳ مذکور است - بادقت در طریق آورده‌اند .

ونیز سخن ابن حزم چه تناسب دارد باسخنی که ابن کثیر درجلد ۷ تاریخش در صفحه ۳۲۳ ذکر نموده که : علی علیه السلام بسیار میفرمود : چه چیز باز میدارد شقی‌ترین امّت را ؟ و این‌خبر را سیوطی درجلد ۶ «جمع‌الجوامع» چنانکه درترتیب او جلد ۶ ص ۴۱۱ مذکور است بدو طریق‌ازابی‌سعد وابی‌نعیم وابن ابی‌شیبه ، ودر صفحه ۴۱۳ از طریق ابن‌عساکر بادقت در طریق ذکر نموده .

ویا چه مناسبتی دارد ؟ باسخن دیگر امیرالمؤمنین علیه السلام بابن ملجم : نمی‌بینم تورا ، جز از بدترین خلق خدا ، این خبر را طبری درجلد ۶ تاریخش در ص۸۵

وابن اثیر درجلد ٣ «کامل» صفحه ١٦٩ ، روایت نموده‌اند .

ویاباسخن دیگر آنحضرت : درکمین من نیست جز یك‌شقی. این خبر رااحمد باسنادش ـ بطوریکه در جلد٧ «البدایة والنهایه» صفحه ٣٢٤ مذکور است بادقت‌در طریق آورده وبا سخن چهارم آنجناب باهل بیتش : بخدا سوگند دوست دارم شقی ترین امّت برانگیخته شود ؟ ابوحاتم‌وملاّ درسیرهٔ خود بطوریکه در جلد ٢ «ریاض» صفحه ٢٤٨ مذکور است ، این خبر را بادقت در طریق آورده‌اند ، و باسخن پنجم آنحضرت : چه‌چیز مانع‌است ، شقی‌ترین‌شمارا ؟ بطوریکه درجلد ٣ «کامل»صفحه ١٦٨ ودر جلد ٦ «کنزالعمال» صفحهٔ ١٢ از طریق‌عبدالرزّاق وابن سعد ذکرشده. وباسخن‌ششم آنجناب : شقی‌ترین امّت منتظرچیست ؟ بطوریکه درجلد ٢ «الریاض» صفحهٔ ٢٤٨ مذکور است ، محاملی بادقت درطریق آنرا روایت کرده .

ایکاش میدانستم : کدام اجتهاد باین نتیجه میرسد که قتل امام مفترض الطّاعه واجب شود ؟! و کدام اجتهاد تجویز میکند که کشتن امام بجای مهریّه نکاح [1] زنی خارجیه قرار داده‌شود که شقی‌ترین فرد قبیلهٔ مراد دلدادهٔ او شده ؟ ویا برای اجتهاد در برابر نصّ روشن ونمایان پیغمبر ﷺ چه مجال و موقعیتی باقی است ؟ واگر چنین فتح بابی بشود ، اجتهاد شامل کشتن همهٔ پیغمبران‌وخلفاء پیغمبران میشود ؟ !

ولی‌ابن حزم (با این نظریهٔ سخیف خود که در چنین مورد اجتهاد را مجوز قتل امام میداند) رضایت نمیدهد که کشندهٔ عمر و عثمان نیز مجتهد و معذور باشند ؟ مانیز چنین نظری نداریم .

سپس ایکاش میدانستم : کدام امّتی از امم اتفاق کرده در معذور داشتن عبد الرحمن بن ملجم درجنایتی که‌مرتکب شد ؟ کاش ابن حزم مارا بآن امّت راهنمائی میکرد ؟! زیرا امّت اسلامی دارای چنین عقیده سخیف نبوده ونیست ، مگرخوارج

---

(١) بجلد ١ « الامامة والسیاسة » ص ١٣٤ ، وتاریخ طبری جلد ٦ص ٨٣ ومستدرك جلد٣ صفحه ١٤٣ وکامل جلد ٣ ص ١٦٨ و البدایة و النهایة جلد ٧ ص ٣٢٨ مراجعه فرمائید .

که‌از دین خارج شده‌اند واین مرد ازآنان پیروی‌نموده ! وبشعر شاعرایشان‌استدلال کرده است ؟!

بارخدایا ، عمران بن حطان خود کیست ؟! وداوری او دربارهٔ ابن ملجم‌دایر به نیکو شمردن عمل وی در ریختن خون ولی خدا وامام منزه امیر المؤمنین منشأ چه‌اثری است؟ سخن (شعر) او چه‌ارزشی دارد تا بدان استدلال‌شود ودر احکام اسلام تکیه گاه قرار گیرد ؟! و ارزش فقیهی ! (ابن حزم) که مسیر کسی چون عمران‌ؓ را پیروی میکند ودر دین خدا سخن اورا دستاویز میکند و با پیغمبر بزرگ ﷺ در نصوص صحیحه‌وثابتهٔ آنحضرت‌مخالفت می‌ورزدو آن نصوص را رد میکند وبسخنان سخیف و کودکانه یکنفر خارجی که از دین بیرون رفته امّت اسلامی را متهم‌میسازد چیست ؟؟! در حالیکه این قاضی هم زمان او ابوالطیب ، طاهربن عبدالله شافعی (۱) درباره عمران و روش اوچنین میسراید :

انی لابرء مما انت قائله — عن ابن ملجم الملعون بهتاناً
یاضربة من شقی‌ما ارادبها — الالیهدم للاسلام ارکانا
انی لاذکره یوماً فالعنه — دنیاً و العن عمراناً وحطّانا
علیه ثم علیه الدهر متصلاً — لعائن الله اسراراً و اعلاناً
فانتما من کلاب النارجاء به — نص الشریعة برهاناً وتبیانا(۲)

ترجمهٔ ابیات ـ همانا من از آنچه که دربارهٔ ابن ملجم ملعون بر خلاف واقع گفته‌ای بیزارم . شگفت‌ازضربت‌یك شقی ! که‌اراده نداشت‌ازآن جزاینکه پایه‌های اسلام را منهدم و ویران سازد ، همانا من روزی اورا یاد میکنم ، وعمران ، وحطّان

(۱) نامبرده از فقهاء شافعی است ، ابن خلکان درجلد ۱ تاریخش ص ۲۵۳ گوید ، نامبرده ثقه وراستگو ومتدین و با ورع بوده و باصول فقه وفروع آن عارف و دردانش خود مردی‌بوده اهل تحقیق ، سلیم الصدر (یعنی‌عاری ازعصبیت وکینه) نیکومنش ، ودارای روش صحیح،شعر برطریقه فقها می‌سراید . درسال ۳۴۸ درآمل متولد شده ودرسال ۴۵۰ در بغداد وفات یافته .

(۲) جلد ۲ مروج الذهب ص ۴۳ .

(پدر عمران) را لعن می‌فرستم ، بطور مداوم در نهان و آشکار لعنت‌های خدا براو بر آنديگرى باد ، شما دوتن (منظور ابن ملجم و سرايندۀ اشعار ستايش‌آميز براى او (عمران) است و ممكن هم‌هست كه‌منظور عمران و پدرش حطّان باشد) از سگان جهنم هستيد . كه‌نص شريعت دليل و برهان آنست .

و بكر بن حسّان باهلى گويد :

قل لابن‌ملجم والاقدار غالبة ... هدّمت ويلك للاسلام اركانا
قتلت‌افضل من‌يمشي‌على‌قدم ... و اول الناس اسلاماً وايمانا
واعلم‌النّاس بالقرآن ثم بما ... سن‌الرسول لناشرعاً وتبيانا
صهر النبى و مولانا و ناصره ... اضحت مناقبه نوراً وبرهانا
وكان منه على‌رغم‌الحسود له ... مكان‌هرون‌من‌موسى‌بن‌عمرانا
وكان‌فى‌الحرب‌سيفاًصارماًذكراً ... ليثاًاذامالقى الاقران اقرانا
ذكرت قاتله والدمع منحدر ... فقلت‌سبحان‌رب‌الناس‌سبحانا
انى لاحسبه ما كان من بشر ... يخشى‌المعادولكن‌كان‌شيطانا
اشقى مراد اذاعدّت قبائلها ... واخسر الناس عندالله ميزانا
كعاقر الناقةالاولى‌التى‌جلبت ... على‌ثمودبارض‌الحجر‌خسرانا
قدكان‌يخبرهم‌ان‌سوف‌يخضبها ... قبل المنيّة ازماناً فازمانا
فلا عفى الله عنه ما تحمّله[1] ... ولاسقى قبر عمران‌وحطانا
لقوله في شقى ظلّ مجترماً ... ونال ماناله ظلماً و عدوانا
(يا ضربة من تقىّ ما ارادبها ... الاليبلغ‌من‌ذى‌العرش‌رضوانا)
بل‌ضربة من‌غوىّ‌اورثته‌لظى[2] ... وسوف‌يلقى‌به‌الرحمن‌غضبانا
كانّه لم يرد قصداً بضربته ... الاليصلى‌عذاب الخلدنيرانا[3]

---

(١) در كامل (ابن اثير) چنين ثبت شده ، فلا عفا الله عنه سوء فعلته .

(٢) در كامل چنين است : بل ضربة من‌غوى اوردته لظى .

(٣) مروج الذهب جلد ٢ ص ٤٣ ، استيعاب درشرح حال امير المؤمنين عليه السلام ،كامل ابن اثير جلد ٣ ص ١٧١ ، تمام المتون صفدى ص ١٥٢ .

ترجمه ابیات ـ بگوابن ملجم را ، در حالیکه مقدرات غلبه کننده است ، وای بر تو که ارکان اسلام را خراب نمودی، برترین آنان را که باپای خود راه میروند (یعنی بشر) ونخستین کسی را که ایمان آورده واسلام را کیش خود قرار داد کشتی و آنکه دانا ترین مردم بوده بقرآن و بآنچه پیغمبر آئین و شریعت قرار داد داماد پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله و سرور ما ، ویاور پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله ،آنکه مناقبش بعالمیان مورد برهان است ، آنکه مقام ومنزلت او نسبت به پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله برغم حسودش همانند جایگاه هارون از موسی‌بن عمران است ، آنکه درنبرد شمشیری برنده وحساس‌ودر برابر اقران (شجاعان) بمانند شیری بود ، من بیاد آوردم کشندهٔ اورا در حالیکه اشك چشمانم جاری است گفتم : منزه‌است پروردگار خلق بمنتهای منزّهی ، من گمان‌ندارم کشندهٔ او از بشر بوده که از روز بازگشت ترسان باشد ، بلکه‌شیطانی بوده‌است (سرتاسر وجود او غرق در گمراهی وپلیدی) آنکه در میان شقی ترین قبیله مراد است هنگامیکه قبائل بشمار آیند ودر نزد خداوند و در میزان عدل او زیانکار ترین مردم است ، بمانندپی کننده ناقهٔ نخستین ، که برقوم ثمود درسرزمین «حجر» خسران و زیان بار آورد ـ آنجناب (علی علیه‌السلام) بمردم زمان بزمان خبر میداد قبل از مرگ خود ، که‌بزودی محاسن اورا (کشنده اش با خون مقدسش) رنگ خواهد نمود !!

پس خدای از او نگذرد جنایتی را که متحمل شد ، وقبر عمران و حطان را سیراب نگرداند ، بعلت‌سخن او دربارهٔ پلیدیکه مرتکب جنایت‌شد و رسید باو (علی علیه‌السلام)آنچه‌رسید از راه ظلم ودشمنی: که شگفت از ضربتی که ازپرهیزکاری (چون ابن‌ملجم!) صادر گشت که اراده نکرد بآن ضربت مگر اینکه بخشنودی خداوند نائل آید (نه‌چنین است) ـ بلکه ضربتی بود ازگمراهی که اورا در شرارهٔ آتش دوزخ افکند و بزودی بدان سبب گرفتار خشم الهی خواهد شد ، گوئی او با این ضربت اراده نکرد مگر اینکه در آتش عذاب دائمی بسوزد .

زیادتی چاپ دوم :[ابن حجر-درجلد ۳ « الاصابه » صفحهٔ ۱۷۹ صاحب ابیات

مذکوره را بکر بن حماد تاهرتی ثبت‌نموده ،ونامبرده از اهل قیروان بوده ودرزمان بخاری میزیسته وجواب داده [1] از آن اشعار(عمران) سید حمیری شاعر مشهورشیعه واین اشعار در دیوان اواست . اه ـ

و در جلد ۲ «استیعاب » ص ٤٧٢ : ابوبکر بن حماد تاهرتی ثبت شده . و اشعاریهم از او در سوگواری امیر المؤمنین عليه‌السلام ذکر نموده که با این بیت آغاز میشود :

وهز علیٌّ بالعراقین لحیة	مصیبتها جلّت‌علی کل مسلم

یعنی علی عليه‌السلام بحرکت آورد در بصره و کوفه محاسنی که مصیبت آن بهر مسلمانی سخت گردید .

و محمد بن احمد طبیب [2] در مقام رد برعمران بن حطان گوید :

یا ضربة من‌غدور صار ضاربها	اشقى البرية عند الله انسانا
اذا تفکرت فیه ظلت العنه	والعن‌الکلب‌عمران‌بن‌حطانا

یعنی‌چه ضربتی بود که از مردی بسیارمکار سرزدوزنندۀ آن بدان سبب درنزد خداوند پلیدترین خلق گردید ! هرزمان که من در آن اندیشه مینمایم اورا لعن میکنم ولعن میکنم آن سگ (عمران بن حطّان) را] .

مضافاً برآنچه ذکرشد ، اقدام امام مجتبی‌عليه‌السلام بکشتن ابن ملجم درحضور گروه مسلمین که از صحابه و تابعین در آنمیان بودند و این‌اقدام را شایسته‌وصحیح تلقی نمودند و حتی هریك از آنها دوست میداشت که او مباشر کشتن آن پلید باشد این جهات‌مارا دلالت‌میکند بسوی این حقیقت که : این‌عمل (جنایت‌بزرگ) آن لعین‌از اموری نبوده که اجتهاد درآن راه داشته باشد ، تا چه رسد باینکه‌اجتهاد این عمل را نیکو شمرد ؟! اجتهاد در چنین مورد برفرض وجود آن اجتهاد دربرابر

(۱) درمتن کتاب اجازه ثبت شده ولی مسلما اشتباه است .

(۲) آن دو بیت در کامل مبرد جلد ۳ ص ۹۰ طبع محمد بن علی صبیح و اولادش ثبت شده. ولی مخفی نماند که از اصل‌کتاب نیست .

نصوص آشکار است ، بنا بر این مصلحت عمومی ایجاب مینمود برای تمام مسلمین که این جرثومه و منشاء شرور وپلیدیها را نابود سازند واین اقدام عمل واجب بهمه مسلمین بود ، جز اینکه : امام وقت حضرت مجتبی باحراز این فضیلت مانند سایر شئون و فضائل بر دیگران پیشی گرفت ، پس این کیفیت از آنموضوعهائی نیست که ابن حزم برشته تحریردرآورده وبرشافعی وحنفی ومالکی ، خود خواهانه حکم کند ویا آنها را بباد مسخره واستهزاء بگیرد .

این امر از ضروریات اسلام است در مورد کشندهٔ هر امام و پیشوای بحقی (که باید قاتل او کشته شود) و بهمین جهت می بینید آنها که بامامت عمر بن خطاب معتقدند در وجوب کشتن قاتل او شك وتردیدی ندارند . و هیچیك از آنها در چنین موردی مجال و محلی برای اجتهاد نمی بینند ـ چنانکه قریباً در سخنان خود ابن حزم نیز خواهد آمد : که نامبرده در مورد کشندگان عثمان برای اجتهاد محلی و مجالی نیافت .

پس چه قدر فرق است بین ابن حزم و ابن حجر ، ! آن یك ، عمل عبدالرحمن (ابن ملجم) را پسندیده میشمارد ! واین یك از ذکر نام او در کتاب خود « لسان المیزان » معذرت میخواهد !!.

زیادتی چاپ دوم [. . . و در جلد ۷ « تهذیب التهذیب » ۳۳۸ او را از بقایای خوارج و یك مرد آدم کش حیله گر میشمارد .

ابن حجر دراین نظر و گفتار خود از حافظ ، ابی زرعهٔ عراقی پیروی نموده آنجا که در جلد ۱ « طرح التثریب » صفحه ۸۶ گوید : گروهی از خوارج بر او (علی علیه السلام) هجوم بردند ، واو با آنها جنگ نمود وبر آنان پیروز گشت ، سپس : از بقایای آنها شقی ترین آخرین عبد الرحمن بن ملجم مرادی که مردی لعنتزده وغافل گیر بود براو حمله ورشد و آنحضرت را از پای درآورد] .

و از جملهٔ نمونه‌های آراء او (ابن حزم) سخن او است درالفصل ٤ ص ۱۶۱ درباره مجتهدی که بخطا رفته باشد : . . . و عمّار رضی الله عنه را ابوالغادیه ، یسار

بن سبع سلمی کشت ، عمّار در بیعت رضوان حضور داشته ، و باین جهت او از کسانی است که خداوند برای او گواهی داده که دانسته است آنچه در قلبش بوده و سکینه (آرامش و اطمینان) را براو فرستاده واز او خشنود گردیده است ، پس ابوالغادیه رضی‌الله عنه (قاتل او) متأوّل ومجتهدیست که در بارهٔ او بخطا رفته وبراو ستم نموده و بیك پاداش نائل گردیده ، واین شخص مانند کشندگان عثمان رضی الله‌عنه نیست ، زیرا برای آنها مجالی ومحلی برای اجتهاد در کشتن او نیست ، بجهت اینکه او(عثمان) کسی‌را نکشته است وبا کسی نبرد و کشتار نکرده و دفاع ننموده وپس از داشتن همسر زنا نکرده وپس از ایمان کافر نشده تا تأویلی محاربه‌را تجویز نماید ، بلکه آنان (کشندگان عثمان) گناهکار ، جنگ‌جو ، ریزنده خون حرام بعمد و بلا تأویل بر سبیل ظلم و ناحقّی میباشند ، پس آنان گناهکار و ملعونند . . . تمام‌شد !

من برای اجتهاد ابی‌الغادیه (باغین نقطه دار) معنائی نیافته‌ام ! چه این مرداز افراد ناشناس است در دنیا واز افراد بی شخصیت وبی ارزش عهد نبوی است ، وجز باینکه او (جهنی) است بعنوان وسمت دیگری معرفی نشده است و در هیچ کتاب مشتمل بر شرح‌حال رجال چیزی که مشعر بر اجتهاد او باشد ذکر نشده و از علم الهی چیزی‌از اونقل‌نشده جز این فرمایش پیغمبر ﷺ : **دمائكم‌وامو الكم‌حرام** یعنی : خونها و مالهای شما حرام است (یعنی محترم ومصون از تعرض است) واین فرمایش آنجناب :**لاترجعوا بعدی کفاراً یضرب بعضکم رقاب بعض** - یعنی : بعد ازمن باز گشت بکفر ننمائید که بعض‌ازشما بعض‌دیگررابکشد . واصحاب‌رسول‌خدا ﷺ تعجب داشتند از اینکه او این (سخنان پیغمبر ﷺ) را شنیده و مع الوصف مباشر قتل عمّار میشود [1] و احدی از علماء اعلام دردین تا پیدا شدن ابن حزم از اجتهاد کسی چون ابوالغادیه دم‌نزده وسخنی نگفته‌اند !!

گذشته از این ، ندانسته‌ام که در برابر نص‌ها و تصریحهای نبوی دربارهٔ

---

(۱) جلد ۲ « استیعاب » صفحه ۶۸۰ و جلد ۴ « اصابه » صفحه ۱۵۰ .

عمار ، این اجتهاد چه معنی دارد ؟؟ .

مقصودم از نصوص‌تنها این گفتاررسول خدا ﷺ نیست که در روایتصحیح و ثابت ومتواتر [۱] آنجناب بعمار فرمود : «تقتلك الفئة الباغية» یعنی کشندهٔ تو دستهٔ ستمکارند ، ودرلفظ روایت دیگر : «الناكبة عن‌الطريق» یعنی دستهٔ از کسانی که از راه راست منحرفند ، هرچند همین سخن مجالی باقی نمیگذاردبرای اجتهاد در نیکو پنداشتن قتل او ، زیرا کشندهٔ او هر قدر قائل به تأویل باشد ، دشمنی بر عمار نموده و از راه راست منحرف شده ، وما اجتهادی نمیشناسیم که عدوان را تجویز نماید ! عدوانی که عقل خود قباحت آنرا ثابت دانسته و دین اقدس الهی هم در قبیح شمردن آن قانون عقل را پشتیبانی نموده است ، هر چند معاویه آنرا تأویل یا رد نمود با گفتارش بعبد الله بن عمر وقتیکه حدیث نبوی را راجع بقتل عمار بمعاویه نقل کرد ، وعمروبن عاص باو گفت : آیا سخن عبدالله را نمیشنوی ، معاویه گفت همانا تو پیری احمق هستی که پیوسته حدیث نقل میکنی و حال‌آنکه در میان بولت شسته میشوی یعنی ازپیری غرق در بول هستی ، آیا ما اورا کشتیم؟ جز این نیست که علی و یارانش او را کشتند اورا آوردند ودر میان نیزه های ما افکندند ![۲].

و با این گفتار دیگرش (معاویه) بعمروبن العاص : اهل شام را برمن تباه نمودی : آیا هر چیزیکه از رسول خدا ﷺ شنیده‌ای آنرا باز گو میکنی ؟! عمرو گفت : من گفتم ، ولی علم بغیب نداشتم و نمیدانستم صفین (جنگ صفین) دست میدهد ؟ من هنگامی آنرا گفتم که عمار دوست متّبع تو بود وتو هم مانندمن دربارهٔ او روایت کردی ! ..

---

(۱) متواتر بودن این حدیث را ابن حجر در جلد ۲ « اصابه » صفحه ۵۱۲ و در جلد ۷ « تهذيب التهذيب » ص ۴۰۹ ذکر نموده .

(۲) تاریخ طبری جلد ۶ ص ۲۳ و تاریخ ابن کثیر جلد ۷ ص ۲۶۹ .

وبرای آندو (معاویه وعمروبن عاص) در این قضیه معاتبه‌ومؤاخذه مشهوری است وشعری نقل شده ، از جمله این ابیات عمرو است :

تعاتبني ان قلت شيئاً سمعته — وقد قلت لوانصفتنى مثله‌قبلي
أنعلك فيما قلت نعلٌ ثبيتة — وتزلق بي في مثل ماقلته نعلي
وما كان لي علم بصفّين انّها — تكون و عمّار يحثّ على قتلي
ولوكان لي بالغيب‌علم كتمتها — وكابدت اقواماً مراجلهم‌تغلي
ابى الله الّا انّ صدرك واغرٌ — عليّ بلاذنب جنيت ولا ذحل
سوى انني والراقصات عشيّة — بنصرك‌مدخول‌الهوى‌ذاهل‌العقل

ترجمه - مرا عتاب و مؤاخذه میکنی بگفتن چیزی که آنرا شنیده‌ام ؟ در حالتیکه اگر بامن انصاف کنی خود مانند آنرا پیش از من گفته ای ، آیاپاپوش تو ، درآنچه گفتی ثابت و استوار است و پاپوش من در گفتن سخنی نظیر سخن تو مرا میلغزاند؟ ومرا بصفین آگاهی نبود که فراهم میشود وعمار تحریص بر کشتن من مینماید ، اگر مرا علم‌غیبی بودآن گفتار را کتمان میکردم ومشقتهای گروهی را که سینه هایشان از حسد میجوشد تحمل میکردم ، خداوند إبا فرموده جز اینکه سینهٔ تو بر من خشمناك باشد بدون گناه و جنایتی که مرتکب شده باشم ویا خونی که بر گردن من باشد ، جز اینکه من قسم بشتران راه رو در وقت شام نسبت بیاری تو کم میل وپریده عقل میباشم .

ومعاویه با ابیاتی باو پاسخ داد ، از جملهٔ آن ابیات :

فيا قبّح الله العتاب و أهلـه — ألم تر ما اصبحت فيه من الشغل
فدع‌ذا ولكن هل‌لك اليوم حيلة — تردّ بها قومـاً مراجلهم تغلي
دعـاهم عليٌ فاستجابوا لدعوة — احبّ اليهم‌من ثرى المال‌والاهل[1]

(1) شرح نهج البلاغه ابن ابي الحديد جلد ۲ صفحه ۲۷۵ .

ترجمه ـ خدای زشت گرداند عتاب واهل آنرا ، آیا نمی‌بینی در چه روزگار گرفتاری بسر میبرم ؟ ! این سخنان را وا گذار ، آیا امروز حیلهٔ داری کـه بدانوسیله گروهی‌را که حسدمی‌ورزند ردکنی‌علی آنهارا دعوت کرد وآنها اجابت نمودند دعوتی را که درنزد آنها ازثروت ومال وعیال‌محبوب‌تراست .

کما اینکه مقصودم آن خبری نیست که طبرانی [1] آنرا از ابن مسعوداز پیغمبر صلی الله علیه و آله با دقت در طریق روایت نموده که فرمود :«اذا اختلف الناس کان‌ابن سمیّة مع الحق» ، یعنی زمانی که مردم اختلاف نمودند پسر سمیّه (عمّار ـ نام مادرش‌سمیّه است) با حق است . هرچند این روایت هم برهانی است قاطع ، چه آنکه با این‌وصف معارض باابن سمیّه (عمّار)ناچار بر باطل خواهد بود ، ونمیتوانی پیدا کنی اجتهادیرا که غلبهٔ مبطل را بر محقّ بعد از چنین نصّ جلیّ و آشکاری نیکو بشمارد ؟!

همانامن مقصودم خبری است که حاکم در ج ۳ «مستدرک» ص ۳۸۷ بادقت در طریق روایت نموده وصحت آنرا اعلام داشته وهمچنین ذهبی در تلخیصش‌باسناد از عمروبن‌عاص‌روایت نموده که گفت : شنیدم‌رسول‌خدا صلی الله علیه و آله میفرمود : پروردگارا قریش (درآزار) عمّار حریص است ، همانا کشندهٔ عمّار و برهنه کنندهٔ او درآتش است ، واین خبر را سیوطی ازطریق طبرانی درجلد ۲ «جامع صغیر» ص ۱۹۳وابن حجر در جلد ٤ «الاصابه» ص ۱٥۱ آورده‌اند .

و سیوطی بطوریکه در جلد ۷ «ترتیب جمع الجوامع» ص ۷۳ مذکور است در جمع‌الجوامع این فرمایش رسول خدا صلی الله علیه و آله را روایت کرده که بعمّار فرمود : برهنه کنندهٔ تو و کشندهٔ تو داخل در آتش میشود ، این خبر را سیوطی در جلد مزبور از طریق ابن عساکر روایت کرده و در جلد ٦ ص ۱۸٤ از طریق طبرانی (درالاوسط) ودر ص ۱۸٤ از طریق حاکم آنرا روایت نموده است .

و حافظ ، ابو نعیم ، وابن‌عساکر ـ بطوریکه در جلد ۷ ترتیب جمع‌الجوامع

---

(۱) جمع الجوامع سیوطی بطوریکه در جلد ۶ ترتیب آن در ص ۱۸۴ ذکر شده است .

ص ۷۲ مذکور است ، از زید بن وهب روایت کرده‌اند که گفت : عمّار بن یاسر بخورده گرفتن بقریش حریص بود و قریش نیز معامله بمثل می کرد و در نتیجه بر او دست یافته واورا زدند ، وی‌درخانه خود نشست ، عثمان بعیادت او آمدوسپس از نزد او بیرون شد و برمنبر برآمدو گفت: شنیدم ، رسول‌خدا ﷺ بعمارفرمود: «تقتلك الفئة الباغية ، قاتل عمّار في‌النار » یعنی (خطاب بعمار) گروهی ستمکار تو را میکشند ، کشندهٔ عمّار درآتش است .

و حافظ ، ابویعلی‌وابن عساکر ، بطوریکه درجلد ۷ ترتیب ـ جمع‌الجوامع ـ ص ۷٤ مذکور است ، با دقت در طریق از عبدالله بن عمر روایت کرده‌اند که گفت : شنیدم ، رسول‌خدا ﷺ بعمّار میفرمود : تقتلك الفئة الباغية ، بشّرقاتل عمّار بالنّار . یعنی گروه ستمکار تو را میکشند ، بشارت ده کشندهٔ عمّار-را بآتش .

و در « جمع الجوامع » بطوریکه درجلد ۷ ترتیب آن ص ۷۵ و جلد ٦ ص ۱۸٤ مذکور است ، از طریق حافظ ابن عساکر از اسامة بن زید آورده که گفت: رسول‌خدا ﷺ فرمود : « مالهم ولعمّاریدعوهم إلی‌الجنّة ویدعونه الی النار قاتله وسالبه في النار » یعنی آنها را چکار است بکار عمّار ؟ میخواند آنها را بسوی‌بهشت، وآنها اورا دعوت‌میکنند بسوی آتش ، کشنده وبرهنه کننده عمار در آتش است ، ابن کثیر در جلد ۷ تاریخش ص ۲٦۸ آنرا روایت نموده .

و در ترتیب الجمع ـ جلد ۷ ص ۷۵ از طریق ابن عساکر ، از مسند علی علیه‌السلام مذکور است : «ان‌عماراً مع‌الحق والحق معه یدور عمار مع الحق اینمادار ، و قاتل عمّار في‌النار » ، یعنی همانا عمار باحق‌است وحق با او است میگردد عمار باحق بهر کجا که حق‌بگردد و کشندهٔ عمّار درآتش است .

و احمد وابن عساکر از عثمان . وابن عساکر از ام‌سلمه روایت نموده‌اند از رسول خدا ﷺ که بعمارفرمود : تقتلك الفئة الباغية قاتلك في‌النار . یعنی گروه ستمکار تو را میکشند ، کشندهٔ تو در آتش است . کنزالعمال جلد ٦ ص۱۸٤ .

وابن کثیر در جلد ۷ تاریخش این حدیث را از طریق ابی‌بکر بن ابی‌شیبه از امسلمه آورده .

و احمد در جلد ٤ مسندش ص ۸۹ از خالدبن ولید روایت کرده که گفت : رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود : من عادی عماراً عاداه الله ، ومن ابغض عماراً ابغضه الله یعنی هر که با عمار دشمنی کند خدا با او دشمنی میکند وهر کس با عمار کینه ورزد خدا با او کین می‌ورزد ، واین خبر را حاکم در جلد ۳ « مستدرك » ص ۳۹۱ بدو طریق با دقت آورده و او وذهبی دو طریق مزبور را بصحت پذیرفته‌اند ، و خطیب در جلد ۱ تاریخش ص ۱۵۲ ، و ابن اثیر در جلد ٤ «اسدالغابه » ص٤٥ ، و ابن کثیر در جلد ۷ تاریخش ص ۳۱۱ ، وابن حجر در جلد ۲ «الاصابه» ص ۵۱۲ ، و سیوطی در «جمع‌الجوامع» بطوریکه درجزء ۷ ترتیب آن ص ۷۳ مذکور است از طریق‌ابن ابی شیبه واحمد و بطوریکه در جزء ٦ ترتیب ص ۱۸٤ مذکور است از طریق احمد و ابن حبان وحاکم آنرا آورده‌اند .

وحاکم در جلد۳ «المستدرك» ص ۳۹۰ باسنادیکه او وذهبی بصحت‌پذیرفته‌اند از رسول خدا صلی الله علیه و آله باین لفظ روایت نموده : من یسب عماراً یسبه الله ، ومن‌یبغض عماراً یبغضه‌الله ومن یسفه عماراً یسفهه‌الله ، یعنی هر کس عمار را سب نماید (دشنام دهد) خدا اورا سب میکند وهر کس بغض عمار را در دل بگیرد خدا باو کین‌ورزد، وهر کس عمار را بسفاهت نسبت دهد خدا اورا سفیه میداند . واین خبر را سیوطی در جمع الجوامع بطوریکه در جزء ۷ ترتیب‌آن ص ۷۳ مذکور است ، از طریق‌ابن النجار ، آورده .

وطبرانی بلفظ : «من‌سب عماراً سبه‌الله ، ومن حقر عماراً حقره‌الله ومن سفه عماراً سفهه‌الله» روایت نموده ، یعنی هر کس دشنام دهد عمار را خدا اورا دشنام دهد وهر کس تحقیر نماید (کوچك بشمارد) عمار را خدا اورا تحقیر نماید و هر کس عمار را بسفاهت نسبت دهد خدا اورا تسفیه کند .

وحاکم‌در ج۳ «مستدرك»ص۳۹۱ باسنادخود ، بلفظ : «من‌یحقر عماراً یحقره

الله ومن یسبّ عماراً یسبّه‌الله و من یبغض عماراً یبغضه‌الله ، روایت کرده . وسیوطی آنرا در جمع الجوامع - بطوریکه در جزء ۷ ترتیب الجمع ص ۷۳ مذکور است ، از طریق ابی‌یعلی وابن‌عساکر ودر جزء ٦ ص ۱۸۵ از ابی‌یعلی‌وابن قانع‌وطبرانی. وضیاء مقدسی - در «المختاره» روایت نموده .

و حاکم درجلد ۳ «مستدرك» ص ۳۸۹ باسنادی که او و ذهبی در تلخیصش آنرا بصحت پذیرفته‌اند ، بلفظ : من‌یسبّ عماراً یسبّه الله و من یعاد عماراً یعاده الله روایت کرده .

واحمد در جلد ٤ «مسند» ص ۹۰ باسنادش ، بلفظ : من یعاد عماراً یعاده الله عزّوجلّ ومن یبغضه یبغضه‌الله عزّ وجلّ و من یسبّه یسبّه الله عزّ و جلّ ، روایت نموده .

این نصوص صحیحه ومتواتره (۱) کجا ؟ و اجتهاد ابو الغادیه کجا ؟ - یا - آنها کجا ونیکوشمردن ابن حزم عمل ابی الغادیه را کجا ؟! - یا - رأی او در اجتهادش کجا ؟ یا بخشیدنش بابی الغادیه پاداش‌واحدرا کجا ؟ در حالیکه بموجب نص شریف نبوی ﷺ ناچار (کشندهٔ عمار) در آتش است ، آیا بغض و تحقیری بزرگتر از کشتن متصور است ؟!

ودر این زمینه واز مجموع آنچه ذکر شد درسهائی‌هست‌راجع باین مطالب که‌تاریخ بما میآموزد ، ابن اثیر درجلد۳ «کامل» ص ۱۳٤ گوید : همانا ابوالغادیه عمار را کشت وتا زمان حجّاج زندگی نمود و بر حجاج داخل شد و حجاج مقدم اورا گرامی داشت ، وباو گفت : ابن سمیه (یعنی‌عمار) راتو کشتی ؟ گفت: آری ، حجاج گفت : هر کس مسرور میشود که در روز قیامت فردی توانا و مقتدر را به‌بیند ، باین‌شخص که ابن‌سمیّه (عمار) را کشته بنگرد ، سپس ابوالغادیه‌ازحجاج حاجتی مسئلت نمود وحجاج نپذیرفت ابوالغادیه (برسبیل اعتراض وباتاثر) گفت: مادنیارابرای اینان‌مهیا ورام نموده‌ایم‌واینان‌ازدنیا (که‌با کوشش مابرای آنها مسخر

---

(۱) بنا بر آنچه ابن حزم در حد تواتر در سائر احادیث معتقد است .

شده) بما بهره نمي دهند ! ودر عین حال چنین میپندارد که من در روز قیامت توانا هستم !! حجاج گفت : آری بخدا سوگند کسی که دندان اومانند (کوه) احد است وران او مانند کوه ورقان است ونشمین گاه او مانند مدینه وربذه است ، همانا چنین کسی در روز قیامت بزرگ ومقتدراست !! سوگند بخدا اگر تمام اهل زمین در کشتن عمار شرکت نموده بودند همه داخل آتش میشدند : [زیادتی چاپ دوم : واین داستان‌را ابن حجر در جلد ٤ «اصابه» ص ١٥١ ذکر نموده‌است] .

ودر «استیعاب» ـ «حاشیه‌اصابه» جزء ٤ ص١٥١ مذکوراست که : ابو الغادیه دوستدارعثمان بود واو کشندهٔ عماراست، نامبرده هر وقت برای ورودبمجلس معاویه وغیره اذن میطلبید ، میگفت : کشندهٔ عمار بردراست ، ! وهر وقت نسبت بداستان کشتن عمار از اوسئوال‌میشد ، چکونگی کشتن اورا وصف میکرد وباکی نداشت ودر نزد اهل علم در داستان‌او شگفتی است ، زیرا همین مرد از پیغمبر ﷺ روایت کرده که فرمود : بعد ازمن بازگشت بکفر نکنید که بعض از شما بعض دیگررا بکشد ،او این سخن را از پیغمبر ﷺ شنیده مع الوصف عمار را بقتل رسانید !!

واین جهات من حیث المجموع حاکی و مشعراست‌ازهدف مورد علاقه او در کشتن عمار وآگاهی و وقوف او بر آنچه پیغمبر گرامی و منزه ﷺ دربارهٔقاتل عمار فرموده ، و عدم خود داری وبی پروائی او در کشتن عمار ، پس از این غیر از اینکه بالطبع این مرد (ابوالغادیه)پیرو وهمعقیده با پیشوایش معاویه بوده که به محدثین فرمایش پیغمبرﷺ ، سخن‌نامبرده‌اش را میگفت که : تو پیری احمق هستی و پیوسته حدیث میندائی درحالی که در بول خود شستشو میشوی !!

وتو (خوانندهٔ گرامی) بمقصد این‌سخن (معاویه) ومقدار علاقمندی گویندهٔ آن بسنّت نبویّه وپیروی او از آنچه که از مصدر وحی‌الهی روایت شده داناتری! وبامثال این (مبانی و معتقدات) بوده اجتهاد ابو الغادیه در آنچه که مرتکب شد و در آن ورطه‌ای که افتاد !!

و منتهای آنچه ابن حزم در باره کشندگان عثمان معتقد است ، اینست که:

اجتهادآنها در برابر این نص نبوی است : روانیست «ریختن» خون مرد مسلمی که بوحدانیت خدا و رسالت من شهادت میدهد ، مگر یکی از سه شخص : ثیّب زناکار . نفس در مقابل نفس « قصاص در قبال قتل » کسی که دین خود را واگذارد و از جماعت جدا شود [1] - ! ولی این عقیده را در بارهٔ قاتل علی عليه السلام وآنان که با او مقاتله نمودند ، ودر باره قاتل عمّار قائل نیست ! وحال آنکه دانستی که جریان در مورد اینان عین همان جریانی است که در باره کشندگان عثمان پنداشته !

علاوه بر اینکه ، این مبنی بنابر اصلی که این شخص درست کرده - درموارد عدیده منتهی نمیشود مگر به خطاء این گروه دراجتهادشان ، پس چرا در باره آنها روا نمی داند استحقاق یك پاداش را همانطور که برای عبدالرحمن بن ملجم ونظراء او روا میداند ؟ ! بلی . ممکن است ، معتذر باین معنی شود که این : قاتل علی است و آنها کشندگان عثمان ! ! !

گذشته از اینکه در این مورد (در مورد کشندگان عثمان) مجال و محلّی برای اجتهاد قائل نیست ، این معنی بنابر پندار او فقط در مورد اجتهادیست که درست و بر وفق صواب باشد ! و اما اجتهاد ناصواب ، در این مورد نیز جاریست چنانکه در امثال این بنا بعقیده‌اش جریان دارد .

بعد از این مراتب این مرد در اثبات و پا برجا نمودن نظریات فاسدهٔ که پنداشته خود را در یك ورطه نا مطلوبی افکنده است : یعنی دشنام دادن بصحابه ، که گفت : آنها (یعنی کشندگان عثمان) گناهکار و ملعون هستند !! درحالیکه تمام یاران وهم کیشان او بر آنند که هر کس آنها را دشنام دهد گمراهست ودرخور تکفیر یا تفسیق است واین امر درنظر بسیاری ازپیشوایان بقول مطلق بدون تفکیك بین فرقهٔ بافرقهٔ دیگر و یا استثناء احدی از آنان موجب تعزیر است ، زیرا اجماع دارند

(۱) این روایت را بخاری و مسلم در صحیحین و ابو داود و ترمذی و نسائی و ابن ماجه و دارمی در سنن و ابن سعد در طبقات و احمد و طیالسی در مسندهایشان و ابن هشام در سیره و واقدی در مغازی ص ۴۳۰ و ۴۳۲ با دقت در طریق روایت نموده‌اند .

بر عدالت تمام صحابه [1] و خود این‌شخص در جلد ۳ « فصل » ص ۲۵۷ میگوید : اما کسیکه یکی از صحابه رضی الله عنهم را دشنام دهد ، اگر نادان باشد معذور است ، و اگر بر او دلیل و حجتی قائم شود مع هذا او بروش خود ادامه دهدبدون عناد و لجاج چنین کسی فاسق است ، مانند کسی که زنا و دزدی مرتکب شود ، و اگر بخدا و رسول ﷺ در این کار عناد و لجاج ورزید او کافر است ، و بتحقیق رسیده که عمر رضی‌الله عنه در محضر پیغمبر ﷺ نسبت به حاطب (که ازمهاجرین و از اصحاب بدر است) گفت : بگذار ، این منافق را گردن بزنم ، عمر در تکفیر حاطب ،کافر نشد ، بلکه متأول خطا کار بود ، در حالیکه رسول‌خدا ﷺ فرموده است : علامت نفاق کینه ورزی با انصار است ، و به علی فرمود : با تو کینه نمی ورزد مگر منافق . . . ا ه

و در نظر ابن حزم چه بسیار مجتهدین نظیرعبد الرحمن بن ملجم وابوالغادیه هستند که در « فصل » حکم داده باینکه آنها مجتهدند و در آنچه بخطا تشخیص دهند در خور پاداش هستند !! در جلد ٤ ص ١٦١ گوید : قطع داریم که معاویه رضی الله عنه و یاران او بخطا اجتهاد نمودند ومستحق یك پاداش و اجر هستند ، و در ص ١٦٠ معاویه وعمرو بن عاصی را از مجتهدین شمرده ، سپس گوید : جزاین نیست که اینان در مسائل خونهائی اجتهاد نمودند مانند خونهائی که اهل فتوی در بارۀ آنها اجتهاد میکنند ، و در میان فتوی دهندگان کسانی هست که رأی‌آنها بر کشتن ساحر است و کسان دیگری هستند که چنین رأی ندارند .

و کسانی هستند که نظرشان کشتن آزاد است بقصاص کشتن بنده ، و کسانی هستند که رأیشان چنین نیست ، و کسانی در میان آنها معتقدند که‌مؤمن بقصاص کشتن کافر کشته شود و کسانی نه چنینند ، پس چه فرقی هست بین این گونه اجتهادها با اجتهاد معاویه و عمرو و غیرهما ؟ ! اگر نادانی و نا بینائی ودرهم

---

(۱) بکتاب « الصارم المسلول علی شاتم الرسول » ص ۵۷۲ - ۵۹۲ و« الاحکام فی اصول الاحکام » جلد ۲ ص ۶۳۱ و« الشرف المؤبد» تالیف شبراوی ص ۱۱۲ - ۱۱۹ مراجعه‌نمائید .

نمودن مطالب بدون دانش در میان نبود !! تمام شد .

و چقدر تفاوت هست ، بین فتوی دهندگانی که أدلّه در فتوی بر آنها مشتبه گشته و یا ازجهت صر[illegible]ور ولو نسبت بفهم مفتی اختلاف داشته یا اینکه مفتی یکی از دو دستهٔ دلائل [illegible] دیگر [illegible] جهت طریق در نزد او یا تعدّد اسناد قویتر یافته ودر نتیجه بجانب قوّت تمایل پیدا کرده و مفتی دیگر بنوعی از استنباط جانب دیگر را بر خلاف مفتی اوّل قویتر دانسته پس هریك بنا بمذهب خود فتوی داده و همه در رأی خود تکیه و اعتماد بکتاب و سنّت کرده و آنرا دلیل مدّعی قرار داده‌اند چقدر فرق وتفاوت است بین اینان و بین جنگجویان با علی عليه‌السلام در حالیکه کتاب عزیز الهی دربرابر چشم و گوش ملت اسلامی واقع و آیهٔ تطهیر که ناطق بعصمت پیغمبر و داماد بر گزیده او و دو دختر زادهٔ اوست و در آن کتاب مقدّس آیهٔ مباهله درحقّ آنان نازل گشته و علی در آن آیهٔ نفس پیغمبر خوانده شده و غیر از آن‌دو از آیات دیگر بالغ برسیصد آیه[1] که همگی دربارهٔ امام امیر المؤمنین شرف صدور یافته هر روز و هر ساعت خود نمائی میکند .

و اینست تصریحات و نصوص حفاظ دارای دقت نظر و پیشوایان مشهور و در مقابل آنها کتب صحیح و مسندها است و در آن کتب داستان تطهیر ، وحدیث منزلت و حدیث برائت ، همان بانك رساوروشن ومتواتر نبوی صلى‌الله‌عليه‌وآله که صحابه همهٔ آنهارا بر زبان خود جاری ساخته و از آنان بتابعین رسیده است .

آیا در نظر شما امکان دارد ؟ که مولی سبحانه و تعالی در مجتمعی پاکی و منزه بودن ذات و شخصیتی را از هر گونه ناپاکی و تیرگی اعلام فرماید و عصمت او را از هر پلیدی اشعار یا او را بمنزلهٔ نفس نفیس پیغمبر صلى‌الله‌عليه‌وآله بزرگوار قرار دهد و (این مناقب او را) بگوش بندگانش برساند ، یا بموجب نص کتاب

(۱) بتاریخ خطیب جلد ۶ ص ۲۲۱ و تاریخ ابن عساکر ، وکفایهٔ گنجی ص ۱۰۸ و صواعق ص ۷۶ و تاریخ الخلفاء سیوطی ص ۱۱۵ و فتوحات اسلامیه جلد ۲ ص ۳۴۲ و نور الابصار ص ۸۱ مراجعه نمائید و در این زمینه مصادر بسیار دیگری هم هست .

مقدسش بر امت پیغمبر صلی الله علیه و آله اقدسش مودّت خویشاوندان او را واجب گرداند (در حالیکه امیر المؤمنین سرور آنها است) و ولاء آنها را پاداش تحمّل بارسنگین رسالت نهائی عظمی قرار دهد و بلسان پیغمبرش صلی الله علیه و آله بامّت او خبر دهد که طاعت علی علیه السلام طاعت او وتمرّد و عصیان باو تمرّد وعصیان اواست[1] وبا همهٔ اینها مجال ومحلّی برای اجتهاد باقی باشد که برطبق آن جایز گردد که با اوجنگ نمایند، ویا کشته شود و یا از روی زمین نفی شود، یا در ملاء عام باو دشنام و ناسزا گویند؟ و یا بر منابر مسلمین بر او لعن کنند! و علناً با او محاجّه و معارضه شود! آیافهم آزاد و درّاکهٔ تو (خواننده عزیز) حکم‌میکند باینکه این چنین اجتهادها دراین گونه موارد بمانند اجتهاد اهل فتوی است در مورد قتل ساحر و امثال آن؟؟!!

درحالیکه خود ابن حزم در جزء۳ فصل ص ۲۵۸ میگوید: هر کس از اهل اسلام تأویل کند و بخطا رود اگر حجتی بر او قائم نشود وحق براو آشکارنگردد او معذور است ومستحق یك پاداش است بپاس اینکه در طلب حق بوده وقصدبسوی حق داشته، و چون تعمّد نداشته، خطاء او بخشوده است بدلیل قول خدای تعالی «و لیس علیکم جناحٌ فیما اخطأتم به‌ولکن ما تعمّدت قلوبکم» یعنی و باکی بر شما نیست در امری که در آن بخطا افتادید ولی دلهای شما بآن تعمد نداشته، و اگر در تأویل خود بواقع و صواب رسیده، برای او دو پاداش است، یکی برای رسیدن او بواقع و صواب و یکی هم برای طلب و کاوش او، و اگر حجت بر او قائم شده باشد و حق برای او آشکارشده باشد و معذلك عناد نموده باشدولی‌معارض با خدا و رسول نباشد، او فاسق است، برای اینکه بسبب اصرار در امر حرام بر خدای تعالی جرأت نموده، و اگر ضمن عناد ازحق با خدا و رسولش معارضه کند او کافر و مرتدّ است و خون و مال او حلال است و در این احکام فرقی نیست بین

---

(۱) حاکم در جلد ۳ مستدرك ص ۱۲۱، ۱۲۸ و ذهبی در تلخیص خود با دقت در طریق روایت نموده‌اند و هر دو آنرا بصحت پذیرفته‌اند.

خطای دراعتقاد درهرچیزی که از شریعت باشد و خطای در فتوی در هرامری که باشد . . تمام شد .

بنا بر این : آیا ممکن است انکار حجیت کتاب عزیز خداوند ؟ یا نفی آنچه تلاوت نمودیم از آن ؟ یا ممکن است احتمال داده شود که این حجّت های قاطع کلاً بر این مجتهدین ! پنهان مانده و حق بر آنها آشکار نشده ؟؟! وحجت بر آنها قائم نگشته ؟ یا اجتهاد و تأویل در این نصوص نیز جریان یافته ؟ !

مضافاً بر آنچه ذکر شد ، در این زمینه نصوص دیگری از پیغمبر صلی الله علیه و آله هست در باره حرب با علی علیه السلام و سلم با او از جملهٔ آن نصوص : حدیثی است که حاکم در جلد ۳ مستدرك ص ۱۴۹ با دقت در طریق از زیدبن ارقم از پیغمبر صلی الله علیه و آله روایت نموده که آنجناب بعلی علیه السلام و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام فرمود : « انا حربٌ لمن حاربتم وسلم لمن سالمتم » یعنی من با کسی که شما بجنگید در جنگم و با کسی که شما مسالمت کنید در حال سلم و آرامشم ، و ذهبی این حدیث رادر تلخیص خود ذکر کرده و گنجی در « الکفایه » ص ۱۸۹ از طریق طبرانی ، و خوارزمی در مناقب ص ۹۰ و سیوطی در جمع الجوامع بطوریکه در جزء ٦ ترتیبش ص ۲۱٦ مذکور است از طریق ترمذی و ابن ماجه و ابن حبان و حاکم روایت نموده‌اند ، و خطیب در جلد ۷ تاریخش درص۱۳۷ حدیث مزبور را باسنادش اززید بلفظ : « انا حرب لمن حاربکم وسلم لمن سالمکم » : یعنی من با کسی که با شما بجنگد در جنگم ، و با کسی که با شما مسالمت کند در سلم میباشم ، آورده و حافظ ابن عساکر در جلد ٤ تاریخش ص ۳۱٦ آنرا ذکر نموده ، و گنجی در « کفایه » ص ۱۸۹ از طریق ترمذی ، و ابن حجر در « صواعق » ص ۱۱۲ از طریق ترمذی و ابن ماجه و ابن حبان و حاکم ، و ابن صباغ مالکی در فصولش ص ۱۱ ومحب الدین درجلد ۲ « الریاض » ص ۱۸۹ ، وسیوطی در« جمع‌الجوامع » بطوریکه در جزء ۷ ترتیبش ص ۱۰۲ مذکوراست از طریق ابن ابی شیبه و ترمذی وطبرانی و حاکم ، وضیاء مقدسی در مختاره‌اش ـ روایت نموده‌اند. [زیادتی چاپ دوم : و ابن

کثیر در جلد ۸ تاریخش این روایت را ص ۳٦ بلفظ اوّل از ابی هریره از طریق نسائی از حدیث ابی نعیم - فضل بن دکین و ابن ماجه ازحدیث وکیع - هردوی آنها از سفیان ثوری روایت‌نموده‌اند].

واحمد در جلد ۲مسندش ص٤٤٢ از ابی‌هریره بلفظ : انا حرب لمن حاربکم وسلم لمن سالمکم روایت نموده . و حاکم درجلد ۳ «مستدرك» ص ١٤٩ ، وخطیب در جلد ٤ تاریخش ص ۲۰۸ و گنجی در «الکفایه» ص ۱۸۹ ، از طریق احمدآنرا روایت نموده و گفته : این حدیث ، حسن و صحیح است ، و متقی در « کنز » جلد ٦ ص ۲۱٦ از طریق احمد و طبرانی و حاکم روایت کرده .

و محب الدین طبری در جلد ۲ « الریاض » ص ۱۸۹ از ابی‌بکرصدّیق بادقت در طریق آورده که گفت : رسول خدا صلی الله علیه وآله را دیدم که خیمهٔ بر پا نموده در حالیکه بر کمان عربی تکیه داشت و در خیمه علی و فاطمه و حسن و حسین‌علیهم السلام بودند پس فرمود معشر المسلمین ، انا سلم لمن سالم اهل الخیمة ، حربٌ لمن حاربهم ، وليٌّ لمن والاهم ، لایحبّهم الّا سعید الجدّ طیّب‌المولد ، ولایبغضهم الأشقی الجدّ ردیّ المولد ، یعنی : ای گروه مسلمین ، من با هر کس که با اهل این‌خیمه در مسالمت باشد مسالم هستم و با هر کس که‌با آنها بجنگد در جنگم و با دوستان آنها دوستم ، دوست نمیدارد آنها را مگر کسی که نیك بخت و پاك زاد باشد و با آنها کین نمیورزد مگر بد بخت و ناپاك زاده .

وحاکم در جلد ۳ مستدرك صفحهٔ ۱۲۹ بادقت در طریق از جابر بن عبد الله روایت نموده که گفت : شنیدم رسول‌خدا صلی الله علیه وآله درحالیکه بازوی علی بن‌أبي‌طالب علیه السلام را گرفته بود فرمود : « هذا أمیر البررة ، قاتل الفجرة ، منصورٌ من نصره مخذول من خذله ، ثمّ مدّ بها صوته » یعنی‌این فرمانده نیکان است . کشنده بدان و فاجران است ، کسی که اورا یاری کند یاری‌شده است ، و کسی که اورا خوارنماید خوار وزبون است . سپس صدای خودرا بگفتن این سخنان کشید (که جلب توجه بیشتری درشنوندگان نماید) واین روایت را ابن طلحهٔ شافعی در « مطالب‌السؤل»

صفحه۳۱ از ابی ذر بادقت درطریق بلفظ : « قائد البررة و قاتل الکفرة » تاآخر آورده است . یعنی پیشوای نیکان و کشنده ناسپاسان و کافران . وابن حجر آنرا در صواعق ص ۷۵ از حاکم روایت کرده . و احمد زینی دحلان در ج ۲ « فتوحات اسلامیه » صفحه ۳۳۸ آنرا ذکر نموده .

بر این مبنی احادیث بسیار زیادی هست که اگر آنها را جمع نمایم مشتمل بر مجلّدات بزرگ وپرحجم خواهد بود .

علاوه بر این . رسول خدا ﷺ بین اصحاب خود دائر بمقاتله اونشر تبلیغ میفرمود وهمگان رااز تکالیف امیرالمؤمنین علیه‌السلام (درنبردباپیمان‌شکنان ومتمرّدان ومنحرفین) آگاهی میداد . همین مقاتله‌ای که ابن‌حجر در آن‌معتقد به اجتهادمعاویه وعمرو بن عاص وهمراهان آنهاست (برای اینکه آنهارا درآن‌مقاتله معذور ومأجور قلمداد نماید !)درحالیکه پیغمبر ﷺ اهل ایمان وامیر آنها (وليّ منزّه‌خداوند) را امر میفرمود بجنگ و کشتار گروههای نامبرده (ناکثین ، قاسطین ، مارقین) وبالطبع این امر برأحدی ازاصحاب‌پوشیده و مخفی نمی ماند اینك نمونه هائی از دعوتها واوامر واخبار رسول‌خدا ﷺ دایر باین امر [1].

حاکم در جلد ۳ مستدرك صفحه ۱۳۹ و ذهبی در تلخیص خود ازابی ایوب انصاری بادقت در طریق روایت نموده اند که گفت : همانا رسول خدا ﷺ امر فرمود علي بن أبي طالب علیه‌السلام را بـه جنگ نـاکثین (پیمان شکنان) و قاسطین (منحرفین از حق) و مارقین (خارجین از دین بضلالت وبدعت) .و این روایت را گنجي در کفایه ص ۷۲ روایت کرده .

وحاکم در جلد ۳ مستدرك ص ۱٤۰ بادقت درطریق از ابی ایوب آورده که گفت: شنیدم رسول خدا ﷺ به علی علیه‌السلام میفرمود : تو با ناکثین و قـاسطین و مارقین نبرد خواهی نمود .

(۱) این روایات را بمنظور اختصار ، بجمیع طرقی‌که بدست آورده‌ایم ذکر نکردیم و قریبا در جلد سوم مفصلا خواهد آمد .

وخطیب در جلد ۸ تاریخش ص ۳۴۰ و در جلد ۱۳ ص ۱۸۷ و همچنین ابن عساکر روایت نموده‌اند ازامیر المؤمنین علیه السلام که فرمود امر کردمرا رسول خدا صلی الله علیه و آله بقتال ناکثین وقاسطین ومارقین ، وحموینی این روایت را درباب ۳۵ «فرایدالسمطین» بادقت درطریق ، وسیوطی در «جمع الجوامع» بطوریکه در جزء ۶ ترتیبش ص ۳۹۲ ذکر شده روایت نموده اند ، وحاکم و ابن عساکر بطوریکه در جزء ۶ ترتیب جمع الجوامع مذکور است ، از ابن مسعود روایت نموده‌اند که گفت : رسولخدا صلی الله علیه و آله بیرون آمد و بمنزل اُمّ سلمه رسید سپس علی علیه السلام آمد پیغمبر صلی الله علیه و آله بام سلمه فرمود : بخدا سوگند ، این قاتل قاسطین وناکثین ومارقین است بعد ازمن ، وحموینی در «فراید السمطین» (درباب پنجاه و چهارم) بدو طریق از سعد بن عباده از علی علیه السلام روایت نموده که فرمود : من مأمور به نبرد باناکثین و مارقین وقاسطین هستم .

و بیهقی در «المحاسن و المساوی» ج ۱ ص ۳۱ (این قسمت زیادتی چاپ دوم است) وخوارزمی در مناقب ص ۵۲ و ۵۸ از ابن عباس روایت کرده‌اند که گفت : رسول‌خدا صلی الله علیه و آله به امّ سلمه فرمود :

هذا علی بن ابی طالب ، لحمه من لحمی ودمه من دمی ، وهو منی بمنزلة هارون من موسی الا انه لانبی بعدی یا ام سلمة ، هذاامیرالمؤمنین وسید المسلمین ووعاء علمی ووصیی ، وبابی الذی اوتی منه ، اخی فی الدنیا و الاخرة ومعی فی المقام الاعلی ، علی یقتل القاسطین و الناکثین والمارقین

یعنی : اینست علیّ بن أبی طالب ، گوشت او از گوشت من است وخون او ازخون من است ، واو از من بمنزلهٔ هارون است ازموسی ، جز اینکه بعد از من پیغمبری نخواهد بود ، ای امّ سلمه ، این است امیر المؤمنین وسید المسلمین وجایگاه علم‌من ووصیّ من ودری است که از آن در بمن راه خواهند یافت ، او برادر من است در دنیا و آخرت ، او بامن است درمقام برتر وبالاتر ، علی میکشد منحرفین ازحق و پیمان شکنان و خارجین از دین را .

و این خبر را حموینی در باب ۲۷ و ۲۹ «فرايد» بسه طریق روایت نموده (ودر روایت او این جمله: «وعيبة علمي» بجای: «وعاء علمي» مذکور است[1] یعنی جعبهٔ علم من).

و گنجي در «الكفايه» ص ۶۹ ومتقي در ج ۶ «کنز» ص۱۵۴، ازطریق حافظ عقیلی آنرا روایت نموده اند.

و شیخ الاسلام حموینی در فرایدش بادقت درطریق ازابی ایوب ازطریق حاکم روایت کرده که گفت: رسول خدا صلی الله علیه وآله مرا امر فرمود بقتال ناکثین و قاسطین واز طریق دیگرش از غیاث بن ثعلبه از ابی ایوب روایت کرده ـ غیاث ـ گوید که ابو ایوب این سخن را درخلافت عمربن خطاب گفت.

و حموینی در فرايد در باب ۵۳ از ابی سعید خدری روایت نموده که گفت: رسول خدا صلی الله علیه وآله مارا امر فرمود بقتال ناکثین وقاسطين ومارقين. ماعرض نمودیم: یا رسول الله ما را بقتال اینها امر فرمودید، با چه کس این امر را انجام دهیم؟ فرمود: باعلی بن أبی طالب.

[زیادتی چاپ دوم: وابن عبد البرّ در جلد ۳ «الاستيعاب» ص ۵۳ حاشیه اصابه گوید: و روایت شده از حدیث علی علیه السلام و از حدیث ابن مسعود وازحدیث ابی ایّوب انصاری اینکه: (رسول خدا صلی الله علیه وآله) امر فرمود بقتال ناکثین و قاسطين ومارقين].

تو (خوانندهٔ گرامی) شاید که بآنچه واقف شدی از حقّ اذعان نمودی و فقط اکنون جویای سخن قاطع در بارهٔ معاویه وعمرو بن عاص هستی، بنابر این برتو باد مراجعه بآنچه که درطی کتابهای تاریخ ازسخنان آندو ثبت است، وبزودی ما نیز ضمن شرح حال عمرو بن عاص و در بحث و بررسی از معاویه در جلد دهم شما را واقف خواهیم ساخت برآنچه که رشد وصلاح را ازغیّ وگمراهی متمایز و آشکار خواهد نمود.

(۱) زیادتی چاپ دوم است. مترجم.

این اجمال سخن بود درآراء ابن حزم و گمراهی وزور گوئیهای او ، و بنا بر این (همانطور که خودش گفته) شما (خوانندهٔ گرامی) اگر نادانی‌ونابینائی و درهم نمودن مطالب بدون علم واطلاع در کار نباشد ، رأی عمومی را در گمراهی نامبرده خواهیدیافت که از اهلش صادر ودر محلّش واقع گشته ، ودر اینجا دیگر مجالی نیست برای نسبت دادن حسد و کینه بکسانی از مالکیّین یاغیرآنها که باین موضوع (یعنی گمراهی ابن حزم) حکم نموده اند ، چه آنها که همزمان با او بوده اند وچه متأخرین از او ،وکتاب او(فصل) قوی ترین دلیل بر گفتار حق و رأی درست ماست .

ابن‌خلکان درجزء ۱ تاریخش در ص ۳۷۰ گوید : نامبرده (ابن حزم)نسبت بعلماء پیش از خود بسیار بد گوئی کرده و کسی از زبان او ایمن نمانده ! . ابن عریف گوید : زبان ابن حزم و شمشیر حجاج همانند یکدیگر بودند ! این سخن را در بارهٔ او گفته بعلت بد گوئی بسیار او نسبت به پیشوایان ! که در نتیجه دلها ازاو متنفر گشت ، وفقهاء زمان او را هدف بد گوئی قرار دادند و کینهٔ او را بدل گرفته و سخن اورا رد کردند واجماع بر گمراهی او کردند ، وبراو طعنها زدند و سلاطین وبزرگان‌را از فتنهٔ او ترساندند وعوامشان را از نزدیك شدن باو واخذآراء او نهی نمودند ، درنتیجه پادشاهان اورا تبعید نمودند و از خاندانش آواره کردند تا ناچار خودرا به صحرای‌لبله رسانید[1] ودرپایان روز یکشنبه دو روز از ماه شعبان مانده سال ۴۵۶ درآنجا چشم از جهان بست .

ولقد حق علیه کلمة العذاب . افأنت
تنقذ من فی النار

(۱) لبله ، بفتح هردو لام از بلاد اندلس است .

«مفاد حدیث غدیر»

پس از آنچه در مباحث این کتاب شرح و بیان شد امید است که دیگر زمینه وراهی برای شك و تردید در صدور حدیث غدیر خم از مصدر مقدس نبوی باقی نمانده باشد، و امّا دلالت آن برامامت مولای ما أمیر المؤمنین علیه‌السلام اگر هرچیز در خور شك‌وتردید باشد شکی نداریم در اینکه لفظ (مولی) خواه برحسب وضع‌لغوی ،صریح‌درمعنای مقصودماباشد ، وخواه‌بواسطه مشترك بودن‌آن‌بین‌معانی بسیار ومتعدد ، مفاد آن مجمل باشد ، وخواه از قرائن تعیین کننده معنای امامت که منظور ما است عاری و برهنه باشد ، وخواه چنین قرائنی را در بر داشته باشد ، درهر صورت این لفظدراین مقام جز بهمین معنی بمعنای‌دیگر دلالت نخواهدداشت زیرا آنانکه درآن اجتماع عظیم (روز غدیر خم) این لفظ را شنیده و درك نموده ویا پس از زمانی این خبر مهم بآنها رسیده از کسانیکه بنظر وسخن آنها در لغت استدلال میشود (ونظر آنهاحجیت دارد) همه ، همین معنی را از این لفظفهمیده‌اند بدون اینکه در میان آنها منع و انکاری دیده شود ؟ و درك وفهم همین معنی پیوسته بعداز آنها در میان شعرا ورجال ادب جریان داشته تاعصر حاضر ما وهمین(وحدت تشخیص) برهانی است قاطع در معنای مقصود و در طلیعهٔ این گروههای پی درپی شخص مولی امیر المؤمنین علیه‌السلام نامبردار است ، آنجا که در پاسخ نامه معاویه ابیاتی‌انشاء ومرقوم داشته که‌درمحل‌خودخواهید شنید واین‌بیت‌درآن منصوص‌است .

واوجب لي ولايته عليكم ✿ رسول الله يوم غدير خم[1]

و از جمله آنان حسان بن ثابت است که در سرزمین خم و روز معهودشخصا حضور داشته و از رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله رخصت خواست که داستان حدیث وامر ولایت را بنظم درآورد و از جمله ابیات اواین بیت است :

---

(1) و واجب ساخت برای من ولایت خود را بر شما . رسول خدا صلی الله علیه وآله درروز غدیر خم . مترجم

فقال له قم یا علیّ فانّنی رضیتك من بعدی اماماً و هادیا[1]

و از جمله آنان صحابی بزرگوار ، قیس بن سعد بن عبادهٔ انصاری است که ضمن ابیاتی گوید :

و علیّ امامنا و امامٌ لسوانا اتی به التنزیل
یوم قال النبیّ : من کنت مولا ه ، فهذا مولاه خطب جلیل[2]

و از جملهٔ آنگروه : محمد بن عبدالله حمیری است که گوید :

تناسوا نصبه في یوم خمّ من الباری ومن خیر الانام[3]

و از جملهٔ آنها : عمرو بن عاصی صحابی است : که گوید :

و کم قد سمعنا من المصطفی وصایا مخصّصة في علیّ
و في یوم خُمّ رقی منبرا و بلّغ و الصحب لم ترحل
فأمنحه إمرة المؤمنین من الله مستخلف المنحل
و في کفّه کفّه ، مُعلناً ینادی بامر العزیز العلیّ
و قال فمن کنت مولی له علی له الیوم نعم الولیّ[4]

و از جملهٔ آنها : کمیت بن زید اسدی است که در سال ۱۲۶ بشهادت رسید در منظومهٔ که ضمن آن گوید :

---

(۱) پس مراورا گفت : یا علی بر خیز ، همانا من تو را پسندیدم بعد از خود بعنوان امام و راهنما ، مترجم .

(۲) و علی امام ما است و امام غیر ما (یعنی همه) که کتاب الهی آنرا آورد ، روزیکه پیغمبر صلی الله علیه وآله فرمود هر کس من مولای اویم این مولای اواست ، امرمهمی است مترجم

(۳) فراموش نمودند نصب او را در روز خم که از طرف خداوند و بهترین خلق صورت گرفته بود . مترجم .

(۴) و چه بسا که شنیدیم از مصطفی سفارش های مخصوص درباره علی -علیه السلام- و در روز خم بر منبر بر آمد و تبلیغ فرمود درحالیکه هنوز یاران کوچ نکرده بودند پس باو بخشش فرمود فرماندهی مؤمنین را از طرف خداوند در حال خلیفه شونده برای صاحب شریعت و کف علی در کف او بود ، در حالیکه علنا ندا میکرد بامر خداوند عزیز و بلند و گفت هر کس من مولای اویم علی امروز برای او بهترین ولی است ، مترجم .

ویوم الدوح دوح غدیر خُمّ ... ابان له الولایة لواطیعا
و لکنّ الرجال تبایعوها ... فلم ار مثلها خطراً مبیعا(۱)

و از جملهٔ آنها: سید اسمعیل حمیری است که در سال ۱۷۹ وفات یافته، در این باره اشعار بسیاری سروده که خواهد آمد، و از جملهٔ آنها است:

لذلك ما اختاره ربّه ... لخیر الانام وصیاً ظهیرا
فقام بخُمّ بحیث الغدیر ... وحطّ الرّحال وعاف المسیرا
وقُمّ له الدوح ثمّ ارتقی ... علی منبرکان رحلاً وکورا
ونادی ضحی باجتماع الحجیج ... فجاؤا الیه صغیراً کبیرا
فقال و فی کفّه حیدر ... یلیح الیه مبیناً مشیرا
الا! انّ من انا مولی له ... فمولاه هذا قضا لن یجورا
فهل انا بلّغت؟ قالوا نعم ... فقال اشهدوا غُیّباً او حضورا
یُبلّغ حاضرکم غائباً ... و اشهد ربّی السمیع البصیرا
فقوموا بامر ملیك السما ... یبایعه کلّ علیه امیرا
فقاموا لبیعته صافقین ... اکفّا فاوجس منهم نکیرا
فقال: الهی وال الولیّ ... و عاد العدوّ له و الکفورا
و کن خاذلاً للاولی یخذلون ... و کن للاولی ینصرون نصیرا
فکیف تری دعوة المصطفی ... مجاباً بها ام هباء نثیرا
احبّك یا ثانی المصطفی ... و من اشهد الناس فیه الغدیرا(۲)

---

(۱) و روز (اجتماع نزد درختان بزرك) درختانی که در غدیر خم است، آشکار نمود (رسول خدا صلی الله علیه و آله) برای او (علی علیه السلام) ولایت را اگر امر او اطاعت میشد! ولیکن آنمردان؛ گردن نهادند و دست اطاعت نسبت بولایت او دادند. پس من ندیدم کالائی گرانبها تر از آن (ولایت) مترجم.

(۲) برای اینست که پروردگار او (علی علیه السلام) را بسمت وصایت و پشتی بانی بهترین خلق بر گزید، پس بپا خاست (پیغمبر صلی‌الله علیه وآله) در غدیر خم وبارهای←

و از جملهٔ آنها : عبدی کوفی . از شعرای قرن دوّم است در قصیدهٔ بائیه بزرگ او که از جملهٔ آن این ابیات است :

وكان عنها لهم في خُمٍّ مزدجر — لمّا رقى احمد الهادي على قتب
وقال والناس من دان اليه ومن — ثاو لديه و من مصغ و مرتقب
قم يا عليّ فانّي قد اُمرت بأن — ابلغ النّاس والتبليغ اجدر بي
انّي نصبت عليّاً هاديا علماً — بعدي و إنّ عليّاً خير منتصب
فبايعوك و كلٌّ باسط يده — اليك من فوق قلب عنك منقلب(۱)

سفر را فرو نهاد و از راه رفتن دست کشید درختان برای او روفته و برطرف شد پس برمنبری که از جهاز شتران بود برآمد و در هنگام نیمروز زایران خانه خدارا ندا فرمود و کوچك و بزرك نزد او آمدند پس فرمود در حالیکه حیدر (علی علیه السلام) در دست او (رسول صلی الله علیه وآله) بود واشاره میفرمود (رسول صلی الله علیه وآله) بسوی او(علی علیه السلام) آگاه باشید هر که ، من مولای اویم ، این مولای او است ، این حکمی است که هرگز درخور انحراف نیست ، پس آیا من (امر خدا را) ابلاغ کردم ؟ گفتند ، بلی . فرمود پس گواه باشید حاضران و غائبان و آنها که حاضرند بغایبین ابلاغ نمایند وخداوند شنوا وبینا راگواه میگیرم پس برخیزید بامر خداوند آسمان وهمگان او را برخود امیر دانند وبا او بیعت نمایند ، پس برخاستند وکف برکف اوزدند وبیعت کردند ، وآنجناب (پیغمبر صلی الله علیه وآله) ازآنان احساس نارضایتی فرمود ، سپس گفت ، خدای من ، دوست بدار دوست او را و دشمن بدار دشمن او و ناسپاسی کننده او را و خوار گردان خوار کننده او را ونسبت بیاران او یار باش ، پس چگونه می بینی دعوت پیغمبر برگزیده را ؟ آیا اجابت شد و یا امر او بهدر رفت ؟ ! ای ثانی پیغمبر برگزیده ، وآنکه پیغمبر مردم را در غدیر در بارهٔ او حاضر ساخت من تو را دوست میدارم . مترجم .

(۱) و برای آنان در (خم) نسبت بامر ولایت انذار و تبلیغی بود ، آنگاه که پیامبر راهنما بر جهاز شتران بر آمد و درحالیکه بعضی باو نزدیك وبرخی دربرابرش ایستاده و گوش بسخنان او فرا داده و منتظر سر انجام امر بودند بعلی علیه السلام فرمود ، برخیز ، همانا بمن امر شد که بمردم ابلاغ کنم و این کار مرا سزاوار و در خور است ، همانا من علی را باسمت راهنما و نشانهٔ بعد از خود وا داشتم و همانا علی بهترین کسی است که باین مقام منصوب شده است ، سپس همگان دست بیعت بسوی تو گشودند از روی دلی که از تو منحرف و دگرگون بود . مترجم .

و از جمله آنها : اسناد عربیت و ادب ابو تمام متوفای ۲۳۱ است ، درقصیدهٔ رائیه ای که از جملهٔ آن این ابیاتست :

ویوم الغدیر استوضح الحقّ اهله — بضحیاء لافیها حجابٌ ولا ستر

اقام رسول الله یـدعوهم بهـا — لیقربهم عرفٌ وینئاهم نکر

یمدّ بضبعیه و یعـلم أنّـه — ولیٌّ و مولیکم فهل لکم خُبر ؟

یروح و یغدو بالبیان لمعشر — یروح بهم غمرٌ و یغدو بهم غمر

فکان لهم جهرٌ باثبات حقّه — و کان لهم في بزّهم حقّه جهر (۱)

و گروهی از نوابغ دانشمندان که عارف برموز علم و عربیت بوده‌اند با التزام بموارد لغت و آگاهی بوضع الفاظ وتقید بموازین صحیح در ترکیب کلام و شعر از آن دسته پیروی نموده‌اند مانند : دعبل خزاعی ، و حمانی کوفی ، وامیر ابو فراس ، وعلم الهدی : مرتضی ، و سید شریف : رضی ، و حسین بن حجّاج و ابن رومی ، و کشاجم ، و صنوبری ، و مفجّع ، وصاحب بن عبّاد ، وناشی‌ءصغیر و تنوخی ، و زاهی ، و ابو العلاء سروی ، و جوهری ، و ابن علویّه ، و ابن حمّاد و ابن طباطبا ، و ابی الفرج ، و مهیار ، و صولی نیلی ، و فنجکردی و غیر آنها از بزرگان ادب و استادان لغت ، که آثار آنها با گذشت روزگاران پیوسته نقل‌وثبت

---

(۱) در روز غدیر ، نمودار گردید حق برای اهل آن در روز روشن بدون پرده و مانعی ، بیاداشت رسول خدا صلی الله علیه و آله (حق را) درحالیکه مسلمین را در آن روز روشن دعوت فرمود تا آنها بنیکی و صلاح بگرایند و از بدی و فساد دور باشند ، بازوان او (علی علیه السلام) را کشید در حالیکه اعلام میفرمود که او ولی و مولای شما است ، آیا باین امر آگاهی دارید ؟ ! صبح و شام پیوسته برای‌گروهی حقیقت را بیان وعیان میساخت ، گروهی که تیره‌گی (عصبیت و عناد) شام آنها را فرامی‌گرفت و صبح فرامی گرفت ، حق ولایت برای آنگروه آشکار و عیان ثابت و استوار میشد و آنها نیز آشکار و عیان جفا میکردند و حق را از او سلب مینمودند (بنظرنگارنده(سینا)اولی‌واصح بجای «لهم» اولی «له» است وگویا شعر بدین شکل واردشده و مراد اینست که رسول‌اکرم پیوسته حق علی علیه‌السلام را آشکار میساخت و مردم کینه توزنیز پیوسته آنحق را انکار می نمودند) مترجم .

گشته تا عصر و زمان ما ، و برای هیچ سخندان و اهل فن روا و ممکن نیست که بخطای همهٔ آنها در تشخیص حکم کند ، چه تمامی آنان خود سر چشمه لغات و مرجع اصلی امّت در ادب میباشند .

و در این زمینه افراد و دسته‌هائی از مردم بوده‌اند که از آن لفظ (مولی و ولیّ) این معنی را فهمیده‌اند و آنها اگر چه با شعر بدان اشعار نکرده‌اند ، ولی در سخنان صریح خود آنرا آشکار ساخته‌اند و یا از مضمون خطابشان این معنی آشکار گشته ، و از جمله آنان شیخین (ابوبکر وعمر) هستند ، هنگامیکه‌بمنظور تهنیت و بیعت به نزد امیر المؤمنین علیه‌السلام آمدند در حالیکه میگفتند : « امسیت یابن ابی طالب مولی کلّ مؤمن ومؤمنه[1] » نمیدانم کدام یك ازمعانی مولی که تطبیق آن بر مولای ما امکان داشته قبل از آنروز وجود نداشته تا تازه شناخته‌شود و شیخین بیایند و برای خاطر آن او را تهنیت گویند وتصریح نمایند که درآنروز موسوم و موصوف بآن گردیده ؟! آیا آن معانی عبارت از نصرت و محبّت است که علی علیه‌السلام از روزیکه از پستان ایمان شیر خورده وبا برادر و پسر عم بر گزیدهٔ خود نشؤ ونما کرده پیوسته متّصف بآنها بوده ؟! یامعانی دیگر مولی که نمیتوان آنها را در این مقام بخصوص منظور ومراد دانست ؟! نه بخدا قسم نه این و نه آن هیچیك نبود و جز همان معنائی نبود که همه حاضرین آنرا فهم نموده اند یعنی اولویت علی علیه‌السلام بآندو نفر و بجمیع مسلمین از خودشان و بر همین معنی‌ومبنی با او بیعت کردند و او را تهنیت گفتند .

و از جمله آنها (که همین معنی را از کلمهٔ مولی فهمید) حارث بن نعمان فهری (یا جابر بن نعمان فهری) است که فوراً پاداش عناد و انکار او باو رسید ، آنروزیکه آمد نزد رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله و گفت : یا محمّد ! ما را بشهادتین و بنماز و زکات و حج امر کردی و باین او امر اکتفا ننمودی تابازوی پسر عمّت را گرفتی و او را بلند نمودی و بر ما برتری دادی و گفتی : « من کنت مولاه فعلی

(۱) داستان تهنیت با اسنادها و تفاصیل آن در صفحات ۱۷۸ - ۱۹۶ گذشت .

مولاه» . که داستان آن در صفحه ۱۲۷ ـ ۱۳۷ گذشت .

آیا مقصود ملازم با تفضیل (بر تری دادن) که این کافر حسود و معاند را گران آمد و تردید نمود که آن از طرف خداوند است ویا بمقتضای محبت وعلاقه شخص پیغمبر ﷺ است ممکن است دو معنی پیش گفته (ناصر ـ محب) یا غیر آن از سایر معانی (مولی) باشد ؟ ! گمان ندارم فکر آزاد تو (خوانندهٔ عزیز) چنین احتمالی را بپذیرد و روا بداند ؟ ! بلکه ضمیر روشن ونیروی درك توبا کمال صراحت بتو میگوید : معنی این کلمه همان ولایت مطلقه ایست که ستمکاران قریش در بارهٔ خود رسول خدا ﷺ بدان ایمان نیاوردند مگر بعد از آنکه بوسیله آیات باهره (و معجزات) مقهور گشتند و نیروی برهان و نبردهای خورد کننده آنها را زبون ساخت تا نصرت الهی و پیروزی حق رسید و دیدی که مردم دسته‌دسته و فوج فوج بدین خدائی گرائیدند ، ناچار پذیرش این معنی در بارهٔ امیر المؤمنین علیه السلام بالطبع بر آنها گران تر ومهم تر است ، منتهی آنچه را که معاندین در دل داشتند حارث بن نعمان آنرا آشکار نمود و خدای عزیز و توانا او را مورد عقوبت خود قرار داد ! !

و از جمله آنان (که همین معنی را از ولایت فهم نموده‌اند) آنگروهی هستند که برامیرالمؤمنین علیه السلام درمیدان وسیع کوفه واردشدنددرحالیکه عرض میکردند : **السلام علیك یا مولانا** امام علیه السلام برای واقف ساختن سایر شنوندگان وحاضرین بر معنی درست ، از آنها توضیح خواست و فرمود : من چگونه مولای شما هستم در حالیکه شما گروهی از عرب هستید ؟ ! آنان درجواب آنحضرت عرض کردند: ما از رسول خدا ﷺ در روز غدیر خم شنیدیم که میفرمود : «من کنت مولاه فعليٌ مولاه [1] » خوانندهٔ گرامی خود میداند : آن مولویّت که در نظر عرب (عربی که هرگز در برابر هر کس خاضع نمیشود) مورد اهمّیت ودارای عظمت

(1) مراجعه شود بآنچه در گذشته دائر باسنادهای این حدیث و متن آن در ص ٤٦-٥٢ بیان داشتیم .

است تنها ، محبت یا نصرت و یا سایر معانی عرفی مولی نبوده . بلکه این مولویت همان ریاست کبری و سروری است که تحمل آن برای آنان سخت و دشوار بوده مگر موجبی برای خضوع و گردن نهادن آنها در قبال آن معنی دست دهد ، و معنای مزبور همانست که در حضور آنجمعیت امیر المؤمنین علیه‌السلام بطور استفهام توضیح خواست و آنها را ملزم ساخت که در جواب آنحضرت عرض نمودند که از نص و تصریح رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله آنرا فهمیده‌اند ودرك نموده‌اند .

درك وفهم این معنی حتی برزنان پرده‌نشین پوشیده نبوده چنانکه در ص ۷۹ از زمخشری در ربیع الابرار نقل نمودیم که بانو دارمیهٔ حجونیه که معاویه از سبب دوستی او نسبت به امیر المؤمنین علیه‌السلام و کینه او نسبت بخودش پرسش نمود؟ آن بانو استدلال باموری نمود ، از جمله باین امر که : رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله سمت ولایت را برای امیرالمؤمنین علیه‌السلام در روز غدیر خم بر قرار فرمود و کینه خود را نسبت باو (معاویه) باین علت اعلام نمود که او (معاویه) با کسی جنگ کرده که بر امر خلافت از او (معاویه) اولی بوده و آنمقامی را که در خورآن نبوده‌طلب نموده ، و معاویه بر او در این امور انکاری ننمود ! ! وقبل از همهٔ این اموروذلائل مناشدهٔ شخص امیر المؤمنین علیه‌السلام و احتجاج و استدلال آنجناب است در روز رحبه که بــه تفصیل اسنادهــا و طرق صحیحه آن در صفحات ۱۴ ــ ۴۴ اشعار شدو جریان مناشده و احتجاج آنجناب در هنگامی صورت گرفت که در امر خلافت مورد معارضه و منازعه قرار گرفته بود و بآنجناب رسیده بود که مردم (در اثر القائات مغرضانه وتبلیغات سوء)آنحضرت را نسبت بآنچه که دایربتفضیل (برتری و اولویت) خود از پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله نقل و روایت فرموده بود ، متهم ساخته و در مقدم داشتن آنحضرت بر سایرین تردیدنموده بودند ! مناشدات واستدلال آنحضرت بشرحی که در صفحات ۴۰ و ۲۲۳ و ۲۲۴ و ۲۳۰ و ۲۳۸ مذکور است بیان شد و برهان الدین حلبی در جلد ۳ « سیرة الحلبیه » ص ۳۰۲ گوید آنجناب بحدیث غدیر احتجاج و استدلال فرمود پس از آنکه امر خلافت بآنحضرت بر گشت ،

بمنظور ردّ و ابطال دعاوی آنکه با آنجناب در امر خلافت معارضه و منازعه نمود.

با این حالات و کیفیات آیا معنای دیگری برای مولی جز آنچه ما میگوئیم و جز معنائی که خود آنجناب فهم و درك کرده یا آنانکه از صحابه برای او شهادت و گواهی دادند و آنانکه برای پنهان داشتن فضیلت او کتمان شهادت کردند تا مبتلای بلای افتضاح آور شدند یا آنانکه با او طریق منازعت پیمودند تا دهنهایشان بواسطهٔ آن شهادت بسته شد ، فهمیدند معقول و متصور هست ؟ و گرنه در برابر معارضه و منازعهٔ امر خلافت در معنی حبّ و نصرت چه گواهی برای آن جناب بود د حال آنکه این دو معنی شامل سایر مسلمین هم بود و اختصاص بآنجناب نداشت، مگر بنا برتعریفی که بزودی ذکر آنرا خواهیم نمود وآن‌همان معنی اولویت است که مطلوب ما است.

و آنها که بر موارد استدلال و احتجاج بین افراد اُمّت و اجتماعات آنان یا باحتجاجاتی که در خلال کتب بسیار از قدیم‌ترین ازمنه تا عصر حاضر تألیف و تصنیف گردیده بر رسی و وقوف یافته‌اند بخوبی میدانند که اهل لسان از حدیث غدیر خُم جز همان معنی او لویّت که در اثبات امامت مطلقه بدان استدلال‌میشود معنی دیگری نفهمیده‌اند که عبارتست از همان اولویت از هر فرد نسبت بجان و مال او در امر دین ودنیایش ، همان اولویت که برای رسول‌خدا ﷺ وجانشینان منصوص او بعد از او مسلم و ثابت است ، ما وقوف بر این حقیقت را بمقدار احاطه اهل بحث و قدرت علمی اهل تتبّع و تحقیق محول نموده و بیش از این در اینمقام بسط سخن نمیدهیم.

« مفعل بمعنای افعل »

اما در خصوص اینکه مراد از لفظ « مولی » در لغت همان « اولی » است و یا اینکه « اولی » یکی از معانی « مولی » است ، برای بدست آوردن برهان بر این امر شما خواننده (گرامی) را کافی است آنچه که در کلمات مفسّرین ومحدثین خواهید یافت در تفسیر قول خدای تعالی در سورهٔ (حدید) : فالیوم لایؤخذمنکم فدیة ولا من الّذین کفروا مأواکم النّار هی مولیکم و بئس المصیر [1] بعض از مفسّرین منحصراً کلمهٔ مولی را در تفسیر این‌آیه به (اولی) تفسیر نموده وبعضی ـ اولی ـ را یکی از معانی مولی دانسته ـ از جملهٔ دستهٔ اوّل (یعنی آنها که‌مولی را منحصراً به اولی تفسیر کرده‌اند) :

۱ ـ ابن عبّاس در تفسیرش ـ از تفسیر فیروز آبادی ص ۳۴۲

۲ ـ کلبی [2] که فخر رازی در جلد ۸ تفسیرش در ص۹۳ از اوحکایت‌نموده

۳ ـ فرّاء ـ یحیی بن زیاد کوفی نحوی متوفای ۲۰۷ ، که فخر رازی در جلد ۸ تفسیرش در ص ۹۳ از او حکایت نموده .

٤ ـ ابو عبیدة معمّر بن مثنّی بصری ، متوفای ۲۱۰ ، که فخر رازی دد جلد ۸ تفسیرش در ص ۹۳ از او نقل نموده و استشهاد او را به بیت لبید ذکرنموده بیت لبید :

فغدت کلا الفرجین تحسب انّه مولی المخافة خلفها و امامها [3]

---

(۱) ترجمه ـ یعنی (خطاب بمنافقین) پس در روزمحشر از شما فدیه گرفته نمیشود ـ یعنی هیچ اقدامی که جبران استحقاق عذاب را بکند از شما پذیرفته نیست و همچنین‌از سایر کفار ـ جایگاه شما آتش است و آتش اولی است بشما که بواسطه کفر و نفاق شما را در بر گیرد و در اختیار خود قرار دهد و چه بد سر انجام و عاقبتی است .

(۲) محمد بن سائب مفسر نسابه متوفای ۱۴۶ در کوفه .

(۳) لبید ـ ابو عقیل ـ لبید بن ربیعة بن عامر بن مالك بن جعفر بن کلاب بن ربیعة بن عامر بن صعصعة عامری ـ از شرفاء عصر جاهلیت و اسلام بوده درسال۴۱هجری درسن ۱۴۰ ←

و استاد بزرگوار مفید نیز این معنی را از ابو عبیده در رسالهٔ خود که در معنی مولی تالیف نموده ذکر کرده ، و شریف مرتضی در « شافی » از کتاب خود (غریب القرآن) نیز ذکر نموده و استشهاد او را به بیت لبید نیز قید کرده ـ و شریف جرجانی درجلد ۳ (شرح المواقف) ص ۲۷۱ با نقل این قول از او استدلال نموده برای ردّ بر صاحب متن .

۵ ـ اخفش اوسط . ابوالحسن سعید بن مسعده نحوی متوفای ۲۱۵ . این معنی را فخر رازی در « نهایة العقول » از او و همچنین استشهاد او را به بیت لبید نقل نموده .

۶ ـ ابوزید سعد بن اوس لغوی بصری ، متوفای ۲۱۵ ، صاحب کتاب «جواهر العبقریّه » معنی مزبوررا از او نقل کرده .

۷ ـ بخاری ابو عبدالله محمد بن اسماعیل ، متوفای ۲۱۵ این معنی را در ج ۷ صحیح خود ص ۲۴۰ بیان نموده .

۸ ـ ابن قتیبه ، متوفای ۲۷۶ (شرح حال او در ج۱ ص۱۶۱ ذکر شده) در جلد ۲ « القرطین » در صفحه ۱۶۴ این معنی را عنوان نموده و به بیت لبید استشهاد جسته .

۹ ـ ابوالعباس ثعلب احمدبن یحیی نحوی شیبانی، متوفای ۲۹۱ ، قاضی زوزنی حسین بن احمد ، متوفای ۴۸۶ در شرح ـ سبعه معلقه ـ در بیت لبید نامبرده گوید :

ـ سالگی وبقولی ۱۵۷ سالگی وفات یافته ـ حساس ترین سخنی که (بروایت از رسول خدا صلی الله علیه و آله) در عرب گفته شده این سخن لبید است ، الا کل شیء ماخلا الله باطل ـ بیت مورد استشهاد منسوب باو از قصیده‌ایست شامل ۸۸ بیت که قصیدهٔ مزبور از جمله قصاید هفتگانه است که در کعبه آویخته بوده و بنام سبعهٔ معلقه مشهور گشته ـ اجمال معنی شعر ، در وصف گاو وحشی است که از صدای آدمیان (که در تعقیب او بودند) هراسناك شد تا بحدی که انست صدا از جلو او بوده یا از عقب و کدام یك از جلو و عقب اولی بترس واندیشه است بین دو دست و دو پای چهار پایان را فرج مینامند) ـ نقل‌ازشرح معلقات سبعه ـ مترجم

تغلب گفته : همانا مولی در این بیت بمعنای اولی بچیز است ، مانند قول (خدای تعالی) «مأویکم النار هی مولاکم» یعنی : آتش اولی بشما است .

۱۰ - ابوجعفرطبری ، متوفای ۳۱۰ معنی مزبوررا در ج۹ تفسیر خودص۱۱۷ ذکر نموده است .

۱۱ - ابوبکر انباری ، محمدبن قاسم لغوی ، نحوی ، متوفای ۳۲۸ معنی‌مزبور را در تفسیر خود بنام (مشکل القرآن) ذکر نموده و شریف مرتضی در « الشافی » از اونقل واستشهاد اورابه بیت لبید آورده است ،ابن بطریق نیز در«العمده» ص۵۵ از او نقل نموده است .

۱۲ - ابوالحسن‌رمانی، علی‌بن‌عیسی‌مشهوربه ورّاق نحوی ، متوفای۸۲/۳۸٤ فخر رازی در «نهایة العقول» معنی مزبورا از او نقل نموده .

۱۳ - ابو الحسن واحدی ، متوفای ٤٦۸ (شرح حال او در صفحه۱۸۳ج ۱ مذکور است) در «الوسیط» آورده : «مأویکم‌النار هي مولاکم» یعنی جایگاه‌شما آتش است ، آتش اولی (سزاوارتر)است بشما بعلت آنچه از گناهان مرتکب‌شده‌اید یعنی همانا‌آتش است که برشما ولایت میکند ، بعلت اینکه امر شما در اختیار آن میباشد پس آتش اولی بشما است از هر چیزی .

۱٤ - ابو الفرج ابن جوزی ، متوفای ۵۹۷ (شرح حال او در ج ۱ ص۱۹۱ ذکر شده) معنی مزبوررا در تفسیرخود « زادالمسیر» ازابی عبیده نقل‌وآنراپسندیده است .

۱۵ - ابو سالم محمد بن طلحه شافعی ، متوفای ٦۵۲ این معنی را در « مطالب السؤل» ص ۱٦ عنوان نموده .

۱٦ - شمس الدین سبط ابن جوزی حنفی ، متوفای ٦۵٤ در « التذکره » صفحه۱۹ آنرا ذکر کرده .

۱۷ - محمد بن ابی بکر رازی صاحب « مختار الصحاح » در «غریب القرآن »

(كه در سال٦٦٨ از آن فراغت يافته) گويد : مولى آنكسي‌است كه‌اولي(سزاوارتر) بچيز است و از اين قبيل است قول خداى تعالى : «مأواكم النارهي مولاكم» يعنى آن (آتش) اولى (سزاوارتر) است بشما ، و مولى درلغت برهشت وجه است واز جمله آن هشت وجه اولى بالشيء را بشمارآورده است .

١٨ ـ تفتازانى ، متوفاى ٧٩١ ، در«شرح المقاصد» ص ٢٨٨ نقل ازابي‌عبيده معنى مزبور را ذكر كرده .

١٩ ـ ابن صبّاغ مالكى ، متوفاى٨٥٥ (شرح حال او در ج ١ ص٢١١ذكر شده) در «الفصول المهمّة» ص ٢٨ اولى بالشيء را از معانى كلمه مولى كه‌درقرآن عزيز استعمال شده بشمار آورده است .

٢٠ ـ جلال الدين محمّد بن احمد محلّي شافعى ، متوفّاى ٨٥٤ در « تفسير جلالين » .

٢١ ـ جلال الدين احمد خجندى ، در«توضيح الدلائل على ترجيح الفضايل» از او نقل شده كه گويد : مولى بچند معنى اطلاق مى شود ، و از جمله آن معانى اولى است ، در قول خداى تعالى : « هي مولاكم » يعنى آن (آتش) اولى بشما است .

٢٢ ـ علاء الدين قوشچى ، متوفّاى ٨٧٩ ، همان معنى را در شرح تجريد ذكر نموده .

٢٣ ـ شهاب الدين احمد بن محمّد خفّاجى حنفى متوفاى ١٠٦٩ ، در حاشيه تفسير بيضاوى بااستشهاد به‌بيت لبيد معنى‌مزبوررا آورده است .

٢٤ ـ سيد امير محمّدصنعاني ، در«الروضة النديّة» بانقل از فقيه حميدمحلّي‌معنى مزبوررا ذكر كرده .

٢٥ ـ سيدعثمان‌حنفي‌مكّي،متوفاى ١٢٦٨،در ج ٢ « تاج التفاسير » ص١٩٦ آنرا ذكر كرده .

۲۶ ـ شیخ حسن عدوی حمزاوی مالکی ، متوفای ۱۳۰۳ در «النور الساری» حاشیه صحیح بخاری ج ۷ س ۲٤۰ گوید : « هي مولاکم» یعنی آتش اولی (سزاوار تر) است بشما از هرجایگاهی بنا بر کفر وتردید شما (دردین) .

۲۷ ـ سید محمد مؤمن شبلنجی ، در «نور الابصار » ص ۷۸ همان معنی‌را ذکر کرده .

و از جمله گروه دوم ـ یعنی آنها که (اولی) را یکی ازمعانی‌مولی‌دانسته‌اند :

۲۸ ـ ابو اسحاق احمد ثعلبی ، متوفای ٤۲۷ در « الکشف والبیان » گوید : « مأویکم النار هي مولاکم » یعنی آتش یار ومونس شما و اولی واحق است باینکه مسکن شما باشد ، سپس به‌بیت لبید مذکور استشهاد نموده .

۲۹ ـ ابو الحجاج یوسف بن سلیمان شنتمیری ، متوفای ٤۷٦ در « تحصیل عین الذهب » (ط ـ حاشیه کتاب سیبویه) ج۱ص۲۰۲ این معنی را در گفتار لبیدذکر نموده و بآیه کریمه استشهاد کرده است .

۳۰ ـ فرّاء حسین بن مسعود بغوی ، متوفای ۵۱۰ در «معالم التنزیل » همان معنی را ذکر کرده .

۳۱ ـ زمخشری ، متوفای ۵۳۸ ، در ج ۲ « الکشاف » ص ٤۳۵ آنرا ذکر و استشهاد به بیت لبید نموده ، سپس گوید : جایز نیست که (در آیه مبارکه : هي مولاکم) مراد «هي ناصرکم» باشد تاآخر .

۳۲ ـ ابوالبقاء محبّ‌الدین‌عکبری بغدادی ،متوفای٦۱٦در ص۱۳۵تفسیرش آنرا ذکر نموده .

۳۳ ـ قاضی ناصر الدین بیضاوی متوفای ٦۹۲ ، در ج ۲ تفسیرش ص ٤۹۷ آنرا ذکر وبه بیت لبید استشهاد نموده .

۳٤ ـ حافظ‌الدین‌نسفی‌متوفای ۷۱۰/۷۰۱درتفسیرخود (حاشیۀ تفسیرخازن) جلد ٤ ص ۲۲۹ آنرا بیان نموده .

۳۵ ـ علاء الدین علی بن محمد خازن بغدادی ، متوفای ۷۴۱ در ج ٤ تفسیرش صفحه ۲۲۹ آنرا ذکر کرده .

۳۶ ـ ابن سمین احمد بن یوسف حلبی ، متوفای ۸۵۶ در تفسیرخود «المصون في علم الكتاب المكنون » گوید : « هي مولاكم » ، جایز است که مولی مصدرباشد یعنی آتش ولایت شما است ، یعنی دارای ولایت شما ، و نیز جایز است اسم مکان باشد ، یعنی : مکان ولایت شما ، وجایز است که بمعنای اولی بکم باشد مانندا ینکه میگوئی «هو مولاه » (یعنی او اولی باواست) .

۳۷ ـ نظام الدین نیشابوری ، در تفسیر خود (حاشیه تفسیر رازی) ج۸ آنرا ذکر کرده .

۳۸ ـ شربینی شافعی ، متوفای ۹۷۷ در ج ٤ تفسیرش ص ۲۰۰ آنرا ذکر و استشهاد به بیت لبید نموده .

۳۹ ـ ابو السعود محمد بن محمد حنفی قسطنطینی متوفای ۹۷۲ در ج ۸ تفسیرش (حاشیه تفسیر رازی) ص ۷۲ این معنی را ذکر نموده سپس بقیه معانی (مولی) را بیان کرده است .

٤۰ ـ شیخ سلیمان جمل ، در حاشیه که بر تفسیر جلالین نوشته و آنرا بـه (فتوحات الهیه) نامیده و در سال ۱۱۹۸ از آن فراغت یافته این معنی را ذکر کرده است .

٤۱ ـ مولی جار الله ، الله آبادی ، درحاشیهٔ تفسیر بیضاوی گوید : مولی‌مشتق از اولی است بحذف زیادتی .

٤۲ ـ محبّ الدین افندی ، در کتاب خود (تنزیل الآیات علی الشواهدمن الابیات) چاپ سال ۱۲۸۱ در شرح بیت لبید ، معنای مزبوررا عنوان نموده .

اگر این گروه که همه پیشوایان علم عربیت و اساتید لغت هستند این‌معنی را از معانی لغوی لفظ مولی نمیدانستند برای آنها روا نبود که آنرا به « اولی » تفسیر نمایند ، واما سخن بیضاوی بعد ازذکرمعنی اولی که گوید : وحقیقت معنای

آن « محراکم » میباشد یعنی جایگاهی که در بارهٔ آن سزاوار است گفته شود که « هو اولی بکم » یعنی آن لایقتر است بشما مانند اینکه گوئی : « هو مئنةالکرم» یعنی او مکان گفتار گوینده است که : « انه الکریم » یعنی براستی او کریم‌است یا معنای : «اولی بکم » بمعنی : « مکانکم عمّا قریب » میباشد که از ولی بمعنای قرب است . یابمعنی«ناصر کم» است یعنی یارشما به طبق قول شاعر که گفته :تحیّة بینهم‌ضرب‌وجیع»یعنی‌سلام وتحیّت‌میان‌ایشان‌عبارت‌است‌ازضربت دردناك ، یامعنای « مولاکم » : متولیکم باشد ، یعنی : (آتش) عهده دار شما است چنانکه موجبات آنرا در دنیا عهده داربوده‌اید .

مقصود بیضاوی از این شرح بیان معنی حقیقی لغوی آن که در آغاز بدان تصریح نموده نیست ، بلکه مقصودش‌بیان حاصل معنی است ومقدم داشتن این‌معنی که : «هي اولی بکم » ، واستشهاد او به بیت لبید که جز این معنی (اولی) درآن احتمال داده نشده است ، مشعر بر اینست که معنی اصلی وحقیقی کلمهٔ (مولی) همان (اولی) است وسخن اخیر او که گفته : جایگاهي که در بارهٔ آن سزاوار است گفته‌شودالخ ونکته سنجی‌اودرتقریب بقیّهٔ معانی‌بنحوی‌ازعبارات که هریك‌از آنها مناسب بایکی از آن‌معانی است باستثنای معنی « اولی » ازلحاظ تقریب معنی از وجهه لغوی نیست بلکه معنی‌لغوی را بامقدّم داشتن آن واستشهاد به بیت لبید تثبیت نموده ودر اینجا مراد تقریب معنی از وجههٔ قصد واراده است (بعبارت دیگر مرادش اینست که ازآن معنی لغوی درآیه ، مراد ومقصود آن معانی است که بیان داشته‌است) وآنچه در تفسیر نسفی مذکور است قریب باین است .

وخازن گوید : «هي‌مولاکم: ای ولیّکم» یعنی (درآیه مورداستشهاد) مولی بمعنای وليّ‌است ، و گفته شده که بمعنای اولی است ، یعنی آتش اولی(سزاوارتر) بشما است‌برای گناهانی که‌مرتکب شده اید ، و معنی چنین میشود : آتش است که متولی امر شما میشود زیرا آتش امر شما را در اختیار گرفته و شما خود را (بسبب کفر ونفاق) تسلیم آن نموده اید ، پس آتش ازهر چیزی اولی (سزاوار)

تر است بشما ، و گفته شده که معنای جمله « هي مولاکم » اینست که : مولی و ناصری برای شما نخواهد بود ، زیرا کسی که آتش مولای او باشد مولای دیگر ندارد ، اه .

اما تفسیر آن به ولی ، اینهم منافاتی با نظر ما ندارد زیرا ثابت ومحقق شده که ولی بامولی در معانی متعددی یکسان است و ازجملهٔ آن معانی : اولی بامر است و قریباً این موضوع برای شما بوضوح خواهد پیوست انشاء الله تعالی ، بنا بر این هردو قول تنها در تعبیر مغایرت دارند ودر حقیقت مباینتی ندارند ، و آنچه بعد از این امر بیان شده همانطور که قبلا اشعار نمودیم تقریبی است برای ارادهٔ معنی ، و قول سوم عبارتست از ذکر لازمهٔ معنی خواه ولی باشد و خواه اولی ، و بنا بر این بین آن نیز باآنچه از تفسیر لفظ بیان شدمنافاتی وجود نخواهد داشت ، ودراینجا آیات دیگری نیز هست که مولی درآنها به معنای اولی بامر استعمال شده ، ازجملهٔ آن آیات است : قول خدای تعالی درسوره بقره : « أنت مولانا» ثعلبي در«الکشف والبیان » میگوید : یعني : ناصرنا وحافظنا وولیّنا واولی بنا .

وقول خدای تعالی در سورهٔ آل عمران : « بل الله مولاکم » احمد بن حسن زاهد درواجکی در تفسیر خود مشهور به زاهدی گوید : یعنی « الله اولی بأن یطاع» خداوند اولي (سزاوار) تر به اینست، که اطاعت شود .

وقول خدای تعالی درسورهٔ توبه : « ما کتب الله لنا هو مولانا وعلی الله فلیتوکّل المؤمنون » ابو حیان در جلد ٥ تفسیرش در ص٥٢ گوید : کلبی گفته است : « هو مولانا یعني هو اولی بنا من أنفسنا في الموت والحیاة » یعنی : او اولی (سزاوار) تر است بما از خود ما درمرگ وزندگی ، وگفته‌شده : «مالکنا وسیّدنا فلهذا یتصرف کیف یشاء » یعني مالك ما و آقای ما است پس برای این سمت (که بر ما دارد) هرطور بخواهد تصرف مینماید ، وسجستانی عزیزی در «غریب القرآن » ص ١٥٤ گوید : یعنی وليّ ماست ، ومولی برهشت وجه است : مُعتِق (آزاد کننده) مُعتَق (آزاد کرده شده) ووليّ ، واولی بالشيء ، وابن عمّ ، وداماد ، وهمسایه وهم‌پیمان .

﴿سخن رازی در مفاد حدیث﴾

رازی آمده و شبهه هائی را از روی شك و تردید که از اظهار آن عاجز و ناتوانست دردهن جویده گاهی فرو برده و زمانی نشخوار کرده و بمیان می گذارد و با تمایل بفراز و نشیب میخواهد آنها را با صورت پسندیده و کسوت زیبا نشان دهد.

نامبرده بعد از نقل معنی «مولی» به اولی از جماعتی، چنین میگوید: «قال تعالی: مأویکم النار هي مولیکم وبئس المصیر» در لفظ مولی اینجا اقوالی است، یکی از آن اقوال از ابن عباس است که گفته: مولیکم، یعنی مصیرکم (باز گشت شما) و تحقیق این معنی اینست که: مولی موضع ولی است و آن عبارتست ازقرب (نزدیکی) وبنابراین معنی چنین میشود: همانا آتش جایگاه شماست جایگاهی که بدان نزدیك میشوید و بآن میرسید. معنی دوم از کلبی است، یعنی: اولی بکم، وهمین معنی ـ قول زجاج و فراء و ابی عبیده است، و بدان، آنچه را که اینان گفته اند معنای (کلمه است) نه تفسیر لفظ، زیرا اگر مولی و اولی در لغت یکی بودند، استعمال هر یك ازآنها بجای آندیگری صحیح می‌بود، آنوقت لازم بود که گفته شود: **هذا مولی من فلان** (همانطور که گفته میشود هذا اولی من فلان) و چون این درست نیست خواهیم دانست که آنچه در این باره گفته اند معنی است نه تفسیر واینکه ما باین نکته دقیق آگاهی دادیم برای اینست که: شریف مرتضی هنگامیکه تمسك جسته در امامت علی علیه السلام بقول (رسول خدا صلی الله علیه و آله): «من کنت مولاه فعلي مولاه»، گفته که: یکی از معانی مولی ـ اولی ـ است وبرای اثبات این امر استدلال باقوال ائمهٔ لغت در تفسیر این آیه نموده باینکه معنای مولی ـ اولی ـ میباشد، و چون ثابت شد که لفظ مزبور (لغةً) متحمل این معنی (اولی) میشود ناچار (در این مورد) باید حمل بهمین معنی شود زیرا معانی دیگر

مولی یا ثبوت آن در مورد علی علیه السلام آشکار است ، مانند ابن عم (۱) و ناصر بودن و یا محققاً در این مورد منتفی است ، مثل معنی ـ معتِق و معتَق (آزاد کننده و آزاد شده) ـ بنابراین بر تقدیر اول (تحقق ثبوت) اطلاق این لفظ عبث خواهد بود و بر تقدیر دوم (تحقق نفی) اطلاق کذب و خلاف واقع است ! و امّا ـ ما ـ با دلیل بیان کردیم که سخنان اینان دراین مورد بیان معنی است نه تفسیر وهنگامی که چنین شد استدلال بآن ساقط میشود ـ جلد ۸ تفسیر رازی ص ۹۳ .

و در « نهایة العقول » گوید : اگر روا باشد که مولی بمعنای اولی بیاید باید صحیح باشد که آنچه قرین یکی از این دو لفظ قرار میگیرد قرین آن لفظ دیگر نیز قرار گیرد ! و حال آنکه چنین نیست ، پس ممتنع است که مولی بمعنای اولی باشد .

بیان این ملازمه اینست که : واضع لغت جز در وضع الفاظ مفرده در برابر معانی مفرده آن بتنهائی تصرف دیگری ندارد ، ولی پیوستن بعض از این الفاظ ببعض دیگر بعد از آنکه هر یك از آن دو بمعنای مفرد خود وضع شده ، امریست عقلی (نه وضعی) ، مثلاً ، زمانی که ما گفتیم : انسان حیوان است ، افاده لفظ انسان حقیقت مخصوصه را بر حسب وضع آن است و افاده لفظ حیوان نیز حقیقت مخصوصه خود را برحسب وضع آن میباشد ، اما نسبت دادن حیوان بانسان بعد از پی بردن باینکه هریك از این دو لفظ در برابر معنای مخصوص وضع شده است امریست عقلی نه وضعی و پس از ثبوت این امر وقتیکه لفظ « اولی » برای معنائی وضع شده و لفظ (من) برای معنای دیگر ، درست بودن دخول یکی از آنها بدیگری بتجویز عقلی است نه وضع ، و پس از ثبوت این موضوع ، هر گاه مفهوم از لفظ « اولی » بدون کم و

---

(۱) این سخن غفلتی است شگفت زیرا بزودی پی‌خواهی برد که رسول اکرم صلی الله علیه وآله پسر عموی جعفر وعقیل و طالب وآل طالب بود در صورتیکه امیر المؤمنین پسر عموی آنان نبود بلکه برادر ایشان بود بنا بر این لازمهٔ این معنی اگر از لفظ مولی آن اراده شود کذبست نه از معانی است که ثبوت آن (بنا بادعای رازی) ثابت و آشکار است .

زیاد همان مفهوم از لفظ « مولی » باشد وعقل مقرون شدن مفهوم « من » را بمفهوم « اولی » درست تشخیص داد لازمه اش اینست که مقرون شدن آن (مفهوم من) بلفظ « مولی » نیز درست باشد ، زیرا صحت این اقتران بین دو مفهوم است نه بین دو لفظ .

بیان اینکه چنین نیست که : هر چه صحیح باشد دخول آن بر یکی از آندو ، صحیح باشد دخول آن بر آندیگری ، اینست که : گفته نمیشود هومولی من فلان: اومولی‌ازفلانی‌است، ولی‌درست است که گفته شود هومولی وهمامولیان: او یك مولی است ، و آندو دو مولی هستند ، و درست نیست که گفته شود هواولی بدون «من» وهما اولیان .

و نیز میگوئی هو مولی الرجل و مولی زید : او مولای آن مرد است و مولای زید است ، ونمیگوئی : او اولای آنمرد ـ او اولای زید است ، و نیز درست است که بگوئی هما أولی رجلین وهم اولی رجال : آندو ، اولای دو مرد هستند یا ـ آنها اولای مردانی هستند ، ولی نمیتوانی بگوئی : هما مولی رجلین وهم مولی رجال : آندو مولای دو مرد هستند و آنها مولای مردانی هستند ، و نیز درست است که گفته شود هو مولاه و مولاك : او مولای او است و او مولای تو است ، ولی گفته نمیشود هو اولاه و اولاك : او اولای او است و او اولای تو است ، این ایراد هم وارد نیست که : مگر درست نیست گفته شود : ما اولاه ؟ یعنی : چه مولائی است او ؟ زیرا میگوئیم که این ، افعل تعجب است ، نه افعل تفضیل ، بعلاوه در اینجا کلمه اولی فعل است ودر مورد قبلی اسم است ، و ضمیر در اینجا منصوب است و در مورد قبلی مجرور است ، بنا بر این جهات حمل مولی بر اولی جایز نیست ، تمام شد .

واگر بخواهی تعجب کنی جای تعجب است که : اختلاف احوال‌درمشتقات ازحیث لازم بودن ومتعدّی بودن بر حسب صیغه‌های مختلف‌آنها بر رازی پوشیده باشد ! ! اتحاد معنی یامرادف بودن الفاظ مربوط بذات و جوهر معانی است نه

بعوارضی که از انواع ترکیب یا تصریف الفاظ و صیغه‌های آنها بوجود میآید؟!
بنا بر این اختلاف حاصل بین مولی و اولی از لحاظ در بر گرفتن لفظ (اولی) حرف ـ ب ـ را و برهنه بودن لفظ (مولی) از آن همانا نـاشی از ناحیه صیغهٔ (افعل) است از این مادّه ـ همانطور که مصاحبت حرف (من) بطورمطلق‌مقتضای این صیغه (افعل) است ، و بنا براین ، مفاد و معنای ـ فلان ، اولی بفلان است،و معنای : فـلان مولای فـلان است ، یکی است وقتیکه از مولـی معنی اولـی بـه (سزاوارتر باو از دیگری) اراده شود ، کما اینکه لفظ أفعل با حال‌اضافه به‌تثنیه و جمع یا ضمیر آنها استعمال میشود ، (مثلاً) گفته میشود : زیدٌ افضل الرجلین ـ یا ـ زید افضلهما ـ یعنی : زید فاضل‌ترین آندو مرد است ـ یا ـ زید فاضل‌ترین آندو است ـ و ـ زیدٌ افضل القوم ـ یا ـ زیدُ افضلهم ـ یعنی : زید ، فاضل‌ترین آنگروهست ـ یا ـ زید فاضل‌ترین آنها است ، ولی اگر ما بعد کلمه مزبورمفرد باشد چنین (با حال اضافه) استعمال نمیشود ـ یعنی گفته نمیشود : زیدٌ افضل عمرو ، ودر چنین مورد ناچار با کمك حرف دیگر (من) باید استعمال‌شده‌و گفته شود زید افضل من عمرو ـ یعنی زید فاضل تر است از عمرو ، و با این کیفیت هیچ عاقلی تردید ندارد که در تمام این موارد معنی یکی است ، و همین طور است در سایر کلمات هم وزن با (افعل) مثل : اعلم اشجع . احسن . اسمح . اجمل‌و نظایر آنها .

خالدبن عبدالله ازهری در باب (افعل التفضیل) در کتاب خود (تصریح) گوید : واقع شدن لفظی بجای لفظ دیگر که با او مرادف(از حیث معنی متّحد) است ، وقتی درست است که مانعی در کار نباشد ، و در این مورد ، مانع همان (دستور) استعمال است زیرا ، اسم تفضیل جز با لفظ (من) که خاص آن میباشد با هیچیك از حروف‌جارّه سازش ندارد ، و گاه این لفظ (من) با مجرورش (یعنی اسمی که بر سر آن در آمده) حذف میشود ، و این در جائی است که حذف آن معلوم باشد ، مثل : « و الآخرة خیرٌ وابقی » .

مضافاً بر آنچه ذکر شد ، اشکالی را که رازی بآن‌تشبّث نموده شامل‌معانی دیگر مولی که او و غیر او ذکر نموده‌اند نیزمیشود ، از جمله معنای(ناصر) که در مورد حدیث (من کنت مولاه . . .) برای کلمه : «مولی» اختیار کرده ، چه آنکه بجای : ناصر دین الله ، مولی دین الله ، استعمال نشده ، و آنجا که (حکایت از) عیسی‌علی‌نبیّنا وآله‌وعلیه‌السلام‌در قرآن ذکر شده که : «من انصاری‌الی‌الله» بجای آن : «من موالیَّ الی الله» ، نگفته ، و حواریّون نیز در جواب : «نحن موالی الله» بجای نحن انصار الله نگفته‌اند .

و از جمله معانی مولی ، ولیّ است ، در بارهٔ ـ مؤمن ـ ولیّ الله ـ گفته شده ولی در لغت : مولی الله : وارد نشده ، در حالیکه ، گفته میشود : الله ولیّ المؤمنین و مولاهم . چنانکه راغب در کتاب خود (مفردات) در ص۵۵۵ باین‌نکته تصریح نموده [۱] .

وبا من بیائید تا یکی ازمعانی مولی را که همه بر آن متفق هستند ، بررسی کنیم ، یکی از معانی مورد اتفاق منعم علیه است ، و محسوس است که این معنی در مصاحبت «علی» با اصل آن (لفظ مولی) مخالف است ، ورازی ناگزیر است این معنی را در این مورد منع نماید ، مگر اینکه بگوید لفظ منعم با مجرورش (علیه) مجموعاً ورِوی هم‌معنای مولی است ، ولی نامبرده این معنی را در مورد (اولی به) که مجموع لفظ اولی ومجرور (به) روی هم معنای مولی باشد ، نمی پذیرد ! و علّت خود داری او در این مورد وجود امری است که هنگام شب آنرا اندیشیده [۲] است .

و این حالت در تفسیر الفاظ و مشتقات و بسیاری از کلمات مترادف اگر

---

(۱) ما این تفصیل و بحث دامنه دار مؤلف جلیل القدر را از نظر امانت درترجمه آوردیم و اگر ، خوانندگان فارسی زبان از اینگونه مطالب بهرهٔ نمی برند ، ولی برای اهل محاوره و آنها که در فنون عربیت واردند سودمند است ـ مترجم .

(۲) سابق بر این گذشت که این جمله در حکم مثل است . مترجم .

قائل بثبوت ترادف باشیم شایع و مطرد میباشد مثلاً ، گفته میشود : اجحف به و جحفه - یعنی او را بفوق طاقتش تکلیف نمود - اکبّ لوجهه و کبّه الله یعنی او را بر روی افکند خدا - احرس به وحرسه - یعنی اورا نگاهداری نمود - وزریت علیه زریاً و ازریت به : یعنی او را تحقیر و عتاب نمودم - و نسأ الله فی اجله و انسأ اجله - یعنی اجل او را بتاخیر انداخت خدا ، و رفقت به و ارفقته - یعنی با او مدارا و نرمی کردم ، و خرجت به و اخرجته ، یعنی او را خارج نمودم ، و غفلت عنه و اغفلته - یعنی : از او غافل شدم - و ابذیت القوم و بذوت علیهم ، یعنی سخن زشت بآن گروه گفتم ، و اشلت الحجر وشلت به - یعنی سنك را بلندنمودم ، چنانکه گفته میشود رأمت الناقه ولدها - یعنی عطفت علیه : شتر ماده متمایل بفرزند خود شد - اختتأله - یعنی خدعه - با او مکر نمود ، صلّی علیه - یعنی دعاله ، برای او دعا کرد ، خنقته العبرة - یعنی غصّ بالبکاء - گریه اورا گلو گیر کرده ، احتنك الجراد الارض یعنی استولی علیها : ملخ برزمین مستولی شد ، و(درقرآن) لأحتنكنّ ذرّیته ، یعنی أستولینّ علیهم : بر ذریهٔ او مستولی میشوم ، و گفته میشود : استولی علیه - یعنی : غلبه - بر او غالب شد و قدرت یافت ، و همهٔ این الفاظ که مرادف یکدیگر استعمال میشوند یك معنی را در بر دارند ، و گفته میشود : اجحف فلان بعبده - یعنی - کلّفه مالایطاق - بندهٔ خود را بامری که توانائی نداشت تکلیف نمود .

وشاه صاحب ، در مورد حدیث غدیر (و خطبهٔ پیغمبر صلی الله علیه و آله) گوید : همانا لفظ (أولی) در گفتار رسول خدا صلی الله علیه و آله که فرمود « الست اولی بالمؤمنین من انفسهم » مشتق ازولایت است ، بمعنای دوستی .. اه پس گفته میشود « اولی بالمؤمنین » یعنی: محبوب تر نزد آنان ، و گفته میشود : بصربه - و نظر الیه - ورآه - همه یکی است یعنی او را دید ، و این اختلاف را در اکثر الفاظ مترادفه که (رمانی - متوفای ۳۸٤) آنها را در یك تألیف جداگانه شامل ٤٥ ص (چاپ مصر ۱۳۲۱)

جمع نموده خواهید یافت ، و احدی از علماء لغت نسبت باین امر بمجرّد اختلاف کیفیّت با پیوستن حروف انکار ننموده است ، همانطور که بسایر اختلافات واردهٔ از حیث ترکیب انکاری ننموده‌اند ، - (مثلاً) گفته میشود : « عندی درهم غیر جیّد » واجازه‌داده نشده که گفته‌شود‌عندی درهم إلاّ جیّد (غیر و إلاّ هردو ازادات استثنا هستند وموارد‌استعمال آنها‌مختلف‌است) و گفته‌میشود: انّك عالم، ولی گفته نمیشود :ان انت عالم (انّ وان هردو از حروف مشبهه بالفعل است و مواردا‌ستعمال آن‌مختلف است) و (الی) بر ضمیر داخل میشود ولی (حتّی) داخل‌بر‌ضمیر نمیشود با اینکه‌معنای آنها یکی است ، یا ملاحظه کنید در دو حرف - ام - و - او - که هردو درمورد تردید استعمال میشوند ولی در ترکیب کلام بچهار وجه از یکدیگر جدا هستندو همچنین ، هل و همزه که هردو درمورد استفهام استعمال میشوند ولی ازده جهت با یکدیگر فرق دارند ، و - ایّان - و - حیث - از حیث معنی متّحدند و درعین حال ازسه جهت با یکدیگر در استعمال فرق دارند ، و - کم - و - کأیّن - یك معنی میدهند ولی ازپنج جهت با یکدیگر‌در‌استعمال فرق دارند ، و - ایّ - ومَن - باوجود اتحاد معنی از شش جهت‌فرق دارند ، - و - عند - و - لدن - ولدی - با اتحاد معنی‌از شش جهت متباین هستند ، وشاید - نظام الدین نیشابوری در تفسیر خود بعد از نقل محصّل کلام رازی تا آنجا که گفته : و در این هنگام استدلال بآن ساقط میشود بهمین گزافه گوئی او اشاره نموده که بعد از نقل آخرین کلام او گوید : در این اسقاط (ساقط کردن استدلال) بحثی است که (بر ارباب خرد) پوشیده نیست !

﴿ شبههٔ مزبور نزد علماء ﴾

این شبههٔ بی اساس رازی بر (اهل لسان) عرب و علماء پوشیده نبوده وقبل از رازی و بعد از او مورد بررسی قرار گرفته و چون اساس و پایه درستی نداشته بطلان و غیر وارد بودن آنرا تشخیص داده اند ، و لذا طرح این شبهه آنها را از

رأی ونظر خود یعنی آمدن لفظ مولی بمعنای اولی منحرف نساخته و تفتازانی در « شرح المقاصد » ص ۲۸۹ و قوشچی در « شرح تجرید » با بیان متّحد گفته اند : مولی ، گاه از آن اراده میشود معتق (آزاد کننده) و حلیف (هم پیمان) و جار (همسایه) و ابن عم ، و ناصر ، و اولی بتصرّف ، خدای متعال فرماید : مأویکم النار هی مولیکم ، یعنی : اولی بکم ، ابو عبیده آنرا ذکر کرده ، و پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود : هر زنی بدون اذن مولایش ازدواج نماید .. یعنی بدون اذن کسی که باو اولویت دارد و مالك و عهده دار امر او است و اولی (سزاوارتر) بتصرف در (شئون) او است ، و این تعبیر در شعر عرب فراوان است خلاصه استعمال مولی بمعنی متولّی و مالك امر و اولی بتصرّف در کلام عرب شایع واز غالب پیشوایان لغت نقل شده است ، ومقصود اینست که این کلمه (مولی) برای این معنی اسم است ، نه اینکه صفتی است بمنزلهٔ اولی ، تا مورد اعتراض واقع گردد که صیغهٔ افعل التفضیل نیست و بنا بر این مانند آن استعمال نمیشود . اه

نامبردگان (تفتازانی وقوشچی) این معنی را در موردتقریب استدلال بحدیث (غدیر) بر امامت ذکر نموده‌اند سپس از جهات مختلفه آنرا ردّ نموده‌اند جز از این جهت ودرنتیجه این معنی را دراین موردپذیرفته‌اند ، چنانکه ، شریف جرجانی در « شرح المقاصد » باآندو در پذیرش این معنی هم گام ومتفق شده و اضافه نموده باینکه : تفتازانی بااین معنی (و اثبات آن) مناقشهٔ قاضی عضد را ردّ نموده دایر بر اینکه : مفعل را بمعنای افعل ، احدی ذکر نکرده ، سپس جرجانی گوید : پاسخ داده شده است از این مناقشه باینکه : مولی بمعنای متولّی (عهده دار) و مالك امر و اولی (سزاوارتر) بتصرف در کلام عرب شایع و از پیشوایان لغت نقل شده است ، ابو عبیده گوید : هی مولیکم ، یعنی : اولی بکم ، و (رسول خدا صلی الله علیه و آله) فرموده : ایّما امرئة نکحت بغیر اذن مولیها ، یعنی بغیر اذن آنکس که اولی باوست و مالك (و عهده دار) تدبیر در امر او است . . اه

و ابن حجر با همه سختی و شدّتی که در ردّ استدلال بحدیث مزبور دارد

معذلك در « صواعق » ص ۲٤ به آمدن مولی بمعنی اولی بالشيء - تسليم شده منتها در متعلق اولويّت مناقشه نموده که آيا اين اولويت در تمام امور است و يا از بعض جهات ؟ و دوّمی را اختيار کرده و فهم اين معنی‌را ازحديث (غدير) بشيخين (ابوبکر و عمر) نسبت داده ـ در گفتار آنها (بعلی عليه‌السلام) : « امسيت مولی کلّ مؤمن و مؤمنه » و اين عنوان را شيخ عبد الحق در « لمعات » خود از او ذکر کرده و همچنين شيخ شهاب الدين احمد بن عبد القادر شافعی در « ذخيرة المآل » با او هم گام (و هم عقيده) شده ، گويد : تولّی : بمعنای ولايت است و بمعنای دوست و ياور ـ و يا بمعنای ، اولی (سزاوارتر) به پيروی و نزديك شدن باو است ، مانند قول خدای تعالی : « انّ اولی النّاس بابراهيم للّذين اتّبعوه . . » يعنی همانا نزديك ترين مردم به ابراهيم آنانند که از او پيروی کردند . . و همين معنا است که عمر رضی الله عنه از حديث (غدير) فهميد ، چه او پس از شنيدن (سخن پيغمبر صلی‌الله‌عليه‌وآله) گفت : « هنيئاً يابن ابی طالب امسيت ولیّ کلّ مؤمن و مومنه » يعنی گوارا باد تو را ای پسر ابی طالب ، گرديدی ولی هرمرد و زن‌مؤمن . اه .

قبلاً نيز از انباری در « مشکل القرآن » نقل شد که : برای مولی هشت معنی است و يکی از آنمعانی : اولی بالشيء است ، و رازی اين را از او و از ابی عبيده حکايت نموده . سپس در « نهاية العقول » گويد : ما نمی پذيريم اين مطلب را که هر کس لفظ مولی را بمعنای اولی‌حمل کرده قائل باينست که حديث (غدير) دلالت بر امامت علی رضی الله عنه دارد ، مگر نه اينست که ابا عبيده و ابن انباری حکم نموده‌اند باينکه لفظ مولی بمعنای اولی است و معذلك قائل‌بامامت ابی بکر رضی الله عنه ميباشند (۱) . . اه

و شريف مرتضی از ابی العباس مبرّد نقل نموده که : ولی در اصل يعنی آنکه اولی و احقّ (سزاوارتر) است ، و مانند آنست ، مولی ، و ابو نصر فارابی

---

(۱) رأی وعقيده آنها در امرامامت برای ما مهم نيست ، فقط مقصود ما تصريح نامبردگان است بمعنای لغوی لفظ مزبور .

جوهری متوفای ۳۹۳ در جلد ۲ « صحاح اللّغه » ص ٥٦٤ در مادهٔ (ولی) گوید : درقول لبید (دربیتی که قبلا ذکر شد) مراد ازمولی اولی (سزاوار ترین) موضعی است که‌محل ترس است ، وابو زکریا خطیب تبریزی درجلد۱ دیوان حماسه ص۲۲ درقول جعفر بن علبهٔ حارثی :

أُلهفی بقرّی سحبل حین احلبت علینا الولایا و العدوّ المباسل[1]

یکی از معانی هشت گانهٔ مولی را [2] ولیّ واولی بالشيء بشمارآورده ، واز عمر بن عبد الرحمن فارسي قزويني در « كشف الكشاف » درمورد بیت (لبید)مذ کور است : مولی المخافة . يعني اولی (وسزاوارتر) ولايق تر باين که در آن خوف باشد وسبط ابن جوزی در «تذ کره » ص۱۹ این معنیرا از معانی‌ده گانهٔ مولی که بعلماء عربیّت مستند است شمرده است ، و مانند اوست ابن طلحة شافعی در « مطالب السؤل» ص ١٦ وی (اولی) را درآغاز معانی که نامبرده در کتابش آورده قرار داده است و شبلنجي در «نور الابصار » ص۷۸ از او پیروی کرده واین معنی را اسناد به علماء داده و عبد الرحیم ابن عبد الكريم و رشید النبيّ ، شرح دهند گان معلقات سبع در بیت لبید گویند : که شاعر مزبور از : مولی‌المخافه : اولی بمخافه را اراده نموده

باتمام‌این کیفیّات که ذکر شدمعلوم میشود که : اسناد صاحب « تحفهٔ اثنی عشریه » انکار استعمال مولی بمعنای ، اولی بالشيء را بقاطبهٔ اهل عربیّت تـا چه اندازه عاری از حقیقت است !! آیا این مرد گمان کرده ، اینها را که مانام بردیم پیشوایان ادبیات فارسی هستند ؟! یا اینکه آنان بقدر شاه صاحب هندی از موارد لغت عربی آگاهی نداشته اند ؟! نهاد پاك‌وضمیر آزاد تو (خوانندهٔ ارجمند) خود در این امر داوری نماید .

---

(۱) ای تأسف من بقری سحبل (هردو نام جائی است) هنگامیکه درآن‌گرد آمدند زنان و بینوایان ودشمن جنگجو .

(۲) وآن معانی عبارتند از : بنده ، سرور ، پسرعم ، داماد ، همسایه ، هم پیمان ، ولی ، اولی بالشیء .

مضافاً بر آنچه بیان شد ، اظهار عقیدۀ رازی دایر باینکه اولی درحال اضافه استعمال نشده‌است بطور مطلق ممنوع‌است ، زیرا چنانکه دانستید ، این لفظ به‌تثنیه وجمع اضافه شده وحتی درحدیث نبوی اضافه شدن آن به‌نکره ملاحظه میشود ، در صحیح بخاری جزء دهم صفحات ۷ و ۹ و ۱۰ و ۱۳ باسنادهای بسیار که ازحیث لفظ متفق هستند ، ازابن عباس روایت شده ، ازرسول خدا ﷺ که فرمود : « الحقوا الفرائض بأهلها فما تركت الفرائض فلأولی رجل ذكر » (۱) ومسلم درصحیح‌خود جزء دوم ص ۲ آنرا روایت نموده ، ودرروایتی که احمد درجزء ۱ «مسند» ص ۳۱۳ آورده : «فلأولی ذكر » نقل شده ودرصفحه ۳۲۵ : «فلأولی رجل ذكر » ودرجزء۲ « نهایة » ابن اثیر ص ٤۹ : « لأولی‌رجل ذكر » ثبت گردیده .

وحدیثی که ازلحاظ سیاق‌باحدیث غدیر هم مثل استجداً نظریۀ مارادربارۀ حدیث غدیر تأیید می نماید و آن فرمایش رسول اکرم ﷺ است که فرمود :

ما من مؤمن الا انا اولی الناس به فی الدنیا والاخرة ، اقرؤا ان شئتم : النبی اولی بالمؤمنین من أنفسهم ، فایما مؤمن ترك مالا فلیرثه عصبته من كانوا ، فان ترك دیناً اوضیاعاً فلیأتنی وانا مولاه (۲).

این روایت را بخاری در جزء هفتم صحیح خود صفحۀ ۱۹۰ آورده ، و مسلم در جزء دوم صحیح خود ص ٤ باین لفظ آنرا آورده : « ان علی الارض من مؤمن الا انا اولی الناس به ، فایّكم ما ترك دیناً اوضیاعاً فانامولاه »(۳)

---

(۱) برسانید فریضه‌ها (اموال موروثی) را باهلش وآنچه‌ازفریضه‌ها باقی ماندبنزدیکترین مرد ازذکور بدهید مترجم .

(۲) نیست مؤمنی مگر من سزاوار ترین شخص هستم باو در دنیا و آخرت بخوانید اگر بخواهید ، النبی الخ یعنی پیغمبربه‌مؤمنین اولی ازنفسهای ایشانست پس‌هرمؤمنی‌کمالی از خود ارث بگذارد کسان اووارث‌اویند هرکه باشند واگردینی یازمینی ترکه گذارد پس بیاید پیش‌من ومن سزاوارتر بآن‌هستم مترجم .

(۳) نیست برروی‌زمین هیچ مؤمنی مگرمن اولی‌و سزاوار ترین مردم هستم باو پس‌هرکدام یك از شما دین یاضیعه ای باقی بگذارد من اولی وصاحب آنم مترجم .

«سخن دیگر رازی»

رازی‌را سخن دیگری‌است که گاه در آن بالارفته و گاه پائین آمده‌ودر کتابش «نهایة العقول» چنین پنداشته که : هیچ کس از پیشوایان نحو و لغت اشعار باین امر نکرده که ـ وزن مفعل که وضع شده است برای معنی مصدری یا زمان یامکان بمعنای ـ افعل ـ آمده باشد که از آن معنای تفضیل بدست می‌آید ، وتو (خوانندهٔ عزیز) پس از درك آنچه که برای توخواندیم از نص وتصریح (ائمهٔ لغت) مشعر بر آمدن مولی بمعنای ـ اولی بالشيء ، بوهن و بی اساسی گفتار او و کسانی که از او پیروی کرده‌اند واقف خواهی شد ! از قبیل قاضی عضدایجی در «المواقف» وشاه صاحب هندی در « التحفة الاثنی عشریه » و کابلی در «صواقع» و عبدالحق دهلوی در«لمعات» وقاضی سناءالله پانی‌پتی در«السیف المسلول» ودر میان آنان کسانی‌هستند که در انکار راه مبالغه پیموده تا بحدی که باهل عربیت نسبت انکار اینموضوعرا داده‌اند و چنانکه دانستید اساس این شبهه از رازی است و او آنرا بدیگری اسناد نداده‌واین‌اشخاص هرجا که طعنی‌دردلالت بر نظریه‌امامیه‌پیدا کرده‌اند کور کورانه ازاو تقلید وپیروی نموده اند !.

من این گروه را ملامت نمیکنم که بر کلمات اهل لغت و بکار بردن عرب الفاظ خودرا وقوفی ندارند ، زیرا اینان از فن عربیت و ازآئین اهل لسان دورند زیرا ازرازی‌تاایجی،وازهندی‌تاکابلی،وازدهلوی‌تاپانی‌پتی‌چه‌نسبتی‌بازبان‌خالص‌عرب وچه سازش باعربیت (زبان‌آنان) دارند بلی‌بقول عرب‌حن‌ّ قدح لیس‌منها یعنی‌بناله درآمد تیری نلتراشیده که ازآنها نبودوهنگامیکه بقول دیگر تازیان اختلط‌الحابل بالنابل یعنی تور انداز و تیر انداز داخل هم شدند شکار بدست نمی‌آیدو کسانی که

از فن لغت بدور و بیگانه اند اگر درآن داوری نمایند نتیجه این سخنان پوچ و پا درهوابدست میآید.

إذا ما فصّلت علیا قریش فلافي العیرانت ولا النفیر (۱)

آیا آنان که تصریح نموده اند باینکه لفظ مولی گاه بمعنای اولی بالشيء میآید، داناتر بمواقع لغت نبوده‌اند ازاین کسیکه مانند شبکور درخبط واشتباهست وحال آنکه درمیان آنان کسانی هستند که خود منشاء لغت وپیشوای ادب و محیط بفنون عربیت هستند ودرعلم تفسیر مرجع هستند، آیا تصریح اینان دلیل قاطع نیست باینکه: مفعل بمعنای افعل (دربعض موارد) آمده، بنابر این چه شایستگی دراین انکار مطلق خواهد بود؟!

بقول عرب «لأمرمّاجدع قصیر انفه» برای مجوزی وبه‌خاطر امری قصیر دماغ خودرا برید (۲) برای رازی که‌این سفسطه را بوجودآورده کافي است قول ابي الولید ابن شحنه حنفی حلبی در «روض المناظر» در حوادث سال ٦٠٦ که گوید: رازی در انواع علوم دست داشت جز علم عربیت، وابوحیّان در ج ٤ تفسیرش در ص ۱٤۹ بعد از نقل کلام رازی گوید: تفسیر او ازنحوهٔ کلام عرب و مقاصد آنان خارج است و سخنان او در اکثر مطالبش شباهت دارد بکلام آنها که خود را از حکماء مینامند!! (زیادتی چاپ دوم) وشوکانی در ج ٤ تفسیرش در ص ۱٦۳ در مورد قول خدای تعالی: «لاتخف نجوت من القوم الظالمین» (سورهٔ قصص) گوید: رازی‌دادر این موضع اشکالاتی است که بسیار سرد است بحدی که سزاوار نیست چنین مطالبی درتفسیر کلام خدای عزوجل ذکرشود اوجواب اشکالات باردهٔ اودرنظر افرادمبتدی آشکار است تاچه رسد به کاملین.

---

(۱) زمانیکه طوائف بزرگ قریش بشمار آمدند تو نه در میان خرانی ونه در میان کاروان (یعنی نسبت بهیچ‌کس نداری).

(۲) قصیر یکی ازوزراء جذیمه‌بودکه با بریدن‌دماغ خودخودرا مظلوم قلمدادکرد وزباء دختر پادشاه غسانی را بکشتن داد و این مثل درجائی گفته میشود که کسی برای رسیدن بمقصودخود از راه حیله برآید.

وانگهی دلالت وزن مفعل برزمان ومکان چون دلالت وزن أفعل بر تفضيل و مانند خواص هريك از مشتقات ،ازجمله عوارض هيئت های لفظ ميباشد و ربطی با جوهر ومواد الفاظ ندارد ، واين امری است غالبی که از اين راه بقاعده وقياس مادام که خلاف آن ازعرب نرسيده پی برده ميشود ، ولی مورديکه خلاف آن از عرب ثابت شد بايد حکومت را درمعانی الفاظ بدانها سپرد ، و اگر بر رازی معلوم شده باشد که مولی اختصاص دارد بحدوث يا بحدوثيکه در زمان و مکان واقع است در اينصورت ملزم خواهد بود که آمدن آنرا بمعنای فاعل ومفعول وفعيل انکار نمايد! وحال آنکه خود تصريح نموده که مولی بمعانی ناصر ، ومعتِق ، ومعتَق ، وحليف آمده و تمام اهل عربيت هم با او دراين امر متفق هستند و همگی مقرند باينکه مولی بمعنای ولی آمده وعده از اهل لغت از جمله معانی آن : شريك ، وقريب ، ومحب و عتيق ، و عقيد ، و مالك ، و مليك را ذکر نموده اند علاوه بر اين ،جماهير اهل لغت يعنی آنان که قول شان سنديت دارد واولی را ازجمله معانی مولی ذکرنموده اند قصدشان اين نبوده که اولی معنای وصفی مولی است تامورد مناقشه واقع شود باينکه معنای تفضيل ازمفاد مولی خارج است وبر آن زيادتی دارد ودر نتيجه نميتواند مولی با اولی يکی باشد ؟! بلکه مقصود آنان اينست که مولی اسم است برای اين معنی (اولی) وبنا براين ديگر دستاويزی وجود ندارد که نيروی تشخيص ونظر اهل لغت را ضعيف سازد ؟! .

بفرض اينکه رازی وآنها که همانند اويند برنظير اين استعمال درغير مولی واقف وآگاه نشدند ، اين عدم وقوف آنهم بااينهمه نصوص که دانستيد مستلزم آن نيست که از اصل آنرا انکار نمايند ؟!چه بسياراست در لغت عرب ازاستعمال مخصوص بيك ماده ، ازجمله کلمه (عجاف) جمع اعجف که برحسب قاعده وزن افعل جمع آن بوزن فعال نيامده مگر دراين يك ماده مخصوص چنانکه جوهری در صحاح بآن تصريح نموده .

وخود رازی هم درتفسيرش ، و سيوطی در جلد ۲ « المزهر» ص ۶۳ باين امر

تصریح نموده اند ودرقرآن کریم چنین آمده : « و قال الملك إنّي أرى سبع بقرات سمان يأكلهنّ سبع عجاف [1] (سورهٔ یوسف) وازهمین ماده است شعر عرب درمدح سیّد مضرهاشم بن عبد مناف :

عمرو العلى هشم الثريد لقومه ورجال مكّة مسنتون عجاف [2]

و ازاین قبیل است : مطابق قاعدهٔ (صرف) فعل مضاعف ومتعدّی که بر وزن فعلت (مفتوح العین) باشد مضارع آن مضموم العین است مثل رددت و عددت مگر سه حرف (سه مادّه) که مضارع آنها مضموم و مکسور آمده که عبارتند از : شدّ . نمّ ، علّ ، وبعضی بر آنها افزوده اند : بثّ (ادب الكاتب ص۳٦١) .

ونیز ازجملهٔ (قواعداستثنائی) اینست که ضمیرتثنیه وجمع درهیچیك ازاسماء افعال ظاهر نمیشود مانند ، صه و مه ، مگر در «ها» که بمعنای خذ «بگیر» است ، که درآن گفته میشود : هاؤ ما ،وهاؤ م ، وهاؤنّ ، ودر کلام خدای سبحان(قرآن) است : «هاؤم اقرؤا كتابيه » به تذکرهٔ ابن هشام و « اشباه ونظایر » سیوطی مراجعه کنید .

واز جمله : قیاس شایع در مصدر ـ تفاعل ـ تفاعُل (بضمّ عین است) مگردر ماده « تفاوت» که جوهری درمصدر این مادّه اوّل ضمّ واو را ذکر کرده سپس از ابن سکیت از کلابیین (قبیله‌ای ازعرب) فتح واورا نقل نموده و از عنبری کسر واو را ، واز ابی زید بطوریکه در ادب الكاتب ص ٥٩٣ مذکور است ، فتح و کسر هردو حکایت شده وسیوطي در ج ۲ « المزهر » ص ۳۹ حرکات ثلاثه را در آن نقل نموده .

واز جمله : قیاس شایع در مضارع ـ فعل ـ مفتوح العین که مضارع آن یفعل بکسر عین است اینست که مضموم العین استعمال نمیشود ، مگر در مادّهٔ ـ وجدَ ـ

(۱) من هفت رأس گاو چاق می بینم که میخورند آنها را هفت رأس گاو لاغر .

(۲) عمرو بزرك (نام هاشم) تليد تهيه كرد براى قوم خود در حاليكه اهل مكه گرفتار قحطى شده و لاغر بودند .

که عامریین (قبیله‌ای ازعرب) بطوریکه درصحاح مذکور است مضارع آنرامضموم العین استعمال نموده اند وشاعر قبیلۀ مزبور لبید گفته :

لوشئت قد نقع الفؤاد بشربة فدع الصوادی لایجُدن غلیله(۱)

و ابن قتیبه در « ادب الکاتب» ص ۳۶۱ و فیروز آبادی درجلد ۱ « قاموس » صفحه ۳۴۳ بدان تصریح نموده اند و در ج ۲ « المزهر » ص ۴۹ از ابن خالویه در « شرح الدریدیه » نقل شده که گفته : در کلام عرب در ماده‌ای که فاء الفعل آن واو باشد ، ـ فعَل یفعُل ـ نیست مگر دریك حرف (یك ماده) و آن : وجدَ یجد است .

وازجمله : قیاس شایع اینست که : اسم‌فاعل‌وزن‌أفعلَ برفاعل نیامده مگر در ماده‌های : أبقل‌دارای حبوبات شد وأورس دارای برگ شد و أیفع نورس گردید که گفته میشود : « أبقل الموضع فهو باقل وأورس الشجر فهو وارس وأیفع الغلام فهو یافع» . در ج ۲ «المزهر» ص ٤٠ چنین مذکور است ، و در « صحاح » ذکر شده : بلد عاشب جای علف دار : در حالیکه در ماضي آن گفته نمیشود مگر : اعشبت الأرض .

و از جمله ، اینست که : اسم مفعول ازباب أفعلَ بوزن فاعل نیامده مگر در یك حرف (یك مادّه) وآن قول عرب است : «أسامت الماشیة في‌المرعی فهي‌سائمه» چرانیدم چهارپارا درچراگاه ونگفته اند : مسامه ، وقول خدای تعالی است : فیه تسیمون ، که از مادّه : أسام یسیم میباشد ، سیوطي در ج ۲ « المزهر » ص ٤٧ این مطلب را ذکر نموده .

وشما بسیاری از این نوادر واستثنا ات را در «المخصّص » تألیف ابن سیده و لسان العرب خواهید یافت ، وسیوطي در جلد ۲ « المزهر » چهل صفحه از آنها را ذکر نموده است .

(۱) شعر لبید بدین صورت است تدع الفوادی لا یجدن غلیلا یعني اگر میخواستی دل می یافت شفای خود را با یك شربت و نوش که میگرداند تشنه‌ها را سیراب بنحوی که نیابندسوز تشنگی را ـ مترجم .

«جواب رازی»

در قبال تمام آنچه در این زمینه ما بثبوت رساندیم ، رازی را سخنی است که کاشف از تیره گی درون وسوء نیّت اوست نامبرده در «نهایة العقول» گوید : و امّا آنچه را که از علماء اهل لغت نقل کرده اند دایر باینکه : مولی بمعنای اولی است برای آنان دراین امر حجّت ودلیلی نیست ، زیرا در اثبات لغت این گونه نقل صلاحیّت آنرا ندارد که بدان استدلال شود ، بنا بر این ما میگوئیم (سخن رازی است) : هرچند که اباعبیده گفته : درقول خدای تعالی : «مأويكم النار هي مولاكم» معنای آن «هي اولى بكم» میباشد ، واین معنی را اخفش وزجّاج و عليّ بن عیسی نیز ذکر نموده اند وبه بیت «لبید»هم استشهاد کرده اند ، ولی این مطالب ازناحیه این پیشوایان تساهل است نه تحقیق بعلّت اینکه بزرگان از ناقلین چون خلیل و هم طرازهای او این معنی را فقط در تفسیر این آیه وتفسیر آیهٔ دیگر بطور مرسل(غیر مسند) ذکر نموده اند ودر کتب اصلی لغت ذکری از این معنی بمیان نیاورده‌اند. سخن رازی تمام شد .

کاش این نکته برای من روشن بود که‌چه کسی برازی خبرداد که این توجیه از طرف پیشوایان (تفسیر ولغت) جنبه‌تساهل داشته وتحقیق‌نیست ؟! وآیا این اظهار عقیدهٔ رازی در تمام آنچه ازمعانی لغويّه ازآنان نقل شده شایع وشامل همهٔ موارد است؟ یااینکه این شخص بالفظ‌مولی حساب دیگری دارد ؟ وآیا برای یکنفر لغوی هنگامیکه معنائی را برای لفظی قائل میشود جز اینکه استشهاد به بیت عرب یا آیه ای از قرآن کریم بنماید (که این کار را کرده اند) ، تکلیف دیگری هم هست ؟!

و آیا عدم ذکر خلیل وهم طراز های او را چگونه دلیل بر تسامح گرفته آنهم بعد از بیان نقل از ائمه لغت ؟! برای تحقق یك معنی شرط نشده که معنای

مزبور در تمام کتب ذکر شده باشد ، وآیا رازی در این مورد فقط کتاب « العین» (تألیف خلیل) وهمانند آن را دلیل منحصر برای تحقّق معنای لغوی میداند ؟ و آیا تا کنون چه کسی شرط نموده در نقل لغت که حتماً سلسلهٔ اسناد بطور تصریح ذکر شود ؟ مگر بدست آوردن لغتی جز اتّکاء به بیت شعر (که ازعرب نقل شده) ویا آیهٔ کریمه ای از (قرآن) یا سنّت ثابته ویا استعمالی که (از اهل اصطلاح) شنیده شده باشد راه دیگری دارد ؟! وآیا رازی بهتر ازاینان (ابوعبیده و اخفش و غیره) کسی برای تعلیم معانی میتواند معرّفی کند ! این مرد ! چرا در سایر موارد که یکی ازاین گروه معنائی ازمعانی «لغت» عربی‌را ذکر نموده‌اند سخنی را که در این مورد مخصوص (معنای مولی) میگوید در آنمورد نمیگوید ؟! آری ناچاریم بگوئیم که در این مورد هدف خاصّی دارد ! که نمیتواند ازآن هدف خود تجاوز نماید !

این مرد آیا در ثبوت یك معنای لغوی فقط وجود آن معانی را در فرهنگ لغات شرط میداند ؟ بطوریکه اگر در تفسیر آیه ای ، یامعنای حدیثی ، یا بررسی بیت شعری ذکر شده باشد ارزش و وزنی برای آن قائل نیست ؟ در صورتی که ما می بینیم که علماء در ثبوت یك معنای لغوی بگفتار هر کسی که اطلاع ازلغت داشته باشد اعتماد مینمایند ، اگرچه دختر کی از عرب بیابانی باشد [1] ودر نظرا کثریت چیزی از قبیل ایمان ، یاعدالت ، یابلوغ دراین مورد شرط نیست اینست قسطلانی در ج ۷ « شرح البخاری» ص ۷۵ گوید : دراثبات لغت تنها همان قول شافعی حجت ودلیل است .

و سیوطی در ج ۱ « المزهر » صفحه ۷۷ گوید : نقل یکتن از اهل‌لغت محکوم بقبول است ، ودر ص ۸۳ از انباری حکایت شده نقل یکفرد عادل کافي است وشرط نیست که دیگری هم بااو درآن نقل موافقت کرده باشد ، ودر ص ۸۷ گوید: بقول یك شیخ ویك عربي لغت ثابت‌میشود ، ودر ص ۲۷ از خصایص ابن جنّي نقل کرده

(۱) به جلد ۱ « المزهر » صفحه ۸۳و۸۴ مراجعه نمائید .

که نامبرده گوید : هر کس بگوید که لغتی شناخته نمیشود مگر آنکه نقل شده باشد (بخطا رفته) زیرا لغت گاه بوسیله قرائن هم بدست می آید (مثلا) هنگامی که انسان گفتار شاعری را بشنود که سروده :

قوم إذا الشرّ ابدی ناجذیه لهم   طاروا إلیه زرافات و وحدانا (۱)

خواهد دانست که : زرافات بمعنای جماعات است ، ونیز ثبوت لغت رابوسیله قرینه وبگفتاریك شاعر عربي كافي دانسته وتمام این مصادرودلایل درمورد لفظ مولی (بمعنای اولی) وجود دارد منتهی رازی نمیداند که لغت بچه وسیله ثابت میشود ؟! ولذا می بینیددرسخن خود تردید داشته وحرف دردهان توأم باضطراب است وبدون مبنی وقاعده‌ای‌مانند رعد وبرق تندی وخشونت بخرج میدهد وباهمه زدو بندهایش گمان ندارم بتواند حتی یکی از این سؤالات را که در برابر او گذاردیم جواب دهد !! .

گوئی در استدلالش بکتاب « العین » وتهی بودن کتاب مزبور از این لغت ، فراموش کرده‌ویاخودرا بفراموشی زده درباره آنچه که در « المحصول» خودبزبان آورده مشعر بر اینکه : تمامی اهل لغت بالاتفاق کتاب « العین » را مورد نکوهش قرار داده اند ؟! بطوریکه این معنی را سیوطی در جلد ۲ « المزهر » ص ٤٧ و ٤٨ از او نقل نموده است .

ومن نمیدانم مقصود اواز کتب اصلي لغت چیست ! وچه کسی به کتب فرهنگ لغات که مقصود از آنها بررسی الفاظ و تطبیق آنها برمعاني است درمقام احتجاج، این نام را اختصاص داده و آنچه را که در باره لغات غیر معلوم قرآن یا حدیث یا ادبیات عرب تألیف شده از کتب اصلیه خارج و جدا ساخته ؟! و آیا نیّت صاحبان فرهنگ‌لغات در صحّت استدلال بآن دخالت دارد ؟ ویا مورد وثوق واطمینان بودن صاحبان کتب و تسلّط آنها بفنّ و تحقیق وجستجوی آنها در موارد استعمال عرب

---

(۱) گروهی که هر زمان آثار و علائم نبرد نمایان میشود گروه گروه و فرد فرد بسوی آن میشتابند وپرواز میکنند

موجب آن گشته که به کتب مذکوره استدلال شود ؟ درحالئیکه تمام این جهات در کتب پیشوایان و علماء بنام و مشهوریکه آمدن مولی بمعنای اولی از آنها نقل شد موجود است .

« مفعل بمعنای فعیل »

(خوانندهٔ عزیز) بامن بیا تاداد وفریادوهیجان شاه‌ولي ّالله صاحب‌هندي را که در(تألیف خود) تحفة الاثنیعشریه براه انداخته وبر عربیّت هجوم آورده بررسی کنیم (واین‌ازاموریست که بر ملّت عرب وآئین عربیّت بسی گران وناگواراست) این‌مرددرمقام ردّ دلالت حدیث «من کنت مولاه‌فعلي مولاه » (برولایت‌امیرالمؤمنین عليه‌السلام) چنین پنداشته که استدلال باین حدیث تمام نخواهد بود مگر بآمدن مولی بمعنای ولی در صورتیکه وزن مفعل بمعنای فعیل نیامده است .

و با این بیان خواسته تصریح‌اهل لغت را ازمیان ببرد دایر باینکه مراد از آمدن مولی بمعنای ولیّ همان معنائی است که از : ولیّ امر ، ولیّ زن ، ولیّ یتیم ولیّ بندهٔ مملوك ، و ولایت سلطان و ولیّ عهد (ولیعهد) نسبت بکسی که پادشاه و سر پرست مملکت او را برای زمان بعد از خود بر می‌انگیزد (وانتخاب مینماید) فهمیده میشود .

آری ! گفتار فرّاء - متوفای ۲۰۷ در « معانی القرآن » وابی العباس‌مُبرّد مشعر بر اینکه : ولیّ و مولی درلغت عرب یکی است از نظر این (عالم !) دهلوی مستور گشته واتفاق پیشوایان علم لغت را براین امراز یادبرده که در کتب‌فرهنگ لغات ، ولیّ را ازجمله معانی مولی بشمار آورده‌اند ! و سخنان سایرین (از علماء لغت وتفسیر) را نادیده گرفته ، ازقبیل « مشکل‌القرآن» تالیف انباری و«الکشف و البیان » تالیف ثعلبی - در قول خدای تعالی : **انت مولینا** و « صحاح » تالیف جوهری جلد ۲ ص ٥٦٤ و « غریب القرآن » تالیف سجستانی ص ١٥٤ و«قاموس» تالیف فیروز آبادی جلد ٤ ص ٤٠١ و « الوسیط » تألیف واحدی - و تفسیر قرطبی

جلد ۳ ص ۴۳۱ و « نهایه » تالیف ابن اثیر جلد ٤ ص ۱٤٦ ـ گوید : و ازاین قبیل است ـ گفتار عمر بعلی علیه‌السلام : **اصبحت مولی کل مؤمن** ،و« تاج العروس » جلد ۱۰ ص ۳۹۹ که‌استشهاد کرده بقول‌خدای تعالی : **بان الله مولی الذین آمنوا و ان الکافرین لا مولی لهم** و بقول رسول‌خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله : « و ایما امرأة نکحت بغیر اذن مولیها » . . و بحدیث غدیر : **من کنت مولاه فعلی مولاه** (۱)

« نظری در معانی مولی »

علماء لغت از جمله معانی مولی ذکر نموده‌اند : سیّد را که غیر از مالك و معتق است ، همانطور که از جمله معانی ولیّ ذکر نموده اند : امیر و سلطان را ، با اتفاقشان بر اتحاد معنای ولیّ ومولی ، و هریك از این دومعنی (امیروسید) پیوسته متضمن معنای اولویّت بامر میباشد ، و بر این مبنی : امیر کسی است که در تعیین برنامه مربوط به نظم جامعه اولی(سزاوارتر) است ازافرادرعیت وهمچنین در اجرای قواعد و قوانین مربوط به تهذیب و تربیت افراد و جلوگیری از تجاوز هر فردی از آنان نسبت بدیگری و همچنین ـ سیّد ـ یعنی آقا و سرور ، نسبت بتصرف در شئون قومی که بآنان سیادت می کند اولی (سزاوارتر) است و دایرهٔ این دووصف از حیث‌وسعت‌وتنگی بنسبت اختلاف‌درمقادیر امارت و سیادت مختلف خواهد بود ، بنا بر این دامنه وظایف و اختیارات امارت و سیادت در والی یك شهر وسیع تر است از اختیارات متصدیان دیوان خانه ها و وسیع تر از اختیارات والي مدینه اختیارات کسی‌است که یك ایالت ومنطقه را دراختیاردارد (مانند‌استانداران) و بالاتر از همه این مقامات مقام پادشاهان‌است (که بر یك کشور سروری‌مینمایند) و بالاتر از مقام سلاطین از حیث توسعه در اختیارات مقام پیغمبری است که بر

(۱) برای ما مقدور نیست که تمام مصادر و حتی قسمت اکثر آن را ذکر کنیم و این نظریهٔ پست برای ما حایزاهمیت نخواهد بود .

جمیع جهان مبعوث شده باشد ، وآنکس که پیغمبر اورا جانشین وخلیفهٔ خودقرار میدهد (برای اجراء قوانین شریعت خود) .

و ما اگر (برای مماشات با این گروه مخالف) از آمدن مولی بمعنای اولی بالشیء، غمض عین و صرف نظر نمائیم از این دو معنی نمیتوانیم صرف نظر کنیم و این دو معنی (امیر و سیّد) را در این حدیث (حدیث غدیر خم) جز بعالی‌ترین مراتب آن و یا دامنه دار ترین دوایر آن نمیتوان منطبق ساخت ، بعد از اینکه هر یك از معانی مولی را دانستیم که (بابررسي درلغت‌عرب) بالغ بر بیست وهفت‌معنی میشود که ارادهٔ آن‌معانی درحدیث‌مزبور امکان (ومناسبت) ندارد مگر آنمعنائیکه با این دومعنی مطابقت داشته باشدومعانی بیست وهفت گانه مولی ازاینقرار است :

۱ ـ ربّ (پروردگار) ۲ ـ عمّ ـ ۳ ـ ابن عم ـ ٤ ـ ابن (فرزند) ـ ٥ ـ ابن اخت (خواهر زاده) ٦ ـ مُعتِق (آزاد کننده) ۷ ـ معتَق (آزاد کرده شده) ـ ۸ ـ عبد (برده و مملوك) ـ ۹ـ مالك[1] ـ ۱۰ـ تابع (پیرو) ـ ۱۱ـ مُنعَم علیه (مورد احسان قرار گرفته) ـ ۱۲ ـ شریك ـ ۱۳ ـ حلیف (هم پیمان) ١٤ ـ صاحب (رفیق) ـ ١٥ ـ جار (همسایه) ـ ١٦ ـ نزیل (وارد و ساکن) ـ ۱۷ ـ صهر (داماد) ـ ۱۸ ـ قریب (نزدیك) ـ ۱۹ ـ مُنعِم (خداوند نعمت) ـ ۲۰ ـ عقید (هم عهد و وابسته) ـ ۲۱ ـ ولیّ ـ ۲۲ ـ اولی بالشيء ـ ۲۳ ـ سیّد (سرور وآقا) ۲٤ ـ محبّ (دوستدار) ـ ۲٥ـ ناصر (یاور) ـ ۲٦ ـ متصرف درامر ـ ۲۷ ـ متولی در امر .

(اینك بررسی هریك از این معانی برای تطبیق بمقام مورد بحث) :

امّا معنای اول (ربّ) ، ارادهٔ آن کفر است ، زیرا برای عالمیان پروردگاری

(۱) در جلد ۷ صحیح بخاری صفحه ٥٧ (بجای «مالك») ملیك مذکور است ، وقسطلانی درجلد ۷ شرح آن ص۷۷ گوید ، مولی ملیك است ، زیرا عهده دار امور مردم است ، وابومحمد عینی نیز در«عمدة القاری» آنراچنین شرح داده ، وهمچنین عدوی حمزاوی در « النور الساری» بهمین لفظ بیان کرده .

جز خدای تعالی نیست ، و امّا معانی دوم و سوم تا چهاردهم ـ ارادهٔ هر یك از آنها در حدیث مزبور مستلزم کذب است ، زیرا پیغمبر صلی الله علیه و آله عمّ فرزندان برادرش خواهد بود ، اگردارای برادری باشد ! وامیرالمؤمنین علیه السلام ابن عم پدرآنها خواهد بود ! و حال آنکه پیغمبر صلی الله علیه و آله فرزند عبدالله است و امیرالمؤمنین علیه السلام پسر برادر عبدالله (ابو طالب) است ، و واضح است که مادر هریك جدا است ودر نسب مختلف است ، بنا بر این دائی های هر یك از آندو با دائی های آندیگری مغایر است ، و در نتیجه علی علیه السلام خواهرزاده آنکس که پیغمبر صلی الله علیه و آله خواهرزادهٔ اواست نخواهد بود ، و شما (خواننده عزیز) بخوبی میدانید : کسی که پیغمبر صلی الله علیه و آله او را آزاد کرده بار دیگر (معقول نیست) که علی علیه السلام او را آزاد کرده باشد و نیز بخوبی میدانید که آندو (پیغمبر صلی الله علیه و آله و علی علیه السلام) هر یك سرور و آقای آزاد مردان از اولین و آخرین میباشند و بنابر این هیچکدام آزاد شده هیچ فرزند زنی نبودند و نسبت بندگی و بردگی بهر یك از آندو در سخافت و شناعت معلوم است و این مطلب نیزمعلوم است که وصیّ پیغمبر صلی الله علیه و آله نسبت به بردگان مملوك پیغمبر صلی الله علیه و آله مالکیّت نداشته ، بنا براین مالك هم (که یکی ازمعانی مزبوراست)مناسبت ندارد ، و پیغمبر صلی الله علیه و آله تابع و پیرو احدی (جز خدای عزوجل فرستندهٔ او)نبوده پس عاری از معنی است که در ملاء مسلمین با صدای رسا بفرماید : هر کس کهمن تابع اویم علی تابع او است ! و بر رسول خدا صلی الله علیه و آله کسی را سمت منعمی نبوده و بلکه منّت و نعمت از ناحیهٔ آنجناب بر تمام خلق بوده ، پس معنای (منعم‌علیه) نیز مورد نخواهد داشت ، و پیغمبر صلی الله علیه و آله با کسی در تجارت وغیره شر کتی نداشته تا وصیّ او نیز با او شریك باشد .

مضافاً بر اینکه ، این تصور (تسلیم حقّ شرکت بدیگری) دزشمارتصورات بی پایه و اساس است ، بفرض اینکه برای آنجناب شرکتی با دیگری وجودداشته است و امّا تجارت آنجناب برای امّ المؤمنین خدیجه علیها السلام قبل از بعثت صرفاً کار کردن بنفع خدیجه وبرای اوبوده نه اینکه بااوشرکت داشته است ، وبفرض اینکه

بگوئیم شرکت داشته و ذی‌نفع بوده وصیّ گرامی او (علی علیه‌السلام) نه در سفر با آنجناب بوده و نه دخالتی در امر تجارت او داشته.

وپیغمبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله با احدی‌هم پیمان نبوده که بدانوسیله کسب قدرت وعزت کند و همانا عزّت مخصوص خداوند و رسول اوواهل ایمان است، وهمه‌مسلمانان بسبب آنجناب کسب عزت و نیرو کردند، وبنابراین قصد اینمعنی دراینمقام امکان پذیر نیست و بفرض ثبوت،ملازمهٔ بین آندو نیست، و امّا، صاحب و جار و نزیل و صهر و قریب، خواه مراد قرابت رحمی باشد و خواه قرابت از حیث مکان، ارادهٔ هیچ یك از این معانی ممکن نیست زیرا کم ارجی این معانی با بر پا ساختن آن اجتماع بزرگ و مهم در اثناء مسافرت و در منطقهٔ ریك زار غیر مسکون، در آن گرمای طاقت فرسا، بثبوت می رسد، آنهم بکیفیتی که حسب الامر پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله پیش روان از آن کاروان را متوقف سازند و دنبالهٔ کاروان را از ادامه سیر باز دارند در جائی که محل فرود آمدن نیست، (این خصوصیات حکایت دارد) که چیزی جز امر مؤکّد الهی توأم با تهدید (در صورت عدم تبلیغ) موجب باز داشت در آن نقطه نبوده، اینست که رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله چنین محفلی را بر پا میدارد در حالیکه مردم از رنج سفر صدمه دیده و حرارت آن نقطه درآنزمان توقف را دشوار میسازد تا حدی که بعضی از افراد ردای خود را بزیر پای خود می‌افکند، درچنین‌شرایط سخت و موقعیت فوق العاده منبری از جهاز شتران بر پا می نمایند و پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله بر فراز آن مردم را بامر خداوند آگاه می فرماید که در گذشت او فرا رسیده و او مأمور بتبلیغ امر مهمی است که اندیشناك است از اینکه بواسطه پایان یافتن روزگار زندگانیش فرصتی دیگر برای‌انجام این امرباقی نمانده باشد، درحالیکه این امر بزرگترین اهمیت را در دین خدائی و در امر دنیای خلق دارا است، آیا با این همه مقدمات فوق العاده وتشکیلات مهم و بی سابقه معقول‌است که‌آنحضرت بمردم از طرف خداوند خبر دهد باموریکه چندان ارزش واهمیتی نداشته باشد!! مثلاً بمردم خبر دهد که: هر کس، پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله با او رفاقت و مصاحبت‌داشته

یا همسایهٔ اوبوده یا علاقه دامادی با اوداشته ویا بخانه اوورود نموده ومنزل گزیده یا با او (بهر یك از دو معنی که ذکر شد) قرابت داشته ، با علی علیه السلام نیز چنان خواهد بود ؟ !! نه ، خدا میداند که چنین معانی‌را نمیتوان پذیرفت حتی از افراد کم خرد و ضعیف العقل تا چه رسد از کسیکه عقل نخستین و انسان کامل و پیامبر دانا و خطیب موصوف به بلاغت باشد ؟ ! ! راستی‌تهمت پست و ناروائی است اگر اراده کردن چیزی ازاین معانی به پیغمبر اسلام صلی الله علیه وآله نسبت‌داده شود واگر چنین‌فرض کنیم که یکی‌ازاین‌معانی‌مراد بوده چه‌فضیلت‌ومزیتی برای امیرالمؤمنین علیه السلام در آن معنی بوده که باو در قبال آن تهنیت و آفرین گفته شود ؟ ؟ ومورد اعجاب وتحسین قرار گیرد ؟ وسعد بن ابي وقاص درحدیث خود (۱) آنرا بر شتران سرخ مو برتری دهد که برای او باشد یا درنظر او و از دنیا ومافیها محبوبتر باشد وآرزو کند که با داشتن آنمقام عمر نوح را دارا باشد .

واما منعم (فرض ارادهٔ این معنی) نیز موردندارد ، زیرا هر کس که‌رسول خدا صلی الله علیه وآله براو انعام واحسان کرده باشد ملازمه ندارد باینکه امیر المؤمنین علیه السلام نیز باو انعام‌نموده باشد ، بلکه‌خلاف‌این معنی بدیهی است ، مگراینکه‌مراداین‌باشد که : هر کس پیغمبر صلی الله علیه وآله بسبب دین وهدایت وتهذیب (اخلاق) و ارشاد و عزت دردنیا ونجات در آخرت نسبت باو انعام فرموده علي علیه السلام نیز بتمام این امور باو انعام نماید بعلت اینکه قایم مقام آنجناب ومتحمل وظایف‌ازطرف اواست ، وحافظ شرع او است ، وابلاغ کننده دین اواست وبرای همین سمت ومقام اواست که‌خدای متعال دین (اسلام) را بسبب او (وولایت او) کامل فرمود ونعمت خود را بسبب‌این دعوت آشکار تمام فرمود ، در این‌صورت این همان معنی امامت وولایتی‌است که ما آنرا میجوئیم ومساوی باهمان معنائی است که‌ما درمقام‌اثبات‌آن میباشیم وجز این مقصودی نداریم ؟!

واما معنی‌عقید بدیهی است که‌مراداز‌این کلمه معاقده ومعاهده با بعض‌قبایل

(۱) بصفحه ۷۷ ـ ۸۳ جلد اول مراجعه نمائید .

است برای برقراری آرامش وصلح یا یاری کردن وهم آهنگی ، بنا بر این معنی ندارد که امیرالمؤمنین چنین باشد مگر از آنجهت که آنجناب در تمام اقدامات و مقاصد آنجناب از مثبت ومنفی پیرو او است ، وبنا بزاین معنی تمام مسلمین در این وصف با آنجناب مساوی هستند، وتخصیص آنجناب بذکر آنهم با این تشریفات واهتمامی که بیان شد معنی ندارد مگر آنکه مراد این باشد که در معاهدات و قراردادهائی که رسول خدا ﷺ منعقد فرموده علي علیه‌السلام برای سلطنت اسلامی ونگهداری دولت اسلامی از پراکندگی و انحلال وحفظ وصیانت آن ازهر گونه مشکلات و حوادث دخالت خاصّه دارد ، وبنا براین معنی دخالت و سمت آنجناب چون شخص رسول خدا ﷺ خواهد بود ، واگر مراد معاقده در اوصاف و فضایل باشد چنانکه گفته میشود : فلانی عقید کرم و عقید فضل است ، یعنی : کریم است وفاضل هرچندحمل این معنا را ذوق عربی نمی پذیرد معذلك نتیجه معنی ومقصود پیغمبر ﷺ چنین میشود که هر کس ، من در نزد او عقید فضایل شناخته شده ام باید بمانند این در باره علی علیه‌السلام معتقد باشد ، وبنا براین تقریب ، این معنی بامقصد ما نزدیك است.

ونزدیك ترین معانی کلمهٔ عقید اینست که از آن اراده شود عهودی که پیغمبر بامسلمانانی که با اوبیعت کردند منعقد ساخت براین مبنی که دین اورا بآغوش گیرند ودرراه مصالح آن و دورساختن هر ناروا وفساد از آن بکوشند در اینصورت مانعی برای ارادهٔ این معنی نیست بلکه این معنی تعبیر دیگری است از گفتار آن جناب : «إنّه خلیفتي والامام من بعدی» همانا او (علی علیه‌السلام) جانشین من است و بعد از من امام است .

وامّا محبّ وناصر ، بفرض ارادهٔ این دومعنی ، ازاین دوحال بیرون نیست ، یا مراد تحریص مردم است برمحبت ویاری او وبعلّت اینکه از جملهٔ مؤمنین باوومدافعین ازاواست ، ویاامر باو (علی علیه‌السلام) است بمحبت ویاری مؤمنین وبر هر تقدیر یاجمله اخباری است ، یا انشائي ، اما احتمال اوّل یعنی اخبار بوجوب دوستي او بر اهل ایمان ، این یك امر مجهول و بی سابقه نبوده که پیغمبر اکرم ابلاغ نکرده وباین

کیفیت بی‌سابقه وبااین ترتیب آنحضرت مأمور بابلاغ آن باشد و کوتاهي درابلاغ آن برابر با عدم تبلیغ امر رسالت باشد بطوریکه در قرآن حکیم‌بآن تصریح شده و مستلزم این باشد که گروههای خلق (در آنمکان) باز داشت شوند و یك چنین مجمع مهمی در چنین نقطهٔ پر حرجی که قرارگاه نیست منعقد گردد و سپس با ابلاغ آن تکمیل دین و اتمام نعمت و خشنودی پروردگار تحقق پذیرد که گوئی: یك امر تازهٔ را ابلاغ فرموده و چیزی را که مسلمان ها نمیدانسته‌اند اعلام‌ومقرر فرموده‌است ، و سپس آنها که در مقام تهنیت او بر آمدند با جمله‌های : «اصبحت مولای و مولی کل مؤمن و مؤمنه» او را تهنیت دهند ، حاکی از حدوث یك امر بزرگ و بی سابقه که گویندهٔ این سخنان (تهنیت) تا آنموقع آنرا نمیدانسته ! چگونه چنین احتمالی را میتوان داد؟ در حالیکه آنان شب و روز تلاوت‌میکردند این آیات را : « و المؤمنون بعضهم اولیاء بعض » : اهل ایمان دوستان یکدیگرند « انّما المؤمنون اخوة»اهل‌ایمان‌برادرانند ، که این مشعر است بلزوم دوستی‌متقابل بین آنها همانطور که بین دو برادر است ؟ حاشا ! پیغمبر ﷺ اعظم از اینستکه چنین امر بی‌ارزشی را ابلاغ وخدای حکیم‌ما پاکتر از اینست که شبیه‌این امر بیهوده را تشریع فرماید ! !

و اما احتمال دوم ـ یعنی انشاء وجوب دوستی ونصرت او باآن گفتار ، این احتمال نیز در سستی دست کمی از احتمال اول ندارد زیرا در آن هنگام امری وجود نداشته که انشاء نشده باشد و حکمی نبوده که تشریع و ابلاغ نشده باشد تا نیازی به بیان انشائی آن باشد ، ! چنانکه دانستید ، بعلاوه بنا بر این دووجه حق مقام این بوده که رسول خدا ﷺ بفرماید : « من کان مولای ، فهو مولی علیّ » یعنی هر که محبّ و ناصر منست باید محبّ و ناصر علی نیز باشد پس‌این دو احتمال از مفاد لفظ خارج است ، و شاید سبط ابن جوزی که در تذکره‌اش در ص۱۹ گوید : جایز نیست که لفظ مولی در این حدیث برناصر حمل‌شود ، نظرش بهمین معنی بوده ، و قریباً تمام لفظ او ذکر خواهد شد ، مضافاً بر اینها ، بنابراین

احتمال وجوب محبت و مبادلهٔ نصرت اختصاص بامیر المؤمنین علیه‌السلام نخواهدداشت! و بلکه یك سیره و روش است که بطور مساوی برای همه مسلمین است ، بنا براین دلیل تخصیص آن بآنجناب و اهتمام در شأن او چیست ؟ و اگر مقصود محبت و نصرت مخصوص بوده که از حدود محبّت و نصرت رعیّت بالاتر بوده ، از قبیل وجوب متابعت و پیروی و امتثال اوامر و تسلیم در قبال او ، این خود همان معنای حجّیت و امامت است ، خصوصاً بعد از مقارنهٔ آن بآنچه که نظیر آن در خود پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله است با تصریح باین جمله : «من كنت مولاه» ... و در اینصورت تفکیك بین معنای مولی در مورد آندو (پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله وعلی علیه‌السلام) دریك سیاق و عنوان مستلزم ابطال کلام خواهد بود !!

و امّا احتمال سوم - یعنی ، اخبار پیغمبر صلّی الله علیه و آله و سلّم باینکه محبّت مردم و یاری بر ایشان بر ذمهٔ علی علیه‌السلام است ، در این صورت لازم بود که روی سخن پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله بعلی علیه‌السلام میبود و باو تأکید میفرمود ، نه اینکه به شنوندگان ابلاغ و تأکید نماید ، و همچنین احتمال دیگر یعنی انشاء وجوب دوستی و یاری در حقّ مردم بر ذمّهٔ علی علیه‌السلام که در این فرض هم باید گفت که پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله از این اهتمام و بوجود آوردن آن تشریفات خاصه وایراد خطبه و جلب توجه خلق برای استماع و مبالغه در تبلیغ .. از همه این امور بی نیاز بود ، مگر اینکه مقصودش جلب عواطف مردم وافزایش محبت آنان نسبت بعلی علیه‌السلام بوده باشد که مردم وقتی که دانستند علی علیه‌السلام دوست و یاور آنهاست ازاو تبعیت کنند و در هیچ امری مخالفت اوراروا ندانند و هیچ گاه سخن او رارد نکنند !!

و با نحوهٔ سخن پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله یعنی ابتدا نمودن به جملهٔ : «من كنت مولاه» ... ما خواهیم دانست که بر این تقدیر آنجناب از محبت و نصرت اراده نفرموده مگر آن اندازه و مقدار را که در خود پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله وجود داشته ، زیرا دوستی و یاری آنجناب نسبت بامّتش (از حیث کیفیت وجهت) غیر از دوستی و

یاری است که در افراد مؤمنین (نسبت بیکدیگر) وجود دارد ، چه آنجناب اُمّت خود را دوست دارد و آنها را یاری میفرماید از نقطهٔ نظر اینکه زعیم(فرمانده) دین و دنیای آنها است ، مالك امر آنها است ، نگهبان حوزهٔ آنها است ، حافظ شخصیت آنها است ، و از خود آنها بآنها اولی (سزاوارتر) است ، اگر آنجناب نسبت بآنها این درجه از محبت و نصرت را اجراء و عملی نمیفرمود گرگان خونخوار و وحشیان سر کش و بی باك آنها را پراکنده و نابود میساختند و ازهر طرف دستهای ستم و تجاوز بطرف آنها گشوده میشد و چه حوادث نا بود کنندهٔ از قبیل هجوم دشمنان ، و تاراج اموال و کشتن نفوس و هتك حرمت اشخاص رخ میداد که در اینصورت غرض اصلی صاحب شریعت از بپا داشتن دعوت و گسترش بساط دین و بلند داشتن آیات الهی با پراکندگی جامعهٔ اسلامی ازبین میرفت ، پس هر کس در محبت و نصرت خلق در این حد و باین کیفیت معرفی شود ، ناچار او خلیفة الله است در زمین و خلیفهٔ فرستادهٔ خدا است (در میان خلق) و بنابراین فرض معنای حدیث نیست مگر همان معنی که ما گفتیم .

معانی که ارادهٔ آنها از حدیث (غدیر) امکان دارد

از معانی که برای مولی بیان شد و مورد بررسی قرار گرفت باقی نماند جز : « ولیّ و اولی بالشّیء و سیّد (بمعنای سرور و آقا ـ نه بمعنای مالك و آزاد کننده) و متصرف در امر و متولّي امر » .

« امّا ولي » ایجاب مینماید که از آن اراده شود خصوص آنمعنائی که از «اولی» اراده میشود ، بعلت عدم صحّت بقیهٔ معانی بطوریکه بشما (یکایك آنمعانی و فقدان مناسبت آنها را) مدلّل و معلوم ساختیم ، « و امّا سیّد [1] » بمعنای پیش

---

(۱) جمع کثیری از پیشوایان تفسیر و حدیث و لغت آنرا (سید را) از معانی مولی بشمار آورده‌اند .

گفته ، این معنی پیوسته از معنای : « اولی بالشيء » جدائی نا پذیر است ، زیرا تقدّم آن بر غیرش محرز است ، خصوصاً در کلمهٔ که پیغمبر صلی الله علیه و آله خود رامتصف بدان فرموده و سپس پسر عمّ خود (علی علیه السلام) را برابر با وصف خود قرار داده بنابراین امکان نخواهد داشت که (مثلاً) مراد از آن کسی باشد که با پیش‌دستی و غلبه و ستم سروری یافته باشد ، و بلکه این سیادت دینی است و بر همه عمومیّت دارد بطوریکه تبعیّت وپیروی از آن بر تمام کسانی که سیادت بر آنان است‌واجب خواهد بود .

و همچنین است : « متصرف در امر » واین معنی را رازی درجلد ٦ تفسیرش از قفّال در مورد قول خدای تعالی : « واعتصموا بالله ، هو مولیکم » (سورهٔ حجّ) ذکر نموده که قفّال گفته : « هو مولیکم : سیّدکم والمتصرّف فیکم » . و این دو معنی را ، سعید چلپی ، مفتی روم ، و شهاب الدین ، احمد خفاجی در حاشیه خود بر بیضاوی ذکر نموده‌اند و (ابن حجر) در صواعق ص ٢٥ این معنی را از معانی حقیقی آن (مولی) بشمارآورده است ، و کمال الدین جهرمی هم درترجمهٔ صواعق و همچنین محمّد بن عبد الرسول برزنجی در « النواقض » و شیخ عبد الحق‌در « لمعات » در این مطلب از او پیروی نموده‌اند ، پس در این مقام امکانی نیست جز اینکه مراد بآن : متصرّفی باشد که خدای سبحان او را بر انگیخته که در خور تبعیّت باشد ، و او بشر را بسوی طرق رستگاری رهبری نماید .

پس چنین شخصی درانواع تصرف نسبت بجامعهٔ انسانیّت اولی (سزاوارتر) است از غیرش ، و بنا براین کسی که دارای چنین سمتی است ، یا پیغمبری است مبعوث و یا امامی است مفترض الطاعه که از طرف پیغمبر مبعوث، بامر پروردگار تصریح و معرفی شده. که در گفتار و کردارش از آن امر جدا نمیشود و از روی میل شخصی و دلخواه خود سخنی نمیگوید وآنچه بگوید ، نیست مگروحی الهی که باو ابلاغ میشود .

و همچنین است : متولّی امر ، که ابوالعباس مبرّد آنرا ازجمله معانی‌مولی

بشمار آورده ، در تفسیر قول خدای تعالی : « انّ الله مولی الذین آمنوا » گوید : ولیّ و مولی در معنی یکسانند ، و اوست که سزاوار بخلق خود و متولی امور ایشان است [1] و ابو الحسن واحدی در تفسیرش « الوسیط » و قرطبی در جلد ٤ تفسیرش درص ۲۳۲ درتفسیر قول خدای تعالی درسورهٔ آل‌عمران : «بل‌الله مولیکم» و ابن اثیر در جلد ٤ « النهایه » ص ۲٤٦ ، و زبیدی در جلد ۱۰ « تاج العروس » ص ۳۹۸ ، و ابن منظور در « لسان العرب » ص ۲۰ (باین معنی اشعار نموده‌اند) و چنین گفته اند : و از این قبیل است حدیث: « أیّما امرأة نکحت بغیر اذن مولیها فنکاحها باطل » و در روایت دیگر : «بغیر اذن ولیّها» مذکور است ، یعنی: «متولّی امرها » ، و بیضاوی در تفسیر قول خدای تعالی : «... ما کتب لناهو مولینا»(سورهٔ توبه) در جلد ۱ تفسیرش در ص ۵۰۵ ، و در قول خدای تعالی : « و اعتصموا بالله هو مولیکم » (سوره حجّ) در جلد ۲ ص ۱۱٤ ، و در قول خدای تعالی : « و الله مولیکم » (سورهٔ تحریم) در جلد ۲ ص ۵۳۰ و ابو السعود عمادی در تفسیر قول خدای تعالی « والله مولیکم » (سورهٔ تحریم درحاشیهٔ تفسیررازی) جلد ۸ ص ۱۸۳ و در قول‌خدای تعالی : « هی مولیکم » ، و راغب در « مفردات » و احمد بن حسن زاهد درواجکی در تفسیرش گویند : مولی ، درلغت کسی است که متولی(عهده‌دار) مصالح تو است ، بنا بر این ، او مولای تو است : قیام بامور تو را دنبال میکند و تو را بر دشمنانت یاری مینماید ، و بهمین مناسبت ، ابن عم و مُعتِق ، مولی‌نامیده شده وسپس این کلمه (مولی) اسم گردیده برای کسی که چیزی (امری) را در بر میگیرد (عهده دار میشود) و ازآن جدا نمیشود ، و زمخشری در « کشّاف» و ابوالعباس ، احمد بن یوسف شیبانی کواشی ـ متوفای سال ۶۸۰ در تلخیصش ، و نسفی در تفسیر قول خدای تعالی: « انت مولینا » ، ونیشابوری در «غریب‌القرآن» درقول خدای تعالی : «انت مولینا » وقول‌خدای تعالی : « فاعلموا انّ الله مولیکم » و قول خدای تعالی : « هی مولیکم » ، (باین معنی اشعار نموده‌اند) ، وقسطلانی

(۱) این معنی را شریف مرتضی در (شافی) از او حکایت نموده .

درحدیثی که در ص ۳۱۵ گذشت از قول بخاری و مسلم ـ درقول رسول خدا صلى الله عليه وآله «انا مولاه» گوید: «ای: ولیّ المیّت (یعنی ولیّ مرده) اتولّی عنه اموره» ـ از جانب او امور او را عهده دار خواهم بود، و سیوطی در تفسیر (جلالین) در قول خدای تعالی: «انت مولینا»، و قول خدای تعالی: «فاعلموا ان الله مولیکم» و قول خدای تعالی: «لن یصیبنا الاّ ما کتب الله لنا هو مولینا» (همین معنی را ذکر نموده) بنابر این، این معنی نیز از ـ اولی ـ جدائی نخواهد داشت، خاصه بمعنائی که صاحب رسالت خودرا بدان توصیف فرموده بنابر این که آنرا اراده کرده باشد.

امّا آنچه که در خصوص این مقام نظریه و عقیدهٔ ماست، بعد از فرورفتن در اعماق لغت و مجموعه های ادبی و جامعه های عربی اینست که: حقیقت معنی مولی از میان معانی (متعدد) نیست مگر: اولی بالشيء، و این معنی جامع تمامی آن معانی است و در هریك از آن معانی با نوعی از توجّه مأخوذ است ولفظ مولی بر هیچیك از آن معانی اطلاق نشده مگر بمناسبت این معنی، بنابراین مقدمه:

۱ ـ پروردگار سبحان اولی (سزاوار تر) است بخلق خود از هر غالب و قاهر، ما سوی را آفریده، بطوریکه حکمتش خواسته و تصرف میکند بمقتضای ارادهٔ خود.

۲ ـ وعمّ ازهمهٔ مردم به محافظت فرزند برادرش وعطوفت باو اولی (سزاوارتر) است و او جایگزین پدر او است، که اولی (سزاوارتر) باو بوده.

۳ ـ و ابن عمّ اولی (سزاوارتر) بیگانگی و پشتی بانی پسر عمّ خوداست چه آندو دو شاخه‌های یك درختند.

٤ ـ و فرزند اولی (سزاوارترین) خلق است باطاعت پدر و فروتنی دربرابر او ـ خدای متعال فرماید: «و اخفض لهما جناح الذلّ من الرّحمة» (۱).

۵ ـ و فرزند خواهر، نیزاولی (سزاوارترین) خلق است بفروتنی وخضوع

---

(۱) یعنی و خود را در قبال آنها (پدر و مادر) فروتن و خاضع کن و از فرط مهربانی خود را برای آنها خوار و کوچك کن. سوره لقمان.

نسبت به دائی خود که برادر مادرش بوده .

۶ ـ و معتِق (آزاد کننده) اولی (سزاوارتر) است به تفضل نسبت بکسی که آزاد کرده است از غیر خود .

۷ ـ و معتَق (آزاد شده) اولی (سزاوارتر) است باینکه احسان و نیکی کسی را که او را آزاد کرده منظور دارد و بوسیله فرمانبردن اوامر او وفروتنی در قبال او سپاسگذاری او را بنماید .

۸ ـ و عبد (بندهٔ مملوك) نیز اولی (سزاوارتر) است به تبعیت و اطاعت‌امر مولای خود از غیرش و این اطاعت امر مالك بر او واجب است و سعادت او منوط بآن میباشد .

۹ ـ و مالك اولی (سزاوارتر) است بسر پرستی و حفاظت بنده های مملوك خود و امور آنها و تصرف در آنان تا حدودیکه بحد ستم نرسد .

۱۰ ـ و تابع اولی (سزاوارتر) است به یاری متبوع خود از کسی که تابع (پیرو) او نیست .

۱۱ ـ و منعم علیه ، اولی (سزاوار تر) است بسپاسگذاری مُنعِم خود از غیرش .

۱۲ ـ و شریك اولی (سزاوارتر) است برعایت حقوق شرکت وحفظرفیق و شریکش تا باو زیانی نرسد .

۱۳ ـ و حلیف (هم پیمان) امر او واضح است ، چه او اولی (سزاوارتر) است بقیام بحفظ کسی که با او هم پیمان است و دفع هر ستمکاری ازساحت او .

۱۴ ـ و همچنین است صاحب (رفیق) ، او اولی (سزاوار تر) است بادای حق صحبت از غیرش .

۱۵ ـ همانطور که ـ جار (همسایه) اولی (سزاوارتر) است برعایت حقوق همسایگانش از آنها که دور هستند .

۱۶ ـ و مانند آنست ـ نزیل (وارد بر قومی) ـ او اولی (سزاوارتر)است بقدر دانی و حقشناسی آنهائی که درمیان آنها قرار گرفته و بدانها پناه برده ودر پرتو آنها (از آنچه گریزان بوده) ایمن گردیده است .

۱۷ ـ وصهر (داماد) اولی (سزاوارتر) است بمراعات حقوق کسیکه‌داماد او گردیده و بدینوسیله پشتی بانی یافته و در زندگی نیرومند گشته ، در حدیث است که : سه کس دارای سمت پدری است ، پدریکه تو را بوجود آورده ، کسی که بتوزن داده ، کسیکه بتوتعلیم داده .

۱۸ ـ و بر آن قیاس کن ، قریب (نزدیك) را ، چه او اولی (سزاوارتر) است بامر نزدیکانش و دفاع از آنان و کوشش در راه مصالح آنان .

۱۹ ـ و مُنعِم ، اولی (سزاوارتر) است بزیادتی مهر وصفا بر کسی که‌مورد انعام او واقع گشته و اینکه نیکی را نسبت باو تکرار نماید .

۲۰ ـ و عقید (وابسته) مانند حلیف (هم پیمان) است دراولویت برای‌یاری کردن آنکس که با او پیوند نموده (عهد بسته) .

۲۱ ـ و همانند آندو است محب و ۲۲ ـ ناصر ، چه هر یك از ایندو اولی (سزاوارتر) هستند بدفاع از کسی که او را دوست دارند یا یاری او را بعهده گرفته اند .

۲۳ ـ ودر مورد «ولی» و ۲۴ ـ سیّد ـ و۲۵ ـ متصرف درامر ـ و۲۶ ـ متولّی امر ـ بشرحی که قبلاً داده شد از چگونگی حال آگاه شدید .

حال که وضعیت معانی مشروحه بالا و عدم تناسب آنها باموردِ بحث روشن گشت ، دیگر برای مولی باقی نمانده مگر یك معنی ، و آن : اولی بالشيء است واین اولویت بحسب استعمال درهریك ازمواردش مختلف است ، وبنابراین‌اشتراك در مولی ، اشتراك معنوی است ، و این اشتراك (معنوی) از اشتراك لفظی اولی بهتر است ، چه آنکه اشتراك لفظی مستلزم وضع های زیاد ونامعلوم است‌بنصّ ثابت که بنا باصل مسلّم‌آن وضعها منتفی است وشمس‌الدین ابن بطریق در«العمده»

ص ۵۶ در بعض از این نظریه بر ما پیشی گرفته و نامبرده یکی ازاعلام طائفه‌است در قرن ششم و از کلمات تعدادی ازعلماء اهل سنت نیز در این زمینه قسمتی ریزش نموده [1] آنجا که مناسبات بعضی از معانی مولی را ذکر نموده اند مانند آنچه‌ما ذکر کردیم.

و روایتی که مسلم باسناد خود در صحیح خود ص ۱۹۷ از رسول خدا صلی الله علیه و آله آورده : « لا یقل العبد لسیده مولای » - یعنی نباید بنده مملوك بمالك خود بگوید: مولای من ، و در حدیث ابی معاویه این جمله را افزوده : «فان مولاکم‌الله » ، یعنی: زیرا همانا مولای شما خدا است ، و این روایت را تعدادی از پیشوایان حدیث در تالیفات خود با بر رسی درطریق آورده‌اند ، این روایت کاشف از اینست که معنای مقصود ، که « اولی » است متبادر بذهن است وقتیکه بطور مطلق گفته شود ازمولی بیان اینمطلب از بعضی ها در ضمن مطالبی که پیرامون مفاد حدیث (غدیر) ایراد میشود خواهد آمد .

« قراین معینه »

متصله و منفصله

تا اینجا (با توضیحاتی که داده شد) اهل بحث و کاوش را گزیری نمانده و ناچار باید تسلیم باشند باینکه مولی بمعنای - اولی بالشيء - است و چنانچه ما از آنکه گفتیم تنزّل کرده و بگوئیم : یکی ازمعانی مولی‌این معنی است ، وآنرا مشترك لفظی بدانیم ، (باز هم مقصود حاصل‌است) زیرا در حدیث مزبور (حدیث غدیر) قرینه‌های متّصله و گاهی منفصله وجود دارد که باوجود این قرائن ارادهٔ

(۱) بآنچه در سابق ازدرواجکی ودیگران نقل‌کردیم وبآنچه ازسبط ابن جوزی ودیگران نقل خواهیم کرد مراجعه کنید که عدهٔ زیادی از علما را در طی کلمات قوم خواهی یافت که نظیر آندو اظهار عقیده کرده‌اند .

غير اين معنى از بين ميرود ـ اينك بيان مطلب :

قرينهٔ اولى ـ مقدّمهٔ حديث است و آن ، سخن پيغمبر صلى الله عليه و آله است كه فرمود : « الست اولى بكم من انفسكم » (يعنى آيا من سزاوارتر نيستم بشما از خودشماها) يا سخنان ديگر آنجناب بالفاظ ديگر كه همين معنى را ميفهماند ، و متفرّع فرمود بر اين سخن خود اين جمله را : « فمن كنت مولاه فعليٌ مولاه » ، واين حديث را بكيفيتى كه بيان شد بسيارى از علماء فريقين ـ روايت نموده‌اند ، واز حفاظ اهل سُنّت و پيشوايان آنان اينهاست :

١ ـ احمد بن حنبل ـ ٢ ـ ابن ماجه ـ ٣ ـ نسائي ـ ٤ ـ شيباني ـ ٥ ـ ابو يعلى ـ ٦ ـ طبرى ـ ٧ ـ ترمذى ـ ٨ ـ طحاوى ـ ٩ ـ ابن عقده ـ ١٠ ـ عنبرى ـ ١١ ـ ابو حاتم ـ ١٢ ـ طبراني ـ ١٣ ـ قطيعي ـ ١٤ ـ ابن بطّه ـ ١٥ ـ دارقطني ـ ١٦ ـ ذهبي ـ ١٧ ـ حاكم ـ ١٨ ـ ثعلبي ـ ١٩ ـ ابو نعيم ـ ٢٠ ـ ابن السمّان ـ ٢١ ـ بيهقي ـ ٢٢ ـ خطيب ـ ٢٣ ـ سجستاني ـ ٢٤ ـ ابن المغازلي ـ ٢٥ ـ حسكاني ـ ٢٦ ـ عاصمي ـ ٢٧ ـ خلعي ـ ٢٨ ـ سمعاني ـ ٢٩ ـ خوارزمي ـ ٣٠ ـ بيضاوى ـ ٣١ ـ مُلاّ ـ ٣٢ ـ ابن عساكر ـ ٣٣ ـ ابو موسى ـ ٣٤ ـ ابو الفرج ـ ٣٥ ـ ابن اثير ـ ٣٦ ـ ضياء الدّين ـ ٣٧ ـ قزاوغلي ـ ٣٨ ـ گنجي ـ ٣٩ ـ تفتازاني ـ ٤٠ محب الدين ـ ٤١ ـ وصّابي ـ ٤٢ ـ حمويني ـ ٤٣ ـ ايجى ـ ٤٤ ـ وليّ الدين ـ ٤٥ ـ زرندى ـ ٤٦ ـ ابن كثير ـ ٤٧ ـ شريف ـ ٤٨ ـ شهاب الدين ـ ٤٩ ـ جزرى ـ ٥٠ ـ مقريزى ـ ٥١ ـ ابن الصبّاغ ـ ٥٢ ـ هيثمي ـ ٥٣ ـ ميبدى ـ ٥٤ ـ ابن حجر ٥٥ ـ اصيل الدين ـ ٥٦ ـ سمهودى ـ ٥٧ ـ كمال الدين ـ ٥٨ ـ بدخشي ـ ٥٩ ـ شيخاني ـ ٦٠ ـ سيوطي ـ ٦١ ـ حلبي ـ ٦٢ ـ ابن باكثير ـ ٦٣ ـ سهارنپورى ـ ٦٤ ـ ابن حجر مكّي .

در بيان طُرُق حديث از صحابه و تابعين بطور وضوح موارد ذكر مقدّمهٔ حديث غدير را با تعيين اجزاء كتب اين دسته از علماء اعلام وصفحات آنها سابقا بيان نموديم ، و گروه ديگرى نيز از راويان اين مقدّمه هستند كه عدّهٔ آنها در

خور توجه است و ما در اینجا با ذکر (مجدّد) آنها اطالهٔ سخن نمیدهیم، مضافاً بر آنها تعداد بی شماری از علماء شیعه را نیز در نظر بگیرید که این حدیث را روایت نموده‌اند.

بنابراین، مقدّمهٔ (سخن پیغمبر صلی الله علیه و آله) ازجمله واردات صحیح وثابت‌است وبطوریکه تعداد بسیاراز اعلام نامبرده تصریح نموده‌اند چاره ومفرّی جزاعتراف بآن نیست (۱).

بنابراین مطلب، اگر رسول خدا صلی الله علیه و آله غیر از معنائی که در مقدمهٔ سخن خود «الست اولی بکم من انفسکم ..» بدان تصریح فرموده معنای دیگری را اراده فرموده بود، فرمایش آنجناب بصورت کلامی درمیآمد که رشتهٔارتباط آن گسیخته باشد و قسمتی از آن‌باقسمت‌دیگربی ارتباط باشد (وماپیغمبربزرگواررا بزرگترمیدانیم ازهرلغزش وسخن نارسائی) و در اینصورت سخن‌آنحضرت ازمرز بلاغت‌جدا میبود درحالیکه‌آنجناب افصح بلغا وبلیغ ترین کسانی است که‌بزبان عربی دهن گشوده است، پس جز از اذعان و اعتراف بارتباط اجزاء کلام آن حضرت با متحد دانستن معنی در مقدمه و ذی المقدمه راهی‌نیست و حق هم در هر کلامیکه از وحی الهی سرچشمه گرفته جز آن نیست.

ومزید برتوضیح وبیان‌مطلب برای شما (خواننده گرامی) شرحی است که در تذکرهٔ سبط ابن جوزی در ص ۲۰ مذکور است، نامبرده بعد از تعداد ده معنی برای مولی وتصریح باینکه معنای دهم مولی (اولی) است، چنین گوید: ومراداز (مولی) درحدیث (غدیر) طاعت مخصوص است، پس معنای دهم (که: اولی‌است) متعیّن است ومعنای حدیث‌چنین میشود: هر کس من اولی باوهستم ازخودش،پس علی علیه السلام اولی باواست، وحافظابوالفرج یحیی‌بن‌سعید ثقفی اصفهانی در کتاب‌خود

(۱) به بحث «راویان حدیث از صحابه» وبحث «سخنانی پیرامون سند حدیث» مراجعه شود

مسمّى به «مرج البحرين» تصريح باين نموده ، چه او اين حديث را باسناد خود به استادانش روايت نموده ودرروايت مزبور چنين گفته : پس رسول خدا ﷺ دست علي عليه السلام را گرفت وفرمود : «من كنت وليّه واولى به من نفسه ، فعليّ وليّه» يعني هر كس ، من وليّ اويم واولى (سزاوارتر) باو هستم ازخودش ، پس علي عليه السلام وليّ او است . پس دانسته شد كه تمام معاني باز گشت بمعناى دهم (اولى بالشيء) دارد . و گفتار رسول خدا ﷺ نيز : «ألست أولى بالمؤمنين من أنفسهم» نيز دلالت برهمين معنى دارد ، واين (حديث) نصّ صريح است در اثبات امامت او(علي عليه السلام) وپذيرش طاعت او .. اه .

وابن طلحة شافعي در«مطالب السؤل» ص١٦ تصريح نموده است كه طايفهٔ (از علماء حديث) لفظ (مولى) را درحديث (غدير) حمل بر (اولى) نموده اند ، و نظير اين جمله ها (ازاعترافات علماء) قريباً نيز در محل خود ان شاءالله بنظر شما خواهد رسيد .

قرينهٔ دوم ــ دنبالهٔ حديث است ، كه رسول خدا ﷺ فرمود : «اللّهمّ وال من والاه . وعاد من عاداه» در جملهٔ از طرق حديث بر فرمايش رسول خدا ﷺ اين جملهها نيز افزوده شده : «وانصر من نصره واخذل من خذله» ياجمله هائى كه متضمن همين معاني است ، وباذكر گروههاى راويان كه قبلا ذكر نموديم ديگر موجبي براى تطويل باعادهٔ ذكر آنها نيست ، وضمن كلمات رسيده پيرامون سندحديث درصفحات ٢١٤ــ٢٤٣ برشما (خوانندهٔ عزيز) گذشت اينكه صحيح دانستن عدّهٔ بسيارى ازعلما ، حديث (غدير) را مبتني برمبناى مجموع حديث است با دنبالهٔ آن «اللّهمّ وال من والاه ....» وبا اين كيفيّت براى اهل تحقيق و بحث امكان خواهد داشت كه ذيل حديث مزبوررا قرينهٔ مدّعى بداند بدلايل ووجوهيكه جز بامعناى اولويّت اولويّتي كه ملازم باسمت امامت باشد ملتئم نخواهد بود .

وجوه ودلائل مزبور: اول : درآن زمان كه پيغمبر صلّى الله عليه وآله وسلّم

نسبت بموهبت خدای سبحان بوصي اودائر باحراز مقام شامخ رياست عامّه بر تمامی امّت اسلامي وامامت مطلقهٔ او بعد از خودش قيام و اين امر مهم را اعلام فرمود آن جناب بر حسب اوضاع واحوال بالطبع ميدانست كه تماميّت اين امر نيازمند بهواداران بسيار وياران با اقتدار است تا بدانوسيله متصديان امور ولايات وعمّال در قبال اين امر گردن نهند ، ازطرفی آنحضرت مطلع بود كه درميان آن گروه كسانی هستند كه برعلي عليه السلام رشك ميبرند چنانكه در قرآن بدان اشعار شده (۱) ونيز اشخاصي هستند كه باآن جناب كين ميورزند ودر دستهٔ اهل نفاق افرادی هستند كه برمبنای خونهای جاهليّت دشمنی بااورا دردلهای خود نگاهداشته‌اند و بعد ازآن جناب بر مبنای حرص وآز آنها كه فكر سروری و رياست وافزايش بهره های مادی در مغز خود مي‌پرورانند حوادث ناگواری رخ خواهد داد و جنب و جوشهائي بكار خواهد افتاد ، وعلي عليه السلام هم بحكم حق خواهی و عدالت آرزوها واطماع آنها را اجابت نخواهد كرد وآنهارا جهت بی تجربگی وبي كفايتي لايق وسزاوار مقامهائيكه چشم طمع بدان دوخته اندنخواهد دانست ، ناچار آنها هم برسر مخالفت و رزمجوئی با او رفته واوضاع راآشفته خواهند نمود ، كما اينكه بطور اجمال پيش گوئي واخبار فرمود با اين جمله‌ازفرمايش خود : « ان تؤمّروا عليّاً ولا أراكم فاعلين تجدوه هادياً مهديّاً » ودر لفظ (روايت) ديگر چنين فرمود : « ان تستخلفوا عليّاً وما أراكم فاعلين تجدوه هادياً مهديّاً » يعنی اگر علي را بفرماندهي ـ خلافت ـ بپذيريد درحالتيكه نمی بينم كه اين كاررا بكنيد ، خواهيد يافت اورا راهنمائی بابصيرت و مطّلع (به ص۳٦ و ۳۷ ج۱ مراجعه نمائيد) در نتيجه توجه باين كيفيّات و امور ، آن‌جناب (بعد از ابلاغ ولايت علي عليه السلام) شروع فرمود بدعا كردن بآنها كه‌پيرو

---

(۱) در قول خدای تعالی : ام يحسدون الناس على ما آتيهم الله من فضله . ابن مغازلی در « مناقب » و ابن ابی الحديد در جلد ۲ شرحش ص ۲۳۶ و حضرمی شافعي در « الرشفه » ص ۲۷ اشعار نموده اند كه : اين آيه در باره علي عليه السلام و مختصات علمی او (كه مورد رشك و حسد واقع شد) نازل گرديده است .

ودوست ویاور اوبندونفرین بآنها که برسر دشمنی واعراض ازاویند تابدینوسیله امر خلافت برای او تمامیّت یابد و مردم بدانند که پیروی و دوستی علي عليه‌السلام موجب بهره‌مندی از موالات خدای سبحان ودشمنی و اعراض ازعلي عليه‌السلام موجب خشم و سخط پروردگار است ، تابدین وسیله بسوی حق واهل حق بگرایند ،وچنین دعائی آنهم بلفظ عمومي نخواهد بود مگر دربارهٔ کسیکه شأن و مقامي چنین دارا باشد و لذا افراد اهل ایمان که‌خدای متعال دوستي متقابل را برآنها واجب فرموده ،نظیر این سخن ودعاء دربارهٔ آنها نقل نشده چه آنکه منافرت و بی مهربهائی که در آنها یافت میشود جزئیاتی است که باین پایه از اهمیت نمیرسد این چنین دعائی دربارهٔ کسي خواهد بود که‌درامردین‌درحکم ستون وپایه باشد و در اسلام شخصیّت ومقام او نمایان باشد وبرامّت اسلامی‌امامت وسروری‌داشته باشد که ضعف وعدم پیشرفت او درآنمقام باعث ناتوانی‌حق وگسیختن رشته اسلام گردد .

دوم ـ سیاق این دعاء است « اللّهمّ وال من والاه ...» ازحیث‌افادهٔ عمومیّت افرادی که‌ازکلمهٔ من فهمیده میشود و عمومیّت زمانی وحالی که ازحذف متعلّق معلوم میگردد دلالت برعصمت امام عليه‌السلام دارد ، زیرا ازجملهٔ مزبور استفاده‌میشود که‌موالات ویاری او و احترازاز دشمني واعراض از او برهر کس ودرهرزمان ودر هرحال واجب است ، واین معنی‌مستلزم اینست که آنحضرت درتمام احوال‌وازمان موصوف بعصمت ومصون ازمعصیت‌باشد ،وجز حق‌هیچگاه سخنی نگوید وجز بحق کاری از او سر نزند وجز باحق نباشد زیرا اگر در معرض ارتکاب خلافي‌ومعصیتی قرار گیرد لازم است که براو اعتراض شود وبخاطر عمل ناروایش مورد عداوت‌قرار گیرد واز او اعراض شود ، پس چون رسول خدا صلّى‌الله‌عليه‌وآله نسبت بهیچیك از شؤن و زمانهای او استثنائي در فرمایش خود نیاورده ، ماخواهیم دانست که آنجناب (علي عليه‌السلام) در هیچ زمان و در هیچ حال فاقد عصمت وعدالت و حق خواهي نبوده ، و کسي که دارای چنین مقامي باشد واجب است که امام بر خلق باشد ، چه امامت کسیکه مادون او باشد براو طبق موازین استدلالی که درمحل خود بیان شده قبیح

ونارو‌ا خواهد بود ، پس چون او امام است ناچار اولی (سزاوارترین) مردم است به آنها ازخودشان .

سوم ـ مناسب ترین مقصود رسول‌اکرم صلی الله علیه و آله از این دعا که سخنان خودرا باآن پایان داده (وناچار جمله‌های دعا مرتبط باجمله‌های قبل ازآن است) اینست که آنجناب در مقام بیان تکلیف بر حاظرین بوده که عبارت باشد ازوجوب‌طاعت (فرمانبرداری امّت درقبال‌علي علیه السلام) ووجوب موالات که درنتیجه ترغیب مردم‌است درآن‌دعابه فرمانبرداری وگردن نهادن درقبال اووتهدید است ازتمرّد و سرپیچی از اوامر او ، واین معنی فقط درصورتی است که مولی نازل منزلهٔ اولی باشدبخلاف اینکه بگوئیم مراد پیغمبر صلی الله علیه و آله از (مولی) محب وناصر بوده که دراین صورت‌از سخنان پیغمبر صلی الله علیه و آله جز این بدست نمی‌آمد که : علي علیه السلام محب ودوستدار کسی است که رسول‌خدا صلی الله علیه و آله اورادوست مدارد یا یار ومدد کار کسی است که رسول خدا صلی الله علیه و آله یار او باشد ، ودر اینصورت مناسب این بود که دعا اختصاص باو (علی علیه السلام) داشته باشد درموقعیکه اوقیام بمحبت یانصرت پیغمبر صلی الله علیه و آله بنماید ، نه اینکه‌شامل عامهٔ ملت شود اگر قیام و اقدام بموالات او نمایند و نفرین بعامهٔ آنان باشد اگر قیام بدشمنی با او بنمایند ، مگر اینکه (فرض نمائیم) غرض آنجناب تأکید موجبات پیوستگی مراسم دوستانه بین اووامّت بوده وقتیکه دانستند او (علی علیه السلام) دوست میدارد ویاری میکند هرفردی از آنها را درهر حال ودرهرزمان کمااینکه آنجناب چنین است ودر این صورت و در نتیجه پیغمبر صلی الله علیه و آله علي علیه السلام را از خود خلیفه قرارمیدهدتاوظیفهٔ محبت ونصرت‌راانجام دهد وبا این تعیین برای امّت‌وسیلهٔ نجات از هر مهلکه وخلاص‌ازهر ترس واحتفاظ ازهر پستی فراهم گردد چنانکه بین‌سلاطین ورعایا و امراء ومأموران ترتیب بدان جاریست .

چون محبت ونصرت در وجود نازنین پیغمبر صلی الله علیه و آله براین مبنا و صفت است ناچار در آنکسی هم که قدم بجای قدم آنجناب میگذارد باید بر همین منوال و خصوصیّت باشد وإلاّ سیاق کلام مختل و ارتباط سخن گسیخته میشود ، درنتیجه با

این تقریب وتوضیح پس از مماشات با آنها که مولی را بمعنای محبّ وناصر گرفته‌اند باز معنی مولی با معنای امامت یکی است و همان مفاد اولی را میرساند . و برای حدیث (غدیر) ازحفاظ علماء در طرق گوناگون الفاظ و کلماتی است که متّصل بحدیث مزبور روایت شده که جز بامعنائی که‌مقصود ما است از کلمهٔ مولی سازش والتیام ندارد .

قرینهٔ سوم ـ قول رسول خدا ﷺ است باین شرح : ای گروه مردم بچه امری شهادت میدهید ؟ مردم گفتند : شهادت میدهیم بیگانگی خدا ، فرمود بعداز آن بچه ؟ گفتند : باینکه محمّد ﷺ بنده و فرستادهٔ او است ، فرمود : ولیّ شما کیست ؟ گفتند : خدا و رسولش مولای مایند ، سپس بازوی علي عليه السلام را گرفت و او را بپا داشت و فرمود : هر کس ، خدا و رسول اومولای او است ، این مولای اواست . . تا آخر حدیث .

این جمله‌ها در حدیثی که از روایت جریررسیده مذ کوراست ، ولفظ‌روایت رسیدهٔ از خود امیرالمؤمنين عليه السلام و روایت زید بن ارقم و عامر بن لیلی نیز قریب باین مضمون است ، و در لفظ حذیفة بن اسید بسند صحیح چنین مذ کور است : آیا شما نیستید که شهادت میدهید بیگانگی خدا و اینکه محمّد ﷺ بنده و فرستادهٔ او است ؟ تا آنجا که راوی گوید : گفتندبلی ، باین‌شهادت میدهیم ، فرمود : خداوندا گواه باش ، سپس فرمود : ای مردم ، همانا خدا مولای من است ، و من مولای مؤمنین هستم ، و اولی (سزاوارتر) هستم بآنها از خودشان ، پس هر کس که‌من مولای او هستم ، این (یعنی علي عليه السلام) مولای او است (۱) .

بنابر این ، واقع شدن ولایت درسیاق شهادت بتوحید ورسالت وردیف‌نمودن آن در دنبال مولویّت مطلقهٔ خدای سبحان و رسول او بعد از او ، (این ترتیب و نظام درانشاء سخن) ممکن نیست مگراینکه اراده شود ازآن معنی ولایت وامامتی که ملازم با اولویت بخود خلق از خود آنان باشد .

---

(۱) بصفحات ۵۲ و ۵٦ و ۵۷ و ٦٤ و ۷٤ و ۹۰ و ۱۰۲ جلد ۱ مراجعه نمائید .

قرینهٔ چهارم ـ این گفتار رسول خدا صلی الله علیه و آله است در دنباله لفظ حدیث: «الله اکبر علی اکمال الدین و اتمام النعمة و رضی الرب برسالتی و الولایة لعلی بن ابی طالب[1]»، و در لفظ شیخ الاسلام حموینی: «الله اکبر تمام نبوتی[2] وتمام دین الله بولایة علی بعدی»[3] آیا شما (خوانندهٔ گرامی) چه معنائی را درردیف رسالت در نظر میگیرید؟ که بسبب آن دین تکمیل شود و نعمت تمام شود و خدا بدان خشنود گردد؟ غیر از امامتی که تمامیت امر رسالت و تکمیل نشر آن واستحکام پایه های آن بسته بآن است؟ بنابراین کسی که این وظیفهٔ مقدس ومهم را بر عهده دارد (بالطبع) اولی (سزاوارترین) مردم است بآنها از خودشان.

قرینهٔ پنجم - این سخن پیغمبر صلی الله علیه و آله است قبل از بیان ولایت: گوئی که من خوانده شده‌ام و دعوت الهی را (برای انتقال بسرای دیگر) اجابت نموده‌ام، - یا - نزدیك است که خوانده شوم و اجابت نمایم، - یا - آگاه باشید، همانانزدیك است که من از شما جدا شوم - یا - نزدیك است که فرستادهٔ پروردگارم بیاید ومن اجابت نمایم و این کلمات از روایات حفاظ حدیث مکرر نقل شده است[4].

از این سخن این حقیقت معلوم میشود که از وظایف تبلیغی آنجناب موضوع مهمّی باقی است که خوف دارد از اینکه مرگش در رسد و آن را اعلام نفرموده باشد، و اگر قیام بآن امر نکند امر رسالت نا تمام خواهد ماند، و آنحضرت بعد از آن کلمات و اشعار باهمیت، امری را غیر از ولایت امیر المؤمنین علیه السلام و ولایت عترت طاهره که او سر حلقهٔ آنان است، بیان و اعلام نفرمود، بطوریکه در نقل

---

(۱) یعنی خدا بزرگتر است و ستایش بر اوست در برابر کامل نمودن دین و تمام کردن نعمت و خوشنودی خدا برسالت من و ولایت علی بن ابی طالب.

(۲) یعنی خدا بزرگتر است تمام شدن نبوت من ودین خدا بسبب ولایت علی بن ابی طالب است پس از من.

(۳) بصفحات ۸۵ جلد ۱ و ۱۲ و ۱۱۵ - ۱۲۳ همین مجلد مراجعه شود.

(۴) بصفحات ۵۷ و ۵۸ و ۶۴ و ۶۷ و ۶۸ و ۶۹ و ۷۴ و ۹۰ جلد ۱ وص ۲۹ همین مجلد مراجعه نمائید.

مسلم مصرّح است ، با این کیفیت ، آیا جایز است که آن امر مهمّ منطبق با این ولایت ، جز معنای امامت که مورد تصریح کتب صحاح است ، معنای دیگری باشد؟ و آیا دارای این مقام جز اینست که اولی (سزاوارتر) بمردم از خود آنها باشد؟!

قرینهٔ ششم ـ سخن رسول خدا صلی الله علیه و آله است بعد از بیان ولایت علي علیه السلام : تهنیت دهید مرا ، تهنیت دهید مرا ، همانا خداوند متعال مخصوص گردانید مرا به نبوت و اهل بیت مرا بامامت ، چنانکه در ص۱۸٤ گذشت .

بنابراین صریح عبارت مزبور همان امامت مخصوص باهل بیت است که سرور و سر حلقهٔ آنها امیر المؤمنین علیه السلام است ، و آنجناب در این موقع منظور (مستقیم) رسول خدا صلی الله علیه و آله بوده است .

گذشته ازاین ، خودهمین تهنیت وبیعت ودست دادن و گرد آمدن برای انجام این مراسم وادامهٔ پیوسته این مراسم تا سه روز ـ بطوریکه در صفحات ۱۷۷ـ۱۹٦ مذکور شد ، جز با معنای خلافت واولویّت با معنای دیگری سازش ومناسبت ندارد و بهمین جهت است که می بینید ، شیخین : ابوبکروعمر باأمیر المؤمنین علیه السلام روبرو شدند و او را بولایت تهنیت گفتند ، ودراین جریان بیان معنای مولی شده ، همان ـ مولی ـ که درفرمایش رسول خدا صلی الله علیه و آله بوده است ، دراینصورت کسیکه این خلعت را پوشیده ، نیست مگر اولی (سزاوارترین) مردم بآنها از خود آنها .

قرینهٔ هفتم ، فرمایش رسول خدا صلی الله علیه و آله است بعد از بیان ولایت : « فلیبلّغ الشاهد الغایب » یعنی آنها که حضوردارندمراتب را بغایبین ابلاغ نمایند : چنانکه در صفحات ٦۹ جلد ۱ وص ٦۳۹۳ همین مجلد گذشت .

آیا این گونه تأکید پیغمبر صلی الله علیه و آله دایر باینکه حاضرین بغایبین ابلاغ نمایند گمان میکنید نسبت بموالات و محبت و نصرت بوده که بموجب کتاب و سنّت هر فردی آنرا میدانسته که بایستی در میان افراد مسلمین بر قرار باشد ؟ گمان ندارم هیچ کوته نظر و ضعیف الرأی چنین گمانی بنماید و دربرابر این همه تشریفات و اهتمام وتأکید موضوع مورد نظر پیغمبر اسلام را یك امر سادهٔ وعمومی تصور کند!!

وبدون شك و تردید شما (خوانندهٔ فکور) تشخیص خواهید داد که مقصود رسول خدا صلی الله علیه و آله از این امر مؤکّد نبوده است مگر موضوع مهمی که تا آنهنگام فرصت ابلاغ آن نبوده و طوائف و قبایل مختلفه که در آنمجمع حضور نداشته انداطلاعی از آن نداشته‌اند ، و این امر مهم نیست مگر همان امامت که کمال دین و تمام نعمت و خشنودی پروردگار بسته بآن میباشد و گروهی که حضور داشتندازسخنان پیغمبر صلی الله علیه و آله جز این امر مهم چیز دیگری درك و فهم نکرده‌اند و رسول گرامی صلی الله علیه و آله لفظ دیگری که در آن مجمع بزرگ در خور تبلیغ باشد بر لفظ (مولی) اختیار نفرمود و با اینهمه اهمیّت که بنحوهٔ تبلیغ خود داد از معانی مولی - جز اولی اراده نفرموده است .

قرینهٔ هشتم - قول رسول خدا صلی الله علیه و آله است بعد از بیان ولایت - در لفظ ابی سعید و جابر (مذکور در ص ۸۵ جلد ۱ و ۱۱۸ - ۱۲۲ و ۱۲۵ همین‌مجلد) : الله اکبر علی اکمال الدین و اتمام النعمة و رضی الربّ برسالتی و الولایة لعلیّ من بعدی - یعنی : پس‌رسول‌خدا صلّی الله علیه وآله (ازفرط سرور واعجاب) برا کمال دین و اتمام نعمت و خشنودی پروردگار برسالت خود و ولایت علی علیه السلام بعد از خود ، تکبیر فرمود : و در لفظ وهب مذکور در ص ۱۱۰ جلد ۱ : « انّه ولیّکم بعدی » است و در لفظ علی که در ص ۱۲ همین مجلد (در مناشدهٔ آنحضرت در ایام‌عثمان) : ولی هرمؤمن است بعد از من ، آمده .

و بهمین مضمون است روایتی که ترمذی و احمد و حاکم و نسائی و ابن ابی شیبه و طبری و بسیاری دیگرازحفاظ بطرق صحیحه ازقول‌رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت کرده‌اند : همانا علی از من است و من از اویم ، و او ولي هر مؤمن است بعد از من ، و در روایت دیگر : و او ولیّ شما است بعد از من .

و همچنین روایتی که ابو نعیم در جلد ۱ « حلیة الاولیاء » ص ۸۶ آورده و افراد دیگر (از علماء حدیث) باسناد صحیح روایت کرده‌اند از قول رسول خدا صلی الله علیه و آله : هر کس که او را خشنود میسازد که زندگی او همانند زندگی من‌ومرگ

او همانند مرگ من باشد ودر بهشت عدن که پروردگارم نهال آنرا نشانده مسکن گیرد ، پس دوست بدارد علی را بعد از من و تبعیت نماید بر ائمهٔ بعد از من،زیرا آنها عترت منند و از سرشت من آفریده شده‌اند . . تا آخر حدیث وهمچنین روایتی که ابو نعیم در جلد ۱ « حلیه » ص ۸۶ باسناد صحیح که رجال آن مورد وثوق و اعتمادند ، از حذیفه و زید وابن عباس ، ازرسول‌خدا صلی الله علیه و آله روایت نموده که‌فرمود: هر کس او را خوشحال میسازد که زندگی و مرگ او چون من باشد وبدانهٔ‌جوهر از یاقوت تمسّك جوید که خداوند آنرا بدست خود آفرید و سپس فرمود بآن : بوجود آی . آنهم موجود شد ، پس دوست بدارد (پیروی کند) علی علیه السلام را بعد از من .

این بیانات و تعبیرها بما علم یقین میدهد که ولایت ثابته برای امیرالمؤمنین علیه السلام مرتبه ایست معادل بامرتبهٔ صاحب رسالت باحفظ تفاوت بین دومرتبه از حیث تقدم زمانی و اولویّت ، خواه از لفظ (بعد از من) بعدیّت از حیث زمان باشد یا رتبه ، پس امکان ندارد که از کلمه مولی اراده شود مگر اولویّت بر خلق درتمام شؤونشان زیرا دراراده‌ٔ معنی‌نصرت ومحبت ازمولی‌باین قید ، سیاق حدیث‌واژگون میشود و بجای اینکه حاکی ازفخر ومباهات باشد ، یکنوع منقصتی بشمار خواهد آمد بطوریکه پوشیده نیست !

قرینهٔ‌نهم ، قول رسول خدا صلی الله علیه و آله است بعد از ابلاغ ولایت : « اللهمّ انت شهیدٌ علیهم انی قد بلّغت و نصحت » یعنی : بار خدایا تو بر اینها گواهی که من ابلاغ نمودم و خیر و صلاح آنها را بایشان گفتم ، گواه گرفتن بر اُمّت بابلاغ‌و نصیحت مستلزم اینست که موضوع تبلیغ پیغمبر صلی الله علیه و آله درآنروز امر جدیدی‌باشد که قبل از آنروز آن امر را ابلاغ نفرموده بوده ، مضافاً بر اینکه در بقیهٔ معانی عمومی مولی بین افراد مسلمین از قبیل دوستی و یاری - نیازی برای گواه گرفتن برامّت در باره علی بخصوص در خود تصوّر نیست مگر بر مبنی و حدّی که بیان نمودیم .

قرینهٔ دهم ـ سخن رسول خدا صلّی الله علیه وآله است قبل از بیان حدیث (بطوریکه در صفحات ۱۱ و ۶۰ گذشت) که فرمود: همانا خداوند مرا مأمور ابلاغ امری نموده که بسبب آن سینهٔ من تنگ شد و گمان نمودم که مردم مرا تکذیب‌میکنند خداوند مرا تهدید فرمود که اگر آن امر را ابلاغ نکنم مرا عذاب فرماید.

و این فرمایش نبوی در ص ۱۰۰ باین لفظ ذکرشده: «ان الله بعثنی برسالة فضقت بها ذرعاً و عرفت أن الناس مکذّبی فاوعدنی لأُبلغن او لیعذّبنی»، (مفاد آن با جملهٔ که قبلاً ذکر و ترجمه شد یکی است)، و در ص ۱۳ همین مجلد مفاد فرمایش آنجناب چنین مذکور است: و من در ابلاغ این امر از ترس طعن و نکوهش اهل نفاق و تکذیب آنها بخدای خود مراجعه نمودم، خدای مرا تهدید فرمود که یا این امر را تبلیغ کنم یا مرا عذاب فرماید: و در ص۹۸ جلد ۱ (مفاد خبر ابن عباس) چنین مذکور است: چون پیغمبر صلّی الله علیه وآله مأمور شد که علی بن ابی طالب علیه السلام را در مقام خود بر قرار فرماید، پیغمبر صلّی الله علیه وآله روانه مکه شدوفرمود: دیدم که مردم بعهد کفر وزمان جاهلیت نزدیکند. چنانچه‌این امررا در حق علی انجام دهم، خواهند گفت که چون علی پسر عم او بود (از روی علاقهٔ شخصی) این مقام را باوداد! پس آنحضرت بمکه رفت وحجة الوداع را بجاآوردومراجعت فرمود تا بغدیر خم رسید . . . تا آخر حدیث.

و در ص ۹۶ همین مجلد (مفاداً) چنین مذکور است: همانا خداوند امر فرمود محمد صلّی الله علیه وآله را که علی علیه السلام را بمردم نشان دهد وآنان را بولایت اوخبردهد پیغمبر صلّی الله علیه وآله اندیشه فرمود از اینکه بگویند او از پسر عم خود پشتی‌بانی‌فرموده: و در این اقدام بر او طعن و ملامت نمایند! . . . تا آخر حدیث، و در ص ۹۳ همین مجلّد (مفاداً) ـ چنین مذکور است: چون خداوند امر فرمود رسول خود را که علی علیه السلام را بپا دارد و آنچه را که فرمود، در بارهٔ او بگوید عرض کرد

پروردگارا همانا قوم‌من‌بجاهليت قريب العهدند (درنسخه‌ها چنين مذكور است[1]) سپس بانجام حج خود رفت ، و چون مراجعت كرد در غدير خم فرود آمد . . تا آخر حديث . و در صفحه ٩٥ مذكور است : زمانيكه جبرئيل امر ولايت را آورد ، عرصه بر پيغمبر صلى‌الله‌عليه‌وآله تنگ شد و فرمود : قوم من قريب العهد بجاهليت ميباشند ، دراين موقع آية (يا ايها الرسول . . .) نازل گرديد .

مجموع اين امور حاكي و مشعر از خبر بزرگ و مهمي است كه (پيغمبر صلّى الله عليه و آله) در بيان و ابلاغ آن از انگيزش اهل نفاق و تكذيب آنها ميترسيد ، پس آنچه را كه از آن حذر ميفرمود وموجب آن ميشد كه گفته‌شود : نسبت بابن عمّ خود بر مبناى علاقه و دوستى اقدام نموده ، ميبايستي امرى باشد كه باميرالمؤمنين عليه‌السلام اختصاص داشته باشد ، نه يك امر عادى كه همه مسلمين درآن شركت دارند ، از قبيل نصرت و محبت ، و اين امر نيست مگر اولويت بامر و معانى ديگرى كه جارى مجراى اولويت باشد .

قرينهٔ يازدهم ـ در اسنادهاى بسيار زياد ، از موضوع روز غدير بلفظ ـ **نصب** ـ تعبير شده .

در ص ١٠٥ جلد ١ از قول عمربن خطاب ذكر شد كه : (نصب رسول الله علياً علماً) رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله على را بطور نمايان منصوب داشت و فرمود : . . . ، و در ص ١١ جلد ١ (در مناشده علي عليه‌السلام در عهد خلافت عثمان) مذكور شد : «فامر الله نبيّه . . . . وان ينصبني للنّاس بغدير خم» ومأمور گشت (پيغمبر صلى‌الله‌عليه‌وآله) كه مرا در غديرخم براى مردم بولايت منصوب فرمايد . . ودر گفتارديگر آنجناب در روايت عاصمى (بطوريكه خواهد آمد) : «نصبني علماً» ، و در ص ٦٤ همين مجلد است از امام حسن ـ سبط ـ عليه‌السلام : «اتعلمون انّ رسول الله نصبه يوم‌غدير خم» : يعنى : آيا آگاهيد كه رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله نصب فرمود او (علي عليه‌السلام) را

(١) مراد اينست كه كلمهٔ جاهليت در نسخه ها بدون الف و لام‌ذكر شده است در صورتيكه بايد مقرون بآن ذكر شده باشد .

در روز غدیر خم ؟ و در ص ٦٧ از عبد الله بن جعفر : « ونبیّنا قد نصب لأمّته افضل الناس و اولیهم وخیرهم بغدیر خم » ، یعنی : و پیغمبرما ﷺ بتحقیق نصب فرمود برای اُمّتش برترین مردم و سزاوارترین آنها و بهترین آنها را در غدیر خم . و در ص ٧٨ از قیس بن سعد : « نصبه رسول الله بغدیر خم » ، یعنی : نصب فرمود او را رسول خدا ﷺ در غدیر خم ، ذکر شده .

و در ص ٩٦ ازابن عباس وجابر: امرالله محمداً ان ینصب علیاً للنّاس فیخبرهم بولایته . یعنی : امر فرمود خدا ، محمد ﷺ را که نصب نماید علی علیه السلام را برای مردم ، و خبر دهد آنها را بولایت او . و در ص ١١٦ از ابی سعید خُدری : « لمّا نصب رسول‌الله علیاً یوم غدیرخم فنادی له بالولایة» . یعنی : چون رسول‌خدا ﷺ نصب فرمود علی را روز غدیر خم ، پس ولایت او را اعلام داشت ، ثبت گردیده .

این لفظ (نصب) ما را آگاه میسازد بایجاد مرتبهٔ برای امام علیه السلام درآنروز (غدیر خم) که قبل از آنروز چنین مرتبهٔ برای آنجناب شناخته نشده ، و این مرتبه غیر از محبت و نصرت است که نزد همه معلوم بوده وبرای هرفردی‌ازافراد مسلمین ثابت بوده ، و استفادهٔ معنای خاصّ (اولویّت) از کلمه نصب برمبنای‌شایع بودن استعمال آن در برقراری حکومتها و تثبیت ولایات قابل تردید نیست چه ، (مثلاً) گفته میشود : پادشاه . زید را بر فلان منطقه و ولایت بعنوان والی نصب کرد ، و در چنین موردی (از کلمهٔ نصب) نمیتوان احتمال داد که : او رابعنوان رعیّت بودن یا محب ، یا ناصر ، یا محبوب ، یا منصور نصب نمود ــ همانند ومساوی با آنمعنی که بافراد مجتمع که زیر سیطره و امر آن پادشاهند شامل است .

مضافاً براینکه این لفظ (نصب) در طرق متعددهٔ حدیث مقرون بلفظ ولایت ذکر شده و یا در دنبال آن تصریح شده که : نصب او برای مردم ــ یا ــ برای اُمّت صورت گرفته ، و با این خصوصیات خواهید دانست که مرتبه ثابت شده‌برای او همان حاکمیّت مطلقه است بر همهٔ اُمّت ، و این همان معنای امامت است که ملازم بااولویّتی است که مدعی ومعتقد مااست در معنی مولی ، و این معنی از لفظ

ديگر ابن عباس که در ص ٩٨ ج ١ و ص ٩٣ همين مجلّد گذشت استفاده ميشود آنجا که گويد: چونکه به پيغمبر صلی الله علیه و آله امر شد علي عليه السلام را برقرار نمايد در مقاميکه خود در آن قائم است.

وسخن رسول خدا صلی الله علیه و آله که در ص ١٢ ج ١ گذشت باين معنی که مراد ما است تصريح دارد که: خدای عزّوجل امر کرده که امام و پيشوای شمارا منصوب نمايم، وآنکه را که بعد از من وصيّ من وخليفهٔ من است و آنکسی راکه خدای عزوجل در کتاب خود طاعت او را واجب فرموده و طاعت او را همدوش طاعت من ساخته وشمارا امر بولايت او فرموده. و سخن پيغمبر صلی الله علیه و آله که در ص ٩٠ گذشت که: همانا خداوند بتحقيق نصب فرموده است او (علي عليه السلام) را برای شما وليّ و امام وواجب ساخته طاعت اورا برهر کس، حکم او نافذ وسخن او مطاع است.

قرينهٔ دوازدهم ـ سخني است که ازقول ابن عباس بعد از ذکر حديث در صفحهٔ ٩٩ جلد ١ وصفحهٔ ٩٤ همين مجلّد گذشت: «فوجبت في رقاب القوم» (در لفظ روايتی) «وفي اعناق القوم» (درلفظ روايت ديگر) يعنی: پس سوگند بخدا واجب شد (ولايت علي) در گردنهای اين گروه.

اين سخن (ابن عباس) معنای تازه ايرا ميرساند که از حديث استفاده شده غير ازآنچه قبل ازآن مسلمين ميشناختند ودرنظر هر فرد ازآنها ثابت بود، و ابن عباس اين امر را باسوگند مورد تأکيد قرار داده.

وآن‌معنای بزرگ ومهمّی است که ايفای‌آن بر‌ذمّه‌هاواجب وبر گردنهالازم است معنائی که بااقراربرسالت‌هم‌دوش‌است‌وامام عليه السلام درآن باديگری برابرنيست و آن نيست مگر خلافتی که (علي عليه السلام) از بين مجتمع اسلامی بدان ممتاز گشته ومعنی اولويت ازآن منفك نخواهد بود.

قرينهٔ سيزدهم ـ روايتی است که شيخ الاسلام حموينی در «فرايدالسمطين» از ابي هريره آورده که گفت: چون رسول خدا صلی الله علیه و آله از حجة الوداع مراجعت

فرمود این آیه نازل شد : «یا أیّها الرسول بلّغ ما انزل إلیك ...» وچون (آنحضرت) استماع نمود قول خدای تعالی را : «والله یعصمك من الناس» قلب او آرامش یافت تا اینکه بعد ازذکر حدیث گوید : «وهذه آخر فریضة أوجب الله عباده» یعنی و این آخرین امر واجبی بود که خداوند بندگان خود را بدان ملزم فرمود ، پس چون رسول خدا ﷺ تبلیغ فرمود (این آیه) نازل شد : «الیوم اکملت لکم دینکم ...» تا آخر آیه .

این لفظ ما را آگاه میسازد که رسول خدا ﷺ در این کلمه پرده برداشته ازفریضه‌ای که قبل از آن سابقهٔ تبلیغ نداشته ، وروا نیست که این معنی محبت ونصرت باشد ، زیرا محبت ونصرت چه بابیان کتاب وچه سنّت از روزگاری پیش معروف و مقرر بوده . پس باقی نماند مگر معنای امامت که امر بدان تأخیر یافت تاتشویش وشدت (عصبیّتها وخودسریها) زبون وزدوده شود و نفوس مسلمین آماده پذیرش و تسلیم در قبال وحي الهي گردد ، تا ازچنین امر مهم وبزرگی نفوس سرکش نرمند واین چنین امر بامعنای اولی سازش دارد .

قرینه چهاردهم ـ درصفحات ۶۳ و ۷۳ ج ۱ بیان‌شد ، درحدیث زیدبن‌ارقم بطرق بسیارش که : داماد (۱) او ازاو دربارهٔ حدیث غدیر خم سؤال نمود ، زیدبن ارقم باو گفت : شما اهل عراق ، درشما هست آنچه هست (ازسخن چیني ونفاق) دامادش باو گفت : باکی برتو نخواهد بود ، ازمن ایمن هستی . زید گفت : بلی ، ما در جحفه بودیم ، پس رسول خدا ﷺ (ازجایگاه خود) بیرون آمد... تاپایان حدیث .

ودر صفحه ۵۳ ج ۱ گذشت از عبد الله بن العلا که بزهری پس از آنکه او داستان غدیر را حدیث نمود ، گفت : در شام این حدیث را بازگو منما ، ودر ص۱۸۳ همین مجلّد از سعید بن مسیّب برای شما نقل نمودم که گفت : بسعد بن ابی‌وقاص

(۱) درحدیث مزبور اشعار باین دارد که شخص مزبور داماد عطیه عوفی بوده است .مترجم .

گفتم : میخواهم راجع بموضوعی از تو سؤال کنم ولی پرهیز میکنم ، گفت آنچه میخواهی سؤال کن من پسر عموی توام .

ظاهر از این کلمات اینست که در بین مردم برای حدیث (غدیر) معنائی متبادر بوده که روایت کننده آن ترس داشته ازبیان آن که مبادا در اثر تولیدعداوت نسبت به وصیّ (پیغمبر صلی الله علیه و آله) درعراق ودر شام باو بدی وآسیبی برسد . و بهمین علّت زید بن ارقم از داماد عراقی خود پرهیز کرد زیرا او ازآنچه از دوروئی و ضدیت در میان عراقیّین از آنروز پیدا شده بود آگاه بود و لذا سرّ خود را فاش نمیکرد تا (طرف) باو اطمینان وایمنی داد ، آنگاه‌داستان را برای اوبیان نمود . با این کیفیّت دیگر نمیتوان فرض نمود که معنای حدیث (مولی) همان‌معنای‌مبتذل وشایع درهر فرد مسلمی‌باشد ، وبلکه معنای حدیث امری است که فقط بقامت‌امام (علی علیه السلام) راست میآید که بدانسبب برما سوای خود برتری مییابد ، وآن‌معنای خلافت است که با اولویت که مراد ما است یکسان ومتحد است .

قرینهٔ پانزدهم - احتجاج امیرالمؤمنین علیه السلام است بحدیث (غدیر خم) در روز رحبه بعد از آنکه خلافت باو منتهی گشت بمنظور ردّ بر کسیکه در خلافت با او معارضه و منازعه مینمود ، چنانکه درصفحه۲۹۶همین مجلّد گذشت ،وخموشی وبلاجواب شدن آن گروه پس از آنکه (گواهان) شهادت دادند ، آیا اگر معنای مولی (در حدیث غدیر) فرض شود که حب و نصرت بوده و ملازمه با اولویت بر خلق نداشته ، چه برهان ودلیلی در قبال منازعه ومعارضه در امر خلافت برای آن جناب وجودداشته که بآن‌استشهادنموده وحاضرین‌درغدیر خم‌را (که‌دررحبه‌بودند) سوگند داده که شهادت دهند ؟!

قرینهٔ شانزدهم - درداستان‌رکبان در صفحات۴۶ - ۵۲ همین مجلد گذشت که : گروهی که ازجمله آنها ابو ایوب‌انصاری بودبامیر المؤمنین با این‌جمله سلام نمودند : «السلام علیك یامولانا » آن‌جناب فرمود : چگونه من مولای شمایـم در حالتیکه شماطایفه از(صحرانشینان) عرب‌هستید ! گفتند : ماشنیدیم‌ازپیغمبر صلی الله علیه و آله

که فرمود : « من كنت مولاه فعلي مولاه » و تو (خوانندهٔ عزیز) بخوبی علم داری باینکه تعجب امیر المؤمنین عليه السلام (از پاسخ آنان) یا ارادهٔ کشف حقیقت برای گروه حاضرین بجهت معنی مبتذل (حب و نصرت) که سیرهٔ مساوی ومتقابلی است بین افراد مسلمین نبود باین معنی که (مثلا) معنای سخن سواران مزبور : « السلام عليك يا مولانا » اینست : « السلام عليك يا محبّنا او ناصرنا » ، خاصه بعد از تعلیل باین جمله : « و انتم رهط من العرب » (یعنی ـ در حالیکه شما طایفهٔ از صحرا نشینان عرب هستید) زیرا نفوس عربی استنکافی نداشته که معنای محبّت و نصرت بین افراد جامعهٔ آنان برقرار باشد ، بلکه این معنی در نظر آنها بزرگ و مهم شمرده میشده که یکی از آنها بمولویّت بر آنها (بمعنای مقصود ما) مخصوص گردد باین جهت است که بچنین معنائی اذعان نمی کنند و گردن نمی‌نهند مگر با نیروی زیادی که برهمگی آنان تفوق گیرد یا نصّ خدائی که افراد مسلمان آنها را بآن ملزم نماید ، واین معنی نیست مگرهمان (اولی) که مرادف است باامامت وولایت مطلقهٔ که آن جناب از آنها دایر بآن کسب اطلاع فرمود وآنها درپاسخی که دادند استناد بحدیث غدیر نمودند .

قرینهٔ هفدهم ـ در صفحه۳۵همین مجلد گذشت ، گیرا شدن نفرین‌مولای ما امیرالمؤمنین عليه السلام دربارهٔ آنهائی که شهادت خودرا بحدیث‌غدیر کتمان کردند در روز مناشده رحبه و روز رکبان ، و در نتیجه دچار نابینائی وبرص شدند و یا دچار سوء عاقبت (ارتداد بعد از اسلام) ویا آفت وبدبختی دیگری گردیدند ادر حالتی که آنها از افرادی بودند که در غدیر خم (درروزمعهود) حاضر بوده اند !!

آیا هیچ سخندان و اهل تحقیقی روا می‌بینند که احتمال داده شود ، باینکه وقوع این بلیّه ها و بدبختی‌ها بر آن قوم‌وسخت گیری امام بنفرین کردن بر آنها برای کتمان آنهانسبت بمعنای محبّت و نصرتی باشد که‌درمیان‌تمام افراد دینی‌شمول وعمومیّت دارد ؟! درصورت روا بودن چنین امری لازم‌می‌آمد که نفرین امام شامل بسیاری از مسلمین شود که میان خود دشمنی وزدوخورد و کشتار نمودند تا ریشهٔ

این دوصفت (محبت و نصرت)را کندند تاچه رسد بآنان که ثبوت و برقراری آندو صفت را میان خود کتمان نمودند همه دوچار عواقب شوم نامبرده بشوند ! ولی شخص واقع بین و کنجکاو داغ ننگ وعاررا میبیند که بر آنها زده شده ونفرین بر آنها رسیده که این نبأ عظیم را کتمان نمودند ، همان نبأ عظیمی که این مولای بزرگوار صلوات‌الله علیه بدان مخصوص گشته ، وآن نیست مگر همان معنائی که نصوص بسیار بر آن توافق کرده وقرائن متراکمهٔ زیاد آنرا نمایان ساخته که عبارتست از امامت واولویّت آنجناب بر آنها ازخود آنها .

و گذشته از این مرحله ، کتمان شهادت آنها نسبت بیك امری عادی که در آنجناب و غیر او بطور علی السویه وجود داشته باشد نمیتواند باشد ، بلکه لازم است که این کتمان نسبت بفضیلتی باشد که اختصاص بهشخص آنجناب دارد ، که گوئی بر آنها گوارا نبود که امام بدان امر ممتاز و مخصوص باشد و لذا کتمان نمودند لیکن نفرین آنحضرت آنان را بوسیله آشکار نمودن حق رسوا و مفتضح نمود و نشانهٔ زشت و آشکار این کتمان برجبهه‌ها و چشم ها و پهلوهای آنها باقی ماند تا زنده بودند ، و بعد از آنها هم اوراق تاریخ و کتب آن آثار را در خود ثبت کرد که دهان بدهان بگردد و تا پایان عمر جهان زبان زد جهانیان باشد !

قرینهٔ هجدهم - در داستان مناشدهٔ رحبه - ص ۲۶ و ۲۷ همین مجلّد از طریق احمد و نسائی و هیثمی و محبّ الدین طبری باسناد صحیح گذشت که : امیر المؤمنین علیه‌السلام چون در رحبه مردم را در موضوع حدیث غدیر سوگند داد ، عده‌ای از اصحاب رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله شهادت دادند باینکه آنرا از آنحضرت شنیدند ، ابوالطفیل گفت : من از آن مجلس خارج شدم درحالیکه درخود چیزی (از تردید و انکار) احساس مینمودم ، [1] سپس زید بن ارقم را ملاقات کردم و باو گفتم از

(۱) (مفاد) این جمله در لفظ احمد چنین مذکور است ، و در لفظ نسائی : در حالیکه در خود از او چیزی احساس میکردم ، و در لفظ محب الدین طبری ، در حالیکه در خود ازشك و تردید چیزی احساس میکردم ، مذکور است

علی رضی الله عنه شنیدم که چنین و چنان میگفت ، زید گفت : چه انکاری داری ؟ من نیز از رسول خدا ﷺ شنیدم که آن سخنان را میفرمود .

بنظر شما (خوانندهٔ عزیز) ابوالطفیل چه چیزی را انکار مینمود یا بزرگ و مهم می شمرد ؟ آیا تردید و انکار او نسبت بصدور حدیث بوده ؟ این احتمال که درست نیست ، زیرا این مرد شیعی وازدوستان فداکار امیرالمؤمنین علیه السلام واز کسانی است که ثقه و مورد اعتماد آنجناب است ، بنابراین در حدیثی که مولای اوروایت میکند شك و تردیدی نمی کند ، نه (برای او جای تردید نیست) . بلکه آنچه مورد تردید یا استکبار او بوده معنای با عظمت آن حدیث بود و اواز این در تعجب بود که آنگروه این حقیقت را دگرگون ساختند و از بیان شهادت (بر خلاف دیگران) کوتاهی و تقصیر نمودند ؟ با اینکه آنها همه عرب اصیل بودند و بلفظو معنای حقیقی آن آگاه بودند ، در حالیکه ازپیروان رسول ﷺ واصحاب آنجناب بودند ، پس جای احتمال بود که اکثر آنها آنرا نشنیده‌اند ، یا حوادث مهمّه و مشکلات هائله بین آنها مانع از ابراز و شهادت شده است ، این بود که زید بن ارقم او را مطمئن نمود که خود نیز شنیده ، در نتیجه او (ابو الطفیل) دانست که تمایلات و هواهای نفسانی آنگروه بین آنها و تسلیم در برابر این حقیقت حایل گشته ، حال آیا این معنای مهم غیر از خلافت که هم طراز اولویت است میتواند باشد بدیهی است که معنی حبّ و نصرت منظور نیست ، چه هریك از این دو(حب و نصرت) نسبت بفرد فرد جامعه اسلامی شمول و عمومیّت دارد .

قرینهٔ نوزدهم ـ داستان انکار حارث فهری نسبت بسخن رسول خدا ﷺ در داستان غدیر است ، این نیز درصفحات ۱۲۷ـ۱۳۷همین مجلد گذشت وبطوریکه در ص ۲۹۳مؤکّداً شرح دادیم این حدیث نمیتواند با غیر « اولی » از معانی مولی سازش داشته باشد .

قرینهٔ بیستم ـ حافظ ابن سمّان بطوریکه در جلد ۲ « الریاض النضره » ص ۱۷۰ و « ذخایر العقبی » تالیف محبّ الدین طبری ص ۶۸ و « وسیلة المآل »

تالیف شیخ احمد بن باکثیر مکّی، و مناقب خوارزمی ص ۹۷، و «صواعق» ص ۱۰۷ مذکور است، از حافظ دارقطنی از عمر روایت نموده که: دو تن از صحرا نشینان که با هم خصومت ونزاع داشتند نزد عمر آمدند، عمر به علی علیه السلام گفت: بین این دو نفر حکم کن، یکی از آندو گفت: این، قضاوت خواهد کرد بین ما؟ (از روی استخفاف و تحقیر)، در این هنگام عمر از جاجست و گریبان آنمرد را گرفت و گفت: وای بر تو! میدانی این کیست؟! این، مولای من و مولای هر مؤمن است، و هر کس که این شخص مولای او نباشد او مؤمن نیست!.

و باز از عمر روایت نموده که: مردی با او در مسئله‌ای منازعه نمود، عمر گفت: این شخص که نشسته (اشاره بعلی بن ابی طالب علیه السلام نمود) بین من و تو (حکم) باشد، آنمرد گفت: این، شکم گنده (ازروی استخفاف) عمر ازجای خود بر خاست وگریبان او را گرفت بطوریکه او را از زمین بلند نمود، سپس باو گفت: آیا میدانی که چه کسی را کوچك شمردی؟ این، مولای من ومولای هر مسلم است.

و در فتوحات اسلامیه جلد ۲ ص ۳۰۷ مذکور است: علي علیه السلام یکبار بر مردصحرا نشینی داوری فرمود، وآنمرد راضی بحکم آنجناب نشد! عمربن‌خطاب گریبان او را گرفت و باو گفت: وای بر تو همانا او مولای تو و مولای هر مرد و زن مؤمن است، و طبرانی با بررسی در طریق روایت نموده که: بعمر گفته‌شد: تونسبت بعلی نوعی تعظیم وتکریم بجامیآوری که با احدی ازاصحاب پیغمبر صلی الله علیه وآله نمی نمائی؟! گفت: همانا او مولای من است، و این روایت را زرقانی مالکی در شرح المواهب ص ۱۳ از دار قطنی نقل و ذکر نموده است.

بنابراین، مولویّت ثابته برای امیر المؤمنین علیه السلام که عمر بدان اعتراف‌نمود نسبت به خود و نسبت بهر مؤمن هموزن با همان مولویّتی که در روز غدیر خم بدان اعتراف کرده، و اعتراف خود را توأم باین جمله نمود که: هر کس، این شخص (یعنی علی علیه السلام) مولای او نیست، اومؤمن نخواهدبود باین معنی که

هر کس که اعتراف بمولویت آنجناب نکند، مؤمن نیست، یا باینمعنی که: هر کس، مولای علي عليه السلام نباشد، یعنی محب و ناصر او نباشد، ولی آنچنان محبت و نصرتی که اگر از او منتفی شود ـ ایمان از او منتفی گردیده، این معنی مرتبط نخواهد بود مگر با ثبوت و تحقق خلافت برای او، زیرا محبت ونصرت عادی که مورد دستور و ترغیب (شارع مقدس) است و در بین تمام مسلمین بر قرار است، با منتفی شدن آن ایمان منتفی نمیشود؛ وممکن هم نیست چنین باشد زیرا معلومست که مخالفت و دشمنی‌های متقابل که بین صحابه و تابعین وجود داشت تا حدی که در بعضی موارد منجر بدشنام دادن و گلاویز شدن آنها با یکدیگر می گردیدو کار به نبرد و جنگ منتهی می شد، و حتی بعضی از این امور در محضر پیغمبر صلی الله علیه و آله واقع می‌شد مع ذلك، آنجناب از آنها نفی ایمان نفرمود وآنها که معتقد بعدالت تمامی صحابه بودند با مشاهدهٔ آن مشاجرات و منازعات باحدی از آنها خورده نگرفتند، پس (راهی) باقی نماند جز اینکه (بگوئیم): ولایتی که دارای این صفت است (یعنی نفی ایمان است) همان امامت است که ملازم با اولویتی است که مقصود ما است، خواه ـ عمر ـ باین سخن خود ناظر به حدیث غدیر باشد (کما اینکه آوردن حافظ محب الدین طبری این روایت را در ذیل حدیث غدیر اشاره بآن دارد که استناد عمر در سخن خود بحدیث غدیـر است) و خواه این کلمه‌را بعنوان یك حقیقت مهم و آشکار، که از نواحی مختلفه در نظر او ثابت و محقق بوده اظهار نموده باشد!.

دنبالهٔ سخن ـ ابن اثیر در جلد ٤ «نهایه» ص ۲٤٦ وحلبی در جلد ۳ «سیره» ص ۳۰٤ و بعض دیگر این روایت را بشخص مجهول نسبت داده و گفته اند که: سبب این کلام پیغمبر صلی الله علیه و آله (من کنت مولاه فعلیٌّ مولاه) این بود که: اسامة ابن زیدبه علي عليه السلام گفت: تومولای من نیستی، منحصراً رسول‌خدا صلی الله علیه و آله مولای من است، پس پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود: هر کس که من مولای اویم، علي عليه السلام مولای او است.

کسی که این روایت مجهول را ذکر نموده ، منظورش این بوده که حدیث مزبور را از عظمت آن فرود آورده و از آن سلب اهمیّت نماید باین منظور آنرا بصورت یك قضیهٔ کوچك و شخصی در آورده و چنین وانمود کرده که مختصر معارضه و نقاری بین دو نفر از افراد اُمّت دست داده بوده ورسول خدا صلی الله علیه و آله بااین جملهٔ از فرمایش خود آنرا اصلاح فرموده ، در حالیکه او نمی داند خود را بنادانی میزند در اینکه روایات متواتره و احادیث بسیار زیادی درسبب برافراختن این امر خطیردر مقابل پندار بی پایه و مایه (و مغرضانهٔ) او وجود دارد که مقصود او را درهم میشکند ، از نزول آیهٔ تبلیغ تا اقدامات مهمه که در مقدّمهٔ ابلاغ این امر صورت گرفت و وقایعی که مقارن ابلاغ آن وقوع یافت ، بطوریکه هیچیك از این امور و وقایع بـا این مطلب بی اساس و دروغ سازش و مناسبتی ندارد ، و مانند دلائل قطعیه مزبور است (در ردّ و تکذیب این روایت مجعول « موضوع اسامه ») آیهٔ کریمهٔ « الیوم اکملت لکم دینکم . . » که صراحت دارد به کمال دین و تمامی نعمت و خشنودی پروردگار باین آهنگ آشکار ، و این عظمت (و اهمیّت) ناشی از ارزش اصلاح بین دو مرد که با یکدیگر مشاجره نموده‌اند ، نیست .

وانگهی گویندهٔ این داستان توجه نکرده که همین داستان بر فرض صحت آن بر تأکید معنی وحجیّت آن بر خصم (طرف مخالف) افزوده است :

فرض کنید ، سبب این بیان آشکار (پیغمبر صلی الله علیه و آله) امری است که این راوی (مجهول) ذکر نموده ، ولی ما میگوئیم : آن معنی را که اُسامه از کلمهٔ مولی در بارهٔ رسول خدا صلی الله علیه و آله ثابت دانسته و نسبت بامیر المؤمنین علیه السلام آنرا انکار داشته ، ناچار باید معنائی باشد که مستلزم برتری و فضیلت (خاصی) باشد نه معنائی که هر کس از آن بهره مند است حتی خود اسامه ، و دارا بودن آن بین مسلمین موجب برتری نخواهد بود ، در اینصورت ، این معنی که مورد انکار واقع شده وسپس باسخن پیغمبر صلی الله علیه و آله درباره علي علیه السلام ثابت ومحقق شده نیست مگر

همان اولویت یا آنچه که جاری مجرای اولویت است ازمعانی مولی . ! ومیگوئیم: همانا پیغمبر ﷺ چون میدانست که در میان اُمّت کسانی هستند که با پسرعم او معارضه و مشاجره با گفتار خواهند نمود و ممکن است که این مشاجرهٔ لفظی منتهی بامور ناروا و عواقب وخیمی‌شود که مورث ضدّیت با او وبرپا کردن دواهی و ناگواری هائی در برابر رفتار اصلاحی او بعد از پیغمبر اکرم گردد از اینرو ، آن مجمع بزرگ را (درغدیرخم) تشکیل داد و درآن مجمع موقعیت و جایگاه وصیّ خود را در امر دین و قرب و منزلت او باو،و اهلیّت او را بجلالت واینکه : احدی ازافراد اُمّت را نمی رسد که با او (علي عليه السلام) بگفتاریا کرداری مقابله (و معارضه) نماید ، و آنچه در عهده دیگرانست همان اطاعت و تبعیت و تسلیم در مقابل امر او و فروتنی در برابر مقام اوست ، و آنجناب بعد از شخص پیغمبر ﷺ برمسیر آنحضرت سیرمیکند ، باین منظور بااین تشکیلات وتصریحات موانع و موجبات لغزش را ازمسیر اوبرطرف فرمود وسنن ومراسم فرمان برداری را در مقابل او آشکار فرمود ، و با خطبهٔ که انشاء فرمود طرق طرفیت وضدیت با او را (بهر عذر و بهانه) قطع فرمود ، که ما از هر گونه جد و جهد در توضیح و بیان مفاد آن دریغ ننمودیم .

وهمانند این روایت مجهول است ، روایتی که احمد بن حنبل در ج ٥ مسندش در ص ۳٤٧ وچند نفر دیگر (ازعلماء حدیث) ازبریده نقل کرده اند که‌او گفت : با علي عليه السلام در جنگ یمن همراه بودم شدت وغلظتی ازاو دیدم ، پس از بازگشت بحضور رسول خدا ﷺ از او نام بردم ونکوهش او نمودم ، ناگاه دیدم که چهرهٔ رسول خدا ﷺ متغیّر شد وفرمود : ای بریده آیا من بمؤمنین از خودشان اولی (سزاوارتر) نیستم ؟ گفتم : بلی هستی یا رسول الله ، فرمود : « من کنت مولاه فعليّ مولاه » .

گوئي راوی این داستان مانند راوی داستان قبلي خواسته صورت امرمزبور را کوچك وناچیز جلوه دهد ! باین منظور آنرا درقالب یك قضیّهٔ شخصی ریخته!

وما بعد از اینکه حدیث غدیررا باطرق متواترش ثابت نمودیم دیگر اهمیتی باین قبیل قضایا وروایات نمیدهیم ، زیرا منتهای چیزی که از این حدیث بر آید مکرّر نمودن این لفظ است ازرسول خدا ﷺ که گاه این حقیقت (اولویّت علي علیه السلام) بصورت نوعی (در محضر عمومی) اعلام شده و گاه بصورت شخصی ، تااینکه بریده بداند آنچه را که از امیرالمؤمنین علیه السلام دیده وآنرا درشتی پنداشته مجوّز آن نیست که در بارهٔ آن جناب سخن ناروا بگوید ، بر اساس آنچه که در خور مقام و شأن حکامی است که امر رعیّت بآنهاواگذار شده است ، چنانکه هنگامیکه حاکم اقدام بامری میکند که متضمّن مصلحت عمومی است اگر آن اقدام در نظر فردی ازافراد عادی ناخوش ونامطلوب بر آید ، او حق ندارد دراین باره سخن بگوید و اعتراض ونکوهشی بنماید ! زیرا دراجراء مصلحت عمومی نظر فردی تأثیری ندارد و مرتبت وصلاحیت مقام ولایت بر توقعات وانتظارات شخصی وفردی حکومت وبرتری دارد لذا پیغمبر ﷺ خواست بریده را بجای خود بنشاند واورا ملزم فرماید که ازحدّ خود تجاوز نکند درآنچه که برای أمیرالمؤمنین علیه السلام معین ومقرر گشته از ولایت عامّه نظیر آنچه که برای خود پیغمبر ﷺ با فرمایش آنجناب : « الست اولی بالمؤمنین من انفسهم » (آیا من بمؤمنین از خود آنها اولی (سزاوارتر) نیستم ؟) ثابت ومدلّل گردیده است .

هذا بیان للناس وهدی وموعظة للمؤمنین

سوره آل عمران ـ آیه ۱۳۸



« احادیثی که معانی مولی وولایت را »
« تفسیر نموده »

پیش از اتمام این قرائن (باید توجه کرد) به تفسیری که رسول خدا صلی الله علیه و آله شخصاً در باره معنای لفظ (مبارك) خود فرموده ، و پس از آن بآنچه که مولای ما امیر المؤمنین علیه السلام مطابق تفسیر پیغمبر علیه السلام در این باره بیان فرموده .

عليّ بن حميد قرشي در « شمس الاخبار » ص ۳۸ بنقل از « سلوة العارفين » تألیف : الموفّق بالله ، حسین بن اسمعیل جرجانی پدر ـ المرشد بالله ـ باسنادش از پیغمبر صلی الله علیه و آله روایت نموده که : چون از رسول خدا صلی الله علیه و آله در معنای این فرموده : « من كنت مولاه ، فعلي مولاه » سؤال شد ، فرمود: خدا ، مولای من است، اولی(سزاوارتر) است بمن از خودم ، امری (میل واراده) برای من باوجود ذات مقدس او نیست ، ومن مولای مؤمنین هستم، بآنها ازخودشان اولی(سزاوارتر) میباشم، وباوجود من امر (اراده ومیلی) برای آنها نیست ، وهر کس که من مولای اویم ، باوازخودش اولی هستم ، امر (میل واراده) برای اوباوجودمن نیست ، علی مولای اواست ، باو ازخودش اولی (سزاوارتر) است برای او امری (میل واراده) نیست باوجود او .

و در صفحه ٦٥ همین مجلّد در حدیث استدلال و احتجاج عبدالله بن جعفر برمعاویه مذکور افتاد که باو گفت : ای معاویه ، هماتا من شنیدم از رسول خدا صلی الله علیه و آله بر منبر میفرمود ، در حالیکه روبروی او بودم وعمر بن ابي سلمه ، واسامة بن زید ، وسعد بن ابي وقاص ، وسلمان فارسی ، وابوذر ، ومقداد ، وزبير بن عوام نيز بودند ، که میفرمود : آیا من بمؤمنین اولی (سزاوارتر) نیستم ازخودشان ؟ گفتیم: بلی یا رسول الله فرمود : آیا زنان من مادران شما نیستند ؟ گفتیم : بلی یا رسول الله . فرمود : « من كنت مولاه ، فعليّ مولاه ، اولی به من نفسه » و با دست خود بشانهٔ علی زد و گفت : بارخدایا دوست بدار دوستان اورا ، و دشمن بدار دشمنانش

را ، ای مردم ، من بمؤمنین اولی (سزاوارتر) هستم ازخودآنها ، برای آنها باوجود من امری (میل واراده) نیست ، وعلی بعد از من بمؤمنین اولی (سزاوارتر) است ازخودآنها ، برای آنها باوجود او امری (میل واردهٔ) نیست . تاآنجاکه عبدالله‌بن جعفر گفت : وپیغمبر ما صلی الله علیه و آله بتحقیق برترین وسزاوارترین مردم وبهترین آنها را در روز غدیر خم و در غیر آنمورد برای امّتش نصب فرمود ، و بسبب او بر آنها حجّت آوردو آنهارا امر باطاعت او فرمود وخبرداد آنها را که او(علی علیه السلام) ازآن جناب بمنزلهٔ هارون‌است از موسی ، وهمانا او ولیّ هر مؤمن است بعد ازآنحضرت واینکه ، هر کس او (پیغمبر صلی الله علیه و آله) ولیّ او است علی نیز ولیّ او است وهر کس او اولی باو است از خود او علي نیز اولی باو است ، واینکه او جانشین و وصیّ او است ... تاپایان حدیث مزبور .

و در ص۱۱دردروایتی که شیخ الاسلام حموینی در داستان احتجاج امیرالمؤمنین در ایام خلافت عثمان آورده ذکر شد که : سپس رسول خدا صلی الله علیه و آله خطبهٔ ایرادفرمود و گفت ای مردم آیا آگاه هستید که خدای عزوجل مولای من است و من مولای مؤمنین هستم و من بمؤمنین اولی (سزاوار تر) هستم از خودشان ؟ گفتند : بلي يا رسول الله ، فرمود : یا علی ، برخیز ، (امیر المؤمنین علیه السلام فرماید) : پس من برخاستم فرمود : «من كنت مولاه فعليٌّ مولاه ، اللّهمّ وال من والاه وعاد من عاداه» (پس از سخن‌پیغمبر) سلمان بپا خاست و گفت . یارسول‌الله ، چگونه ولائی؟(علی برما دارد) فرمود : ولائی مانند ولای من ، هر کس که من باو اولی هستم از خودش ، پس علی نیز باو اولی است از خودش .

و در ص ٦١ در داستان مناشدهٔ امیر المؤمنین در روز صفّین سخن آنجناب مذکور شد که : سپس ، رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود : ای مردم ، همانا خدا ، مولای منست ، و من مولای مؤمنین هستم ، و اولی (سزاوارتر) بآنهایم از خودشان ، هر که من مولای اویم ، پس از من علي علیه السلام مولای او است ، خداوندا ، دوست بدار دوستانش را و دشمن بدار دشمنانش را و یاری کن یاران او را ، و خوار گردان

خوار کنندگان او را ، پس سلمان فارسی بپا خاست و نزد آنجناب آمد و گفت : یا رسول الله ، چگونه ولائی ؟ فرمود : چون ولای من ، هر کس که من باو اولی هستم از خودش ، پس از من علی باو اولی است از خودش

و حافظ عاصمی در « زین الفتی » گوید : روایت شده که : از علي بن ابي طالب علیه السلام سؤال‌شد در باره فرمودهٔ پیغمبر صلی الله علیه و آله : من کنت مولاه ، فعليٌ مولاه؟ فرمود : مرا منصب پیشوائی داد آنزمان که بپاخاستم .

مراد آنجناب از جمله (زمانی که من بر خاستم) قیام او است درروزغدیر در آن مجمع ، پس از آنکه رسول خدا صلی الله علیه و آله باو امر فرمود (که بر خیزد) برای اینکه او را بلند کند و معرّفی فرماید ، و او را به علمیّت (پیشوائی) بر امت نصب فرماید . واین معنی درصفحات ۲۳ و ۵۱ جلد۱ وص۱۱ و۹۳همین مجلد ذکر آن گذشت و حسان در آنروز اشارهٔ بقیام آنحضرت نمود ، آنجا که گوید :

فقال له : قم یا عليّ فانني رضیتك من بعدي اماماً و هادیا[1]

و در حدیثی که ، سید همدانی در « مودة القربی » روایت کرده مذکور است که : رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود : ای گروه مردم آیا خداوند بمن اولی نیست از خودم ؟ که مرا امر میکند ونهی میکند ، برای من‌برخداوند امرونهیی نیست؟ گفتند : بلی یا رسول الله ، فرمود : هر کس که خدا و من‌مولای او است ، پس این ، علي مولای او است ، بشما امر و نهی مینماید ، برای شما امر و نهیی بر او نخواهد بود ، پروردگارا دوست بدار دوستان او را و دشمن بدار دشمنان او را و یاری نما یاران او را ، و خوار نما خوار کنندگان اورا ، پروردگارا ، تو گواهی بر ایشان که من ابلاغ نمودم و پند دادم .

و امام ، حافظ واحدی بعد از ذکر حدیث غدیر گوید : این ولایتی که پیغمبر صلی الله علیه و آله برای علي علیه السلام بر قرار فرمود ، در روز قیامت مورد پرسش قرار خواهد گرفت ، در قول خدای تعالی : « و قفوهم انّهم مسئولون » ـ روایت شده :

(۱) معنی بیت در ضمن ابیات دیگرحسان در پیش گذشت .

یعنی از ولایت علی رضی‌الله عنه ، ومعنی چنین میشود : همانا از آنان سؤال میشود آیا بر طبق سفارش پیغمبر صلی الله علیه و آله حق موالات او را ادا نمودند یا امرولایتراضایع و مهمل گذاردند ؟ ! ! تا بمقام مطالبه برآیند و بر کیفر اعمال خرد برسند .

و شیخ الاسلام حموینی در « فرايد السمطين » درباب چهاردهم ، وجمال الدین زرندی در « نظم درر السمطين » و ابن حجر در « صواعق » ص ٨٩ ، و حضرمی در « الرشفه » ص ٢٤ این حدیث را با بررسی در طریق روایت و ذکر نموده‌اند .

و حموینی ، از طریق حاکم ابي عبدالله ابن البيّع و او ، از محمد بن مظفر با بررسی طریق آن روایت نموده که روایت کرد بما عبدالله بن محمد بن غزوان ، از علي بن جابر ، از محمد بن خالد حافظ ابن عبدالله ، از محمد بن فضيل ، از محمد بن سوقه ، از ابراهیم ، از اسود ، از عبد الله بن مسعود که وی گفت : رسول خدا صلّی الله علیه و آله فرمود : فرشتهٔ نزد من آمد و گفت : یا محمد سل من ارسلنا قبلك من رسلنا علی مابعثوا ، ؟ ؟ - یعنی ای محمد ازپیغمبران پیش ازخود سئوال کن ؟ برچه امری مبعوث شدند ؟ آنها (پیغمبران پیشین) گفتند : برولایت تو و ولایت علي بن ابي طالب .

و گفته که از علي علیه السلام روایت شده که فرمود : « جُعِلت الموالاة اصلاً من اصول الدين » ، یعنی : قرار داده شده است موالات ، اصلي از اصول دین ، و نیز وی از طریق حاکم ابن البيّع با بررسی طریق روایت نموده از حدیث محمد بن علي ، از احمد بن حازم ، از عاصم بن یوسف یربوعی ، ازسفیان بن ابراهیم حرنوی از پدرش ، از ابي صادق که او گفت : علي علیه السلام فرمود : اصول الاسلام ثلاثة ، لا ينفع واحدٌ منها دون صاحبه : الصلاة ، و الزكاة ، و الموالاة یعنی اصول اسلام سه چیز است که هیچیك از آنها بدون آندیگری سودندهد ، نماز ، وزکات ، وموالات ودر ص ٣٦٠ همین مجلد گذشت که : عمر بن خطاب نفی ایمان نمود از کسیکه امیر المؤمنین علیه السلام مولای او نباشد .

و آلوسي در جزء ۲۳ تفسيرش ص ۷٤ در قول خداي تعالى : و قفوهم انّهم مسئولون ، بعد از تعداد اقوالى که در تفسیر آن رسیده ، گوید : و بهترین (مقدم ترين) اين اقوال اينست که : سؤال از عقايد و اعمال است و سر آمد آنها : لا إله الاّ الله است و از بزرگترين آنها ولايت على كرّم الله تعالى وجهه ميباشد .

و از طريق بيهقى از حافظ حاكم نيشابورى باسنادش از رسول خدا صلى الله عليه وآله (روايت شده) که : هنگامى كه خداى (متعال) اولين و آخرين را درروزقيامت جمع فرمايد و صراط برجسر جهنّم نصب شود ، احدى ازآن عبور نمى كند ،مگر با او براءت (ايمنى از آتش) بسبب ولايت عليّ بن ابي طالب عليه السلام باشد . و اين روايت را محبّ الدين طبرى در جلد ۲ « رياض » صفحه ۱۷۲ با بررسى در طريق آورده .

مجال آنقدر وسعت ندارد که آنچه از مصادر بسیاریرا که بر آنها آگهی و وقوف یافته‌ایم و در آنها روایات وارده در (تفسیر) قول خدای تعالی : «وقفوهم انهم مسئولون » و : «سل من ارسلنا قبلك من رسلنا» ذکر شده و همچنین آنچه را که حفاظ (حدیث) با بر رسی در طریق از رسول‌خدا صلى الله عليه وآله درمورد حدیث‌براءت وگذر کردن از پل صراط روایت کرده‌اند ذکر نمائیم ، بنابر (آنچه ذکرشد) گمان ندارم وجدان آزاد تو خواننده عزیز حکم نماید باینکه تمام این (دلایل وقرائن) مناسبت و ملایمتی‌داشته باشد با معنائی که از(مدلول) خلافت واولویت بر مردم از خود آنها بیگانه باشد و معذلك آنمعنی را اصلی از اصول دین ، و ایمان با نبودن آن معنی را منتفی ، و عمل هیچ عمل کننده را بدون آن درست بداند ؟ !

و این اولویت ، که از اصول دین بشمارآمده ، ومولویتی که ایمان بانبودن آن منتفی است ، بطوریکه در کلام عمر (در ص ۳٦۰) گذشت ، در کلام دیگر او (عمر) بابن عباس تصریح بآن شده و راغب آنرا در جلد ۷ محاضراتش در

ص ۲۱۳ ذکر نموده که ابن عباس گفت : شبی با عمر براهی میرفتم ، و عمر بر قاطری و من بر اسبی سوار بودیم ، در اینموقع (عمر) آیه‌ای را قرائت کرد که در آن از علی بن ابی طالب علیه‌السلام یاد شده ، سپس گفت : سوگند بخدا ای اولاد عبد المطلب ، بطور تحقیق علی در میان شما اولی (سزاوارتر) باین امر (خلافت) بود از من و ابی بکر . ابن عباس گوید : من با خود گفتم : خدا مرا نبخشد اگر من او را ببخشم (خدا مرا رها نکند اگر دست از او بدارم) ، پس باو گفتم : یا امیرالمؤمنین آیا تو چنین سخنی را میگوئی ؟ درحالیکه تو ورفیقت برجستید وامر خلافت را شما از ما سلب نمودید ، نه سایر مردم ! ! عمر گفت : دور شوید (یا ـ از این سخن خود داری کنید) ای اولاد عبدالمطلب : همانا شما یاران عمربن‌خطاب هستید ، (ابن عباس گوید) پس از این سخن او ، من خود را بعقب افکندم و او زمانی اندك جلو افتاد سپس (چون تعلل مرا در طی راه احساس نمود) مرا (با تعرّض و نکوهش امر به همراهی درروش نمود) گفت : راه بیا از راه وامانی ، و گفت : سخن خود را برمن تکرار کن ، گفتم : مطلبی را یادآورشدی ، ومن پاسخ آنرا رد نمودم ، و اگر تو سکوت می کردی ، ما نیز ساکت بودیم .

عمر گفت : بخدا قسم ما نکردیم آنچه‌را که کردیم از روی عداوت ولیکن ما او را کوچك شمردیم وترسیدیم که عرب بسبب کشتارهائی که (درغزوات) از آنها کرده بخلافت او تن ندهند وبااوهم داستان ومتحد نشوند ، (ابن‌عباس گوید) خواستم (درپاسخ او) بگویم : رسول‌خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله اورا اعزام مینمود (بقبائل عرب و میدانهای جنك) واو بزرگان ورؤسای آنها را درهم میشکست و زبون میساخت و پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله در آن مأموریت ها علی را کوچك نمی شمرد ، مع الوصف تو و رفیقت (ابوبکر) اورا کوچك میشمارید ؟! سپس عمر گفت : شد آنچه شد ، درعین حال تو چگونه میبینی ؟ بخدا قسم ، ما درهیچ امری بدون او (علی علیه‌السلام) تصمیم نمیگیریم وهیچ کاری بدون اذن او انجام نمیدهیم .

و در شرح نهج البلاغه جلد ۲ ص ۲۰ (در ذکر این داستان) چنین مذکور است : عمر گفت : ای ابن عباس سوگند بخدا همانا ، این رفیق تو (یعنی علي علیه السلام) اولی (سزاوارترین) مردم است بامر (خلافت) بعد ازرسول خدا صلّی الله علیه و آله و سلّم جز اینکه ما در باره او (تصدی او بامر خلافت) از دو چیز ترسیدیم ، . . تا آنجا که ابن عباس گوید : گفتم یا امیر المؤمنین ، آن دوچیز کدام است ؟ گفت : ترس و اندیشهٔ ما از جوانی او ، و علاقه و محبت او و نسبت باولاد عبد المطلب بود .

ودرجلد ۲ص ۱۱۵ (همان کتاب) چنین مذکور است : بی میلی ما نسبت باو بجهت جوانی او و محبّت او نسبت باولادعبد المطلب بود .

و گواهی بولایت أمیر المؤمنین علیه السلام بمعنای مقصود ما (اولویت مطلق) نور وحکمتی است که در دلهای دوستان آنجناب نهاده شده است که در برابر آن بار سفر بسته میشود[1] وبرای تعیین(وتشخیص) حامل بارسنگین آن (ولایت) رسولان اعزام میشوند ، چنانکه درآنچه بیهقی در « المحاسن والمساوی » ج ۱ ص ۳۰ ضمن حدیث‌طولانی که بین ابن‌عباس ومردی ازاهالي (حمص) ازتوابع‌شام‌جریان یافته‌وارد شده ، ضمن آن چنین مذکور است :آنمرد شامی بابن عباس گفت : همانا طایفه و قبیلهٔ من خرج‌سفر برای من گردآوردند ومن فرستادهٔ آنهایم که بعنوان امین‌خود مرا نزد تو فرستاده اند وتورا نمیسزد که مرا بدون برآوردن حاجتم برگردانی ، زیرا قبیله و قوم من در امرعلی علیه السلام (وبرای محبت او) در معرض‌هلاکت‌هستند ، تو آنها را از این‌تنگی ومشکل برهان ، تاخداوند تورا از تنگی برهاند ، درنتیجه ابن عباس باو گفت : ای برادر شامی همانا علی علیه السلام در این امّت از حیث فضیلت وعلمش همانند آن عبدصالح است که موسی علیه السلام با او ملاقات نمود . سپس حدیث

---

(۱) این عبارت جاری مجرای مثل است ودر موقع کثرت میل بچیزی گفته میشود .

ام سلمه را ذکر نموده که متضمن فضایل بسیاری است برای علی علیه السلام و آن مرد شامی باابن عباس گفت: سینهٔ مرا از نور وحکمت پر نمودی ومرا از تنگی ومشقت رهاندی خدای تورا ازتنگی برهاناد، گواهی میدهم باینکه علی رضی الله عنه مولای من ومولای هر مرد و زن مؤمنی است.

هذا صراط ربك مستقيما قد فصلنا الايات لقوم يذكرون

سورهٔ انعام آیه ۱۳۶.



سخنانی درپیرامون مفاد حدیث «غدیر»

از بزرگان پیشوایان «حدیث» در تألیفاتشان

آنچه از معنای (مولی) باحقیقت امر موافقت دارد ، در بهترین مظاهرش آشکار ونمایان‌شد ، بطوریکه خصم‌را دیگر راهی جز تسلیم وگردن نهادن‌درمقابل آن‌حقیقت‌باقی نماند ، مگر کسیکه راه عناد ولجاج پوید ومسلك وروش‌اوانحراف از راه راست باشد . وکاوش وتعقیب کشف حقیقت مارا بسخنانی تابناك از گروهی دانشمند واقف وآگاه نمود که‌حس حقیقت جوئی آنهارا بآنچه صراحت(درمعنای مقصود) دارد رهبری نموده و در نتیجه حقایقی را که در این باره بدست آوردند بدان‌اشعار نموده‌اند بدون اینکه توجه بآهنگهای ناهنجار و ماجراجوئیها بنمایند

اینك عین کلمات آنان :

۱ ـ ابن زولاق ، حسن بن إبراهیم ، ابومحمد مصری ، متوفای ۳۸۷ در تاریخ مصر چنین گوید :

ودر هجدهم ذی‌حجه سال ۳۶۲ (که روز غدیر است) گروهی از اهالی مصر ومغاربه وباتفاق آنها دیگران برای دعا گرد آمدند ، چه آنروز ، روز عید بود . زیرا رسول خدا صلى الله عليه وآله در آن روز امیر المؤمنین علیّ بن أبي طالب عليه السلام رابخلافت بر گزید (۱) .

این کلام مشعر بر اینست که : ابن زولاق آن مرد عرب توانا بلغت و ادب ازحدیث غدیر ، جزهمان معني که نظر ما است‌معنای دیگری‌را نفهمیده وآنروزرا جز روز بیعت با امیرالمؤمنین ونصب او بخلافت ندیده .

۲ ـ امام ابو الحسن واحدی ، متوفای ٤٦٨ بعد از ذکر حدیث‌غدیر گوید: این ولایت که پیغمبر صلى الله عليه وآله آنرا استوار وبرقرار داشت ، روز قیامت مورد بررسی

(۱) این جمله‌را مقریزی در جلد ۲ (خطط) ص ۲۲۲ از اوحکایت نموده است .

وسؤال خواهد بود . تمام مطالب او در صفحه ٣٦٧ همین مجلد مذکور است مراجعه نمائید .

٣ ـ حجة الاسلام ابوحامد غزالی ، متوفای ٥٠٥ در کتاب خود «سر العالمین»[١] صفحه ٩[٢] گوید : علماء در ترتیب خلافت و (چگونگی) تحقق وحصول آن برای کسیکه امر خلافت باو ارجاع شده اختلاف نموده اند نظر بعض از آنان این است که خلافت به نص (تصریح بمقام ذی‌صلاحیت) است ، ودلیل اینان دراین مسئله قول خدای تعالی است : «قل للمخلّفین من الاعراب ستدعون إلی قوم اولی بأس شدید تقاتلونهم او یسلمون ، فان تطیعوا یؤتکم الله أجراً حسناً و ان تتولّوا کما تولّیتم من قبل یعذّبکم عذاباً ألیماً»[٣] وبتحقیق آنها را (مسلمین را) أبو بکر بعد ازرسول خدا صلّی الله علیه وآله دعوت بطاعت نمود . وآنها دعوت اورا اجابت نمودند و بعض از مفسرین در (تفسیر) قول خدای تعالی : «و إذ أسرّ النبيّ إلی بعض

---

(١) درنسبت کتاب بغزالی شکی نیست و ذهبی در (میزان الاعتدال) درترجمه حسن صباح اسماعیلی بدان تصریح کرده وازاوقصه‌اورا نقل میکند و سبط ابن‌جوزی در(تذکره)درصفحه ٣٦ بدان تصریح کرده و قسمتی ازسخن نامبرده راآورده

(٢) در نسخه «سر العالمین» که در سال ١٣٠٥ قمری چاپ شده ودر دسترس نگارنده‌است این مطالب از صفحه ١٥ تحت عنوان (باب المقالة الرابعة) ذکر شده است ، مترجم .

(٣) آیه ١٧ سوره فتح ، آنها که این آیه را بمنزله نص بر خلافت ابی‌بکر گرفته‌اند به جمله «ستدعون الی قوم اولی بأس شدید» استناد نموده‌اند و آنگروه توانا ومجهز را عبارت ازاهل رده میدانند که ابی‌بکر بعد از پیغمبر (ص) مسلمین را دعوت به نبرد با آنها نمود و حال آنکه طبق تفاسیر عدیده مراد از داعی درجمله (ستدعون) شخص پیغمبر (ص) است ، زیرا آنجناب بعد از داستان حدیبیه که موضوع تخلف منافقین است ، مردم را بجنگهای متعدد و نبرد با گروههای باسطوت و نیرو دعوت فرمود مانند اهل حنین وطایف وغیرها ، بنابراین حمل مدلول این آیه بوقایع بعد از وفات پیغمبر (ص) معنی ندارد ومعنی آیه چنین است یعنی بگو به بازپس ماندگان اعراب بزودی دعوت خواهید شد بسوی قومی که صاحبان جنگ سخت هستند باید جنگ کنید باایشان تا مسلمان شوند پس اگر اطاعت کنید بفرمان خدا و پیغمبر خدا خواهد داد بشما اجر زیبائی واگر روی برگردانید چنانکه روگردان شدید در پیش عذابی دردناک بشما خواهد کرد .

از واجه حديثاً ... راجع بلفظ حديث (در آیه) چنین گفته یعنی همانا پدرتو ، او است خليفه ـ بعد ازمن ای حمیراء ـ وزنی (برسول خدا صلّی‌الله علیه‌وآله) گفت : هنگامی که تو را از دست دادیم ، بکه‌رجوع نمائیم ؟ پیغمبر صلی الله علیه و آله اشاره به ابی بکر نمود ، و (از جمله اموریکه بمنزله نص خلافت ابي بكردانسته‌اند) : اینکه او (ابو بکر) درحیات رسول خدا صلی الله علیه و آله (بجماعت) امامت نمود ، وامامت(جماعت) تکیه گاه دین است .

(دنبالهٔ سخن غزالی است) این بود اجمالی از آنچه قائلین بنصوص بدان تعلق (و استناد) نموده‌اند ، و سپس تاویل نموده گویند : اگر علی علیه السلام اولین (شخص) خلفاء میبود ، موجبات فنا و نیستی را برای آنها (اُمّت) جلب و فراهم میساخت و در نتیجه پیروزی در فتوحات و منقبت‌ها نسیب آنها نمیشد ، و ملامت و منقصتی نخواهد بود در اینکه او (علی علیه السلام) چهارمین خلیفه باشد ، کما اینکه آخرین پیغمبران بودن رسول خدا صلی الله علیه و آله ملامت و منقصتی ندارد ، و آنها که از این طریقه عدول نموده‌اند چنین پنداشته اند که : این (مبنی) وآنچه بدان تعلق (استناد) یافته فاسد است وتأویل مزبور هم‌سرد (و بی اساس) است !! و ازگمان و دلخواه شما صادر گشته ، و بطور تحقیق درخلافت و احکام میراث صورت گرفته مانند داود ، و زکریا ، و سلیمان ، و یحیی ، و این دسته گویند : برای زنهای (پیغمبر صلی الله علیه و آله) یکهشتم خلافت بوده ، پس باین عقیده استناد کرده اند ، و این (نظر) باطل است ، زیرا اگر (خلافت) میراث می بود ، هرآینه عباس (عموی پیغمبر صلی الله علیه و آله) سزاوارتر بود .

لکن ، چهرهٔ برهان نمایان گشت و گروههای (علماء حدیث و تفسیر) اجماع نمودند بر متن حدیث (غدیر) از خطبهٔ رسول خدا صلی الله علیه و آله در روز غدیرخُم باتفاق همگان که آنجناب فرمود : « من کنت مولاه فعليٌ مولاه » پس (از این سخن پیغمبر صلی الله علیه و آله) عمر گفت : « بخ بخ یا اباالحسن ، لقد اصبحت مولای ومولی کل مؤمن و مؤمنة » پس این (سخن عمر) گردن نهادن بامر ورضایت وتأییداست

سپس هوای نفسانی بعلت شیفتگی بریاست غلبه کرد.وعشق وعلاقه بدست گرفتن استوانۀ خلافت وبلند کردن پرچم‌های بزرگ (فرماندهی) و حرکت بیرقها توأم بچکاچك سلاحها وصف‌آرائی های سپاهها ودرهم پیوستن سوارها و فتح نمودن بلاد و ممالك ، آنان را با جام پر از آرزو سیراب نمود[۱] ، در نتیجه باز گشت بخلاف و سر کشی نخست نمودند و (امر پیغمبر ﷺ را) پشت سر افکندند و ببهای کمی آن را فروختند و چه داد و ستد بدی بود که کردند وچه‌بد بود آنچه خریدند !!

٤ ـ شمس‌الدین ، سبط ابن جوزی حنفی ، متوفای ٦٥٤در (تذکرۀخواص الأمّه) ص ۱۸ گوید : علماء تاریخ متفقند که داستان غدیر بعد ازباز گشت‌پیغمبر ﷺ ازحجة الوداع در هجدهم ذی حجه بوده ، گرد آورد صحابه را وآنان‌یکصد و بیست هزارتن‌بودند و گفت : « من کنت مولاه فعلیّ مولاه » . . تا پایان حدیث پیغمبر اکرم تصریح بر این امر نموده ، نه بطور تلویح و اشاره .

و ابو اسحق ثعلبی در تفسیر خود باسنادش آورده که : چون پیغمبر ﷺ این سخن را فرمود ، در اقطار منتشر شد و در بلاد و شهرها شایع گشت .. (سپس آنچه را که در باره آیه : « سئل سائل . . . » ذکر شد ، بیان نموده) بعد از آن گوید : وامّا قول او (پیغمبر ﷺ) : «من کنت مولاه .. » علماء عربیت گفته‌اند که لفظ مولی بمعانی متعددی آمده ، (سپس از معانی‌مولی ، نه معنی[۲] ذکر نموده

---

(۱) عبارت کتاب در اینجا بی اشتباه بنظر نمی رسد گذشته از اینکه در سه جا کلمهٔ هوی تکرار شده خفقان که عبارت ازحرکت است در هوی استعمال‌نمیشود بلکه به‌لواء‌که بمعنی بیرق بزرك لشکر است نسبت داده میشود و همچنین‌کلمهٔ قعقعه که بمعنی حرکت توأم بصداست مانند حرکت و صدای ابرورعد نسبت برایت که بمعنی پرچم است داده نشده و گفته نمیشود قعقعة الرایات بنظر می رسد که عوض خفقان الهوی که عبارت اصل است خفقان الالویه باشد و قعقعه نیز بجای قعقعه الرایات نسبت بکلمه ای که بمعنی اسلحه است داده شود بدین جهت درترجمه صحت معنی در نظر گرفته شد و علاوه یکی از دو جملهٔ غلب الهوی و سقاهم کأس الهوی زائد بنظر رسید وبدین شکل که خارج از هدف اصلی نیست ترجمه گردید . مترجم .

(۲) و آن معانی عبارتست از ، مالك . معتق بکسر تا . معتق بفتح تا . ناصر . ابن عم حلیف . متولی ضمان جریره . جار . سید مطاع .

بعد گوید : و دهم بمعنای اولی‌است ، خدای تعالی فرماید : « فالیوم لایؤخذمنکم فدیة ولامن الذین کفروا مأویکم النار ، هی مولاکم » . سپس شروع بابطال یکایك معانی مذکوره نموده و گوید :

ومراد از (مولی) درحدیث مزبور ، طاعت (فرمانبرداری) محضه ومخصوصه است ، پس وجه دهم متعیّن است وآن : « اولی » است ، ومعنای (فرمایش پیغمبر صلی الله علیه وآله) چنین میشود : هر کس که من باو اولی (سزاوارتر) هستم از خود او ، علی علیه السلام اولی (سزاوارتر) است باو . . و حافظ ، ابو الفرج ، یحیی‌بن سعید ثقفی اصفهانی در کتاب خود (بنام ـ مرج البحرین) تصریح باین معنی نموده . چه نامبرده این حدیث را باسناد خود از استادانش روایت نموده و در آن گوید : پس رسول خدا صلی الله علیه وآله دست علی علیه السلام را گرفت و گفت : « من کنت ولیّه و اولی به من نفسه فعلیٌ ولیّه » ، پس دانسته شد که تمام معانی (مولی) بمعنای دهم (اولی) باز گشت مینماید و سخن آنجناب (پیغمبر صلی الله علیه وآله) نیزدلالت بهمین معنی دارد : «الست اولی بالمؤمنین من انفسهم » ؟ (یعنی : آیا نه اینست که من اولی بمؤمنین هستم از خودشان ؟) ، و این نصّ صریحی است در اثبات امامت او (علی علیه السلام) و پذیرش طاعت او ، وهمچنین سخن پیغمبر صلی الله علیه وآله : « وادرالحقَّ معه حیثما دارو کیفما دار » یعنی : « پروردگارا » او را محور ومدار حق قرار ده » تا آخر ...

۵ ـ کمال الدین ابن طلحهٔ شافعی ، متوفای ٦٥٤ در « مطالب السئول » ص ١٦ بعد از ذکر حدیث غدیر و نزول آیهٔ تبلیغ در آن باره ، گوید : پس قول رسول‌خدا صلی الله علیه وآله : « من کنت مولاه فعلیٌ مولاه » مشتمل‌برلفظ « مَن » (هر کس) میباشد و این لفظ دارای معنای عمومی است ، پس اقتضا دارد این معنی را که : هر انسانی که رسول خدا صلی الله علیه وآله مولای او بوده ، علی علیه السلام مولای او است ، و حدیث مزبور مشتمل‌بر لفظ (مولی) است . و این لفظ در قبال معانی متعدد استعمال‌شده که در قرآن کریم بآن معانی استعمال شده ، یکبار بمعنای اولی آمده : خدای تعالی در باره منافقین فرموده : « مأواکم النّار هی مولاکم » یعنی : « اولی بکم»

سپس نامبرده - (ابن طلحه) ازجمله معانی آن - اینهاراذکر نموده : ناصر ، و وارث . و عصبه (پیوند وخویش) وصدیق ، وحمیم . (نزدیك) ومعتق ، سپس گوید: وقتی که (مولی) باین معانی وارد شده - بهریك از آن معانی حمل شود یا - بمعنای اولی چنانکه طایفه‌ای بر این عقیده‌اند ، - یا - بمعنی صدیق و حمیم ، معنای حدیث چنین میشود : هر کس ، که من اولی (سزاوارتر) باو هستم ، یا - ناصر اویم ، یا وارث اویم . یا پیوند و خویش اویم . یا صدیق و نزدیك اویم . علی نیز نسبت باو چنین است ، و این بیان صراحت دارد باینکه (پیغمبر صلی الله علیه وآله) علي عليه السلام را باین منقبت عالیه اختصاص داده واو را برای سایرین همانند خودش نسبت بهر کس که کلمه (مَن عمومی) شامل آنها است قرار داده ، بامتیازی که برای غیر او قرار نداده است .

و باید دانست که این حدیث (غدیر) از اسرار قول خدای تعالی است در آیهٔ مباهله : فقل تعالوا ندع ابنائنا وابنائکم ونسائنا ونسائکم وانفسناوانفسکم ... که مراد از (انفسنا) شخص علی است ، بنابر (دلائلی) که گذشت . چه خدای متعال چون شخص رسول خدا صلی الله علیه وآله را با شخص علي عليه السلام قرین هم قرار داد و هردورا با ضمیری که مضاف برسول خدا صلی الله علیه وآله است جمع کرد ، رسول خدا صلی الله علیه وآله نیز بموجب این حدیث (غدیر) ثابت فرمود برای علی عليه السلام آنچه را که برای خودش ثابت است بر تمامی اهل ایمان ، زیرا پیغمبر صلی الله علیه وآله اولی بمؤمنین است ، ناصرمؤمنین است . سید (آقا و سرور) مؤمنین است . . . و هر معنائی که بموجب کلمه (مولی) امکان داشته باشد که در بارهٔ پیغمبر صلی الله علیه وآله اطلاق شود آنرا برای علي عليه السلام قرار داد ، و این مرتبهٔ ایست بسی ارجمند ودرجه و جایگاهی است بس رفیع که رسول خدا صلی الله علیه وآله بعلي عليه السلام اختصاص داده ، نه باحدی جز او . و برای همین امر آنروز (روز غدیرخم) روزعید وموسم سروراست برای دوستان آنجناب .

تقریر و شرح و بیان این مطلب : بدان (ای خوانندهٔ ارجمند) - خدای بنور خودش تورا باسرار تنزیل واقف‌سازد وبلطفش نیروی بینش بتوعطا فرماید که

تو را بشاهراه (سعادت) رهبری فرماید ـ که ، چون از جمله معانی که لغظ (مولی) حمل بآن شده « ناصر » است ، و (بنابر این معنی) جملهٔ : « من کنت مولاه فعليٌ مولاه » چنین میشود : هر کس که من ناصر او هستم ، علی ناصر او است ، و در اینصورت ، پیغمبر صلی الله علیه وآله علي علیه السلام را به ناصر وصف فرموده نسبت‌بهر کس که خودش ناصر او است ، زیرا این معنی را بلفظ عموم (مَن) ذکر فرموده و جزاین نیست که اثبات پیغمبر صلی الله علیه وآله این صفت (ناصریّت) را درحقّ علي علیه السلام برای اینست که خدای عزّ و جل این صفت را در باره علي علیه السلام قرار داده است .

(مؤیّد این مطلب) ابو اسحق ثعلبی بسند خود ـ در تفسیرش نقل نموده وروایت منتهی به اسماء بنت عمیس میشود که گفت : چون این‌آیه نازل شد : وان تظاهرا عليه فانّ الله هو مولاه وجبريل وصالح المؤمنين . ازرسول خدا صلی الله علیه وآله شنیدم‌فرمود : «صالح المؤمنين عليّ بن ابيطالب» (علیه السلام) پس چون خدای تعالی درآیهٔ که نازل فرمود به‌پیغمبر صلی الله علیه وآله خبرداد که ناصراوخدا است،وجبرئیل‌است،وعلي‌است ،وصف ناصریت(ازجانب‌خدا) برای‌علي علیه السلام ثابت‌است ، پس‌پیغمبر صلی الله علیه وآله به‌پیروی‌ازقرآن کریم وصف ناصریّت رابرای علي علیه السلام ثابت فرمود . سپس رسول خدا صلی الله علیه وآله علي علیه السلام را بآنچه که از لوازم این سِمَت و وصف است توصیف فرمود بصریح سخن خود ، بطوریکه حافظ ابو نعیم در جلد ۱ (حلية) ص ٦٦ بسند خودروایت‌نموده: اینکه علی علیه السلام بر رسول خدا صلی الله علیه وآله داخل شد و آنجناب فرمود : مرحبا بسيّد المسلمين ، و امام المتقين ، یعنی : خیر مقدم بآقا و سرور مسلمین و پیشوای پرهیز کاران ، پس سیادت برمسلمین وپیشوائی پرهیزکاران چون از صفات نفسی وشخص پیغمبر است و خدای متعال ازعلی (بموجب کلمه : انفسنا : درآیه مباهله)به‌نفس او (پیغمبر) تعبیر فرموده و او را بچیزی توصیف فرموده که‌آن از صفات پیغمبر است این مطلب را دریاب و فهم کن .

بدینجهت ، پیوسته رسول خدا صلی الله علیه وآله آنجناب را بصفات خاصه خود متصف فرموده است نظر باین نکته که ذکرنمودیم . حتّی ، حافظ نامبرده این روایترا

نیز در جلد ۱ حلیه ص ٦٧ بسند خود از انس بن مالك آورده که گفت : رسول خدا ﷺ بابی برزه (در حالیکه من می شنیدم) فرمود : ای ابی برزه همانا خداوند درباره علي بن ابي‌طالب بمن سپرده که اوپرچم هدایت و مرکز نورانیت ایمان و پیشوای اولیای من ونور همهٔ پیروان من است ، ای ابو برزه علی پیشوای پرهیز کاران است ، هر کس او را دوست بدارد مرا دوست می دارد . و هر کسی اورا دشمن بدارد مرا دشمن میدارد . پس او را باین امر بشارت ده . پس از آنکه این مستند برای تو واضح و آشکار شد سرّ و حکمت اختصاص علي علیه السلام از طرف پیغمبر ﷺ به بسیاری ازصفات که برای غیر او نیست هویدا می گردد و في ذلك فليتنافس المتنافسون (۱)

٦ ـ صدر الحفاظ ، فقیدالحرمین ، ابوعبدالله گنجي ، شافعي ، متوفای ٦٥٨ در « كفاية الطالب » ص ٦٩ بعد ازذکرسخن پیغمبر ﷺ بعلي علیه السلام : اگر کسی را بجای خود تعیین میکردم ـ هیچکس از تو سزاوارتر نبود بواسطه پیشی تو در اسلام وخویشی توبا رسول خدا و داماد بودن توبا همسری فاطمه سیده زنان عالمین چنین گوید : و این حدیث هرچند دلالت‌دارد بعدم تعیین خلیفه ، ولی حدیث‌غدیر خُم دلیل است بر تولیت (سر پرستی) و تولیت همان تعیین خلیفه است ، و این حدیث یعنی‌حدیث غدیر خُم بعلّت‌این که در پایان زندگی‌پیغمبر ﷺ شرفصدور یافته ناسخ است .

۷ ـ سعید الدین فرغانی ، متوفای ٦٩٩ ـ بطوریکه ذهبی در « العبر » ذکر نموده ، در شرح قصيدهٔ تائیهٔ ابن فارض حموی متوفای ٥٧٦ که اوّل آن این بیت است :

سقتني حميّا الحبّ راحة مقلتي وكأسي محيّا مَن عن الحسن جلّت (۲)

---

(۱) ما این کلام را با وجود خورده‌هایش نقل کردیم هر چند برای ما در بارهٔ اجزاء آن نظر و اعتراض است .

(۲) شاعر چشم خود را بکف ساقی تشبیه کرده وگوید ، کف چشم من مرا از بادهٔ محبت سیراب کرد و پیاله من چهرهٔ کسی است که از زیبائی بالاتر است .

در شرح این بیت او :

واوضح بالتأويل ما كان مشكلاً علیٌّ بعلمٍ ناله بالوصيّة[1]

گوید : و همچنین ، این بیت ، مبتدا است و خبر آن محذوف [2] ، تقدیر آن چنین است : و بیان علی کرم الله وجهه و توضیح او بوسیلهٔ تأویل مشکلات کتاب و سنت بواسطهٔ علمی‌است که باورسید بدین سبب که پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله او را وصیّ و قایمقام شخص خود قرار داد با این سخن خود : « من کنت مولاه فعليٌّ مولاه » و این سخن پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله در روز غدیر خم است ، بنا بر آنچه خود آنجناب کرّم الله وجهه در جملهٔ از ابیات خود بدان اشعار داشته که از آن جمله این است :

و اوصاني النبيّ على اختياري لاُمّتـه رضىً منه بحكمي

و اوجب لي ولايته عليكم رسول الله يوم غدير خمّ [3]

وغدیر خم آبی است بریك منزلی مدینه که اکنون (طريق المشاة إلى مكّة) معروف است این بیان (علی علیه‌السلام) بواسطهٔ تأویل بسبب علمی که بوصیّت پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله حاصل گشته ازجمله فضایل بی‌شماریست که رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله او(علی علیه‌السلام) را بدان مخصوص گردانید وآنجناب آنهارا دربر گرفت .

و گوید (سخن فرغانی است) : وامّا سهم (وبهرهٔ) عليّ بن أبي‌طالب کرم‌الله وجهه ازعلم‌و کشف وپرده برداشتن ازمشکلات سخن بزرگ و کتاب کریم (قرآن) که خاصه ترین معجزات (پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله) است بواضح ترین بیان بسبب (امتیاز و افتخاریست) که (علی علیه‌السلام) بسبب قول (پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله) : « أنا مدينة العلم‌وعليٌّ

---

(۱) و آشکار ساخت با تأویل آنچه را که مشکل بود علی بواسطهٔ علمی‌که رسیده بودبدان بوسیلهٔ وصیت پیغمبر .

(۲) این تعبیر فرغانی خالی از اشکال بنظرنمی رسد .

(۳) و پیغمبر صلی الله علیه و آله بمن وصیت فرمود بر مبنای برگزیدن من برای امتش رضایت خود را بداوری من ، وبرقرارساخت برای من ولایت خودش را برشما در روزغدیرخم .

بابها » وبقول آنجناب : « من كنت مولاه فعليّ مولاه » بذان نايل و مفتخر گشت ، بافضايل بي‌شمار ديگر .

۸ ـ علاء الدين ابوالمكارم سمناني ، بياضي ، مكّي ، متوفاى ۷۳۶ دره‌العروة الوثقى » گويد : و (پيغمبر ﷺ) بعلي -براو باد درود و درود فرشتگان گرامي- فرمود : « أنت منّي بمنزلة هارون من‌موسى ولكن لانبيّ بعدى » ودرغدير خم‌بعد ازحجة الوداع (مشرف) بر گروهي ازمهاجروانصار درحاليكه شانهٔ اورا گرفته بود فرمود : « من كنت مولاه فعليّ مولاه ، اللّهم‌وال من والاه ، وعاد من عاداه » واين حديثي‌است كه‌(علماء حديث‌عموماً) برصحت‌آن‌اتفاق دارند درنتيجه او(علي عليه السلام) آقا وسرور اولياء گرديد ، وقلب او برقلب محمّد عليه التحية و السلام بود ، و باين سرّ اشاره نموده است سرور صديقين‌رفيق وهمراه غار پيغمبر ﷺ ابوبكرهنگامى كه ابا عبيدهٔ جراح را براى طلب‌حضور او (علي عليه السلام) فرستاد باين گفتار : اى ابا عبيده ، تو امين اين امّتى تورا ميفرستم بسوى كسى كه در مرتبه هم طراز است باكسيكه ديروز اورا ازدست داديم(پيغمبر ﷺ) ، سزاوار است كه‌بااوبحسن‌ادب سخن بگوئي .

۹ ـ طيبي ، حسن بن‌محمّد ، متوفاى ۷٤۳ در « الكاشف » درشرح حديث غدير گويد:قول او (پيغمبر ﷺ) « انّي أولى بالمؤمنين‌من‌انفسهم»يعنى همانا من اولى (سزاوارتر) هستم باهل ايمان از خودآنها) قصد آنحضرت (مدلول) قول خداى تعالى است : « النبيّ أولى بالمؤمنين من أنفسهم » (اين جمله ازآيه) اطلاق دارد و دانسته نشد كه باهل ايمان ازخود آنها بچه چيز اولى است ؟ لذا پس از آن‌مقيّد ساخت (باين‌جمله) : « وازواجه امّهاتهم » تااعلام فرموده باشد كه آنجناب بمنزلهٔ پدراست ، وقرائت‌ابن مسعود رضى‌الله عنه اين معنى را تأييد ميكند ، اوچنين‌قرائت كرده : « النبيّ أولى بالمؤمنين من أنفسهم وهو أب لهم » . ومجاهد گفته كه : هر پيغمبرى‌پدر امّتش ميباشد وبهمين جهت ومناسبت مؤمنين برادران يكديگر شدند پس در اين هنگام درقول پيغمبر ﷺ : « من كنت مولاه فعليّ مولاه » در بودن‌او

(علی علیه السلام) بمنزلهٔ پدر تشبیه صورت گرفته ، پس برامّت واجب است احترام وبزرگ داشت او و نیکي باو ، وبر او است که نسبت بامّت شفقت و مهربانی نماید وچون پدر براولاد با آنها رؤوف باشد وبرای همین عمر تهنیت گفت بااین عبارت : « یابن أبی طالب اصبحت وامسیت مولی کل مؤمن ومؤمنة » .

۱۰ ـ شهاب الدین بن شمس الدین دولت آبادی ، متوفای ۱۰۴۹ در « هدایة السعداء » گوید: ودر «تشریح» گوید : ابوالقاسم(رح) گفت : هر کس بگوید که علی از عثمان افضل است چیزی بر او نیست (یعنی سخن بگزاف نگفته) بعلّت اینکه ابو حنیفه رضی الله عنه وابن مبارك گفته‌اند : هر کس بگوید : علی افضل عالمین است ، یا افضل مردم است ، یا بزرگترین بزرگان است ، براو چیزی نیست(سخن بمبالغه و گزاف نگفته) برای اینکه مرادازاین (تفضیل)افضلیت نسبت بمردم عصر وزمان خلافت اواست (!) مانند سخن (پیغمبر صلی الله علیه وآله) «من کنت مولاه فعلی مولاه» یعنی درزمان خلافتش ومانند این کلام درقرآن ودر احادیث واقوال علماء ازتعداد واحصاء خارج است .

ونیز در « هدایة السعداء » گفته که : در (حاصل التمهید في خلافة ابی بکر ودستور الحقایق) چنین آمده که : همانا پیغمبر صلی الله علیه وآله چون ازمکّه مراجعت فرمود درغدیر خم فرود آمد وامرفرمود جهاز شتران را بریکدیگر گرد آوردند و مانند منبری ساخت پس بر آن رفت وفرمود : آیانه اینست که من بمؤمنین اولی(سزاوارتر) هستم از خودشان ؟ گفتند آری چنین است ، پس فرمود : « من کنت مولاه فعلیٌ مولاه ، اللّهم وال من والاه وعاد من عاداه ، وانصر من نصره ، واخذل من خذله » و خدای عزوجل فرمود : « إنّما ولیّکم الله و رسوله و الّذین آمنوا : الّذین یقیمون الصلاة ویؤتون الزکاة وهم راکعون » و اهل سنت گفته اند : مراد از حدیث « من کنت مولاه فعلیّ مولاه » یعنی دروقت خلافت وامامت او .

۱۱ ـ ابو شکور محمّد بن عبد السعید بن محمّد کشی ، سالمی حنفی در « التمهید في بیان التوحید» گوید : رافضیان گویند :امامت برای علی بن ابی طالب رضی الله عنه

منصوص است ، بدلیل اینکه پیغمبر ﷺ اورا وصی خود وخلیفهٔ بعدازخود قرار داد ،آنجا که فرمود : آیا خشنود نیستی که بوده باشی از من بمنزلهٔ هارون ازموسی جز اینکه بعد ازمن پیغمبری نیست ، پس (همانطور که) هارون علیه السلام خلیفهٔ موسی علیه السلام بود ، همچنین است علی رضی الله عنه ، ودلیل دوم اینست که پیغمبر ﷺ او را ولی مردم قرار داد ، پس از آنکه ازمکّه مراجعت فرمود ودرغدیر خم فرودآمد امر کرد پیغمبر ﷺ که جهاز شتران را گردآورند وآنهارا بصورت منبری ساخت وبرآن بالا رفت و فرمود : « الست باولی المؤمنین من انفسهم » گفتندآری ، پس فرمود « من کنت مولاه فعلیّ مولاه ، اللّهمّ وال من والاه وعاد من عاداه و انصر من نصره و اخذل من خذله » ، و خدای جلّ جلاله فرماید : انما ولیکم الله و رسوله و الذین آمنوا : الذین یقیمون الصلاة و یؤتون الزکوة و هم راکعون ،این آیه که درشأن علی رضی الله عنه نازل گشته ، دلالت دارد بر اینکه اوبعدازرسول خدا ﷺ اولای (سزاوارترین) مردم بوده .

سپس درجواب از آنچه ذکرشد ، گوید : و امّا سخن (رافضیان) که پیغمبر علیه السلام او را ولیّ قرارداد ، میگوئیم : مراداو (پیغمبر ﷺ) در وقت او(علی علیه السلام) است ، یعنی بعد از عثمان رضی الله عنه و در زمان معاویه رضی الله عنه وما نیز همین را میگوئیم وهمچنین است جواب از قول خدایتعالی انّما ولیّکم الله ورسوله و الّذین آمنوا .... ما میگوئیم که : علی رضی الله عنه باین دلیل ولی و امیر بوده ، در ایام خود ودر وقت خود و آن بعد از عثمان رضی الله عنه است و امّا قبل از آن وقت چنین سمتی را نداشته (!) .

۱۲ ــ ابن باکثیر مکی شافعی ، متوفای ۱۰٤۷ در « وسیلة المآل فی عدّ مناقب الآل » بعد از ذکر حدیث غدیر به طرق متعدّده گوید : و دارقطنی در فضایل از

---

(۱) قصد ما از ذکر این قول و اقوال بعد از آن صرفاً موافقت (این علماء) در مفاد « ولایت » است و اما در زمان ولایت و افضلیت ، ماباین مرد همعقیده نیستم ودرمطالب گذشته بررسی و بحث کامل نموده‌ایم و در مطالب بعد هم بیان صریح ما در این موضوع خواهد آمد .

معقل بن یسار رضی الله عنه بابررسی طریق روایت نموده که گفت : شنیدم ابوبکر رضی الله عنه میگفت : علی بن ابی طالب علیه السلام عترت رسول‌خدا صلی الله علیه و آله است ، یعنی آنهائی که پیغمبر صلی الله علیه و آله بتمسّك بآنهاوپذیرش رهبری آنهارا تأکید فرموده ، پس آنها ستارگان راهنمائی هستند هر کس از آنهاپیروی نمود هدایت یافت ، وابوبکر رضی الله عنه او (علی علیه السلام) را باین مزیت مخصوص داشته ، زیرا او (علی علیه السلام) در این مقام امام است ، و در شهر علم و عرفان است ، پس او امام ائمه و عالم امّت است . وگوئی این نظر و گفتاررا (ابوبکر) ازرسول خدا صلی الله علیه و آله اخذ و باو تبیعت نموده که آنجناب اورا در روز غدیر خم ازبین آنها بآنچه سابقاً ذکر شداختصاص داد ، واین حدیث درست وشکی وریبی که منافی باآن باشد وجود ندارد ،واز گروه بسیار زیادی از صحابه روایت شده وشیوع وشهرت بسزا یافته وکافي است دراین‌باب مجمع حجة الوداع .

۱۳ ـ سید امیر محمد یمنی ، متوفای ۱۱۸۲ در « الروضة الندیة شرح التحفة العلویّة » بعد ازذکر حدیث غدیر بطرق متعدد گوید : وفقیه ، حمید در معانی آن (حدیث غدیر) سخن گفته ودرآن اطالهٔ کلام داده وبعض از سخنان اورا ما نقل مینمائیم (تا اینکه گوید) : وازجملهٔ سخنان او اینست : دست‌اورا(پیغمبر صلی الله علیه و آله) گرفت وبلند کرد و گفت : «من کنت مولاه فعليّ مولاه » و مولی هروقت بدون قرینه اطلاق شود از آن معنی مالك متصرف فهمیده میشود ، و هنگامیکه در اصل برای معانی متعددی استعمال میشد از جمله آنمعانی : مالك تصرف است ، وبهمین علّت است ، زمانی که گفته شود : « هذا مولی القوم » این معنی درفهم ازآن‌سبقت میگیرد که : او مالك است برای تصرف درامورآنها ، سپس از معانی‌آن (مولی) اینهارا شمرده : ناصر ، وابن‌عم ، ومعتِق ، ومعتَق ، سپس گوید : وازجمله معانی آن اولی است ، خدای تعالی فرماید : « مأواکم النار هي مولاکم » یعنی : « اولی بکم وبعذابکم » و بعد از همهٔ این مطالب ، اگراز لفظ مولی در جمله سابقه « من

کنت‌مولاه ....» معنای مالك بر تصرف سبقت به فهم نگیرد (متبادر بذهن نشود) ناچار بطور مساوی منسوب بتمام معانی خواهد بود و آنرا بهمهٔ معانی حمل خواهیم نمود ، مگر آنمعانی که درحق او (علی علیه‌السلام) امکان حمل ندارد ، از قبیل : معتِق ومعتَق ، درنتیجه این‌معنی(مالك برای تصرف) داخل در معانی محتمله است‌ومعنی (سزاوارتر)ومفید ازآن‌ملك‌تصرف‌است وهنگامیکه (بنص‌فرموده پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله) او اولی(سزاوارتر) بمؤمنین ازخودآنها باشد ، امام‌خواهدبود ، وازجملهٔآن کلماتست قول رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله : «من کنت ولیّه فهذا ولیّه » ولی برحسب تبادر بفهم مالك برای تصرف است ، اگر چه در غیر آن استعمال شود ، و بنا براین معنی است که رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله فرمود : « والسلطان ولی من لاولی له » یعنی : وسلطان‌ولی کسی است که ولیّی‌برای اونیست ، مرادش ملك تصرف درعقدونکاح است ، یعنی: برای سلطان [1] است ولایت در اوهنگامیکه بستهٔ وخویشاوندی‌موجود نباشد واین‌معنی برسبیل حقیقت است ، پس علی القاعده زمانی که دلیلی برتخصیص بمعنای خاص نباشد باید کلمه حمل بتمام آنها بشود .

۱٤ ـ شیخ احمد عجیلی ، شافعی ، در « ذخیرة المآل شرح عقدجواهر اللآل في فضائل الآل » بعد از ذکر حدیث غدیر وداستان حارث بن‌نعمان فهری گوید : و این از نیرومندترین دلایل است براینکه علی رضی الله عنه اولی(سزاوارتر) است بامامت وخلافت وصداقت و نصرت وپیروی نمودن از او باعتبار احوال و اوقات و خصوص و عموم و در این سخن مناقضه (ومنافاتی) وجود ندارد با آنچه گذشت و آنچه انشاء الله تعالی خواهد آمد دایر باینکه در یمن بعض از همراهان آنجناب (علی علیه‌السلام) که بااوبود درباره اوسخن (ناروائی) گفت (پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله) در مراجعت از حجّش خطبه ای (مشعر بولایت او) ایراد فرمود برای آگاه نمودن خلق به منزلت و قدر او وردّ سخن (ناروائی) که بعض ازهمراهان او (دریمن) گفته بود

---

(۱) عبارت اصل بجای سلطان لفظ امام است ولی بدیهی است که در اینجا منظور سلطان است .

مانند بریده ، چه نامبرده نسبت بآنجناب کینه وعداوت داشت ودر مسافرت یمن شدتی دید وپس (از مراجعت) برای پیغمبر ﷺ حکایت کرد ، و در حین حکایت او چهرهٔ آنحضرت دگرگون میشد و فرمود : یابریده « الست اولی بالمؤمنین من أنفسهم ؟ من کنت مولاه فعليٌ مولاه » (و بعد از این فرمایش) به بریده فرمود : درباره علی نکوهش مکن ، زیرا علی از من است ومن از اویم و او بعد ازمن ولي شما است (۱) .

وهدوا الی الطیب من القول وهدوا الی صراط الحمید

« سورهٔ حج ، آیه ۲۴ »





(۱) سخن درپیرامون این حدیث وامثال آن درصفحه۳۶۲و۳۶۳ گذشت .

﴿توضيح واضح در باره مفاد حديث﴾

داعى ما باين امر (توضيح واضح) چشم پوشى عده ايست از لازمهٔ حق كه اعتراف بحق در مفاد حديث نموده‌اند[1] هنگاميكه آنرا چون آفتاب تابان روشن ودرخشان يافته يا باما درپذيرش آن اظهار هم آهنگى كرده‌اند[2] و آنچه لازمهٔ اين حقيقت است اينست كه پس از آنكه خلافت رسول خدا صلى الله عليه وآله براى مولاى ما أمير-المؤمنين عليه السلام ثابت ومبرهن گشت لازمهٔ لاينفك آن بلا فصل بودن است همانطور كه سيره بدين جاريست اگر پادشاهى يكى از نزديكان مورد علاقه خود را بولايت عهد خودمنصوب نمايدويا كسيكه هنگام مردنش كسى‌را وصى خود قراردهدوهردو گواهانى براين امر بگيرند در اين صورت آيا آن گواهان يا غير آنها ممكن است احتمال بدهند كه : ولايت عهد كسى كه از طرف پادشاه تعيين شده ، ياوصايت وصى كه‌ازطرف شخص‌وصيت كننده تعيين شده ، بعداز گذشتن مدتى طولانى پس‌ازمردن آن‌پادشاه يا آنشخص‌وصيّت كننده تحقق‌خواهد يافت ؟ يا بعد ازقيام كسان ديگر بتصدى آنمقام يا آن وصايت كه درحين برقرارى امر ولايت عهد ويابيان‌وصيت‌نامى از آنها برده نشده ؟! وآيا معقول است كه باتصريح و تعيين جانشين از طرف پادشاه يا وصى‌ازطرف موصى ، مع الوصف مردم‌بيايند وديگرى را براى تصدى‌مقام‌سلطنت بعد ازآن پاشاه ويابراى اجراء مقاصد وصيت كننده انتخاب كنند ! وكسانى براى بدست گرفتن اين امور قيام نمايند ، بمانند موردى كه شخص بدون وصيت‌مرده‌ويا پادشاهى بدون تعيين جانشين ازدنيا رفته ؟!! نه چنين نيست ! كسى چنين اعتقادى و چنين كارى نميكند مگر آنكه‌ازحق آشكار وصريح منحرف شود وازراى‌خردمندان سر باز زند .

---

(١) بصفحات ٣٨٣-٣٨٥ مراجعه نمائيد .

(٢) بشرح مواقف ج ٣ ص ٢٧١ و « مقاصد » ص ٢٩٠ و « صواعق » ص ٢٦ و « سيرة الحلبيه » ج ٣ ص ٣٠٣ مراجعه نمائيد .

آیا در آنجا کسی پیدا نمیشود که با این انتخاب کنندگان روبرو شده به آنها بگوید : اگر پادشاهی بغیر آنکس که بولایت عهد خود منصوب نموده ویا آن شخص وصیت کننده بغیر آنکس که وصی خود قرار داده نظری وتمایلی میداشت ، چرا خود این کاررا نکرد ؟ درحالیکه این مردم را میدید ومیشناخت ؟ .

در مورد امرخلافت نیز میگوئیم آنانکه میگویند : ولایت ثابته برای مولای ما بنص وتصریح روزغدیر مربوط بزمان خلافت صوری او بعد از عثمان است کسی نیست بگوید : آیا رسول خدا صلی الله علیه و آله آنها را که برپسر عمش (علی علیه السلام) سبقت گرفتند نمی‌شناخت ومقام و حدود صلاحیت آنهارا نمیدانست ؟ پس چرا هنگامی که مرگ خودرانزدیك دید عهده داری این‌امررا بعلی علیه السلام اختصاص داد و گروه حاضرین را امر فرمود که باو بیعت کنند و بحاضرین امر فرمود که بغایبین‌ابلاغ نمایند [1] ؟ واگر برای آن اشخاص نصیبی از امرخلافت میدید چرا از بیان آن در موقع حاجت خودداری کرد ؟ وحال آنکه این موضوع مهم‌ترین فرایض دین و اصل اساسی از اصول‌آئین بود ! ومیدانست که برحسب اوضاع و احوال رأی ونظر مردم درچنین‌امر مهمی با یکدیگر برخورد خواهد کرد (چنانکه برخورد کرد) وپیش بینی میفرمود که گاه جدال (واختلافات لفظی) بزد وخورد منتهی می‌شود ومشاجرات به نبرد و کشتار می انجامد ! با این کیفیّات پیغمبر رحمت صلی الله علیه و آله با چه مجوّز و بهانه اُمّت خود را در مورد بزرگترین معالم دین بلا تکلیف رها فرمود ؟!

پیغمبر رحمت صلی الله علیه و آله این کاررا نکرد ، (وبرای خلافت و وصایت بعد از خود جز نام علی علیه السلام از کسی نام نبرد) ولی خوشبینی این گروه بگذشتگانشان که درامر خلافت دست‌بکار شدند وعلیه صاحب خلافت بپا خاستند وبه ... ان جوان‌بودن وکمی سن او وعلاقه ومحبت او نسبت باولاد عبد المطلب چنانکه د ... ص. ۲ گذشت

(1) در تعدادی از احادیث پیش گفته این سه جمله را (۱ ـ نزدیك ... ده دعوت حق را اجابت کنم . ۲ ـ امر به بیعت باامیر المؤمنین علیه السلام ۳ ـ امربابلاغ بغا ... ن (می‌یا

مدلول صریح ونص مسلّم‌را بظرف (زمان) خلافت صوری چسباندند.

ولی حسن یقین برسول خدا ﷺ ما را ملزم دارد باعتقاد باینکه: تکلیف واجب خودرا دایر ببیان رسا وکافي تاآنجا که مورد احتیاج امّت است ایفا فرموده خداوند مارا براه راست هدایت فرماید.

«قربات (عبادات واعمال وارده) در روز غدیر»

از آنجا که غدیر روزیست که خداوند متعال به‌آن دین‌را کامل و نعمت را بربندگانش تمام فرمود از این جهت که خشنودی خودرا بامامت مولای‌ما امیر - المؤمنین اعلام‌فرمود و اورا رایت‌هدایت قرار دادتاامّت را بسنن سعادت‌وراه‌مستقیم حق وا دارد و از پرتگاه هلاکت و لغزش گاه ضلالت باز دارد، بدین سبب بعد از روز مبعث نبوی ﷺ روزی بعظمت این روز نخواهید یافت که نعمتهای ظاهری و باطنی درآن‌این‌چنین فراوان‌شده ورحمت‌واسعهٔ‌اوهمگی‌را فراگرفته‌باشد، بزرگتر از این روز (فرخنده‌ای) که فرع این اساس مقدس (بعثت نبوی) و استوار سازنده این دعوت قدسی است، بنا براین‌برهرفرد ازافراد گروه دینداروا‌جب است که در قبال‌این‌نعمتهای عظمی‌قیام بسپاسگذاری‌نماید وتمام‌مظاهر شکر گزاری پروردگار وتقرب بساحت قدس اورا ازخود ظاهر سازد واز انواع‌عبادات، ازقبیل نماز وروزه ونیکی وصلهٔ رحم و اطعام و شرکت در مجامع متشکله مناسب این روز بهره مند شود، و در احادیث مأثوره از این امور مراسمی و آدابی رسیده از جملهٔ آنها روزه است.

حدیث روزهٔ روزغدیر:

حافظ، ابوبکر خطیب بغدادی، متوفای ٤٦٣ در جلد ٨ تاریخش ص ٢٩٠ آورده، از عبدالله بن علي‌بن محمد بن بشران، ازحافظ علی بن عمر دارقطنی، ازابی نصر حبشون خلال، از علي‌بن‌سعید رملی، ازضمرة بن ربیعه، از عبد الله‌بن‌شوذب

از مطر ورّاق، از شهر بن حوشب، از ابی هریره که گفت: هر کس روز هجدهم ذی حجه روزه بدارد برای او (ثواب) روزۀ شصت ماه نوشته میشود، وآن روزغدیر خم است هنگامی که پیغمبر صلی الله علیه و آله دست علی بن ابیطالب را گرفت وفرمود: «الست ولیّ المؤمنین» یعنی آیا من ولی مؤمنین نیستم؟ گفتند بلی یارسول الله، هستی، فرمود: «من کنت مولاه فعليٌّ مولاه» پس از آن عمر بن خطاب گفت: بهبه برای تو ای پسر ابی طالب گردیدی مولای من و مولای هرمسلم، پس از آن خداوند (این آیه را) نازل فرمود: «الیوم اکملت لکم دینکم ...» وکسی که روز بیست وهفتم رجب را روزه بدارد برای او(ثواب)روزۀ شصت ماه نوشته میشود، وآن اولین روزی است که جبرئیل علیه السلام بر محمد صلی الله علیه و آله برسالت نازل شد.

و این روایت را بطریق دیگر از علی بن سعید رملی روایت نموده، وعاصمی در «زین الفتی» آورده که: خبر داد مارا محمد بن ابی زکریا، باخبار ابو اسمعیل ابن محمد فقیه. از ابو محمد یحیی بن محمد علوی حسینی، از ابراهیم بن محمد عامی، از حبشون بن موسی بغدادی، واو بحدیث علی بن سعید شامی و او بحدیث ضمره، از شوذب، تاآخر سند ومتن مذکور بدون ذکر روزۀ رجب.

وروایت مزبوررا، ابن مغازلی شافعی در مناقبش از ابی بکر، احمدبن‌طاوان آورده که گفت: خبر داد مارا، ابو الحسین احمد بن حسین بن سمّاك، بحدیث ابو محمد جعفر بن محمد بن نصیر خلدی. بحدیث علی بن سعید رملی. تاآخر سند و متن مذکور.

وسبط ابن‌جوزی در تذکره اش ص ۱۸ وخطیب خوارزمی در مناقبش‌ص۹٤ از طریق حافظ بیهقی ازحافظ حاکم نیشابوری ابن البیع صاحب «المستدرك» از ابی یعلی زبیری، از ابی جعفر احمد بن عبد الله بزاز، از علی بن سعید رملی. تا آخر، وشیخ الاسلام حموینی در «فراید السمطین» درباب سیزدهم از طریق بیهقی روایت مزبوررا ذکر نموده اند.

رجال سند حدیث :

۱ ـ ابو هریره . جمهور (علماء سنّت) بر عدالت وثقه بودن او اجماع دارند بنا بر این احتیاجی به بسط مقال در باره اونداریم .

۲ ـ شهر بن حوشب اشعری ، حافظ ابونعیم اورا از اولیاء شمرده وشرح‌حال کامل و جداگانه ای برای او در ج ٦ « حلیه » ص ٥۹ ـ ٦۷ ذکر نموده ، و ذهبی ستایش بخاری را نسبت باو در میزانش حکایت نموده ، و از احمد بن عبدالله عجلی و یحیی وابن‌شبیه و احمد ونسوی ثقه بودن‌اورا ذکرنموده ، وحافظ ابن عساکرشرح حال اورا در جلد ٦ تاریخش ص ۳٤۳ ثبت نموده و گوید : در بارهٔ او از امام احمد سؤال شد ، نامبرده گفت : چه نیکو است حدیث او ، و اورا توثیق نمود و ستایش کرد ، ویکبار (در بارهٔ او) گفت که : باکی بر او نیست وعجلی گوید : اوشامی است ، ازتابعین است . ثقه است ، ویحیی بن معین او را توثیق نموده ، و یعقوب بن شیبه گوید : او ثقه است ، ولی‌بعض از آنان (علماء) اورا موردطعن‌قرارداده‌اند .

و ابن حجر شرح حال اورا درجلد ٤ « التهذیب » ص ۳۷۰ ذکر و از احمد ثقه بودن ونیکوئی حدیث و ستایش اورا نقل کرده . و از بخاری حسن حدیث و اعتبار وقوت اورا در امر حدیث ، واز معین ثقه بودن ودقت نظر اورا ، و از عجلی ویعقوب ونسوی ثقه بودن اورا حکایت کرده ، واز ابی جعفر طبری نقل کرده که نامبرده فقیه وتوانای درقراءت وعالم بوده ودرمورد او کسی هم هست که‌اوراضعیف شمرده وبطوریکه ابوالحسن قطان گفته برهانی برای او شنیده نشده ، درحالیکه بخاری ومسلم وچهار پیشوای دیگر (صاحبان صحاح) ترمذی ، ابوداود . نسائی ابن ماجه ، از او نقل حدیث نموده اند .

۳ ـ مطر بن طهمان وراق ابورجاء خراسانی ، مولی علی ، در بصره‌سکونت گرفته و انس را درك نموده ، حافظ ابو نعیم اورا ازاولیاء شمرده ودر ج ۳ «حلیه» صفحه ۷٥ شرح‌حال جداگانه برای او ثبت نموده ، واز ابی عیسی روایت کرده که او گفته : من بمانند مطر در فقاهت و زهد ندیدم ، و ابن حجر شرح حال اورا در

جلد ۱۰ تهذیب ص ۱۶۷ درج و گفتار ابی نعیم مذکور را نقل نموده و ابن حبّان در افراد ثقه از او یاد کرده و از عجلی راستی گفتار او را و اینکه باکی بروایت او نیست نقل و از بزاز حکایت نموده که: باکی بر اونیست‌وانس را دیده وسراغ نداریم کسی را که حدیث اورا ترك نموده باشد، نامبرده درسال ۱۲۵ و گفته شده ۱۲۹ درگذشته، وگفته شده که درحدود ۱۴۰ منصور اورا کشته، بخاری و مسلم وبقیه پیشوایان دیگر شش گانه یعنی صاحبان صحاح از اوحدیث نقل و روایت نموده اند.

۴ - ابو عبدالرحمن بن شوذب، حافظابونعیم در ج ۶ «حلیه» ص۱۲۹-۱۳۵ اورا در شمار اولیاء آورده واز کثیر بن ولید روایت نموده که او گفته: هروقت‌این شوذب را میدیدم ملائکه را یاد مینمودم.

و جزری در «خلاصه» ص ۱۷۰ از احمد و ابن معین ثقه بودن او را حکایت نموده و ابن حجر در جلد ۵ «تهذیب» ص ۲۵۵ از او ذکری بمیان آورده که خلاصه‌اش اینست که: او استماع حدیث نموده ودر فقه دست یافته و از ثقات بوده سفیان ثوری گفته: نامبرده از استادان مورد وثوق ما بوده و ابن خلفون از ابن نمیر و غیره توثیق او را نقل کرده و از ابي طالب و عجلی و ابن عمّار و ابن معین و نسائی حکایت کرده که نامبرده ثقه است، در سال ۸۶ متولد و در یکی از سالهای ۱۴۴ / ۱۵۶ / ۱۵۷ وفات یافته، حدیث او را پیشوایان ششگانه جز مسلم روایت کرده‌اند، و حاکم در «مستدرك» وذهبی در «تلخیص» صحیح بودن‌حدیث او را تصدیق نموده‌اند.

۵ - ضمرة بن ربیعة قرشی، ابو عبدالله دمشقی، متوفای ۱۸۲ / ۲۰۰ /۲۰۲ حافظ ابن عساکر در جلد ۷ تاریخش ص ۳۶ شرح حال او را نگاشته و از احمد حکایت کرده که گفت بمن رسید که: نامبرده استادی صالح بوده، و در جواب پرسشی که از او شد، گفت: این مرد ثقهٔ مورد اعتماد، مردی است ذیصلاحیت‌و خوش روایت، و از ابن معین ثقه بودن او را نقل نموده، و از ابن سعد حکایت

کرده که : نامبرده ثقه و مورد اطمینان و دارای عمل خیر بوده و در این (مزایا و محسّنات) کسی از او افضل و برتر نبوده ، و از ابن یونس نقل کرده که : او در زمان خود مردی فقیه بوده ، و جزری در خلاصهٔ خود ص ۱۵۰ ثقه بودن اورا از احمد و نسائی و ابن معین و ابن سعد ذکر کرده . و خلاصه مندرجهٔ درتهذیب ابن حجر چنین است : از قول احمد است که او ، مردی است که حدیث او صالح و از افراد ثقه و مورد اطمینان است ، در شام همانند او نبوده ، و از قول ابن معین و نسائي و ابن حبّان وعجلی‌است که او ثقه بوده واز قول ابي‌حاتم است که او صالح بوده ، و از قول ابن سعد و ابن یونس است که او هر دو وصف مذکور را داشته صاحبان صحاح جزمسلم - ازطریق اوحدیث روایت نموده‌اند وحاکم در «مستدرک» و ذهبی در « تلخیص » صحیح بودن حدیث او را اشعار نموده‌اند .

۶ - ابو نصر علي بن سعید ، ابي حملهٔ رملی ، متوفای ۲۱۶ ، تاریخ فوت او را بخاری چنین ثبت کرده ، ذهبی در « میزان الاعتدال » جلد ۲ ص ۲۲٤ او را توثیق نموده و گفته : من باکی بر او نیافتم و تا کنون ندیده‌ام که احدی درمورد او سخنی بگوید ، و او درامر (حدیث) دارای صلاحیت است ، واحدی ازصاحبان کتب (صحاح) ستّه با وجود ثقه بودنش از طریق او حدیثی روایت نکرده‌اند ، و نامبرده (ذهبی) بعنوان علي بن سعید نیز شرح حال او را آورده و گفته : در خصوص او چنین ثابت است که گوئی صدوق است ، و ابن حجردر جلد٤(لسان) ص ۲۲۷ ثقه بودن او را اختیار نموده وبر ذهبی ایراد گرفته و گفته باوصف اینکه او ثقه است و کسی دربارهٔ او نکوهش نکرده چگونه او را در عداد ضعفاء ذکر نموده‌ای ؟!

۷ - ابو نصرحبشون بن موسی بن ایوب خلاّل ، متوفای ۳۳۱ ، شرح حال اورا خطیب بغدادی درجلد ۸تاریخش ص ۲۸۹ - ۲۹۱ ثبت نموده و گفته : نامبرده ثقه است و در بغداد - باب البصره سکونت داشته و ازحافظ دار قطنی حکایت نموده که او صدوق است .

۸ ـ حافظ ، علی بن عمر ابو الحسن بغدادی ، مشهور به دار قطنی ، صاحب سُنن ، متوفای ۳۸۵ خطیب بغدادی شرح حال او را در جلد ۱۲ تاریخش ص ۳۴ - ۴۰ ثبت نموده و گفته : نامبرده ـ یگانه عصر و نخبه روزگار و پیشوای زمان خود وبی‌همتا بوده ، علم اثر ومعرفت بعلل حدیث واسماء رجال واحوال راویان باومنتهی گشته ، مضافاً برمراتب صدق و امانت وفقه و عدالت وقبول شهادت وصحت اعتقاد و سلامت مذهب واحاطه بعلوم ، سوای علم حدیث ، وازابی الطیّب ، طاهر بن عبدالله طبری حکایت نموده که : دار قطنی امیر المؤمنین حدیث بود ، وحافظی ندیدم وارد بغداد شده مگر آنکه بسوی او شتافت و باو تسلیم شد ، یعنی در برابر تقدّم او در حفظ و برتری منزلت در علم گردن نهاد ، و سپس درشرح حال وستودن او بسط کلام داده .

و ابن خلکان در جلد ۱ تاریخش ص ۳۵۹ شرح حال اورا ذکر و اوراستوده و همچنین ذهبی در جلد ۳ تذکره ص ۱۹۹ - ۲۰۳ و از قول حاکم نقل کرده که: دار قطنی در حفظ و فهم و ورع یگانه عصر خود گردید و پیشوای قرّاء ونحویّین بود و من در سال ۶۷ چهار ماه در بغداد مقیم شدم و اجتماع ما زیاد شد و درتصادف با او ، او را بالاتر ازآنچه برای من توصیف شده بود یافتم ، واز اواز علل‌واستادان (حدیث) سؤال نمودم و نامبرده را مصنفاتی است که ذکر آنها بطول می انجامد و من گواهی میدهم که در بسیط زمین همانند او بجایش نه نشست . . تا آخر .

و در این باره در بسیاری از کتب رجال ضمن شرح حال کامل او انواع ستایش‌ها موجود است که ما بذکر آنها اطالهٔ کلام نمیدهیم ، مادراسناد این حدیث بررسی طولانی نمودیم تا تو (خواننده عزیز) را آگاه نموده باشیم باینکه این حدیث تا چه پایه صحیح است و رجال طریق این حدیث تا چه اندازه ثقات هستند و آنچنان ثقه بودن آن ها واضح و مبرهن است و در این خصوص کافیست که ثقه بودن آنها بجائی از وضوح رسیده که برای هیچ ماجراجوئی که در انواع جدل ریزه کار و در هر سخن و گفتار تصرّفات نا بجائی بکار می‌بندد مجالی باقی‌نیست

که نسبت بآن زبان بنکوهش دراز کند ، چه اینهمه کتب شرح حال رجال همه پر از توصیف آنها است بهر ثنا خوانی و ستایشگری .

مضافاً بر مزیّتی که این حدیث داراست یعنی اشعار آن به نزول آیه کریمه « الیوم اکملت لکم دینکم . . . » در روز غدیر خم که مؤید و پشتی بان احادیث گذشته است که تصریح باین امر دارند ، و در میان راویان آن افرادی مانندطبری و ابن مردویه و ابی نعیم و خطیب و سجستانی و ابن عساکر و حسکانی و نظایر آنان از پیشوایان و حفاظ وجود دارند ، بصفحات ۱۱۵ - ۱۲۶ مراجعه نمائید .

اکنون که این امر بر تو (خوانندهٔ ارجمند) آشکار و مدلّل شد ، با من بیا تا مطالب ابن کثیر را مورد بررسی قرار دهیم که درپیرامون این حدیث گفته : (۱) وچنین‌پنداشته که این حدیث‌ناشناس وبلکه دروغ است ! ! باستنادروایتی که بدست آورده حاکی از اینکه این آیه در روز عرفه موسم حجة الوداع نازل گردیده ! ! و راستی جای شگفتی است که کسی قطع حاصل نماید به ناشناس بودن یکی از دو گروه و دو دسته (از راویان) در روایات متعارضه در حالیکه هردودرصحّت همانند وبرابر بایکدیگرند ! کاش‌میدانستم که در کفّهٔ مقابل حدیث (موردنظر) ما کدام مرجّح وجود دارد که صحت آنرا ترجیح دهد و چه امری کفّهٔ جانب این حدیث را سبك نموده وموجب عدم اعتدال درمیزان گردیده ؟ با امکان معارضهٔ ابن کثیر بمانند گفتارش در بارهٔ جانب دیگر برای مخالفتی که با آنچه مادربارهٔ نزول آیه کریمه ثابت نمودیم دارد ؟ ! و آیا برای این پندار ابن کثیر مجوّزی پسندیده وجود دارد ؟ غیر از اینکه او میخواهد قرآن کریم را از این نباء عظیم (امر ولایت و امامت) منحرف و جدا سازد ؟ ! اگر نه چنین است ؟ برای ابن کثیر هم امکان داشت که مانند سبط ابن جوزی در تذکره‌اش ص ۱۸ اوهم نزول آیه را دو مرتبه احتمال دهد کما اینکه (تکرار نزول) در مورد بسمله و آیات دیگری

(۱) در این گفتار خود بطوریکه از مندرجات جلد ۵ تاریخش صفحه ۲۱۴ معلوم میشود از ذهبی تقلید و پیروی کرده !

که در پیش (صفحه ۱۵۷) ذکر نمودیم واقع شده ، ابن کثیر را شبهۀ دیگری است که در جلد ۵ تاریخش در ص ۲۱۴ ذکر نموده ، داير بتأييد در انکار حدیث! شبهه مزبور عبارت است از پندار او در اینکه پاداش روز غدیر (مذکور در روایت مزبور) اگر معادل باشد با روزۀ شصت ماه مستلزم اینست که مستحب بر واجب بر تری و فضیلت داشته باشد !! زیرا آنچه در بارۀ روزه تمام ماه رمضان رسیده اینست که ثواب آن معادل با ده ماهست ، و این (تفاوت) بی سابقه وناروا وباطل است .

ردّ و ابطال این شبهه و پندار بدو طریق نقض و حلّ صورت میگیرد ، امّا ردّ نقضی بوسیله یکعدّه روایات بسیار زیاد است که برای ما مجال ذکرهمه آنها (و حتّی ذکر اکثر آنها) نیست [1]، و اکتفا میکنیم از آنها بچند حدیث :

۱ ــ حدیث : کسی که ماه رمضان را روزه بدارد و شش روز از شوال را هم در دنبال آن قرار دهد یعنی روزه بگیرد مثل اینست که تمام روزگار (عمر خود) را روزه داشته ، این حدیث را مسلم بچند طریق در صحیح خود جلد ۱ ص ۳۲۳ و ابو داود در سُنن خود جلد ۱ ص ۳۸۱ و ابن ماجه در سُنن خود جلد ۱ ص ۵۲٤ و دارمی در سُنن خود جلد ۲ ص ۲۱ و احمد در مسند خود جلد ۵ ص ٤١٧ و ٤١٩ و ابن ربیع در « تیسیر الوصول » جلد ۲ ص ۳۲۹ ـ نقل‌از ترمذی و مسلم ـ بابررسی طریق روایت نموده‌اند و هر کس که قایل باستحباب روزۀ این شش روز است اتکاء و اسنادش بر این روایت است .

۲ ــ حدیث : کسی که روزه بدارد شش روز بعد از فطر را ، چنانست که تمام سال را روزه داشته ، حدیث مزبور را ، ابن ماجه در سُنن خود جلد۱ص۵۲٤ ودارمی در سُنن خود جلد ۲ ص ۲۱ و احمد در مسندش جلد ۳ ص ۳۰۸و۳۲٤و۳٤٤ و در جلد ۵ ص ۲۸۰ و نسائی و ابن حبّان هر دو در سُنن خود با بر رسی طریق

(۱) به جلد ۱ « نزهة المجالس » ص۱۵۱ ـ ۱۵۸ و ۱۶۷ ـ ۱۷۶ مراجعه نمائید .

روایت نموده‌اند و سیوطی صحت این حدیث را در جلد ۲ « الجامع الصغیر » ص۷۹ تأیید نموده است .

۳ - رسول خدا ﷺ امرمیفرمود بروزه داشتن ایام البیض - یعنی - سیزدهم و چهاردهم و پانزدهم (هر ماه) ومیفرمود مانندروزه داشتن تمام عمریا مانندحال عمراست ، این حدیث را ، ابن ماجه در سُنن خود جلد ۱ ص ۵۲۲ ودارمی درسُنن خود جلد ۲ ص ۱۹ با بررسی طریق روایت نموده‌اند .

٤ - هیچ روزهائی از روزهای دنیا برای عبادت محبوب تر نیست در نزد خدا از عبادت دهه (ذی حجّه) و همانا روزه داشتن یك روز از آن معادل است با روزه داشتن یکسال و یکشب آن (در فضیلت) - معادل شب قدر است ، این‌حدیث را ، ابن ماجه در سُنن خود جلد ۱ ص ۵۲۷ و غزالی در احیاء العلوم جلد ۱ ص ۲۲۷ با بررسی طریق روایت نموده‌اند . و در کتاب اخیرالذکر ، (این حدیث‌نیز مذکور است) : کسی که سه روز از ماه حرامی را که عبارتست از پنجشنبه و جمعه وشنبه روزه بدارد خدا بپاداش هرروز برای اوعبادت نهصد سال‌ثبت‌میفرماید .

۵ - (زیادتی چاپ دوم) از انس بن مالك نقل شده که گفت : گفته میشد در ایام دهگانه (ذیحجه) بهر روز هزار روز ، و در بارهٔ روز عرفه ده هزار روز ، یعنی درفضیلت - این موضوع را ، منذری در « الترغیب و الترهیب » جلد ٦ ص٦٦ نقل از بیهقی و اصفهانی ذکر نموده .

٦ - روزه داشتن سه روز از هر ماه (معادل) روزهٔ عمر است با افطار آن ، حدیث مزبور را احمد در مسندش جلد ۵ ص ۳٤ ، و ابن حبّان در صحیح خود با بررسی طریق روایت نموده‌اند ، وسیوطی درجلد ۲ « الجامع الصغیر » ص ۷۸صحت آنرا تأیید نموده ، و نسائی و ابو یعلی در مسند خود و بیهقی ازجریر بطوریکه‌در جلد ۲ جامع الصغیر ص ۷۸ مذکور است ، روایت مزبور را بلفظ : روزهٔ سه روز از هر ماه روزهٔ عمر است ، آورده‌اند .

و ترمذی ونسائی (بطوریکه در جلد ۲ « تیسیر الوصول » ص ۳۲۰ مذکور

است) با بررسی در طریق روایت نموده‌اند که : هر کس ، سه روز از هر ماه را روزه بدارد ، این (از حیث ثواب) معادل روزهٔ عمر است ، و خدای متعال درتصدیق این در کتاب خود این آیه را نازل فرمود که : « من جاء بالحسنة فله عشر امثالها » یکروز به ده روز ، و این حدیث را بلفظی قریب باین ، مسلم در صحیح خود جلد ۱ ص ۳۱۹ و ۳۲۱ آورده ، و نسائی از حدیث جریر آورده که : روزه داشتن سه روز از هر ماه (در ثواب) معادل روزه داشتن تمام عمر است ، سه روز ایام البیض (زیادتی چاپ دوم) و این روایت را حافظ منذری نیز در « الترغیب و الترهیب » جلد ۲ ص ۳۳ ذکر نموده و ابن حجر در جلد ۲ « سُبُل السلام » ص ۲۳۴ آنرا ذکر و صحت آنرا اشعار نموده .

۷ ـ روزه داشتن روز عرفه مانند روزه داشتن هزار روز است ، حدیث مزبور را ابن حبّان (بطوریکه در جلد ۲ « الجامع الصغیر » ص ۷۸ مذکور است) از عایشه روایت نموده (زیادتی چاپ دوم) وطبرانی در « الاوسط » وبیهقی (بطوریکه در جلد ۲ « الترغیب و الترهیب » ص ۶۷ و ۶۶ مذکور است) با بررسی در طریق آنرا روایت کرده اند .

۸ ـ (زیادتی چاپ دوم) از عبدالله بن عمر رسیده که گفت : هنگامیکه ما با رسول خدا صلی الله علیه و آله بودیم روزه داشتن روز عرفه را معادل دو سال میدانستیم ، این حدیث را طبرانی در « الاوسط » روایت نموده و در نزد نسائی (بطوریکه در جلد۲ « الترغیب و الترهیب » ص ۲۷ مذکور است) بلفظ ـ یکسال ـ است .

۹ ـ هر کس روز بیست وهفتم ماه رجب را روزه بگیرد خدای تعالی برای او ثواب شصت ماه ثبت میفرماید ، این حدیث را ، حافظ دمیاطی (۱) در سیرهٔ خود (چنانکه در جلد ۱ «السیرة الحلبیه » ص ۲۵۴ مذکور است) ، بابررسی در طریق ـ

(۱) ذهبی در جلد ۴ « تذکره » ص ۲۶۸ (در باره نام و نشان و مقام او) گوید : استاد ما ، امام ، علامه ، حافظ ، حجت ، فقیه ، نسابهٔ استاد محدثین ، شرف الدین ابو محمد عبد المؤمن دمیاطی شافعی ، سپس او را بسیار ستوده و در گذشت او را بسال ۷۰۵ ثبت نموده .

روایت کرده ، و صفوری در جلد ۱ « نزهة المجالس » ص ۱۵۴ آنرا روایت نموده است .

۱۰ - از ابی هریره و سلمان روایت شده ، از رسول خدا ﷺ ، باینکه : در رجب روز و شبی هست که هر کس آنروز را روزه بدارد وآنشب را قیام بعبادت نماید برای او است پاداش کسیکه صد سال روزها روزه بدارد و شبها قیام بعبادت کند . و آن (شب و روز) سه روز باقی مانده از ماه رجب است ، این حدیث را شیخ عبد القادر گیلانی (بطوریکه در « نزهة المجالس » صفوری جلد ۱ ص ۱۵۴ مذکور است) ، در « غنیة الطالبین » روایت کرده .

۱۱ - ماه رجب ، ماه بزرگی است ، هر کس یکروز از آنرا روزه بدارد خداوند (ثواب) سه هزار سال برای او ثبت خواهد فرمود ، (بطوریکه در « نزهة المجالس » صفوری ص ۱۵۳ مذکور است) گیلانی این حدیث را در « غنیة الطالبین » روایت نموده .

۱۲ - کسی که روز عاشورا روزه بدارد ، گوئی تمام عمر را روزه گرفته ، در تورات نوشته شده ، این روایت را صفوری در جلد ۱ «نزهة المجالس» ص ۱۷۴ ذکر نموده .

۱۳ - (زیادتی چاپ دوم) هر کس یکروز از محرّم را روزه بدارد ، برای اواست بهر روز (ثواب) سی روزروزه داشتن ، (بطوریکه حافظ منذری در«الترغیب و الترهیب» جلد ۲ ص ۲۷ ذکرنموده) طبرانی این حدیث را در«الصغیر»آورده.

و اما رد حلی :

ما اصل مسلّمی در دست نداریم که باتّکاء آن زیادتی پاداش عبادات واجبه‌را بر ثواب مستحبات لازم بشماریم ، بلکه امثال احادیثی که در ردّ نقضی ذکر شدما را بامکان عکس و حتی وقوع آن راهنمائی مینماید ، و احادیث واردهٔ درموردسایر اعمال (مستحبّه) جز روزه که درشرع مورد ترغیب قرار گرفته این معنی را تأیید وتاکیدمینماید ، مضافاً براین ،اصولاً پاداش وثواب درمقابل حقایق اعمال ومقتضیات

طبیعی آن قرار دارد ، نه دربرابر عنوانهای عارض بر آن ازقبیل وجوب و استحباب که بر حسب مصالح مقرون بدان اعمال مقرّر میشود .

بنا بر این امتناعی نیست که در طبیعت یك عمل مستحب ، در ماهیّت های گوناگون یا در ماهیّتهای متّحد بر حسب مناسبات همزمان بآن عمل چیزی باشد که موجب افزایش ثواب و پاداش گردد .

و در این مقام این نکته قابل تذکر است که : مترتّب شدن ثواب و پاداش بر یك عمل منحصراً به نسبت و مقدار کشف آن عمل از حقیقت ایمان و جایگزین بودن آن است در نفس ، و آنچه که شکّی در آن نیست اینست که بجا آوردن اعمال (مستحبّه) اضافه بر آنچه از واجبات بر عهده بنده است ویا دوری واجتناب از مکروهات علاوه بر ترك امور محرّم وناروا بیشتر از ثبات و استقامت انسان در بجا آوردن امر (مولی) کشف کننده و دالّ بر امتثال او و خضوع و فروتنی در برابر او و ابراز علاقه و محبّت نسبت باوست و بهمین امر ایمان کامل (و استوار) میشود ، و پیوسته بنده تقرّب میجوید بمولای خود (بوسیله اعمال مستحبه) تا بدان حدّ که او را دوست بدارد ، چنانکه در حدیثی که بخاری در جلد ۹ صحیح خود ص ۲۱۴ ازابی هریره روایت نموده مذکور است که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: همانا خدای عزّوجل فرماید : ما یزال عبدی یتقرّب الیّ بالنوافل حتی اُحبّه ، فاذا احببته کنت سمعه الذی یسمع به و بصره الذی یبصر به و یده الّتی یبطش بها و رجله التی یمشی بها الحدیث [1] یعنی : پیوسته بندهٔ من بسبب نافله ها بمن نزدیکی میجوید تا اورا دوست بدارم ، پس وقتیکه او را دوست داشتم ، خواهم‌بود گوش او که با آن بشنود و چشم او که با او ببیند و دست او که با او قبضه کند و پای او که با او راه رود .

بلکه ممکن است گفته شود : بر حسب نوامیس عدالت (الهی)لزومی ندارد

---

(۱) این حدیث را بیهقی در کتاب « الاسماء و الصفات » ص ۴۱۶ و ذهبی در جلد ۱ « المیزان » ص ۳۰۱ روایت کرده‌اند .

که اجر و پاداش اضافی برانیان بوظیفه واجب و ترك عمل حرام مترتب شود ، جز همان عطایا و مواهبی که بنده از آن بر خور دار و بهره‌مند است ، از قبیل نعمت زندگی و خرد وعافیت و استفادهٔ ازنیروی حیات وآمادگی برای عمل ونجات‌یافتن از آتش در آخرت ، حتی اینکه تمام اعمال صالحهٔ بنده در مقابل اینهمه مواهب و عطایای الهیّه و نعمت‌های بی منتهای او بسی کوچك وناچیزاست و این‌همه‌عنایات عالیهٔ پروردگار نیست مگر تفضّل او به بندهٔ خود .

و همین حقیقت است که از آیات متعدّدهٔ کتاب عزیز (قرآن) استفاده میشود ، نظیر این کلام خدای متعال : «ان المتقین في مقام امین ، في جنّات وعیون یلبسون من سندس و استبرق متقابلین کذلك و زوّجناهم بحور عین ، یدعون فیها بکلّ فاکهة آمنین ، لایذوقون فیها الموت إلاّ الموتة الاولی و وقاهم عذاب الجحیم فضلاً من ربّك ، ذالك‌هو الفوز العظیم»[1]

پس تمام آنچه درآنجا از پاداشها و ثواب هست جز این نیست که همه‌بفضل واحسان خدای سبحانه وتعالی است .

فخر رازی درجلد ٧ تفسیرش در ص٤٥٩ گوید : اصحاب ما باین آیه‌استدلال نمودند براینکه بهره مندی ازثواب وپاداش ازطرف ذات اقدس الهي برسبیل‌تفضّل است نه از راه استحقاق ، زیرا خدای تعالی چون اقسام ثواب (وپاداش) اهل‌تقوی را تعداد فرمود ، بیان کرد که تمام آنها برسبیل فضل و احسان ازجانب او برای آنان حاصل میشود وسپس فرمود : « ذلك هو الفوز العظیم » یعنی : این رستگاری بزرگی‌است ، و(نیز)اصحاب‌مابا‌این آیه استدلال نموده‌اند براینکه تفضّل(واحسان)

(١) سورهٔ دخان ــ ترجمه ، همانا پارسایان درجایگاهی امن وامان قرار دارند ، درباغها و چشمه سارها ، لباسهای از سندس و استبرق در بر کرده برابر یکدیگر قرار دارند . و آنها را با حور العین همسری وآمیزش داده‌ایم ، آنان درآنجا درحالیکه ازهرناملایم وناروائی‌ایمن هستند هر گونه میوه‌ای را میطلبند ، درآنجا مرك را نمی چشند ، جزدرمرحله نخست و خدای آنان را از شکنجهٔ آتش دوزخ نگاه داشته است . ــ این عنایات از راه فضل پروردگارتواست و این (شمول فضل خدای متعال) رستگاری بزرگی است .

از حیث درجه بالاتر است از ثواب و پاداش استحقاقی ، چه خداوند متعال آنرا توصیف فرموده باینکه فضلی است ازجانب خداوند ، وسپس فضل را توصیف فرموده باینکه رستگاری بزرگی است ، وباز دلیل براین مطلب اینست که : پادشاه بزرگ وقتیکه پاداش و اجرت اجیرا عطا نمود وسپس شخص دیگری را خلعتی بخشید ، این خلعت (بطبیعت حال) بالاتر از آن اجرت وپاداش است .

وابن کثیر خودش هم درجلد ٤ تفسیرش در ص ١٤٧ گفته : درروایت صحیح از رسول خدا صلی الله علیه وآله رسیده که فرمود : عمل کنید و عمل خود را استوار سازید و از راه خلوص و صدق آنرا انجام دهید و بدانید که عمل هیچکس هرگز او را داخل بهشت نمیکند ، عرض کردند : در باره خود شماهم چنین است ، یارسول الله؟فرمود آری مگر اینکه رحمت وفضل خدا مرا فرا گیرد . تمام شد .

ودر اختیاروسع تو (خوانندهٔ عزیز) است که این معنی را ازروایت صحیحی که بخاری در «صحیح» خود جلد ٤ ص ٢٦٤ ازرسول خدا صلی الله علیه وآله آورده درك کنید که فرمود : حق خداوند بر بندگان اینست که او را پرستش کنند و چیزی را درپرستش اوشریك وانباز نیاورند وحق بندگان برخدااینست که موحدین راشکنجه وعذاب نفرماید .

و تو (خوانندهٔ گرامی) بخوبی آگاه هستی باینکه : این مقدارازحق ثابت برخداوندبرای بندگان همانا بنابتقریرعقل سلیم است ، واما زاید بر آن ازنعمتهای (الهی) که پیغمبر صلی الله علیه وآله از بیان آن سکوت فرموده نیست مگر فضل و احسان از جانب مولی (پروردگار) سبحان .

ودر روش وکار دولت‌ها با افرادکارمندان مشاهده میکنید که درمقابل انجام تکالیف وخیانت نکردن درآن پاداش واجر آنها جز همان حقوق مقرر و رتبه‌های قانونی نیست ، وچنانچه یکی ازآنها بترفیع مقامی یارتبهٔ زیادی اضافه‌بر استحقاق نایل گردد ، بسبب خدمت اضافی ، زاید بروظایف مقرره براواست‌و کسی در میان مردم نیست که این روش را برحکومت‌ها خورده گیری نماید وبدبین شود ، و این

حالت عیناً بین بردگان وموالی آنها برقرار ومعمول است و این روش ازامور ثابت و پایداری است که در نفوس تمام افراد بشر موجود است ، جز اینکه ذات اقدس خداوند سبحان بفضل‌دایم‌وپیوسته خودجهانیان‌را دربرابر تکالیف واجبه‌ووظایفشان پاداشها و اجرهای فراوان عطا میفرماید و در اینجا کلمهٔ قدسیه ایست از سرور و مولای ماازین‌العابدین ، امام منزه علي بن الحسين‌صلوات الله عليهما وآلهما که از ذکر آن در اینجا نباید خودداری کرد وآن فرمایش آنجناب است درضمن دعائی که در مقام اعتراف بتقصیر و نارسائی از ادای شکر در صحیفهٔ شریفهٔ آن جناب وارد شدهٔ :

«اللّهم‌ان أحداً لايبلغ‌من‌شكرك‌غاية الأحصل عليه من‌احسانك مايلزمه شكراً ولايبلغ مبلغاً من طاعتك وان اجتهد الّاكان مقصّراً دون استحقاقك بفضلك‌فأشكر عبادك عاجز عن شكرك و اعبدهم مقصّر عن طاعتك ، لا يجب لاحد ان تغفر له باستحقاقه ، ولا ان ترضى عنه باستيجابه ، فمن غفرت له فبطولك و من رضيت عنه فبفضلك ، تشكر يسير ما شكرت به ، وتثيب على قليل ما تطاع فيه ، حتى كأنّ شكر عبادك الّذي اوجبت عليه ثوابهم و اعظمت عنه جزائهم امرٌ ملكوا استطاعةالامتناع منه دونك فكافيتهم ، اولم‌يكن سببه بيدك فجازيتهم ، بل ملكت يا الهي امرهم ،قبل ان يملكوا عبادتك ، واعددت‌ثوابهم قبل ان يفيضوا في طاعتك ، و ذلك ان سنّتك الافضال ، و عادتك الاحسان ، و سبيلك العفو ، فكلّ البريّة معترفة بانّك‌غير ظالم لمن عاقبت ، و شاهدةٌ بانّك متفضّل على من عافيت ، و كلّ مقرّ على نفسه‌بالتقصير عمّا استوجبت ، فلولا انّ الشيطان يختدعهم عن طاعتك ، ما عصاك عاص ، ولولا أنّه صوّرلهم الباطل في مثال الحقّ ، ماضلّ عن طريقك ضالّ ، فسبحانك ما ابين كرمك في معاملة من اطاعك اوعصاك ، تشكر للمطيع ما انت تولّيته له ، و تملي للعاصي فيما تملك معاجلته فيه اعطيت كلاً منهما مالم يجب له ، و تفضّلت على كلّ منهما بما يقصر عمله عنه ، ولو كافأت المطيع على ما انت تولّيته لاوشك ان يفقد ثوابك ، وان تزول‌عنه نعمتك ، ولكنّك بكرمك جازيته على المدّة القصيرةالفانية

بالمدة الطويلة الخالدة ، و على الغاية الز ّائلة بالغاية المديدة الباقية ، ثم لم تسمه القصاص فيما أكل من رزقك ، الذي يقوى به على طاعتك ، ولم تحمله على المناقشات في الآلات الّتي تسبّب باستعمالها إلى مغفرتك ولو فعلت ذلك به لذهب بجميع ما كدح له ، و جملة ما سعى فيه ، جزاء للصّغرى من اياديك و مننك ، و لبقى رهيناً بين يديك بسائر نعمك . فمتى كان يستحق شيئاً من ثوابك لامتى الح .

ترجمه : بار خدایا ، کسی شکر و سپاس تو را (در قبال موهبتی) بانجام نمی رساند مگر شکر و سپاس دیگری در قبال احسان بر او واجب آید ، و کسی در راه طاعت و بندگی تو هر قدر کوشش کند بجائی نمیرسد جز آنکه قصور و نارسائی او از اداء حق فضل تو آشکار گردد ، بنابراین ، شاکرترین بندگان تواز ادای حق شکرت عاجز و کوشاترین آنها از ادای حق بندگیت قاصر است .

کسی از روی استحقاق نه در خور آمرزش تواست ونه شایستهٔ رضای تو ، پس هر کس را آمرزیدی بمقتضای کرم تو است و از هر کس راضی شدی بموجب فضل و عنایت تو است .

کمترین‌شکر و سپاس بنده‌ات را می‌ستائی و ناچیزترین‌طاعت را پاداش‌دهی گوئی شکر بندگانت را که مستوجب پاداش داشته‌ای ودر برابرش اجری بزرگ قرار داده‌ای از اموری بوده که در خود داری از آن در برابرت مختاروتوانابوده‌اند که بپاداش آنرا تلافی فرموده‌ای یا تو خود سبب آن نبوده‌ای که در قبالش‌اجری فراوان‌آماده داشته‌ای نه چنین است ، بلکه ای معبود من . توخود قیام بامرآنان نموده‌ای قبل از آنکه بطاعت تو قیام کنند و پاداش آنها را آماده فرمودهٔ پیش از آنکه بر بندگیت گردن نهند ، زیرا شیوه تو فضل و کرم و عادت تو اعانت و احسان و رویهٔ تو عفو بر بندگان است ، آری تمامی خلق معترفند که : هر کرا عقاب کنی بر او ستمی نرفته و همه گواهند که هر که از اودفع بلا کنی باوتفضل فرمودهٔ و جمله اقرار دارند که در انجام آنچه تومستوجبی مقصّرند ، اگرشیطان آنها را فریب نمیداد و از اطاعت توباز نمیداشت کسی مرتکب گناه و تمرّدنمیشد

و اگر باطل را بصورت حق در نظرشان جلوه گر نمیساخت ، کسی از راه بندگی تو گمراه نمیگشت !

تومنزّهی ، چقدر کرم و احسان تو در حق مطیع و عاصی نمایان است ؟ ! مطیع را مورد نوازش قرار میدهی در امری که خود او را بانجام آن توانا ساختی و عاصی را مهلت میدهی در حالیکه قادری در عقاب او شتاب کنی ؟ بهر دو گروه (مطیع وعاصی) عنایتی فرموده‌ای، که استحقاق آنرا نداشته‌اند ، و تفضلی نموده‌ای که عمل آنها دربرابرش نارسا و کوتاهست . اگرمطیع را برحسب قدرتی که‌خودت باو داده ای پاداش میدادی جای این بود که از پاداش تو محروم ماند و نعمت تواز او روی بروال نهد ، ولی تو در برابرطاعت ناچیز او در زمان کوتاه کمی ، پاداش بسیار و پایان نا پذیر باو عطا فرمودی و درقبال مدّت نزدیك ناپایدار بامدت دراز پایدار مأجور ساختی .

سپس درخوردن از آن روزی که میتوانست بوسیلهٔ آن برطاعت تو نیرو گیرد قصاص روا نداشتی ودربکار بردن ازآن آلات که میتوانست بواسطهٔ آن بعفوومغفرت تو راه یابد خورده گیری درحساب بجا نیاوردی و گرنه همه مجاهدات او در مقابل بجا آوردن تو کوچکترین مواهب و عطایای توارزش نمیداشت وهمچنان در گرو سائر عنایات و الطاف تو می ماند در این صورت کی استحقاق کمترین پاداش تو را داشت‌نه ، کی ؟ . الخ .

و در روز غدیر ، نمازی وارد است که ابو النضر عیاشی ، و صابونی مصری در بارهٔ آن کتابی جدا گانه تألیف نموده‌اند در بارهٔ آن نماز و دعاهائی که در آن روز وارد است بتألیفاتی که بدین منظور تهیّه وجمع آوری شده مراجعه فرمائید .

هذا کتاب انزلناه مبارك فاتبعوه و اتقوا لعلکم ترحمون

سورهٔ انعام ، آیه ١٥٥ .

﴿ فهرست کتاب ﴾

